

به نام خداوند جان و خرد

دفتر شماره ۸

پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

نویسندگان:

دکتر ژاله آموزگار، دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق، پروفسور النا کانستانتینوونا مالچائووا، دکتر لیلی رحیمو دادیخداپووا، ولادمیر باریسویچ ایوانف، دکتر ایران کلباسی، دکتر علی‌شاه شاه‌صبار، پ.ج. جمشیدوف، دکتر نورالدین خاتون اوغلی، دکتر حبیب برجیان، پروفسور الکساندر بویارف، مسعود پورهادی، شریح شیون، دکتر گیتی شگری، پروفسور سیف‌الله ایماق، دکتر سیف‌الدین میرزایف، سرگئی دمیدوف، دکتر یلنا یفیمونا کوزمینا، پروفسور حیدرشاه پیرمشاه‌اف، پروفسور عنایت‌الله شهرانی، دکتر مازیار اشرفیان بناب، حسن فاضلی نشلی، مجتبی صفری، دکتر نرگس صالح‌نژاد، هوشنگ عباسی، اورسلا سیمز ویلیامز، طیار یزدان‌پناه لموکی، ادوین جی. پولی بلانک، آنادردی عنصری، دکتر تهمینه بازدار، صالح حساس، علی‌محمد سابقی، دکتر مریم شگری، دکتر علی‌علیزاده جوینی، سیدرضی موسوی فولادی، کبری شاه‌پری طرئی، علی‌اکبر علی‌اصغری طره، دکتر کریم پوپل، مهرداد عالمی، دکتر علی‌رضا شاه‌حسینی، حسین شکی، مصطفی بلالی مقدم، دکتر تامبرلان کازبکویچ صلیبیف، استاد محمدابراهیم عالمی، استاد ارسلان طیبی، محمدرضا برزگر، الهام کیان‌پور، دکتر زینب صادقی سهل‌آباد، رحیم کاکایی، سمیه نظری، سلیمان راوش، عزیز عیساپور، فاطمه محمودی، محمدرضا گودرزی، نادعلی فلاح، محمود جعفری دهقی.

مترجمان:

دکتر سیدحسین موسویان، دکتر حسن بشیرنژاد، مسعود حقانی پاشاکی، دکتر عزیز آریانفر، راستین عالمی، رحیم کاکایی، مهندس محمدرضا گودرزی پروری، فاطمه عامریان.

به سرپرستی:

طیار یزدان‌پناه لموکی



۱۴۰۳

عنوان و نام پدیدآور	: پژوهش‌هایی دربارهٔ کرانه‌های دریای کاسپین (دفتر هشتم)؛ به کوشش ابوالقاسم اسماعیل پور و دیگران؛ به سرپرستی طیار یزدان‌پناه لموکی.
مشخصات ظاهری	: ص. مصور، جدول.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۹۱-۶۲-۵
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: فیپا ج. ۱ (چاپ اول ۱۳۹۷) نشر میرماه، ج. ۲ (چاپ اول ۱۳۹۸) نشر میرماه
یادداشت	: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۹) : نشر دریای علم
یادداشت	: ج. ۴ و ۵ (چاپ اول: ۱۴۰۰) : نشر پژواک فرزانه
یادداشت	: ج. ۶ (چاپ اول: ۱۴۰۰) : نشر پژواک فرزانه
یادداشت	: ج. ۷ (چاپ اول: ۱۴۰۱) : نشر پژواک فرزانه
اول: ۱۴۰۰) : نشر پژواک فر	: ج. ۸ (چاپ اول: ۱۴۰۲) : نشر پژواک فرزانه
موضوع	: ادبیات و فرهنگ عامه -- ایران -- مازندران ادبیات و فرهنگ عامه -- ایران -- گیلان
شناسه افزوده	: یزدان‌پناه لموکی، طیار، ۱۳۳۱
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۷ پ ۴۹۲ گ / PIR۳۲۶۸
رده‌بندی دیویی	: خ ۴۹۶
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۵۲۰۷۵۳۱

پژوهش‌هایی دربارهٔ کرانه‌های دریای کاسپین (دفتر هشتم)

سرپرست مؤلفان: طیار یزدان‌پناه لموکی

ویرایش و تولید: نشر پژواک فرزانه

مدیریت فرهنگی: کبری شاه‌پری طرئی

طراح جلد: زهرا غلامی

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۳

شمارگان: ۴۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۹۹۱-۶۲-۵

قیمت: ۹۴۵۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، نرسیده به میدان فردوسی، خیابان پارس،

کوچه جهانگیر، پلاک ۹، ورودی غربی، طبقه دوم، واحد ۱۰.

تلفن: ۶۶۷۳۹۶۳۶ -- ۶۶۷۳۹۶۳۶ -- pjfarzan@gmail.com

حق چاپ و نشر محفوظ است

اعضای شورای علمی دفتر هشتم

حوزه شمالی: پروفسور النا کنستانتینوا مالچانووا، پروفسور ولادیمیر بوریسویچ ایوانف، دکتر لیلی رحیموا دادیخدايووا، پروفسور فرنگیس شریفاوا، دکتر سیفالدین میرزایف، پروفسور شادی گل عمراوا، و دکتر کریم پوپل.

حوزه جنوبی: دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق، دکتر ژاله آموزگار، دکتر کتایون مزداپور، دکتر زهره زرشناس، دکتر ایران کلباسی، دکتر مجتبی منشی زاده، دکتر حبیب برجیان، استاد گیتی شکری، دکتر علی علیزاده جُوبنی، دکتر هاشم موسوی، دکتر مجتبی صفری، دکتر زینب صادقی سهل آباد، مهندس علی ذبیحی و طیار یزدان پناه لموکی.

۶ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

فهرست مطالب

- پیام اساتید بر دفتر هفتم پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین.....۱۳
دکتر ژاله آموزگار / پروفسور النا مالچانوا
- سرسخن.....۱۵
طیار یزدان‌پناه لموکی
- اسطوره‌های نوروژی.....۲۵
دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور مطلق
- درباره روسری نزد زنان زرتشتی ایران.....۴۵
پروفسور النا کانسانتینونا مالچانوا / ترجمه: دکتر سیدحسین موسویان
- گردآوری و پردازش مواد مطالعاتی در زبان‌های ایرانی شرقی.....۵۱
لیلی رحیم‌وا دادیخداپوا / ولادمیر باریسویچ ایوانف / ترجمه: دکتر سیدحسین موسویان
- چگونگی تبعیت تابع از متبوع در واژه‌های مرکب فارسی.....۶۳
دکتر ایران کلباسی
- زبان‌ها و گویش‌های کوهستان بدخشان: مشکلات الفبا و املاي زبان شغنانی.....۶۹
دکتر علی شاه‌صبار
- مطالعه موردی اصطلاحات خویشاوندی در تاجیکستان معاصر: مقایسه موردی زبان پامیری و تاجیکی.....۷۵
پ.ج. جمشیدوف / ترجمه: مسعود حقانی پاشاکی
- یک اوروغ (شاخه‌ای از) ازبک که مشهور به نام آمازون‌های ازبک است: لقی‌ها.....۹۹
دکتر نورالدین خاتون اوغلی
- ایران در راه ابریشم.....۱۱۹
دکتر حبیب برجیان
- راه‌های ادویه.....۱۲۹
دکتر حبیب برجیان
- درباره دکتر الکساندر بویارف، محقق و مورخ تاتاری.....۱۴۵
گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر

۸ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

- ۱۴۷.....**خاست‌گاه و ریشه‌های زبان چندکانونی و سنتزی (آمیزه‌ای) پارسی دری** / گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر
پروفسور الکساندر بویارف
- ۱۵۵.....**ساختمان هجا در زبان گیلکی**
مسعود پورهادی
- ۱۶۷.....**در جست‌وجوی زبان از دست رفته: تحلیلی از زبان سرغلامی**
شریح شیون
- ۱۷۵.....**مقدمه‌ای کوتاه بر دستور زبان مازندرانی زیارتی**
ترجمه راستین عالمی
- ۲۱۷.....**مختصری از تاریخ ایماق‌ها و نژاد ترک‌ها در افغانستان**
پروفسور سیف‌الله ایماق
- نام‌واژه‌های گیاهی که نمایان‌گر مشخصه‌های جانوری و ویژگی‌های زبانی هستند بر اساس ساختار
زبان یغناپی.....**۲۲۳**
دکتر سیف‌الدین میرزایف
- ۲۳۷.....**آنتروپونیمیک و آنتروپونیم (پژوهشی در نام ترکمن‌ها)**
سرگئی دمیدوف / ترجمه: رحیم کاکایی
- ۲۵۱.....**یادمان: درباره یلنا یفیمونا کوزمینا**
با سپاس از: پروفسور النا. ک. مالچانوا / ترجمه: مسعود حقانی پاشاکی
- ۲۵۵.....**فرهنگ استپ اوراسیا در عصر برنز: توسعه مسیر جاده ابریشم بزرگ**
دکتر یلنا یفیمونا کوزمینا / ترجمه: دکتر سید حسین موسویان
- ۲۵۹.....**آکادمیسین باباجان غفوراف روشن‌گر تاریخ ملت**
پروفسور حیدر شاه پیرمشاهاف
- ۲۷۳.....**آریا، آریانا و آریایی**
پروفسور الکساندر بویارف / گزارنده به دری: عزیز آریانفر
- ۲۹۱.....**برگی از تاریخ ترک هزاره**
پروفسور عنایت‌الله شهرانی
- ۳۰۵.....**درباره برخی اقوام آسیای مرکزی**
پروفسور دکتر الکساندر بویارف / گزارنده: دکتر عزیز آریانفر
- ۳۲۵.....**در مورد ریشه مشترک ژنتیکی ایرانیان**
دکتر مازیار اشرفیان بناب
- ۳۲۹.....**عصر مفرغ و آهن در مازندران (۳۲۰۰-۱۰۰۰ ق.م): تاب‌آوری و سازگاری فرهنگی**
حسن فاضلی نشلی، مجتبی صفری و دیگران / ترجمه: مهندس محمدرضا گودرزی پرووری
- ۳۵۹.....**تاریخچه نژادها و اقوام در افغانستان، ترک‌های ایماق**
پروفسور عنایت‌الله شهرانی

- ۳۷۱.....فراز و فرود زبان فارسی در پهنه حکومتی سرزمین چین
دکتر نرگس صالح‌نژاد
- ۳۸۷.....زندگی‌نامه استاد احمد سمیعی گیلانی، پدر ویراستاری نوین ایران
هوشنگ عباسی
- ۳۹۵.....درباره زبان گیلکی
مسعود پورهادی
- فرایند شکل‌گیری جامعه انسانی و قومی در مازندران باستان (۵) / تاریخ هنر انسان ابرازساز دوره
مفرغ (۳)..... ۴۱۱
طیار یزدان‌پناه لموکی
- ۴۲۵.....گسترش آیین زرتشتی در چین باستان از قرن ششم تا نهم میلادی
دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور مطلق
- ۴۳۳.....کهن‌ترین نسخ به‌جامانده از کتاب مقدس زرتشتیان
اورسلا سیمز - ویلیامز / ترجمه: فاطمه عامریان
- ۴۳۹.....روابط چین و ایران: در دوران پیش از اسلام
ادوین جی. پولی بلانک / ترجمه: دکتر حسن بشیرنژاد
- ۴۵۷.....سگ در اساطیر اوغوزی
آنادردی عنصری
- بررسی مقایسه‌ای دیدار شمس و مولوی با داستان بویا و جونگزیچی بر اساس نظریه کهن الگوهای
یونگ..... ۴۷۷
دکتر تهمینه بازدار
- ۴۸۹.....مختصری از تاریخ ایماق‌ها و نژاد ترک‌ها در افغانستان
صالح حساس
- ۴۹۵.....ایران‌شناسی در چین و ایران‌شناسان چینی
علی محمد سابقی
- ۵۱۷.....کوشانی‌ها و یفتلی‌ها
پروفیسور عنایت‌الله شهرانی
- ۵۲۵.....جنگل‌های هیرکانی
دکتر مریم شکری
- ۵۲۹.....نام‌های منطقه‌ای برخی گیاهان، درختان جنگلی و پرندگان کرانه جنوبی دریای کاسپین
طیار یزدان‌پناه لموکی
- ۵۴۹.....درختان رودبار زیتون و کارکرد آن‌ها در زندگی روستایی
دکتر علی علیزاده جوئی

- گونه‌های گیاهی پولامحله سمنان..... ۵۸۹
سیدرضی موسوی فولادی
- نام تعدادی از گیاهان و درختان در گویش روستای طره (دارا) نطنز..... ۵۹۹
کبری شاه‌پری طرئی / علی‌اکبر علی‌اصغری طره
- پرندگان افغانستان..... ۶۰۳
دکتر کریم پوپل
- فرهنگ گالشی دودانگه ساری..... ۶۳۱
مهرداد عالمی
- شیبوه‌های یاری‌گری آب و آبیاری در استان سمنان..... ۶۶۱
دکتر علی‌رضا شاه‌حسینی
- چاربیداری در کرانه‌های جنوبی دریای کاسپین..... ۶۸۷
سیدرضی موسوی فولادی
- طیف هوش‌ربای نام دام‌ها در ایل سنگسری..... ۶۹۷
دکتر علی‌رضا شاه‌حسینی
- واژه‌های مربوط به گاو و گوسفند و اسب (فرهنگ واژگان تبری پولای)..... ۷۱۳
سید رضی موسوی فولادی
- جستاری در گویش کنولی..... ۷۲۵
حسین شکی
- فرازهایی از لوتر کالسی یا گنجینه‌نوا..... ۷۴۱
مصطفی بلالی مقدم
- هنر صنایع باستان افغانستان..... ۷۵۹
دکتر کریم پوپل
- رقص هجوی آستییی «بو قلمون»، گوگیز / گوگوز (جنبه اساطیری)..... ۷۸۱
دکتر تامبرلان کازبکویچ صلبی‌یف / ترجمه: مسعود حقانی پاشاکی
- لله / لالهوا \ laləvā \ lələ..... ۷۸۹
استاد محمدابراهیم عالمی / استاد ارسلان طیبی
- رقص و اسطوره: رقص با قمه و قمه در سنت آستییی (۲)..... ۸۰۱
دکتر تامبرلان کازبکویچ صلبی‌یف / ترجمه: مسعود حقانی پاشاکی
- نام سازهای موسیقی منطقه کنول استان گلستان..... ۸۱۵
محمدرضا برزگر
- روایت ستودنی از زنان نام‌دار گیلانی؛ گذری بر زندگی چند بانوی پیش‌رو..... ۸۴۹
الهام کیان‌پور

- ۸۵۹..... بررسی یک داستان شرقی از شاعر روس؛ میخائیل لرماتنف: «عاشق غریب»
دکتر زینب صادقی سهل آباد
- ۸۷۱..... فولکلور، ادبیات، موسیقی و تئاتر ترکمن‌ها.....
رحیم کاکایی
- ۸۸۳..... راز آفرینش یا عصر فروریزی الاهیگان مازندران در افسانه و تاریخ.....
طیار یزدان‌پناه لموکی / تهیه و تنظیم: علی‌اکبر کریم‌تبار
- ۸۹۵..... الاهی غیزی‌بی، کیش خدای زن ترکمن‌های باستان و میراث مدارسالارانه تمدن مرو باستان.....
ترجمه و گردآورنده: رحیم کاکایی
- ۸۹۹..... افسانه آی‌خانم (ماه‌بانو).....
سمیه نظری
- ۹۰۹..... دیو و ارژنگ جوان.....
طیار یزدان‌پناه لموکی
- ۹۱۹..... جشن مهرگان.....
سلیمان راوش
- ۹۲۵..... نوروز بل، آیین آغاز سال نوی دیلمی در گیلان.....
الهام کیان‌پور
- ۹۳۱..... مراسم تیرما سیزده.....
عزیز عیساپور
- ۹۴۳..... جشن مردگان.....
فاطمه محمودی
- ۹۵۳..... مردگون آئید در مازندران.....
محمدرضا گودرزی
- ۹۶۳..... نورزما بیس شش (nurzomâ biss šaxš)، عید باستانی مازندران.....
نادعلی فلاح
- ۹۸۷..... «اسطوره، ادبیات و هنر»؛ بهترین کتاب در اسطوره‌شناسی است که در سال ۱۴۰۱ خوانده‌ام.....
محمود جعفری دهقی
- ۹۹۱..... «اسطوره، بیان نمادین».....
دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور مطلق

۱۲ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

پیام اساتید بر دفتر هفتم پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

❖ دکتر ژاله آموزگار

جناب طیار از دریافت دفتر هفتم پژوهش‌های کرانه‌های دریای کاسپین هم خوش حال شدم و هم سپاس‌گزار. تلاش چشم‌گیرتان را تحسین می‌کنم. دست‌مریزاد! مجموعه پُرباری است با موضوعات متنوع و خواندنی. هر کسی که کم‌ترین اطلاعی از اوضاع نشر و چاپ و کاغذ داشته باشد، به آسانی درک می‌کند که شما برای فراهم کردن چنین مجموعه‌ای چه گرفتاری‌هایی را تحمل کرده و از سر گذرانده‌اید. هم‌چنین جمع‌آوری این مقالات علمی و ارتباط با نویسندگان دور و نزدیک، ویراستاری و آماده چاپ کردن آن‌ها در فاصله دفتر ششم و هفتم هم کار آسانی نیست.

عاشقانه کار می‌کنید و امیدوارم آتش این عشق خاموش نشود!

با آرزوی سلامتی و موفقیت‌های بیش‌تر.

۱۹ دی ۱۴۰۱

❖ پروفیسور النا مالچانووا

من هم امیدوارم آتش این عشق خاموش نشود.

۱۶ ژوئن ۲۰۲۳

۱۴ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

سرسخن

از جمله پیچیدگی‌های تدوین تاریخ اقوام منطقه مورد پژوهش این مجموعه، زبان آنان در دوره گفتاری‌ست.^۱ «زبان نهادی ست اجتماعی متشکل از آواها، که برای تفهیم و تفاهم بین انسان‌ها، به کار برده می‌شود. البته زبان تنها یک وسیله ارتباطی ساده نیست، بلکه نشان‌دهنده تجلی تمامی ابعاد فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و حتی جغرافیایی و سیاسی یک ملت است که ریشه در شیوه زندگی و تفکر آن‌ها دارد.»^۲ بنابراین، پرداختن درباره ضرورت تحقیق پیرامون منشأ زبان‌های اقوام باستانی، چه کوچ‌رو، چه باشنده، و اهمیت دادن به شناخت آن‌ها به لحاظ ساخت واژه‌ها... تأثیرپذیری ساختاری از زبان‌های یک‌دیگر، و در برآیندی نوین طی پروسه تکاملی جامعه انسانی، که با ابداع ابزار تولید و اختراعات (به ویژه پس از اختراع چرخ سفال‌گری، چرخ ریسندگی و متالوژی...) و نقش توسعه مراودات و حمل و نقل در دوره شهرنشینی که پس از ساخت چرخ ارابه تسریع شد (دوران مفرغ)... این‌طور به نگاه می‌آید که به‌طور اجتناب‌ناپذیری، انبوهی از نام‌ها دامنه یافته باشد و بر سیل واژگان در طی انقلاب صنعتی دوره باستان، به‌ویژه پس از دوره نوسنگی تا عصر مفرغ، بر ذخیره نام‌های ابزارهای تولیدی، اجزای ساخت آن‌ها و ظروف مصرفی (سنگی، سفالی، استخوانی، چوبی و فلزی...) افزوده شد.

علاوه بر ساخت واژه‌ها در دوره انقلاب صنعتی (از نوسنگی تا مفرغ)، وجود برخی واژگان مانده از زبان‌های کهن در گویش‌ها، مربوط به فرهنگ گیاهی، جانوری و نامگانی‌های مکانی‌ست. بنابراین، لازم به نظر می‌رسد که بیش از همه، در گردآوری و تمرکز رو

۱ پس از گذر از دوران ایما و اشاره، تقلید اصوات طبیعی و آواها به عنوان اساس تکوین و تولید زبان بشری که محصولی از محیط و ژنتیک یا ژن زبانی است. (داریوش فرهودی، *ایران فرهنگی*، دفتر هفتم، ص ۱۶)
۲ همان مأخذ، ص ۱۰.

فرهنگ‌های گیاهی، جانوری، پرندگان... و نامگانی‌های اماکن و حتی ابزارهای پرورش سنتی در امور «گالشی»، «چوپانی» و ده‌ها مشاغل صنعتی، کشاورزی و دام‌داری... به صورت تطبیقی، در شناخت زبان‌های اقوام، مانده در گویش‌های مختلف، باید پرداخت و نیز می‌توان به این مجموعه، نام‌های اراضی مزروعی (از کاشت و داشت‌ها)، دامی، نام‌های مراتع، تپه‌ماهورها، کوه‌ها، دره‌ها و نیز حشرات، آبزیان و خزندگان، بازمانده در گویش‌های منطقه مورد پژوهش این دفتر (کلیه ممالک آسیای مرکزی از کنار دیوار چین تا قفقاز، افغانستان و حتی هند که پیوند فرهنگی‌شان در کانون توجه مراکز علمی-پژوهشی مجموعه ماست). را به آن افزود. با این توصیف، این‌طور به نگاه می‌آید تحقیق درباره مردم‌شناسی فرهنگی رو تنوع وسیع آداب و رسوم و صور مختلف حیات اجتماعی که هنوز رو تکنولوژی گذشته و یا فرهنگ آن تکیه دارند، پرداختن به آن‌ها با روش علمی، به نظر از آمهات است؛ زیرا عنوان‌های آمده از جمله مواردی‌ست که در حیطه زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، دیرین‌شناسی... مورد توجه (بحث و فحص) دانش‌مندان دوره معاصر قرار دارد. بدین‌خاطر در شماره پیش رو کوشش شده بیش‌تر رو نامگانی‌های گیاهی، جانوری و دیگر نام‌های بنایی (انواع نام‌گذاری‌ها رو سازه‌هایی با سبک کهن)، مکانی و ابزار ساخت... که مسما به واژگان مهجورند همراه با فرهنگ و تاریخ تکامل جامعه انسانی تمرکز شود.

نکته دیگر، که موارد فوق را به نحوی تصریح می‌دارد و به نظر پُر اهمیت می‌رسد، درباره واکنش‌های اقوام کوچ‌رو و باشنده در رویارویی با یک‌دیگر است که در ذیل به دو واکنش قوم کاسی‌ها سبب عنوان قومی از اقوام پُر حضور، باشنده در گستره وسیع، و به نظر دورمانده از یک‌دیگر—دربازه زمانی مورد بحث، که در مواجهه با کوچ قبایل آریایی‌هاست، اشاره شود. گزارش نخست درباره کاسی‌های شرقی‌ست که در تاریخ ماد آمده است: «...منابع عهد عتیق از وجود کشوری به نام «کاسپیا» اطلاع داشتند که بین باکتريا و «سریکا» (چین) قرار داشته. این کاسپیان شرقی را همان نیاکان ساکنان کنونی کافرستان و چیترا—در جنوب جبال هندوکش— و مرز افغانستان و هندوستان—که هنوز هم زبان غیر هندواروپایی در آن‌جا باقی‌مانده است. تصور این که کوهستانیان مزبور را مادی‌ها مطیع و منقاد خویش ساختند، دشوار است و حتی ایشان در برابر پارسیان نیز چندان فرمان‌بردار نبودند—هم‌چنان که فاتحان بعدی نیز نتوانستند ایشان را مطیع و منقاد خویش سازند.»^۱ یعنی سیاست عدم تمکین به غیر، که با به کارگیری قدرت برتر نظامی و با بهره‌گیری از موقعیت سوق‌الجیشی زیستی امکان‌پذیر شد.

مورد دیگر مربوط به کاسی‌های ساکن در سرزمینی است که بعدها به موطن «مادی‌ها» نام‌بردار شد. از آنان در تاریخ ماد چنین اشاره رفته است: «بنابراین، با اطمینان خاطر فقط می‌توانیم بگوییم که خَشْتَریت و متحدان وی — یعنی «مادی تیارشو» و «دو سانی» — مادی بوده‌اند. ولی راجع به این که از مادی «ایرانی» زبان بوده‌اند و یا «کاسپی» زبان... نمی‌توانیم با اعتماد مطلق ابراز عقیده کنیم. یک نکته مسلم است: ناحیه‌ای که مرکز دولت جدید در آن تکوین یافت، از لحاظ نژادی رنگارنگ بود. دژ خَشْتَریت «منزل‌گاه کاسیان» یا [کار کاسی] نامیده می‌شده و احتمالاً آن را «دژ بابلیان» نیز می‌خواندند. در آن جا به پرستش خدایان بابل سرگرم بودند. این ناحیه در مرز جغرافیایی زبان‌های ایرانی و کاسپی قرار داشت...»^۱

آن چه گزارش تحلیلی دیاکونوف را در تعیین موقعیت محل استقرار خَشْتَریت برجسته می‌کند، شرحی است که به آن افزوده؛ نخست آن که باشندگی کاسی‌ها در منطقه‌ای است که بعدها در پی تفوق سیاسی-نظامی اقوام مادی، به سرزمین مادی‌ها، نام‌بردار شد. دیگر این که منطقه سکونتی کاسی‌ها به لحاظ شرایط سوق‌الجیشی «در مرز جغرافیایی زبان‌های ایرانی و کاسپی قرار داشت.» دیاکونوف در شرح اقوامی که دارای زبان کاسی بودند، آورده‌اند: «زبان‌های قبیله‌ای کوتی، لولوبی یا مهرانی در نزدیکی آن نواحی‌ای [است]، که ساکنان آن کاسی و عیلامی (در جنوب) و یا آرامی (سوری و مادی) و از مهاجران آشور (در مغرب) بودند، قرار داشت. طبیعی است که زبان رسمی پادشاهی ماد، یعنی آن زبان ایرانی که مؤلفان باستان مادی می‌خوانند، زبان مشترک بین قبایل شد.»^۲ ضمن آن که مؤلف در ادامه این بحث به این نکته نیز توجه می‌دهد: «که زبان مزبور به حال لسان مشترک بین القبایل باقی ماند [منتها] در نقاط مختلف، زبان‌های قبیله‌ای و بومی در معاشرات روزانه به کار می‌رفت...»^۳ در واقع پای‌تخت مادی‌ها در این دوره (شهر کاسی‌های به‌تصرف‌درآمده یا فتح‌شده) لانه زنبور زبان‌ها بود. دو دیگر آن که کلان‌شهر کاسی‌های مزبور، علاوه بر داشتن موقعیت زبانی پُرتنوع، دارای امکانات اداری، نظامی و مذهبی بوده است که مردمی از نژادهای مختلف در آن ساکن بودند؛ یعنی دارای یک دموکراسی زیستی از زبان‌ها، نژادها و مذاهب مختلف به‌شمار می‌رفته است که ظاهراً مادی‌های چیره‌مند به آن فرهنگ، کما

۱ همان مأخذ، ۳۴۳.

۲ همان مأخذ، ۳۴۲.

۳ همان مأخذ، ۳۵۹.

فی السابق تمکین کرده بودند، زیرا گزارشی از جنگ و ستیز خانگی اقوام مزبور در تاریخ این دوره به دیده نیامد.

آن‌چه می‌توان به غنای این دو گزارش افزود موردی است که پس از سقوط هخامنشیان و کوچ ایرانی‌ها به سرزمین بلخ و آسیای مرکزی رخ داد. الکساندر بویارف در شرح آن آورده است: «پس از بر افتادن دولت هخامنشی به دست اسکندر مکدوننی، شمار بسیاری از درباریان، دبیران، دولت‌مردان، سپاهیان، لشکریان، دفتریان، خاندان‌های اشرافی، بازاریان، هنرمندان، معماران، پیشه‌وران، کاهنان، و فشرده سخن، کل دستگاه دولت و همه آنانی که می‌توانستند، به خاور پشته ایران -بیش‌تر به سرزمین بلخ و آسیای میانه- سرازیر شدند که شمار دقیق‌شان روشن نیست، اما می‌تواند [سر به] ده‌ها و حتا صدها هزار نفر بزند. بدیهی است این‌ها زبان خود را هم با همه واژگان گسترده دفتری و لشکری و بازاری خود به همراه آوردند.»^۱

این‌جا به جایی‌ها که در طول تاریخ منطقه متدوال بوده، چه به صورت قومی غالب و یا مغلوب، تأثیر زبانی و واژگانی آنان نسبت به یک‌دیگر را نمی‌توان از نظر دور داشت و نیز به سهولت نمی‌توان درباره قوم صاحب زبان مغلوب نظر داد که: زبان‌شان شاخه‌ای از زبان قوم غالب است.

از جانب دیگر، آن‌چه در این دو گزارش برجسته می‌نماید، زبان مستقل کاسی‌ها در کنار زبان‌های اقوام ایرانی به‌ویژه در سرزمین ماد است که آمده: «این‌که از مادی ایرانی‌زبان بوده‌اند و یا کاسی‌زبان نمی‌توان ابراز عقیده کرد.» هر چند در تقسیم‌بندی «زبان‌های هم‌خانواده که به روش تطبیقی متمایز شده‌اند» از زبان مردم کاسی‌ها حتی به صورت «زبان‌های منفرد چه خاموش و چه رایج» نامی برده نشده^۲ ممکن است مهم هم نباشد یا شاید بتوان آن را به‌عنوان کاستی‌های این شیوه تقسیم‌بندی به حساب آورد. با این همه لازم است یادآوری شود در این دوره تاریخی به‌طور کلی زبان مردم کرانه جنوبی دریای کاسپین (هم‌سایه شمالی امپراتوری مادی‌ها)، به دور از آن همه غوغا، زبان کاسی بوده است.^۳ که طی روندی پیچیده و پُرس‌تیز با تمام ذخیره زبانی خود از واژگان و غیره (فرهنگ و هنر...) جذب زبان قوم برتر یعنی اقوام ایرانی به لحاظ سیاسی قرار گرفت. دور نیست که این مردم در کنار زبان رسمی به زبان قبیله و یا قومی خود نیز تکلم می‌کردند.

۱ الکساندر بویارف، خاست‌گاه ریشه‌های زبان‌های چندکانونی، برگردان: عزیز آریانفر، کتاب پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین، همین شماره (۸).

۲ داریوش فرهودی، همان مأخذ، ص ۲۰.

۳ دیاکونوف، همان مأخذ، ص ۱۸۷.

چنان‌که در دوره معاصر نیز این امر مرسوم است. الکساندر بویارف معتقد است که «زبان یا بر حسب تفوق سیاسی نام قومی به خود می‌گیرد (مثلاً ایرانی) و یا مکانی (جغرافیایی) مانند زبان باختری یا بلخی که در کشور بلخ شکل گرفت.»^۱

بنا به این شرح، آنچه وجود چند نامی بودن انواع گیاهان، جانوران، آبزیان، حشرات و غیره... را در کنار فرهنگ پُرتنوع مردم در کرانه‌های دریای کاسپین در چشم‌انداز نگاه‌مان قرار می‌دهد، ناشی از همین تحولات پیچیده پُرشمار تاریخی باید محسوب داشت و نیز کوچ قبایل که در دوره پیش از تاریخ و پس از آن ادامه‌دار بود.

شایسته یادآوری‌ست تا کنون نام قریب به اتفاق اقوام باستانی، خاست‌گاه‌ها، فرهنگ، هنر و تاریخ پیدایی آنان به نسبت تا شماره ۸ در مجموعه «پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین»، با زاویه دید پُرتنوع بیان و نیز این نکته آشکار شد که آنان در دوران کوچ از شرق دور و آسیای میانه به هند، ایران تا اروپا... چگونه گرد هم می‌آمدند و باز گسسته می‌شدند. کوله‌باری را به زمین می‌گذاشتند، ره‌توشه‌ای را برمی‌گرفتند و نیز در راه، یافته‌هایی را به آن می‌افزودند و دیگر بار باشند می‌شدند و باز در جمع‌هایی مشترک در سرزمین‌هایی تازه‌تر، به هم می‌آمیختند که خود سلسله‌ای است از داشت و برداشت‌های زبانی، فرهنگی و هنری اقوام و قبایل مختلف که به لحاظ موضوعی عرصه پُردامنه و مهمی دارد؛ مسلم است تفکیک و طبقه‌بندی آن‌ها نیاز به اندیشکده مستقلی‌ست. بنابراین، نباید از آن در تدوین و تبیین تاریخ اقوام حوزه‌های یادشده تغافل داشت؛ زیرا در نتیجه این آمدوشده‌های کوچندگی بود که آنان توانستند دوره به دوره، با بهره‌گیری از مکان‌های نو، به ذخایر دانایی خود بنا به مناسباتی که شکل می‌گرفت، بیفزایند.

بدیهی‌ست در وهله نخست لزوماً طبقه‌بندی زبان‌های باستان از طریق نشانه‌های ساختاری و واژگانی به عهده زبان‌شناسان و فرهنگستان‌های زبان است و دیگر پرداختن به تأثیرپذیری زبان‌ها از اقوام مختلف که با ذکر نمونه‌ها، به عهده پژوهشکده و دانشکده‌های زبان‌شناسی‌ست.

نکته پرسش برانگیز آن است با توجه به داشتن چنین سیمایی از مردمان کهن، آیا می‌توان به صراحت، کل زبان‌های قوم‌های باستانی کوچنده، و باشندگان متأثر از زبان‌های مهاجران و مهاجمان را از یک نژاد و قوم و تبار... دانست یا برعکس؟ به‌طور قریب به یقین بنا به نمونه‌های آمده در فوق پاسخ مثبت نخواهد بود، زیرا از روی زبان نمی‌توان درباره منشأ تباری توده‌های مردم یک سرزمین نام یافته به میهن، داوری کرد و یا فرهنگ

۱ الکساندر بویارف، همان مأخذ.

و هنر اقوام را به نام یک قوم، نژاد و زبان... منتسب دانست شاید به‌طور نسبی بتوان بنا به تفوق قومی، زبانی را به قوم چیره‌مند به لحاظ سیاسی نسبت داد منتها از نظر نژادی، انواع هنر ترکیبی و فرهنگی نمی‌توان چنین روی‌کردی را اساس قرار داد و آن را متقن دانست. برای درک ملموس نگاه فوق به نامگانی برخی گیاهان، جانوران و پرندگان در منطقه، اشاره می‌شود آن‌چه در دور نخست به نگاه می‌آید آن است که چرا برخی درختان، گیاهان، جانوران و پرندگان... در هر استان و شهر... دارای نام‌های متفاوتند و حتی بعضی معادل فارسی و یا ایرانی ندارند و حتی به قوم شاخصی منتسب نیستند. این مجموعه بر آن است مقاله‌هایی به‌طور نمونه درباره هر یک از آنان، با داشتن شرح، تصویر و تعلیق، که در نهاد خود یک فرهنگ به حساب می‌آید، درج نماید. با توجه به چنین چشم‌اندازی به نام‌های برخی درختان و گیاهان... در ذیل اشاره می‌شود و متعاقب آن، نام برخی پرندگان هم... به آن افزوده شده که مشروح آن در مقاله‌های مستقل این شماره آمده است.

۱- نام برخی گیاهان در مازندران:

- آکس /âkkəs: نی باتلاقی
- آمیس / هامیس: گیاه مرداب و رودها، جویبار و چشمه‌های کم‌تحرک
- ارداله /erdâlə: قیاق
- ازبنا / امزنا /ezbenâ/emzənâ: گیشنیز
- الرز /alerz: جوی دوسر
- امرزک / مرزه / amarzək / mazh: ترب آبی. به ترکی: بولاغ اوتی
- اوجی /oji: نعناع وحشی
- آیه / زولنگ / ayyə / zuleng: چوچاق، سبزی وحشی
- بازمل /bázmel: علف هرز شالی‌زار که نام خوشه آن شال‌دم (دم شغال) / واش‌بازمل نیز گفته می‌شود.
- بندواش /bandeváš: وزیر ثیل
- ترکس: نوعی ساقه شبیه گندم
- خاس / xás / ورگ تلی: تیغ گرگانه
- عسلک / اسلک / asəlek: گل گاوزبان
- ککی مار /kakimár: لیلاب، پیچک صحرايي

- گرزمال: نوعی گیاه مردابی که میوه‌اش شبیه پنبه یا الیاف فشرده شده است که پس از گشودنش، از کرک آن بالشت درست می‌کنند.
- ولو / چلم / همیشهک / hamišək / valo / čəlem: دار دوست. پیچک همیشه سبز درختی.

۲ - نام برخی درختان

- آپوچه âpučə: گردوی کوهی
- افرا efrâ: نام درختی‌ست در مازندران و گرگان. که در توالش «بستا و بسکام» در لاهیجان «بلسنی و سیاه پلت». در آستارا به نام «گند لاش» موسوم است.
- شیردار širdâr: نام درختی‌ست در مازندران که در گیلان «پلت» نامیده می‌شود و در گرگان «بزبرگ» و در رامیان «میرزابرگ» و در بندرگز «زین‌دار» نام دارد.
- کرکو kârku: نام درختی‌ست در رامیان که در شاهرود به آن «تیل» می‌گویند و در سوادکوه «تل».
- غان qân: که در سوادکوه موسوم به «تیس» (سفید) است. در شهرستانک «توس» نامیده می‌شود. «قوش» و «قوشه» هم می‌گویند.
- توغ‌دار tuqdâr: نام درختی‌ست در مازندران، که در گرگان و ارسباران «داغ‌آغان» نامیده می‌شود و در لاهیجان آن را «تا دانه» می‌نامند.
- راش / مرس râš / mers: نام درختی‌ست در مازندران و گرگان که در نور «چلر» نام دارد و در توالش موسوم به «آکش» و «فenzل آغاج» است. منتها در گرگان رود «فenzل آغان» نام دارد و در آستارا به «فenzل گز» نام‌بردار است.
- ممرز mamrez: نام درختی‌ست در مازندران و گرگان که در آستارا موسوم به «تغبر» است و در توالش «اولس» نامیده می‌شود و در رامسر و رودسر «حلم» و در لاهیجان «شرم» نامیده می‌شود.
- کر مازی ker mâzi: را در مازندران «بلوط سفید» می‌نامند.
- لرگ lark: نام درختی‌ست در مازندران که در رشت به آن «کوجی» می‌گویند و در توالش «مولکول» و در آستارا «موتال» نامیده می‌شود.

۳- برخی پرندگان

- اسپه‌وکا esəvəká: لک‌لک سفید، حواصیل
- الم‌واش alem vaš: اردک تاج‌دار
- اله alə: لاش‌خور
- انگیروم angirum: پرندۀ سبزرنگ در منطقه پلور آمل
- اوکا/وکا uká: حواصیل
- هوا لک زن həvá lak zan: دلیجه
- پچیم‌شخ pačim- šəx: مسکه
- پسپل pespel: چرخ‌ریسک
- پشتل pəštel: سهره جنگل
- پیت‌کله pitkələ: جغد
- جرجری jarjari: چکاوک
- چمپلی‌کوتر čampəli kuter: فاخته
- زنجیلک zanjilək: دمسیجه
- زیک zik: صلصل
- سپل‌کش sapəl keš: گیلار
- سیلم silem: کبک‌دری
- شکروم šəkruom: چکور، سار
- قیلون‌کش qaylun kaš: صعوره باغی
- کچه‌تک kačətek: منقار قاشقی
- کرچک kerčək: پرندۀ شکاری
- کشتل kəštəl: جودکه
- کهو‌وکا kaho vekə: غاز وحشی
- لمبر leمبر: پلیکان
- میچکا mičká: گنجشک
- وردۀ vardə: بلدرچین

- کس سک kassək: نوعی مرغابی^۱

به نظر می‌رسد در بررسی زبان‌های اقوام با توجه به واقع‌بینی علمی، باید جسورتر برخورد کرد.

طیار یزدان‌پناه لموکی^۲
زمستان ۱۴۰۱

جا دارد از کوشش‌های بی‌دریغ سرکار خانم فرزانه اسبقی، مدیر محترم نشر پژواک فرزانه و ویراستار گرامی سرکار خانم کبری شاه‌پری طرئی و هم‌چنین طراح خوش‌ذوق سرکارخانم زهرا غلامی نهایت سپاس را داشته باشم.

شایسته است از آقایان علیرضا میرز، کاظم باقرزاده، محمدابراهیم عالمی و حسین رضانی به پاس مساعدت‌شان در فروش کتاب و نیز از آرمان سلیمانی دشتکی و بهداد یزدان‌پناه لموکی به‌خاطر انجام امور کامپیوتری تشکر کنم. هم‌چنین از سایت‌های وزین «مازندنومه» در مازندران و «مجله هفته» در اروپای مرکزی که در هر شماره به معرفی کتاب اهتمام می‌ورزند، سپاس‌گزار باشم. لازم به اشاره است که از حامی و مشوق گران‌قدر زنده‌یاد جناب دکتر احمد صابریان، پزشک مردمی قائم‌شهر تقدیر کنم. یادش گرامی باد.

۱ مقاله طیار یزدان‌پناه لموکی با عنوان «نام‌های منطقه‌ای گیاهان، درختان و پرندگان»؛ پژوهش‌هایی درباره کرانه دریای کاسپین، دفتر هشتم.

2 Tel: 09192991382 , Email: tayyar.lamoki@yahoo.com

منابع

- الکساندر بویاروف، *خاستگاه ریشه‌های زبان‌های چندکانونی*، برگردان: دکتر عزیز آریانفر، کتاب پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های کاسپین شماره ۸.
- ایگور میخائیلویچ دیاکونف، *تاریخ ماد*، برگردان: کریم کشاورز، ناشر: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰.
- داریوش فرهودی، *ایران فرهنگی «پیشینه زبان و خط فارسی» دفتر هفتم*، ناشر: درخت زندگی، ۱۳۹۷.
- طیار یزدان‌پناه لموکی، نام‌های منطقه‌ای برخی گیاهان، درختان و پرندگان «مأخوذ از ۲۰ فرهنگ واژگان گیلان، مازندران، سمنان و گلستان، کتاب پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین شماره ۸.

اسطوره‌های نوروزی

دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور مطلق / استاد دانشگاه شهید بهشتی تهران

در طلوعه نوروز ۱۴۰۲ هستیم، اما پیش از آن یادآوری می‌کنم که در ماه‌های گذشته روزهایی را پشت سر گذاشتیم که رُخ‌داده‌های ناگواری بر سرزمین ما رفته و همه ما و شما نگران و دل‌افسوده آن رخ‌داده‌ها هستیم. اما باید یادآور شوم که ایرانیان در طول روزگاران متمدنی خودشان در هزاره‌ها و قرن‌های دور، نوروزشان را در هر شرایطی که داشتند، به نوعی برگزار می‌کردند؛ حتی در بدترین شرایطی که تاریخ و جبر تاریخی بر ایرانیان روا داشته، ایرانی‌ها نوروزشان را پاس می‌داشتند. ایرانیان همیشه چون سروی بلندقامت ایستاده‌اند؛ این تصویر سروی که مشاهده می‌فرمایید، نماد ایران است. نماد سرسبزی و پایداری و عظمت فرهنگ سترگ و چندهزارساله ایرانیان است که هرگز سر خم نکرده و در هم نشکسته. اگر چه در طول روزگاران، این سرو سرسبز و سرو کاشمر، که خودش اسطوره بزرگ نیاکان ماست، در طول روزگاران و در طی تاخت و تاز بیگانگان شاید خمیده شده، اما همیشه سرفراز و بلندقامت ایستاده است. فقط خواستم یادآور بشوم که ایرانیان در هر شرایط تلخ و شیرین تاریخی‌شان، نوروز و آیین نوروز را پاس حفظ کردند.

اگر به قدمت نوروز و اسطوره‌ها و آیین‌های نوروزی بنگریم، اگر فقط وجه هندوایرانی آن را مد نظر قرار دهیم، اسطوره‌های ایرانی مربوط به آیین سال نو به هزاره نخست پیش از میلاد و حتی تا اواخر هزاره دوم پیش از میلاد برمی‌گردد. زمانی که جشن سال نو و بعضی از آیین‌های مربوط به آن برگزار می‌شده است و آن به اسطوره جمشید برمی‌گردد که ریشه هندوایرانی دارد که برابر «یَمَه» هندی است. اما اگر پیشینه اسطوره‌های ایرانی مربوط به سال نو را در فلات ایران ملاک قرار بدهیم، یعنی پیش از ورود آریایی‌ها به نجد ایران، این

پیشینه حتی به هزاره‌های دورتر بازمی‌گردد. ما سرزمین کهن‌سالی بودیم که پیش از ورود آریایی‌ها یا هندوایرانی‌ها، بومیان فلات ایران در این سرزمین می‌زیستند.

به گمان من جشن سال نو مربوط به بومیان فلات ایران می‌شود. البته محتملاً آن جشن به نام نوروز نبوده، اما جشن‌های سال نو، جشن سال نو تحت هر عنوان و نامی، جشن بزرگ و سراسری منطقه بوده است؛ چرا که از سرزمین‌های هم‌جوار مانند بین‌النهرین، ما اسنادی مُتقن در باب آیین سال نو یا جشن سال نو بین‌النهرینی در دست داریم که می‌توان از آن چنین استنباط کرد که بومیان فلات ایران هم آیین سال نو به شکل آیین‌های کشاورزی داشتند و هر دو جشن می‌توانست پایه‌پای هم برگزار شده باشد.

بنابراین، کهن‌ترین اسطوره جشن سال نو — تأکید می‌کنم جشن سال نو و نه لزوماً جشن نوروز — اسطوره باززایی است، یعنی جشن قداست باززایی طبیعت و گیاهان. ما نباید به این نگاه کنیم که جشنی به نام نوروز در اوستای موجود نیامده است. برخی استدلال می‌کنند که چون نام نوروز در اوستا نیامده، پس جشنی متأخر باید باشد. یا مثلاً می‌گویند که جشن سوری یا چهارشنبه‌سوری جشنی متأخر و مربوط به بعد از اسلام است و استدلال می‌کنند که چون اصطلاح و لفظ چهارشنبه متأخر است و پس از اسلام به کار رفته، پس این جشن، جشنی متأخر و جدید است. این دیدگاه‌ها را من نمی‌پذیرم؛ برای این که اولاً درباره جشن سال نو، یکی از بزرگ‌ترین اسطوره‌شناسان قرن بیستم، میرچا الیاده، نظریه‌ای دارد در باب اسطوره باززایی و جشن سال نو. حالا تحت عنوان نوروز یا جشن سال نو؛ تحت هر عنوانی مثلاً جشن کریسمس یا جشن سال نو چینی و جشن اکیتو در بین‌النهرین؛ این‌ها نام‌های متعدد یک آیین‌اند و سوییۀ کاربردی یک اسطوره‌اند و آن هم اسطوره باززایی است.

می‌دانیم که طبیعت در آغاز بهار از نو زاده می‌شود و این منحصر به یک کشور و یک سرزمین و قوم خاصی مربوط نیست، بلکه به همه انسان‌ها در کره خاکی مربوط است. برای این که در هر جای جهان، انسان در آغاز بهار همیشه شاهد نوزایی و بازسازی طبیعت بوده است. تصور بر این بوده که از نظر اسطوره‌ای، زمستان مرگ طبیعت است و سر بهار زایش و زنده شدن طبیعت است. این را اسطوره باززایی طبیعت می‌نامیم. اگر با این دیدگاه درنگ‌ریم، جشن سال نو ایرانی به بومیان فلات ایران برمی‌گردد که محتملاً دو جشن بزرگ داشتند؛ یکی جشن بهاری و دیگری جشن پاییزی. در بین‌النهرین همان‌طور که گفتیم، اسنادی هست که جشن اکیتو، جشن بهاری آنان بوده و بین‌النهرین هم که قرن‌ها جزو قلمرو پارسیان و ایرانیان بوده است. مگر کوروش بزرگ فاتح بابل نبوده؟ مگر تیسفون پای‌تخت ایران نبوده؟ جشن بهاری همان جشن کشاورزی و باززایی است. اسطوره باززایی به اسطوره کشاورزی هم برمی‌گردد. چون گیاهان سر سال باز زاده می‌شوند و این نامش در

سومر، جشن اکیتو است که مربوط به سه‌هزار سال قبل از میلاد مسیح است. این جشن سال نو در سومر و بعدها در بابل برگزار می‌شده. در آن‌جا هم سبزه سبز می‌کردند و آیین‌های ویژه خود را داشتند. همین‌طور جشن پاییزی در بین‌النهرین مربوط به اسطوره آفرینش جهان می‌شده است.

بعدها در فلات ایران هم ما دو جشن مربوط به سال نو داشتیم که یکی جشن پاییزی و دیگری جشن بهاری بود. در دوره هندوایرانیان، حضور آریایی‌ها در ایران که می‌توانیم گمان ببریم که جشن سال نو و جشن پاس‌داشت و قداست طبیعت برگزار می‌شده و دو اسطوره آفرینش و اسطوره باززایی با هم تلفیق شدند و به همین دلیل، جشن بهاری در رأس جشن‌های بزرگ ایرانیان قرار گرفت و بعدها در اعصار متأخر نام نوروز بر آن نهاده شد.

می‌توانیم گمان بریم که جشن سال نو چنین پیشینه‌ای دارد. از آن زمان که اسطوره‌های هندوایرانی را داریم، ما مطمئن هستیم که نوروز بعدها در آیین و فرهنگ زرتشتی تثبیت شد و صبغه جدیدی یافت، ویژگی‌های نیاکان زرتشتی بدان اضافه شد. چون جشن دینی زرتشتیان ابتدا جشن فروردگان بوده و بعدها با نوروز باستانی تلفیق شد و به همین دلیل، نوروز در *اوستا* نیامده، زیرا جشن اصلی زرتشتیان، جشن فروردگان برای پاس‌داشت فروهرها بوده که این‌ها بعدها با نوروز آمیخته می‌شود.

هم‌چنین باید تأکید کنم که نوروز یک آیین است و اسطوره نیست. نوروز آیین دینی هم هست. ادیان متفاوت در این آیین باستانی، چه پیش از اسلام و چه بعد از آن، در این آیین بزرگ ایرانی سهیم‌اند؛ اما هر آیینی به یقین اسطوره یا اسطوره‌هایی در گُنه خودش و در نهان خودش دارد و من بیش از پانزده اسطوره در حول و حوش نوروز یافتم که اگر فرصت شود به تک‌تک آن‌ها در این جلسه علمی و فرهنگی می‌پردازم. اولاً نوروز به گمان من یک آیین فراملی است. امروز نمی‌توان گفت که نوروز فقط جشنی ملی ما ایرانیان است، بلکه یک جشن فراملی و بین‌المللی به‌شمار می‌رود، به این دلیل که نه فقط هم‌سایگان ما در تاجیکستان، افغانستان و ترکیه و برخی کشورهای دیگر، این جشن را با شکوه تمام برگزار می‌کنند، بلکه نوروز به اقلیم‌های دیگری در جهان هم کشیده شده است. خیلی از کشورهای آسیای میانه مانند ازبکستان که مهد هندوایرانیان بوده و ایرانویچ به گمان بسیاری از دانش‌مندان در ازبکستان در حول و حوش خوارزم بوده است. همین‌طور نوروز در قرقیزستان، باشقیرستان، تاتارستان و دیگر کشورهای فدراسیون روسیه، در هند و پاکستان برگزار می‌شود. این نمونه‌ها کافی است که به‌عنوان یک جشن جهانی از نوروز در ذهن داشته باشیم. نوروز به بسیاری از کشورهای غربی هم کشیده شده و امروز هم در جهان این آیین را برگزار می‌کنند.

یکی از کهن‌ترین آیین‌های مربوط به نوروز، آیین سوری است که بعد از اسلام به چهارشنبه‌سوری معروف شده. اکنون ببینیم که این آیین جشن سوری چه ریشه‌های اسطوره‌ای داشته است. چون در هر آیینی که با آن سروکار داریم، مسلماً باید دنبال یک اسطوره بگردیم. ممکن است عموم مردم دنبال چنین اسطوره‌هایی نباشند، اما پی‌گیری اسطوره‌ها کار مردم‌شناسان و اسطوره‌شناسان و کار دانش‌مندان است و عموم مردم به چه‌گونه‌ای برگزاری آیین کاری ندارند. بنابراین، شما می‌بینید که جشن سوری (ما پیش از اسلام شنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه به‌کار نمی‌بردیم؛ زیرا ایرانیان برای نام روزها از نام ایزدان استفاده می‌کردند: هرمزدروز، نخستین روز هفته و بهمن‌روز و...)، یکی از جشن‌های باستانی بوده. من نظرگاه تازه‌ای دربارهٔ چهارشنبه‌سوری دارم. درست است که پیش از اسلام در آیین زرتشتی شنبه و یک‌شنبه و... وجود نداشت، اما میان دیگر اقوام ایرانی به‌کار می‌رفت. از جمله یهودیان و مسیحیان ایرانی در متون عبرانی و سریانی شنبه و یک‌شنبه و چهارشنبه را به‌کار می‌بردند. بعدها در متون مانوی هم ذکر شده. چنان‌که زادمهرگ مانی را در روز دوشنبه اعلام کردند. این‌ها به پیش از اسلام برمی‌گردد.

پس، این‌که چرا چهارشنبه و چرا سوری، به اسطوره‌اش برمی‌گردد. سوری هم به معنی سرخ است و سور به معنی ضیافت و شادخواری است؛ سرخ نماد آتش است و کشف آتش توسط هوشنگ. هوشنگ آورندهٔ آتش و کاشف آتش در اساطیر ایران است، با کشتن مار یا اژدهادیوی که نماد ظلمت است و آتش نماد نور است. بنابراین، سوری تکلیفش مشخص است، یعنی سرخ و به اسطوره آتش برمی‌گردد؛ آتش هم به نوعی به خورشید مربوط است. اما این‌که در متون نیاکانی ما، یعنی در متون غیرزرتشتی، چهارشنبه ذکر شده، من این را در آثار الباقیه ابوریحان بیرونی پیدا کرده‌ام. بیرونی معتقد است که اول شب چهارشنبه در نزد منجمان ساعت یا زمان آفریده شدن خورشید بوده است. چون در یکی از آن تقویم‌ها و گاه‌شمارهای باستانی، آغاز چهارشنبه را مبدأ سال قرار دادند؛ بنابراین، من با این دیدگاه که چهارشنبه مربوط به بعد از اسلام است و آیین متأخری است و حتی برخی آن را از دورهٔ صفوی می‌دانند، موافق نیستم و معتقدم که جشن سوری یا جشن پاس‌داشت خورشید و آتش مربوط به پیش از اسلام است. چون صراحتاً ابوریحان بیرونی به این چهارشنبه اشاره کرده و این جشن و شادی چهارشنبه هم به خورشید برمی‌گردد، یعنی اسطورهٔ آفرینش خورشید که خورشید هم به آتش مربوط است. آتش، اسطورهٔ کهن ایرانیان و مربوط به پیش از زرتشت است. این‌گونه تصور نشود که آتش‌گاه‌ها فقط در اعصار زرتشتی مهم بوده‌اند. چون پاس‌داشت آتش در هزاره‌های دور پیشازرتشتی هم در جهان وجود داشته است. این‌گونه نبوده که فقط خواست ایرانیان بوده باشد. در یونان باستان و روم باستان و در

هند باستان همه‌جا یک ایزد یا ایزدبانوی آتش داریم. وستا الههٔ آتش در پرستش‌گاههای باستانی روم است یا در هند که به دورهٔ هندوایرانی هم برمی‌گردد - مسلماً اسطورهٔ هندوایرانی مربوط به پیشازرتشتی است - آگنی یا خدای آتش که مظهر پاکی و پاک‌کنندگی است، پرستیده شده و مورد احترام بوده است.

بنابراین، جشن سوری یا چهارشنبه‌سوری اسطوره‌اش مربوط به تولد خورشید است و آتش نمادی از خورشید و یا بهتر بگوییم آتش خود خورشید است. خیلی ساده است: کرهٔ زمین در منظومهٔ شمسی جزئی جدا شده از ستارهٔ خورشید است؛ زمین در اصل درون خورشید بوده و بعدها از خورشید جدا و کم‌کم سرد شده است. اگر زمین از خورشید جدا شده و بعدها سرد شده و هنوز در مرکز زمین گدازه‌های آتش‌فشان را داریم، پس آتش اصل خورشیدی دارد. به همین دلیل و دلایل دیگر که مربوط به نیاز انسان ابتدایی به آتش برای گرما و ذوب فلزات و پختن غذا، مظهر قداست و مظهر ایزدگونه‌گی در نزد جهانیان است و از جمله در نزد ایرانیان که آتش عنصری مقدس بوده و چهارشنبه‌سوری جشن نور و سرور است. برخی دیگر، چهارشنبه را نماد چهار فصل سال هم برشمرده‌اند؛ اما من مناسبت تولد خورشید را برای چهارشنبه‌سوری درست‌تر می‌دانم.

در قدیم، نوروز از همان چهارشنبهٔ آخر سال شروع می‌شده و هنوز در جمهوری آذربایجان از چهارشنبه‌سوری نوروزشان آغاز می‌شود و بسیار مفصل‌تر از چهارشنبه‌سوری ماست. آن‌ها چهار نوع چهارشنبه‌سوری دارند. چهارشنبه‌سوری آتش، آب، باد و خاک؛ چهار روز برای این جشن بزرگ باستانی جشن می‌گرفتند. دیدگاه دیگر که من آن را قبول ندارم؛ نحس بودن چهارشنبه است که پس از اسلام رواج یافته است. به این دلیل که در یکی از اشعار منوچهری آمده: «چهارشنبه که روز بلاست، باده بخور/ به ساتکین می‌خور تا به عافیت گذرد».

با اتکا به این شعر منوچهری و البته اشعار بعضی از شاعران دیگری که در آثارشان ذکر کرده‌اند، باعث شده که چهارشنبهٔ آخر سال را به خاطر نحسی روز چهارشنبه بدانند. بنابراین، به خاطر این چهارشنبه که روز بلاست، تصور کرده‌اند که جشن چهارشنبه‌سوری هم روز نحسی بوده و باید با شادی این نحسی را از بین ببرند. البته این فقط یکی از دیدگاه‌هاست. اما نه تنها چهارشنبهٔ آخر سال نحس نیست، بلکه روز شادی و شادخواری است چون روز تولد خورشید و روز قداست آتش است؛ روز زندگی و گرمابخشی است. پس، ریشهٔ نجومی دارد، اما این اسطورهٔ آتش بحث مفصلی دارد و اسطوره‌های بسیاری درباره‌اش گفته شده است.

اسطوره‌ی دیگر مربوط به نوروز، اسطوره‌ی سیاوش است. اسطوره‌ی سیاوش یکی از اسطوره‌های باستانی ماست و به‌نوعی تکرار همان اسطوره‌ی باززایی است؛ اسطوره‌ی زنده شدن دوباره است. مرگ زمستانه‌ی این قهرمان و خدای منسوب به او در دوران باستان باعث شده که مرگ اسطوره‌ای دوموزی که خدای شهید شونده است در زمستان، منجر به زنده شدن او می‌شود و با زنده شدن دوموزی یا همتای ایرانی‌اش، سیاوش، بهار آغاز شود. تصور بر این بوده که دوموزی می‌میرد و بعد در آغاز بهار زنده می‌شود. این به‌نوعی آیین سیاوش و اسطوره‌ی سیاوش را در ذهن متبادر می‌کند و نه این‌که لزوماً و مستقیماً تحت تأثیر اسطوره‌ی دوموزی یا تموز بابلی باشد، بلکه می‌تواند نمونه‌ای از اسطوره‌ی باززایی باشد که در دو فرهنگ متفاوت ولی مجاور هم رواج داشته و می‌تواند نمونه‌ی تحول و دگرگونی یک اسطوره باشد و می‌تواند یک اسطوره‌ی مستقل ایرانی یا همان اسطوره‌ی زنده شدن و باززایی سیاوش باشد؛ چون سیاوش وقتی ناجوان‌مردانه در سرزمین توران کشته می‌شود، دوباره زنده می‌شود. از بدن و پیکر سیاوش گیاه می‌روید. در واقع، گیاهی زنده می‌شود که به آن گیاه سیاوشان گفته می‌شود. بنابراین، گیاه پرسیاوشان اسطوره‌ی مرگ و باززایی سیاوش را تداعی می‌کند؛ یعنی سیاوش از دوران مردگان یا از زمان مردگان و از سرزمین مردگان سر بهار زنده و شکوفا می‌شود و بر این باور بودند که با زنده شدن سیاوش، گیاهان سبز می‌شوند و حیات جدید آغاز می‌شود و بهار و جشن سال نو آغاز می‌شود.

درباره‌ی پیوند اسطوره‌ی سیاوش و رسم حاجی فیروز، زنده‌یاد مهرداد بهار می‌گوید که رسم فیروزی یا حاجی فیروز، لباس سرخ‌سرمه‌ی نماد خون سیاوش است و صورت سیاهش نماد مردگان و از دنیای مردگان به دنیای زندگان برمی‌گردد. به نظر من، این فقط در حد یک فرضیه است که در بابش باید تأمل بیشتری داشت و صددرصد نمی‌توان آن را پذیرفت. به هر حال، خود نام فیروز یک نام باستانی و نشان دهنده‌ی یک آیین باستانی است. لفظ حاجی، لفظی متأخر است و به احتمال زیاد از دوران صفویه به فیروز افزوده شده، اما خود آیین فیروزی و صورتک سیاه یا چهره‌ی سیاه که محتملاً می‌تواند نماد مرگ سیاوش و عزاداری باشد. پس، بعد از بازگشت از دنیای مردگان، یعنی وقتی سیاوش زنده می‌شود، شادی می‌کردند، این را می‌شود یکی از اسطوره‌های نهانی این آیین دانست که همان اسطوره‌ی سیاوش است و فیروز البته به نظر من، در اعصار میترائیسم که کیش میتراپی از ایران باستان به روم رفته، از این طریق می‌تواند آیین جشن فیروزی و لباس سرخ حاجی فیروز تأثیرگذار بوده باشد بر جشن سال نو در فرهنگ میتراپی و بعدها در جشن سال نو مسیحی و همین‌طور کاهنان میتراپی و دیناوران مسیحی جامه سرخ می‌پوشیدند.

به سفرهٔ هفت‌سین هم که می‌رسیم، شما می‌دانید که هفت‌سین طبعاً یک آیین است و شکی در این نکته نیست؛ اما بُن اسطوره‌ای و ژرف‌ساخت این آیین خودش یک ریشهٔ اسطوره‌ای می‌تواند داشته باشد. آن اسطوره مربوط به عدد هفت است. عدد هفت عددی اسطوره‌ای و مقدس است و ریشهٔ نجومی دارد. به هفت‌سیاره برمی‌گردد و قداست و مقدس بودن هفت‌سیاره. در میان اقوام کهن این بحث نجومی ادامه داشته و هفت در آیین‌ها و اسطوره‌ها تقدس یافت. به گمان من این اسطورهٔ عدد هفت به تلفیق چهار و سه برمی‌گردد. چهار نماد عناصر اربعه و سه نماد تثلیث است؛ از این رو، هفت‌فلک و هفت‌آسمان، هفت‌اورنگ، هفت‌شهر عشق و هفت‌سیاره با این ژرف‌ساخت باعث شده که این سفرهٔ سنتی و زیبای ایرانیان به هفت‌سین شهرت یافته و «سین» در واقع نه این بوده که اقلامی با «سین» آغاز می‌شود، بلکه در اصل، هفت‌سینی بوده است. یک دیدگاه آن را هفت‌سینی دانسته یا به روایتی دوازده‌سینی که اقلام گیاهی مثل گندم و جو... که کشاورزان بایستی که در روزهای آخر سال می‌کاشتند، این‌ها را سبز می‌کردند برای کشاورزی نه برای تزئین روی سفره. بنابراین، کم‌کم هفت‌سینی به هفت‌سین تبدیل شد. انواع خوراکی‌ها سلیقهٔ ایرانی است که هفت‌سینی اقلام کشاورزی را به اقلامی با حرف سین تبدیل می‌کند. البته انواع و اقسام هم دارد: هفت‌سین هم داریم، در تاجیکستان حتی هفت‌میم هم دارند. اما دو عنصر بر سفرهٔ هفت‌سین هست که با سین هم شروع نمی‌شود، یعنی تخم مرغ و ماهی؛ چرا این‌ها بر سفرهٔ نوروزی وجود دارد؟ به گمان من، تخم مرغ به اسطورهٔ آفرینش کیهان مربوط است؛ چون یک وجه اسطوره‌ای نوروز، آفرینش است؛ به نماد تخم مرغی شکل بودن کیهان در نزد ایرانیان باستان برمی‌گردد. آن‌ها فکر می‌کردند که جهان و کیهان از یک تخم یا هستهٔ اولیه شکل گرفته. مگر نه این است که خود تخم مرغ، نطفه‌اش نماد زندگی و حیات است؟ از تخم مرغ، جوجه پدید می‌آید، یعنی حیات شکل می‌گیرد؛ نماد باروری، نماد نطفه زایش و آفرینش در اساطیر ایرانی است. پوستهٔ تخم مرغ نماد آسمان است و زردهٔ آن نماد زمین است. رنگ کردن و مزین کردن تخم مرغ هم چندان بی‌حکمت نیست و فقط جنبهٔ تزئینی ندارد. آن نقش و نگارها که روی تخم مرغ هفت‌سین می‌بینید، نماد نقش و نگارهای طبیعت است؛ نماد آفرینش است و کوه و چشمه و هر چیزی که تصور می‌شده، به شکل انتزاعی هم درآمده است. اما چرا ماهی بر سفرهٔ ایرانی هفت‌سین هست؟ تعبیر مردم‌شناسان معمولاً این است که ماهی زنده نماد تر و تازگی و طراوت است و می‌گویند که هر وقت ماهی را از آب درآوری، تازه و نماد زندگی است. اما به گمان من، ماهی به برج حوت مربوط است. از نظر نجومی، اسفندماه برج حوت است. خورشید در آغاز سال از برج حوت (برج ماهی) به برج حمل (برج بره) می‌رود؛ یعنی درست در آن لحظه‌ای که ایرانیان

آن را لحظهٔ تحویل سال می‌شناسند و حَوْل حالنا می‌خوانند، آن لحظهٔ تحویل سال لحظهٔ مقدسی است. لحظه‌ای است که خورشید از برج ماهی به برج حمل می‌رود و سال نو می‌شود. بنابراین، ماهی نماد برج حوت است و ماهی بر سر سفرهٔ نوروزی نامش با حرف سین شروع نمی‌شود. چرا ایرانیان خود را ملزم می‌دانند که ماهی بر سفرهٔ هفت‌سین باشد. بعضی می‌گویند که می‌گویند ماهی قرمز در عصر جدید وارد فرهنگ ایرانی شده، اما من بر این باور نیستم و ماهی بسیار قدمت دارد و به هزاره‌های دور به نجوم گذشته برمی‌گردد، حتی اگر ماهی قرمز در عصر جدید وارد فرهنگ ایران شده باشد.

جشن فروهرها یا فرَوَشی‌ها هم اگرچه یک آیین هست، اما اسطوره بسیار زیبایی حول وحوش خودش پرورانده است و آن عبارت است از اسطورهٔ مربوط به ارواح نیاکان. اگرچه فروهرها دقیقاً ارواح نیستند، اما این‌که ماه اسفند به سپندارمذ مربوط است و این تصویری که مشاهده می‌کنید، مینیاتوری از سپندارمذ، الههٔ زمین و امشاسپند زمین است. امشاسپند یعنی نامیرای مقدس یا نامیرای افزونی‌بخش. ماه اسفند نامش از همین الهه گرفته شده است. سپند به معنی مقدس است، اگرچه برخی از ریشه‌شناسان سپنده را افزونی‌بخش هم معنی کردند. حالا هر دو را در نظر بگیریم، باز هم اسفند ماه مقدسی است چون طلوعهٔ نوروز و آغاز کشاورزی در آستانهٔ بهاری دیگر است. اما فرَوَشی‌ها یا فروهرها دقیقاً همان ارواح نیاکان نیستند. فروهر گوهر حقیقی آفریدگان و موجودات، روان یا گوهر حقیقی موجودات است. بر این باور بودند که این فروهرها اول فروردین می‌آیند و نام فروردین با نام فروهرها پیوندی ژرف دارد. فروردین خودش ماه فروهرهاست جشن فروردگان با آن نوروز باستانی پیشین آمیخته شد. وقتی نوروز را بررسی و تحلیل می‌کنید، باید در نظر بگیرید نوروز در چه دوره‌ای؟ آیا در عصر جدید، در عصر صفویه یا در قرون اولیهٔ بعد از اسلام یا قرن‌ها و هزاره‌های پیش از اسلام و دوران زرتشت و حتی پیشازرتشت؛ باید مشخص کنیم نوروز در چه دوره‌ای. به سادگی نمی‌شود یک قاعدهٔ کلی را در باب نوروز صادر کرد. بنابراین، فرَوَشی‌ها حافظ و نگه‌دار زندگان هستند. هر یک از ما انسان‌ها صاحب فروهر یا فرَوَشی هستیم و البته صاحب فرّ و فرهٔ ایزدی نیستیم؛ چون فرهٔ ایزدی گوهر دیگری است که فقط شامل پیامبران و قهرمانان و شهریان به‌آیین می‌شود. ولی فروهرها را همه دارند. پس از مرگ انسان‌ها، این فروهرها به آسمان می‌روند، چون در اصل بُن آسمانی دارند. اما آخر هر سال فروهرها به زمین می‌آیند. اسطوره چنین است. وقتی وارد بحث اسطوره می‌شویم، تخیل و نماد اثرگذار می‌شود و این‌جا نباید رئالیستی و واقع‌گرا بیندیشیم. زیبایی اسطوره به تخیل و نمادین بودنش است. فروهرها از آسمان به پایین می‌آیند برای بازدید از خانواده و بازماندگان. فروهرها وقتی از آسمان به زمین فرود می‌آیند، دنبال

خانه‌های خودشان می‌گردند. در یزد و کرمان هنوز چراغ، آتش یا فانوسی پشت بام‌ها در شب آخر سال بر پا می‌کنند تا روشنایی در پشت بام‌ها باشد. چراغ یا شمع یا آتش بر پا کردن از آن روست که فروهرها خانه‌هایشان را پیدا بکنند. فروهرها به بازماندگان سر می‌زنند. خانه‌ای که تمیز نباشد، فروهرها مکدر می‌شوند و قهر می‌کنند به آسمان برمی‌گردند. اعتقاد داشتند که آن خانواده حمایت و پشتیبانی فروهرها را در آن سال از دست می‌دهد.

برپایی آتش بر پشت بام‌ها و برپایی آتش جشن سوری را نباید به آتش‌پرستی منتسب کنیم. در هیچ یک از ادوار تاریخی ایرانیان هرگز آتش‌پرست نبودند. ایرانیان مزدآپرست و خداپرست بودند و اهورا مزدا را به‌عنوان خدای بزرگ می‌پرستیدند. پس، هرگز آتش‌پرستی در کار نبوده است. آتش قداست دارد و نماد نور و خورشید، نماد زندگی و عشق است. از این رو، می‌بینیم که در پشت بام‌ها آتش افروختن برای راه‌نمایی آن فروهرها یا فروشی‌هاست که بیایند حامی بازماندگان باشند. فروهرها دیوان و دروجان را دور می‌کنند و ماه فروهرها، یا فروردین، در یکی از متن‌های پهلوی ساسانی صراحتاً آمده است که در روز خرداد از فروهرها هرمزد یعنی خداوند رستاخیز و تن‌پسین کند. روز رستاخیز در همین ماه فروهرها خواهد بود. تن‌پسین انسان بعد از مرگ با تن روحانی و نورانی به رستاخیز می‌رود و جهان بی‌مرگ می‌شود که این خودش یک اسطوره است. بی‌مرگی، بی‌زمانی و بی‌پتیارگی در جهان پدید می‌آید. این یعنی خیر مطلق. اهریمن و دروجان همه از بین می‌روند. این صراحتاً در متن پهلوی آمده است. فروهرها از *vərəθra* به معنی دفاع و ایستادگی است و با واژهٔ ایرانی «گرد» به معنی دلیر و قهرمان هم‌ریشه است. پس، یکی از معانی فروهر این است که این‌ها قدرت دفاعی دارند و می‌توانند حامی و پشتیبان بازماندگان باشند.

نوروز در روزگار باستان به نوروز بزرگ و نوروز کوچک هم تقسیم می‌شده است. نوروز بزرگ یا نوروز خاصه ششم فروردین است. بنا به اعتقاد هم‌وطنان زرتشتی ما زادروز اشو زرتشت، پیامبر بزرگ ایران باستان است. زرتشتیان در یزد و کرمان این جشن را جشن «هفت درو» خوانده‌اند. هم‌چنین این روز را تولد کی‌خسرو می‌دانند. اما نوروز کوچک، همان نوروز اول فروردین است. اول فروردین که خورشید وارد برج حمل می‌شود به آن نوروز کوچک یا نوروز عامه گفته می‌شود. نوروز بزرگ با تولد اشو زرتشت قداست بیش‌تری دارد. در روز ششم فروردین آفرینش جهان را داریم. این‌که نوروز در همهٔ اعصار پیشازرتشتی، مانوی، مسیحی و یهودی و اسلامی تا عصر حاضر زنده مانده و امروز تبدیل به یک جشن جهانی شده است؛ جاودانگی‌اش در همین بُن اساطیری است. جشن آفرینش و جشن دینی است. فقط جشن ملی و آیینی نیست، بلکه یک بُن ژرف دینی دارد که همان آفرینش جهان است.

دین‌باوران و مؤمنان معتقدند که در لحظهٔ تحویل سال، انسان از نو متولد می‌شود، از نو آفریده می‌شود که آرمان زیبایی است. شما در سر سال و در آن لحظه اگر اعتقاد داشته باشید، متولد می‌شوید و تمام بدی‌ها و اعمال سال گذشته را باید فراموش کرده و از نو زاده شوید که همان جشن باززایی و اسطورهٔ باززایی این است که با یک انرژی جدید وارد سال نو بشوید. به‌رحال، این نوروز بزرگ و ششم فروردین را مقدس شمرده‌اند و همهٔ اعمال نیک در این روز مبارک اتفاق افتاده‌اند. هوشنگ در این روز اهریمن را مطیع خود کرده و جمشید اسطورهٔ دیگر نوروزی است. در این روز به خواهرش جمشید، اهورامزدا جهان را گسترش داد. در روز ششم فروردین آرش کمان‌گیر تیرش را پرتاب کرد. این نکته‌ها تاریخی نیست، بلکه اسطوره‌ای است. باورهای اسطوره‌ای و نمادین لزومی ندارد که حتماً واقعیت تاریخی داشته باشد. اسطوره اتفاقاً ناتاریخی بودنش زیباست. به عمق آن اسطوره باید پی ببرید تا بتوانید آن فرهنگ ژرف ایرانی را درک بکنید. آن‌ها داستان و قصه هم نیستند؛ بلکه اسطوره‌هایی هستند که زمانی نیاکان ما باور داشتند که مثلاً در نوروز بزرگ، کین سیاوش ستانده می‌شود. افراسیاب به دست کی‌خسرو در این روز هلاک می‌شود. هر کار نیک و خوبی را که می‌دیدند آن را به نوروز بزرگ ربط می‌دادند. در نوروز بزرگ سام نریمان اژدها یا اژی‌دهاکه یا ضحاک را می‌کشد. کی‌خسرو، شهریار آرمانی و اسطوره‌ای ادوار پسین اساطیر ایران، ظهور می‌کند و هم‌زمان سوشیانس است و تازه سوشیانس موبد موبدان کی‌خسرو می‌شود. پس، این نوروز بزرگ خیلی ریشه‌دار است. زمین تا سپهر ستارگان بالا می‌رود. این ظاهراً یک حرف است که زمین به ستارگان می‌رسد، یعنی در ژرف‌ساخت اسطوره‌ای ایرانیان اعتقاد و باور ایرانیان چنین بوده که زمین مقدس و آسمانی می‌شود؛ به‌جای این که فروهرها از آسمان به زمین بیایند، زمین به سوی بالا و به سپهر ستارگان می‌رود و همه‌جا بهشت برین می‌شود. زمانی است که مردم از مرگ و پیری هراسی ندارند، چون دیگر نمی‌میرند.

بنابراین، مضامین و درون‌مایه‌های اساطیری نشان می‌دهند که چه‌قدر به این باورها بها می‌دادند؛ باورهایی که امروز تقریباً فراموش شده‌اند. مثلاً معتقد بودند که فریدون در نوروز بزرگ، جهان را به ایرج و سلم تور تقسیم کرد و منوچهر هم در این روز به خون‌خواهی ایرج برخاست. می‌بینیم که این اسطوره‌ها در واقع، نیازهای ژرف روانی انسان را نشان می‌دهند. ایرانیان از اعصار باستان تاکنون چه نیازهای روانی و روحی داشتند که با این آیین‌ها و اسطوره‌ها برآورده می‌شده است. انسان در اعصار اساطیری به‌نوعی تعادل روحی و روانی می‌رسیده است.

اکنون ببینیم چه اسطوره‌ای در گُنه باورِ «پنجه دزدیده» یا خمسه مسترقه هست؟ خمسه یعنی پنجه و مسترقه هم به معنی دزدیده است. پنجه دزدیده یعنی آن پنجه آخر سال. برای این که ایرانیان در روزگار باستان، سال را ۳۶۰ روز حساب می‌کردند. یعنی دوازده ماه سی‌روزه. پس، آن پنجه آخر، یعنی پنج روز و یک چهارم روزی که باقی می‌مانده، جزو روزهای سال به حساب نمی‌آمده است و در تقویم‌شان این پنج روز و شش ساعت و اندی را نمی‌شمردند. این پنجه را پنجه دزدیده نامیدند. برای این که این مدت از آن سال گرفته شده است. آیین‌های متعددی در این پنجه دزدیده اجرا می‌کردند. از جمله، آیین میر نوروزی. بدین گونه که یک نفر در این پنج روز به‌طور موقت امیر و فرمان‌روا می‌شده و هر دستوری که می‌داده، باید اطاعت می‌کردند. مثلاً دستور می‌داده وزیر را کتک بزنند یا امرا را به دستور او شلاق می‌زدند. البته پس از پنج روز تلافی می‌کردند و میر نوروزی را به باد کتک می‌گرفتند. آیین میر نوروزی تا عصر حافظ هم رایج بوده و بعدها هم برگزار می‌شده است. حافظ می‌فرماید: «سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی / که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی». این نشان می‌دهد که در شیراز قرن هشتم این آیین برگزار می‌شده است.

گفتیم هر آیینی یک اسطوره‌ای در درون خودش دارد. اسطوره مربوط به پنجه دزدیده و آیین‌های مرتبط با آن، به گمان من، بیان‌گر آشفتگی و هرج و مرج پایان سال هست. سالی که آغاز می‌شود همیشه بر پایه باورهای اسطوره‌ای جهان، دچار آشوب ازلی (از نظر یونانیان Chaos) یا آشفتگی و هرج و مرج نخستین است. این تبدیل به یک نظم می‌شده است. بنابراین، دوازده ماه سال به آیین است و طبق نظم کائنات به حساب می‌آمده، ولی آن پنج روز جزو اوقات رسمی سال به‌شمار نمی‌آمده و به همین سبب اهریمنی تصور می‌شده است. به خاطر همین، این آیین‌ها برگزار می‌شده که در ایام پنجه، شادمانی و شادی بکنند و آن دیوان و اهریمنان این پنجه آشفتگی را دور کنند.

درباره ایام پنجه باز اسطوره دیگری هست و آن این است که می‌گفتند دوازده موجود اهریمنی یا دوازده تن از دیوان هم‌کار اهریمن در طول دوازده ماه سال بی‌کار نیستند. چون آن‌ها دوازده ستون نگه‌دارنده جهان را می‌چوند. چون بنا به باور اسطوره‌ای، کل جهان را دوازده ستون نگه‌داری می‌کنند. این دوازده موجود اهریمنی از اول سال شروع به جویدن ستون‌ها می‌کنند، در پنجه آخر سال، همه این ستون‌ها را می‌چوند و می‌خورند. به همین دلیل، شادی و پای‌کوبی می‌کنند. اما پس از این پنجه دزدیده، وقتی به اول سال برمی‌گردند، می‌بینند که دوازده ستون دوباره مرمت شده‌اند. پس ناامید می‌شوند و دوباره شروع می‌کنند در اول سال به جویدن و خوردن این ستون‌ها و سالی دیگر از نو شروع

می‌شود. این اسطوره زیبایی است. در واقع، نشان‌دهنده ستیز خیر و شر، ستیز نور و تاریکی و پیروزی آتش و خورشید بر ظلمت محسوب می‌شود.

اکنون به نوروز جمشیدی می‌پردازیم. می‌دانیم که نوروز و نوروز جمشیدی در تخت جمشید برگزار می‌شده است. این هم خودش و هم نام تخت جمشید اسطوره‌گون است. برای این که این تخت‌گاه پارسه نام داشته و ساخته داریوش بزرگ بوده است. داریوش در کتیبه‌ای به خط میخی صراحتاً می‌گوید: «داریَه‌وئوش، خشایثیه و زَرک، خشایثینام، خشایثیه دَهیونام، ویشتاسپَیه پوِشه، هخامنیشیه، هی ایَمم تَجَرَم آکونئوش.»

یعنی «داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر ویشتاسپ هخامنشی، که این کاخ را ساخت.» حال کاخی را که سند تاریخی داریم که ساخته داریوش بزرگ است، چرا به آن تخت جمشید گفته‌اند؟ این به اسطوره جمشید برمی‌گردد. چون جمشید که یک شخصیت تاریخی نیست، بلکه شخصیتی اسطوره‌ای است. یک اسطوره مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد است یا حدود سه‌هزار و اندی سال پیش که نیاکان ما گمان برده‌اند که جمشید اولین کسی بود که نوروز آورد. مردم تمام زیبایی‌های آن عصر را به جمشید نسبت دادند و گفتند که روزگار جمشید دوران بسیار نیکویی بوده و در دوران او مردم نمی‌مردند و بیمار نمی‌شدند و یک دوران زرین و طلایی فرهنگ ایران در دوران جمشید است که سه بار از اهورامزدا می‌خواهد که زمین را بگستراند؛ چون مردم نمی‌مردند و در سرزمین آریایی جا نمی‌شدند. بنابراین، تخت‌گاه بزرگ پارسیان، یعنی پارسه، به دلیل محبوبیت شخصیت جمشید به اسطوره بدل شد و به نام تخت جمشید شهرت یافت. در حالی که پارسه اصلاً تخت‌گاه جمشید نبوده است. یونانیان به درستی پرسپولیس گفته‌اند: پارسه یعنی پارس یا ایران و پولیس هم به معنی تخت‌گاه و کاخ است.

از سویی، نوروز در اصل دوازده روز بوده، به این دلیل که برای هر روز به نیابت از هر ماه سال یک روز در نظر می‌گرفتند و دوازده روز نوروزی به نیابت از دوازده ماه جشن می‌گرفتند. البته بنا به روایات کهن در دوره‌هایی یک‌ماه هم طول می‌کشیده، برای این که همان چهارشنبه آخرسال که احتمالاً تولد خورشید و جشن آتش بوده، هم‌چنان هم ادامه پیدا کرده، اما مبنای اسطوره‌ای آن دوازده روز بوده و روز سیزدهم را به نیابت از آن پنجه دزدیده — پنج روز آخر که جزو سال به‌شمار نمی‌آمده — یعنی سیزده‌به‌در را به آن اضافه کردند و این که سیزده‌به‌در نحس تصور شده و دلیل مشخصی برایش ذکر نکردند. عدد سیزده که نحس پنداشته‌اند، شاید نحسی‌اش به‌خاطر این بوده که به نیابت از آن پنجه دزدیده آخر سال شمرده شده که جزو تقویم نجومی سال حساب نمی‌شده و اهریمنی پنداشته شده و به همین دلیل، سیزده نوروز نحس است، چون اهریمنی است و همان

آشفته‌گی کیهانی یا «کیاس» است و باید از خانه‌ها بیرون رفت و به جشن و پای‌کوبی پرداخت تا این نحسی را از بین ببرند. از دوران صفوی روایت داریم که در روز سیزده‌به‌در، مردم به‌ویژه زنان در بوستان‌ها به پای‌کوبی می‌پرداختند و به‌راحتی جشن می‌گرفتند. از نظر منجمان، باز هم سیزده نوروز از نظر نجومی روز استقلال خوانده شده است. روز استقلال در بحث نجومی روزی است که آفتاب و ماه درست روبه‌روی هم قرار می‌گیرند. در روز استقلال که سیزده نوروز است و به همین دلیل نحس شمرده شده، باید به دامان طبیعت رفت.

در آغاز سخن گفتیم که نوروز را باید به آیین باززایی تعبیر کرد. اسطوره دیگری که به اسطوره باززایی می‌توان افزود، اسطوره بازگشت جاودانه است. این اصطلاحی است که میرچا الیاده در کتابش *اسطوره بازگشت جاودانه* را به کار برده است. این اسطوره بازگشت جاودانه به زایش و زمان ادواری برمی‌گردد و دربارهٔ نوسازی زمان است، نوسازی زمان ادواری. ما می‌توانیم دو نوع زمان متصور شویم؛ یکی زمان تاریخی یا خطی. زمان تاریخی زمانی است که می‌گذرد و به پیش می‌رود و هیچ‌وقت به عقب برنمی‌گردد. اما زمان اسطوره‌ای چنین نیست. زمان ادواری و دوری دور می‌زند و برمی‌گردد. نوروز در اصل یک زمان دوری و چرخشی است. این که شما هر سال در تحویل سال در آغاز سال نو که خورشید وارد برج حمل می‌شود، گویی از نو متولد می‌شود و انسان نیز هم‌زمان با تحویل سال از نو به دنیا می‌آید. شما در لحظهٔ تحویل سال که لحظهٔ مقدسی است، یک زمان جدیدی را آغاز می‌کنید. این خودش یک زمان اسطوره‌ای و یک برداشت اسطوره‌ای است. این همیشه هست از هزاره‌های دور تا کنون بوده. لزوماً نباید جشنی به نام نوروز بوده باشد. این بازگشت جاودانه به هر نامی و تحت هر عنوانی باعث نونواری انسان می‌شده؛ بازگشت جاودانه همیشه بوده است. این همان بازگشت جاودانهٔ طبیعت است و طبیعت انسان است که همیشه برمی‌گردد و نو و تازه می‌شود. این که انسان‌ها با پیش‌رفته‌ترین فن‌آوری در آغاز هزارهٔ سوم دست به تخریب بنیادی طبیعت زده‌اند، بسیار خطرناک است. انسان اسطوره‌باور باستانی طبیعت را مقدس می‌شمرده و طبیعت در نظر او چندان قداست داشته که دست به ویرانی‌اش نزند.

به تعبیری دیگر، این اسطورهٔ ریشه و بُن را به ما یادآوری می‌کند. ریشه و بُن این است تصور کنید که هر سال کیهان و انسان از نو آفریده می‌شود. بنا به باور اسطوره‌ای، آغاز کیهان و کائنات از آن اولش هم‌چون یک آرزو و یک بهشت گم‌شده‌ای برای انسان‌ها بوده که بازگشت به آن ریشه و بن همیشه آرزوی انسان‌ها بوده و آرزوی بازگشت به آن ازلیتی که در آن بهشت گم‌شده و آن زمان ازلی داشته و بنابراین، آرزوی بازگشت به آن بهشت

گم شده است که جشن نوروز را تجلی زمان اسطوره‌ای و تجلی بازگشت جاودانه می‌کند. نوسازی و ادواری هم به همین دلیل است. زمان تاریخی خیلی کسل کننده است. چون وقتی زمان به جلو برود دیگر بر نمی‌گردد. نوروز یکی از ویژگی‌ها و خاصیت‌اش این است که شما سر سال نو انرژی تازه‌ای پیدا می‌کنید. این که دیگر یک سال گذشت، اما سال نو دوباره از نو شروع می‌شود، درحالی‌که زمان همان زمان تاریخی است که دارد، پیش می‌رود. اگر کاملاً با زمان خطی زندگی کنیم، خیلی کسل کننده خواهد بود. زمان ادواری در واقع جلوی آن کسالت زمان خطی و یک‌نواخت را می‌گیرد؛ حتی هفته هم همین‌طور است. فرض کنید اصلاً هفته وجود نداشته باشد یا ماه محاسبه نشود و همین‌طوری زمان به صورت خطی یک‌نواخت می‌گذشت. این خیلی کسل کننده بود. همین که آخر هفته شما استراحتی می‌کنید، انرژی تازه‌ای پیدا می‌کنید و شادخواری می‌کنید و برمی‌گردید به اول ماه یا آغاز هفته یا اول سال.

بنابراین، به گمان من نوسازی متناوب جزو نیازهای روحی انسان بوده و هست. اگر این فرآیند نوسازی یا نوجویی را از زندگی انسان حذف کنند، زندگی ملالت‌بار خواهد شد و جامعه تا حدی شکوفایی‌اش را از دست می‌دهد. تصور کنید اسفند ماه یا همان اواخر اسفند چه تب و تاب اجتماعی و اقتصادی در پی دارد. حتی رونق تجاری و اقتصادی در جهان نوروزی به وجود می‌آورد. این حرکت اقتصادی یک وجه کشاورزی هم دارد. بسیاری از تحرکات اجتماعی در پی شکوفایی کشاورزی است. اصلاً بسیاری از این جشن‌ها و آیین‌ها ریشه کشاورزی دارند. هر جشنی که شما تصورش را بکنید، مثلاً جشن شب یلدا فقط برای قشنگی و تفریح شب طولانی سال نیست، بلکه برای این هست که معتقدند خورشید در شب یلدا متولد می‌شود و کم‌کم زمین را گرم می‌کند. چهل روز بعدش چله خورشید است. در واقع، جشن سده را چهل روز پس از شب یلدا برگزار می‌کردند و می‌کنند. در این جشن هم آتش بر پا می‌کردند، آن هم برای گرم شدن هوا. چون انگشت روی هر آیین ایرانی بگذارید، می‌بینید که به کشاورزی و نهایتاً به تولید و تحرکات اقتصادی و اجتماعی ختم می‌شود. بعد آن جنبه‌های فرهنگی، آیینی و هنری در کنارش تجلی پیدا می‌کند و زیبایی‌های اسطوره‌ای و آیینی هم نمودار می‌شود. این زیبایی‌ها را می‌بینید اصلش به آن جنبه‌های اقتصادی، کشاورزی و اجتماعی آن‌ها برمی‌گردد که این قدر جذبه دارد و تمام‌نشدنی است.

این واقعاً نوعی اسطوره بازگشت جاودانه است. من گمان می‌کنم در هزاره‌های آینده هم این جشن باستانی ایرانیان هرگز به پایان نرسد. دیدید که در بدترین شرایط تاریخی دوران مغول، مردم نوروز و جشن‌ها و آیین‌های دیگر را حفظ کردند. اسطوره جمشید را که همه

شما با آن آشنا هستید. جمشید صاحب فرّه شهریاری بود و نوروز پیوندش با جمشید ناگسستگی است؛ برای این که او شخصیت بسیار محبوب ایرانیان بوده است.

بنابراین، یک نکتهٔ دیگری که باز من در *آثارالباقیه* ابوریحان بیرونی کشف کرده‌ام، این است که گفته آن روز یعنی نوروز که روز تازه‌ای است، جمشید عید گرفت و **اگرچه پیش از آن هم نوروز بزرگ و معظم بود**. ابوریحان بیرونی می‌خواهد بگوید که پیش از جمشید هم نوروز جشن بزرگی بوده است. من گمانم این است که نوروز بومیان فلات ایران را نمی‌شود گفت که امری تخیلی و احتمالی است. به نظرم، چنین نیست؛ این هم دلیلش که بیرونی ذکر کرده که پیش از جمشید هم نوروز بزرگ و معظم بود. این نشان می‌دهد که ایرانیان همیشه جشن سال نو داشتند. حال ممکن است به نام نوروز نبوده باشد، اما جشن سال نو که داشتند. چون عید آفرینش و عید باززایی داشتند. البته عید آفرینش ایرانیان در پاییز بوده بعد با جشن مهرگان یگانه شده که خود بحث مستقلی می‌طلبد؛ اما جشن باززایی و جشن بهاری با اسطورهٔ سیاوش آمیخته شده و بعد هم عید آفرینش هم آمد تو دل این عید باززایی. چنان‌چه در خود جشن اکتوی سومری هم جشن سال نو و جشن بهاری هست. بخشی از آن جشن، اسطوره دیگری هم دارد که به نام اسطورهٔ «زاگ‌موگ» که خیلی معروف نیست، جشن تعیین سرنوشت انسان‌هاست.

از سویی، در ایران معتقد بودند که در ایام نوروز، در آن لحظهٔ تحویل سال، انسان از نو متولد می‌شود و سرنوشت تک‌تک آدمیان در این جشن تعیین سرنوشت مشخص می‌شده است. خیلی جالب است که جشن بومیان ایرانی احتمالاً متأثر از جشن زاگ‌موگ بابلی است. در این جشن باستانی، مشخص می‌شد که امسال مثلاً چه کسی درمی‌گذرد و کی زنده می‌ماند. کی بیمار می‌شود. کلاً تعیین سرنوشت می‌کردند. این الواح سرنوشت اکنون در دست است. یعنی باستان‌شناسان به این الواح سرنوشت پی بردند و مدارک و اسنادی پیدا کردند که این مدارک و اسناد برای تعیین سرنوشت بوده است.

تخم مرغی جهان که اشاره کردم که این رنگ کردن مزین کردن تخم مرغ هم بی حکمت نیست. گفتم آن نقش و نگارها که روی تخم مرغ هفت سین نماد، نمودگار نقش و نگارهای طبیعت است؛ نماد آفرینش است و کوه و چشمه و هر چیزی که تصور می‌شده، به شکل انتزاعی هم درآمده است.

اگر بخواهیم به یک نتیجه‌گیری یا به یک برآیندی برسیم، من تک‌تک این اسطوره‌های سال نو را برمی‌شمارم. اولین اسطوره، اسطورهٔ باززایی؛ دوم اسطورهٔ آفرینش کیهان؛ سوم اسطورهٔ سیاوش و باززایی؛ چهارم اسطورهٔ بازگشت جاودانه؛ پنجم همان اسطورهٔ جمشید است که ذکر کردم و ششم اسطورهٔ کیومرث است که در اصل، اسطورهٔ گیومرد یا نخستین

انسان؛ اما کیومرث نخستین پادشاه اساطیری ایران بوده. گیومرد چه نخستین انسان باشد چه در قالب کیومرث نخستین شهریار دوران اساطیری-حماسی، به‌ویژه در شاهنامه با شکوه و معظّم ما که داستان کیومرث را آورده؛ به نوعی با اسطوره آفرینش در سال نو پیوند می‌خورد. چون در یک روایت اسطوره‌ای آمده که کیومرث خواست ایام سال و ماه را نام‌گذاری کند، پس موبدان اول بهار را آغاز تاریخ برشمردند. این‌ها اسطوره است تاریخ نیست. چون کیومرث وجه تاریخی ندارد، واقعاً اولین پادشاه تاریخی ایران که کیومرث نبوده است. اگر دوره مادها را لحاظ کنیم، دیاکو اولین پادشاه مادی ایران بوده است. بنابراین، کیومرث پادشاه اسطوره‌ای است. دستور و فرمانی هم که داده جنبه اسطوره‌ای دارد. کیومرث به موبدان گفت که اول بهار آغاز تاریخ است. در آغاز نوروز، خداوند دوازده فرشته آفریده که چهار فرشته در آسمان‌ها نگهبان‌اند، تصور کنید این برای هنرمندان و نقاشان حاضر در جلسه چه قدر می‌تواند الهام‌بخش باشد؛ آن‌ها می‌توانند این را موضوع نقاشی خود قرار دهند. چهار فرشته بر چهارگوشه جهان مستقر شدند که نگاه‌دار و جلودار اهریمنان و دیوان‌اند. چهار فرشته دیگر هم آسمان و زمین را نگه می‌دارند. این هفتمین اسطوره است. هشتمین اسطوره برمی‌گردد به خود تهمورث، برادر جمشید که تهمورث دیوبند است. حتی نامش گویای اسطوره‌ای بودن شخصیت اوست. چون تهمورث دیوان را به بند کشید و مطیع خود کرد و نوروز را برقرار کرد. این روایت پس از جمشید است. نوروز جشن پیروزی تهمورث بر دیوان است. همه این دلایلی که ذکر می‌شود بیان‌گر جشن نور بر ظلمت است. جشن آتش بر ظلمت و تاریکی است. ظلمت و تاریکی بد است، سیاهی و تباهی زشت و پلید و پلشت است. نور زیباست، آتش است که زیباست. ایرانیان این همه برای آتش و نور قداست قائل بودند، به این دلیل که نور خداست و نور نماد ایزدان است و ظلمت نماد اهریمن و دیوان است و تهمورث آن دیوان را به بند کشیده؛ یعنی نور پیروز شده است بر ظلمت. هنوز بعضی از پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های قدیم می‌گویند که پشت به آفتاب ننشینید چون گناه دارد؛ یا پشت به نور ننشینید خوب نیست. این بازمانده همان باورهایی است که مربوط به قداست خورشید، نور و آتش است. یا مثلاً آتش را آلوده نکنید. این‌ها همه پاس‌داشت نور و آتش و زندگی است. این تهمورث دیوبند دیوان را مطیع خودش کرده و نوروز آورد و بعد یک ارابه آسمانی ساخت و بر آن ارابه و گردونه سوار شده و جن و شیاطین او را در هوا حمل می‌کردند. این هم اسطوره است.

پس، می‌بینید که نوروز هرچند یک آیین و جشن است و هر آیینی جنبه کارکردی دارد، اما اسطوره‌های زیادی حول و حوش خودش تنیده. یکی همین است که می‌گوید تهمورث از کوه دماوند به بابل آمد. باید اسطوره‌اش این باشد که با یک گردونه آسمانی از

کوه دماوند به بابل سفر کرده و مردم پس از دیدن او (در گردونه بالای آسمان) شگفت‌زده شدند. آن روز را جشن گرفتند و نوروز نهادند. این روایت در *نوروزنامه* منسوب به خیام، حکیم شاعر و منجم بزرگ ایرانی، آمده است.

نهمین اسطوره نوروزی این است که در نوروز، فریدون جهان را تقسیم کرده. دهمین اسطوره این است که در این روز، اژدها به دست سام نریمان کشته شد. یازدهمین اسطوره درباره پرتاب تیر به دست آرش کمان‌گیر است که در نوروز بزرگ یا در ششمین فروردین بوده است. دوازدهمین اسطوره درباره معراج اشو زرتشت است؛ معراجش به آسمان در همین نوروز بوده است.

اساس همه این مضامین اساطیری همان بُن دینی و اسطوره‌ای است که دوام پیدا کرده است. اگر یک آیینی عادی‌تری بود، یعنی فقط قداست آتش بود، کم‌تر مورد اعتنا قرار می‌گرفت. چنان‌که جشن سده امروز فقط جشن زرتشتی‌هاست یا گروهی از ایران‌دوستان، اما به یک جشن اسلامی بدل نشده است. جشن نوروز با تمدن و فرهنگ اسلامی ادغام و پذیرفته شد. چون نوروز یک جشن فراملی و فرادینی است. بنابراین، قداست خودش را تا امروز حفظ کرده و هیچ‌کس و هیچ نیروی مادی و فرامادی به گمان من، جلوی این جشن بزرگ جهانی را نمی‌تواند بگیرد. نوروز امروز به موضوع گفت‌وگوی تمدن‌ها بدل شده است. نوروز می‌تواند بین تمدن‌ها و کشورها آشتی برقرار کند. چون آن خمیرمایه و مضمون اصلی نوروز، مضمونی کاملاً انسانی است. علاوه بر این که بُن ایرانی و ریشه ملی دارد، اما انسانی و جهانی است.

سیزدهمین اسطوره مربوط به سیاوش است. در روایات تاریخی آمده که مردم بخارا در شرق ایران برای مرگ سیاوش نوحه‌خوانی می‌کردند و بعد سر سال نو جشن می‌گرفتند. نوروز بی‌درنگ بعد از این سوگواری سیاوشان برگزار می‌شده. چهاردهمین اسطوره مربوط به جشن *هَمَسَپَدَمَئیدیم*، یکی از گاهنبارهاست که جشنی کاملاً زرتشتی است. گاهنبارها جشن‌های شش‌گانه ایرانیان بود که به فاصله هر دو ماه برگزار می‌شود. آغاز بهارش با جشن *هَمَسَپَدَمَئیدیم* همراه که «هم‌سپاهی» معنی می‌دهد و جشن بهاری است، اما نوروز آیینی فراملی و باستانی است که با این جشن هم‌زمان شده. وقتی هم‌زمان می‌شوند، اسطوره‌اش برمی‌گردد به قداست آفرینش انسان؛ چون بنا به باور ایرانیان، در جشن *هَمَسَپَدَمَئیدیم* انسان آفریده می‌شود. پانزدهمین اسطوره همان است که در آغاز سخنم گفتم، یعنی آفرینش خورشید. طلوع سال نو، آفرینش خورشید است و به همین دلیل، جشن چهارشنبه‌سوری، جشن تولد خورشید و آتش است که در پی آن دیده می‌شود و همین‌طور شما می‌توانید به اسطوره‌های دیگری هم برسید.

شانزدهمین اسطوره، آفرینش همان دوازده فرشته‌ای است که پیش از این اشاره کردم، فرشتگان نگاه‌دار زمین و هفدهمین اسطوره که از آن یاد نکردم، اسطوره رَپیتوین است واژه رَپیتوین به معنی «نیم‌روز و ظهر» است، اما رَپیتوین اسطوره‌ای، ایزد گرمای نیم‌روزی است. اکنون ببینیم پیوند رَپیتوین با نوروز در چیست؟ ایرانیان معتقد بودند که زمستان‌ها که آب‌ها و چشمه‌های زیرزمینی سرد شده و یخ می‌زده، ایزدی بوده به‌نام رَپیتوین که به زیرزمین می‌رفته و آب‌های زیرزمینی و آب چشمه‌ها را گرم نگه می‌داشته و وظیفه‌اش این بوده است. این خودش جشن مستقلی بوده که در کنار جشن‌های دیگر، جشن رَپیتوین هم داشتیم. چون سر سال که می‌شده و به نوروز مربوط می‌شده، این اسطوره رَپیتوین با جشن نوروزی پیوند می‌خورده. چرا؟ برای این که درست در آغاز سال نو، رَپیتوین از زیر زمین بیرون می‌آید و در روی زمین به حیاتش ادامه می‌دهد. با برون آمدن ایزد رَپیتوین، گیاهان و درختان سبز می‌شوند و رویدنی‌ها شکل می‌گیرند. در واقع، اسطوره رَپیتوین جزو جشن‌های نوروزی هم محسوب می‌شود؛ چون رَپیتوین طبیعت را حفظ می‌کند، آب‌های چشمه‌های زیرزمینی را حفظ می‌کند تا سر بهار دوباره زنده شوند و گیاهان بتوانند با این آب‌های چشمه‌های زیرزمینی رشد بکنند. رَپیتوین چون به معنی ظهر و نیم‌روز است، ایزد زمان مینویی و آرمانی پیش از تازش اهریمن به جهان مادی است. هم این که او ایزد رستاخیر آینده است؛ یعنی هم زمان ازلی و هم زمان ابدی است. ایزد رَپیتوین مبارزه‌کننده با دیو سپیدِ سرمای زمستانی است. در واقع، مقاومت می‌کند در برابر اهریمن و دیو سرما که این نباتات بتوانند در آغاز بهار دوباره زنده بشوند و این ظهر هم قداست دارد. ظهر در باور ایرانیان قداست دارد و یکی از نیایش‌های ایرانیان باستان نماز ظهر است.

هجدهمین اسطوره که با آن سختم را به پایان ببرم (اگرچه اسطوره‌های دیگری برای پژوهش در حوزه نوروز هست)، اسطوره دوازده ستون نگه‌دارنده زمین که از آن یاد کردیم. و این هم جزو اسطوره‌های نوروزی است. در حال جویدن این دوازده ستون جهان هستند. این نهایتاً پیروز نمی‌شوند که جهان را از بین ببرند. از زمانی که بنده در حدود سال ۹۳-۱۳۹۲ بود که دو سالی در بخش ایران‌شناسی دانش‌گاه دولتی مسکو (ام. گ. او) تدریس می‌کردم و با دوست شاعر تاجیکی‌ام، شمس‌الدین، به جشن بزرگ نوروز در ورزش‌گاه گورکی رفتیم، هرگز فکر نمی‌کردم که در روسیه نوروز را جشن بگیرند. او مرا به جشن بزرگی برد که صدها نفر در آن استادیوم بزرگ جمع شده بودند. آن‌جا متوجه شدم که واقعاً نوروز یک جشن جهانی است، هر چند نوروز ریشه ایرانی دارد، اما وقتی که یک فدراسیون ۱۴۴ میلیونی و اقوام روسی و بلاروسی، تاتاری، ترکمنی، حتی چینی یا کینوها، اوکراینی، تاجیکی، قرقیزی، باشقیری، افغانی، ازبکی، قفقازی، ارمنی، داغستانی و دیگر اقوام در آن

اسطوره‌های نوروزی □ ۴۳

جشن نوروزی با آن مواجه شدم، واقعاً ایمان آوردم که نوروز یک جشن جهانی است، نه فقط جشن ملی و داخلی. در داغستان و خیلی جاهای دیگر ترکیه، شین جیان یا سین کیانگ چین و در میان اویغورها و دیگر اقوام هندی و پاکستانی و سوریه و کردستان، لبنان و جمهوری آذربایجان و گرجستان و بالکان ترکمنستان و آلبانی حتی در بوسنی و هرزگوین این آیین جهانی نوروز را پاس می‌دارند. همهٔ ادیان زرتشتی، یهودی، مسیحی، مسلمان، هندو و شاید اقوام و ادیان دیگر این جشن بزرگ را پاس می‌دارند. سخن هنوز ناتمام مانده و گفتنی‌ها بسیار است و اسطوره‌ها و آیین‌های دیگری در حوزهٔ نوروز در ایران و دیگر کشورها هست. من فقط طرح مبحث کردم و شما در روایات دیگر پی‌گیری کنید. پیشاپیش طلوع نوروز را شادباش می‌گویم. پیروز و سربلند باشید.

۴۴ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

درباره روسری نزد زنان زرتشتی ایران

پروفسور النا کانستانتینونا مالچانوا / انستیتو زبان‌شناسی آکادمی علوم روسیه

ترجمه: دکتر سیدحسین موسویان

مطالعهٔ واژگان زبان دری زرتشتی جهت بسط موضوعات مشکل‌آفرینی چون «زبان و جامعه»، «تاریخ زبان و تاریخ مردم» مهم و ضروری است. این مورد نه تنها به زبان‌شناسی، زبان‌شناسی قومی، بلکه به‌طور کلی به قوم‌شناسی و تاریخ مردم مربوط می‌شود. مطالعهٔ زبان‌های کوچک و غیرمکتوبی که وجودشان مدیون انزوای جغرافیایی یا اجتماعی اقوام متکلم به آن‌هاست، در حال حاضر بسیار مهم است. جامعه زرتشتیان ایران در یک منطقهٔ دورافتاده در کویر و در مجاورت شهر یزد، در جوامع بسته زندگی می‌کنند. زبان‌شان باستان‌گرایی‌های گم‌شده در سایر زبان‌های همان خانواده را حفظ می‌کند و نوآوری‌های خود را توسعه می‌دهد. زبان‌های کوچک و غیرمکتوب اطلاعاتی در مورد انواع تماس‌های قومی و زبانی ارائه می‌دهند که برای مطالعات اجتماعی و زبانی-قومی مهم است. زبان غیرمکتوب دری زرتشتی به تدریج در حال نابودی است و از کاربردی بودن خارج و زبان ادبی و محاوره‌ای دولتی معیار فارسی جای‌گزین آن می‌شود و تحت این تأثیر به‌طور قابل توجهی تغییر می‌کند. به همین دلیل اصلاح وضعیت کنونی زبان دری زرتشتی، از جمله در زمینه‌های مختلف واژگان و پویایی آن، اهمیت ویژه دارد.

قصد نویسنده بر این بوده است تا روسری زنان زرتشتی را که شخصاً در شهر یزد و اطراف دیده است، توصیف کند و به تصویر بکشد. به‌ویژه آن‌چه که سر مطالعه‌شوندهٔ اصلی زرتشتی من، خانم پریدخت اهل قاسم‌آباد، را پوشانده بود. یعنی دو روسری رنگی بزرگ (با طرحی کوچک) که از پشت تا زیر کمر پایین آمده بود (نگاه کنید به تصویر ۱ نمای جلو و ۲ نمای عقب).

یک:

روسی پایینی مکنو (نگاه کنید به واژه عربی-فارسی مقنعه) «حجاب زنانه، چادر، حجاب». در ایران اسلامی امروزی، مقنعه به شکل یک کلاه ایمنی کوتاه و بلند از پارچه نازک دوخته می‌شود. این روسری همان چارقد *čārqađ / čōrqađ / čōrqađ* است. واژه مقنعه ایرانی-عربی است (ر.ک کشاورز ۱۹۹۳، ۱۰۰): مقنعه— چندین متر پارچه با توجه به اندازه آن، از وسط آن را به دور سر پیچیده و دو طرف آن را که به آن «پر مکنو» (بال مکنو) می‌گویند، از پشت سر آویزان می‌کنند و بر لبه‌های آن حاشیه‌ای می‌دوزند. مکنو، بسته به نقش بافته‌شده (مانند گل و غنچه) و رنگ‌آمیزی، نام‌های مختلفی دارد: مکنو گل خُرد، مکنو گل هند، مکنو اطلس، مکنو کیش و دو روی (کیش: ابریشم، دو روی: نوعی پارچه). *Par-e maknu pruntvun* یعنی پشت آویزان مکنو را باید به گونه‌ای گرفت که بتوان چیزی در آن گذاشت. یک دسته عبارات تحت عنوان *vude par i maknu venudvun* (پر کردن لبه‌های مکنو) وجود دارد، در معنای «خود را مهم جلوه دادن، لاف زدن، تکبر کردن، در مقابل دیگران لاف زدن». (هم‌چنین ر.ک. «سروشیان ۱۹۵۶، ۱۵۵»). در کرمانی اصطلاح مکنو گل خُرد: روسری با گل‌ها و غنچه‌های کوچک؛ در کرمانی مکنو گل خرد و نبات: روسری با نقاشی و زینت؛ در کرمانی مکنو گل هند: روسری با گل و غنچه خاص؛ در یزدی مکنو گل نقش: نوع خاصی از شال بافته‌شده؛ یزدی گل خُرد و مکنو گل نقش: (ر.ک. بالا) دیوید لاکهارت لوریمر (ر.ک. ۷۴: ۲۰۰۲ *Vahman, Asatrian*) درباره مکنو می‌نویسد: «حجاب، مقنعه، شال، روسری»، «صاف، بدون نقش، پارچه ابریشمی، شبیه شال، حاشیه‌دار در انتها، پوشاننده روی سر». هم‌چنین به واژه عربی-فارسی مقنعه نیز اشاره شده است. در لغت‌نامه‌های عربی، ریشه قَنَع یعنی «پوشاندن با حجاب (چهره در مورد زن)، پوشیدن ماسک» (بارانوف ۱۹۷۶، ۸۴۷).

دو:

دیوید لاکهارت لوریمر (ر.ک. ۶۳: ۲۰۰۲ *Vahman, Asatrian*) کلمه چارقد را «روسی» ترجمه می‌کند، یعنی «شال سر، روسری». در لغت‌نامه‌های فارسی-روسی اصطلاح چارقد به‌عنوان «روسی زنانه، روسری سه‌گوش زنانه» توضیح داده شده است. برای تفسیر و الگوهای استعمال واژگان زرتشتی *čōrqađ / čōrqađ* ر.ک کتابون مزداپور (۲۰۰۶-۲۴۱ و ۳۱۹):

čōrqađ-e qollōv-vōpi-ye memu-m henim ha ge az mas kartun-e gusben o vrōštun-e pašm-oš tō reštun o vōptun o reng kartun-oš, hma-š xa-š še karta

دربارهٔ روسری نزد زنان زرتشتی ایران □ ۴۷

هنوز چارقد قلاب‌بافی شدهٔ مادرم که خودش آن را درست کرده است، پشم گوسفند را چیده و ریسیده و بافته و رنگ کرده، حفظ شده است. خودش همهٔ این کارها را می‌کرد.

hvō yax on: čōrqat e šuna ven!

هوا سرد است: چارقد را روی شانه‌های خود بگذارید.

همین واژگان در جلد دوم فرهنگ کتایون مزداپور با مدخل فارسی دیگری čahār-guš در معنای «چهارضلعی»، «مربع» آمده است. وی دو معادل زرتشتی در این مدخل آورده است: čōr-goš و gol-gerd و یک عبارت:

yaki gol-gerd mo čite me... šted o me čōrqat kart o henom di-š dōre

«من یک تکه مربع از این چیت خریدم و برای خودم روسری درست کردم و تا الان

هنوز آن را دارم.»

در فرهنگ لغات کشاورز (۱۹۹۳، ۸۰) نام دیگری برای چارقد آمده است: keft-əndōz

یعنی چارقد پشمی متراکم که زنان در زمستان بر روی تمام لباس‌های خود و بر روی شانه‌هایشان می‌گذارند.

سه:

روسری کلوته برای دختران جوان است که به اندازهٔ سر درست می‌شود و تمام آن را می‌پوشاند، به طوری که فقط صورت و چشم‌ها نمایان می‌شود (کشاورز- ۱۹۹۳، ۸۲).

سروشیان (۱۹۵۶، ۱۲۷) واژگان یزدی kluta و کرمانی kolta را با این توضیح ثبت کرده است: روسری که دختران زیر لچک بر موهای خود می‌بندند.

در گویش فارسی یزد، این واژه (کلوته) با واژگان مقنعه، لچک و چارقد توضیح داده شده است (افشار- ۲۰۰۳، ۲۱۷).

چهار:

پوشش سر دیگر لچک در مفهوم «روسری سه‌گوش و پوشش سر» است (ر.ک. کشاورز (۱۹۹۳، ۱۴۶) «روسری مثلثی شکل»). در یکی از گویش‌های زرتشتی نوع دیگری از پوشش

سر تحت عنوان «klāča» (؟) ارائه شده است (ر.ک. کشاورز- ۱۹۹۳، ۸۱). می‌توان در این مورد تحریف و تقلیبی را فرض کرد. احتمالاً لچک از ریشهٔ فارسی laj «گونه، صورت»

(حسن‌دوست- ۲۰۱۴، جلد چهارم، ۴۶۲۳) و در فارسی کلاسیک در معنای «روسری سه‌گوش و پوشش سر» است. پارچه‌ای که تا می‌شود که شکل مثلثی به خود بگیرد و با

مروراید و گل‌دوزی تزیین می‌شود.

صدرالدین عینی (۱۹۷۶- ۱۸۰) در واژه‌نامه تاجیکی ذیل لچک می‌آورد: پارچه‌ای که

زنان زیر گلو و روی سینه را می‌پوشانند.

در فرهنگ‌های فارسی-روسی واژه لچکی را «سه‌گوش» ترجمه کرده‌اند. پرکاربردترین نام برای پوشش سر در ایران روسی است که در گویش دری زرتشتی risari است و معنای دیگری نیز دارد: «زیوری که به مو آویخته می‌شود» (سروشیان-۱۹۵۶، ۹۱).

پنج:

در پایان واژه دیگری را می‌آوریم که تنها به وسیله ایوانف (۱۹۳۹، ۱۷ و ۵۲) ذکر شده است: جُل (jul) «پوشش سه‌طور کتی، معمولاً پوشش اسب و سگ و... که پشت و بدن را می‌پوشاند». و ترکیب juli tauqi sar پوشش سر، روسی که زنان دور سر می‌بندند و انتهای آن از پشت گره زده می‌شود.

در «نمایه» این عبارات دیده می‌شود: «پوشش سر، که زنان می‌پوشند و انواعی دارد؛ čōrqad, lačak, sarbend, ĵule tawqe sar و طوق در معنای «حلقه، دایره، نوار و لبه» است. به این نکته باید توجه داشت که مکنو به کار نرفته است. شاید این پوشش سر (یا نامش) متأخر باشد و تحت تأثیر زنان مسلمان ظاهر شده است. با این حال، در فرهنگ مزداپور (۱۹۹۵، ۲۸۷) این عبارت آمده است:

hemiša bōb ba ge maknu o lačak e sar kren o ne bōb on ge čōrqad e sar e kren
قبلاً پوشاندن سر با مقنعه و لچک مرسوم بود، اما اکنون پوشیدن چارقد (= روسری) مرسوم است.

در تفسیر انواع پوشش سر می‌توان ناهماهنگی‌هایی را مشاهده نمود. در میان نام‌های ارائه شده، واژگان ایرانی، عربی، ترکی و مخلوط وجود دارد. پوشش سر بسته به سن زنان متفاوت است. در نگاه نخست به نظر می‌رسد، شایع‌ترین نوع آن، به خصوص در زنان مسن و سال خورده، مکنو باشد.

به آن چه که گفته شد، این مورد را می‌افزاییم که واژه چادر (čādūr، فارسی کلاسیک čādir) در دری زرتشتی به وسیله ایوانف به صورت čever و از سوی سروشیان (čveer با صامت مصنوعی -v- نشان داده شده است. اما کشاورز (۱۹۹۳، ۴۱ و ۴۲) čver (و در گویش‌ها (čāzer, čozersō, čōzersō) به معنای «پارچه‌ای برای پیچیدن ملحفه، بسته و گره» و هم‌چنین سربندی برای مردان می‌داند. واژگان یزدی čodoršaw و کرمانی čadoršow در معنای خرقة و دلَق نیز به وسیله سروشیان (۱۹۵۶، ۵۸ و ۵۹) مورد توجه قرار گرفته است.

مدل اشتقاقی اصلی در نام سرپوش یزدی soya kui و کرمانی sāyakui از سوی سروشیان (۱۹۵۶، ۱۰۷ و ۹۶ و ۱۳۳) چنین توضیح داده شده است: «چارقد یا دستمال

ابریشمی که زنان بر سر می‌بندند». کشاورز (۱۹۹۳، ۶۹) به این مورد چنین می‌افزاید که پارچه باید رنگ‌های ملایم داشته باشد. سروشیان نیز از روسری ابریشمی زیوردار برای زنان تحت عنوان *kiši sāyekui* (یزدی و کرمانی) یاد می‌کند. واژهٔ *sāyekui* از اسم *soya* به معنای «سایه» و ریشهٔ زمان حال فعل *kartvun* (ku در معنای کردن) و پسوند *-i* ساخته شده است.

بنابراین، در این مقاله به بررسی انواع، نام‌ها و ویژگی‌های روسری در میان زنان زرتشتی پرداخته شده است. پویایی نام‌های مربوطه (هم‌بستگی با واقعیت‌هایی که آن‌ها تعیین می‌کنند) در نظر گرفته شده و داده‌هایی ارائه شده است که منشأ احتمالی آن‌ها را روشن می‌کند.



تصویر ۱: خانم پریدخت از قاسم‌آباد (حومه‌ای که اکنون جزو شهر یزد شده است).



تصویر ۲: خانم پریدخت در اندرونی منزل خویش در قاسم‌آباد (یزد)

منابع

- افشار، ایرج؛ *واژه‌نامه یزدی*؛ تهران، ۲۰۰۳.
- ایوانوف، ولادمیر؛ *گویش گبری زرتشتیان پارس*؛ جلد ۱۸- رُم، ۱۹۳۹.
- بارانوف، خارلامپی کارپوویچ؛ *فرهنگ عربی به روسی*؛ مسکو، ۱۹۷۶.
- حسن‌دوست، محمد؛ *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (پنج جلدی)*؛ تهران، ۱۳۹۳.
- راستارگویوا و ایدلمان؛ *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان‌های ایرانی*؛ مسکو، جلد اول، ۲۰۰۰؛ جلد دوم، ۲۰۰۳.
- سروشیان، جمشید؛ *سروش- فرهنگ به‌دینان*؛ تهران، ۱۹۵۶.
- عینی، صدرالدین؛ *کلیات*؛ دوشنبه، ۱۹۷۶.
- کشاورز، کیخسرو؛ *فرهنگ زرتشتیان استان یزد*؛ سوئد، ۱۹۹۳.
- مزدآپور، کتایون؛ *واژه‌نامه گویش به‌دینان شهر یزد*؛ تهران، جلد اول، ۱۹۹۵؛ جلد دوم، ۲۰۰۶.
- ۱۰- وهمن، فریدون و آساتریان، گارنیک؛ *یادداشت‌هایی بر زبان و قوم‌نگاری زرتشتیان یزد*؛ کپنهاگ، ۲۰۰۲.

گردآوری و پردازش مواد مطالعاتی در زبان‌های ایرانی شرقی

لیلی رحیم‌وا دادیخداپو / انستیتو زبان‌شناسی آکادمی علوم روسیه

ولادمیر باریسویچ ایوانف / انستیتو کشورهای آسیا و افریقای دانشگاه دولتی مسکو

ترجمه: دکتر سیدحسین موسویان

مقدمه

این مقاله به تثبیت و هم‌چنین به حفظ و توسعه واژگان اصلی قومی-فرهنگی گنجینه «کوچک» زبان‌های ایرانی شرقی؛ پامیری (گروه زبان‌های شُغنانی-روشانی: شُغنانی، روشانی، ساریکولی، برتنگی؛ یزغلامی، وخانی و اشکاشمی) و هم‌چنین یغناپی اختصاص دارد.

تمرکز و توجه در این زمینه بر روش‌های کار و الگوها و ویژگی‌های گردآوری، پردازش و ارائه چنین موادی در مورد زبان‌های غیرمکتوب ایرانی شرقی است. ما در حال بررسی بهترین روش برای گردآوری، ارائه و ذخیره داده‌ها در مورد ویژگی‌های قومی-فرهنگی و قومی-زبانی منطقه توزیع آن‌ها هستیم. کانون توجه در گردآوری داده‌ها، مسائل مربوط به تثبیت، مستندسازی و توسعه آوایی و واژگانی نوین زبان‌های پامیری است (گروه شُغنانی-روشانی). بر اساس ابزارهای فنی مدرن، ظاهر آوایی زبان، صدای مجزای واج‌ها، واژگان و عبارات ضبط شدند؛ ترکیب کلمات، عبارات، تکیه در واژه و عبارت، لحن یک عبارت و متن.

گردآوری مطالب میدانی بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۵ در منطقه خودمختار گورنو بدخشان تاجیکستان (ولایت خودمختار بدخشان کوهستانی)، به‌عنوان یک قاعده، همراه با «شادی‌خانم یوسف‌بیک»، نماینده انستیتو علوم انسانی آکادمی ملی علوم تاجیکستان، صورت پذیرفت. علاوه بر این، مطالعات میدانی نیز در سین‌کیانگ (۲۰۰۷)، چین و پاکستان انجام گرفت.

موارد مورد مطالعه ما

در حین گردآوری مطالب در تمام روش‌ها، برای موارد مورد مطالعه ما مشخص است که ما چه کسانی هستیم و هدف‌مان چیست و کار چگونه پیش خواهد رفت. بنابراین، روش‌های ما را می‌توان از روش‌های مشاهده مشارکت‌کننده (Participant observation) دانست، علی‌رغم این‌که ما درون سیستم مشاهده هستیم و سعی می‌کنیم تا برای مدتی بخشی از آن شویم.

این کار با دسته‌های گوناگونی از افراد بومی صورت پذیرفت که می‌توان آن را به شکل زیر دسته‌بندی کرد:

- ۱- مطالعه‌شوندگانی که آگاهانه داده‌ها را برای تجزیه و تحلیل آوایی ضبط می‌کنند.
- ۲- مطالعه‌شوندگانی که اطلاعات آن‌ها به وسیله ما در هنگام مشاهده گفتار خودجوش ایشان ثبت شده است.
- ۳- مطلعین خبره در زمینه‌های مختلف.

در دسته اول کار، اکثر جوانان بودند (دانش‌آموزان دبیرستانی، دانش‌جویان دانشگاه خاروغ، پسران و دختران زیر ۲۵ سال)، مطلعین میان‌سالی که تحصیلات عالی یا متوسطه را به پایان رسانده‌اند و هم‌چنین افراد کم‌سواد. با بیش از پنجاه مطالعه‌شونده، از گویشوران زبان‌های شغنانی، برتنگی، و خانی، اشکاشمی (رین)، خوفی، روشانی، ساریکولی و یزغلامی و یغناپی مصاحبه به عمل آمد. نظرسنجی با این دسته بر اساس موارد مختلف انجام شد.

در دسته دوم شامل سایر گویشوران زبان است (یا کسانی که تنها در یک گفت‌وگوی عمومی شرکت داشتند، چه مردان و چه زنان). مجموعه این گفتارهای طبیعی ثبت و ضبط شد. گردآوری اطلاعات در خلال گفت‌وگوی کلی درباره زندگی، داستان‌هایی از زندگی، روایت‌هایی از زندگی‌نامه‌ها و گفت‌وگوهایی در موضوعات مختلف صورت گرفت. تولید این گفت‌وگوها در یک موقعیت طبیعی انجام می‌پذیرفت و شرکت‌کنندگان یا وظایف معمول خویش را انجام می‌دادند و یا در یک گفت‌وگو یا ضیافت عمومی شرکت می‌کردند. در چنین شرایطی، ما به‌عنوان شرکت‌کننده در تعامل با آن‌ها بودیم و روش مشاهده را اعمال می‌کردیم، در این زمان در خود گفت‌وگو مشارکت کامل نداشتیم و تنها به‌عنوان «غریبه بی‌طرف» (outside observer) شاهد تولید گفتار بودیم، درحالی‌که هنوز به‌عنوان یک «ناظر حرفه‌ای» ایفای نقش نکرده بودیم، اما تأثیر غیرمستقیم بر شرکت‌کنندگان در گفت‌وگو با حضور، علائق و اهداف خود را داشتیم. در طول انجام کار، موقعیت ما در رابطه با نسبت «داخل گروه- بیرون گروه» (in-group-out-group) اغلب تغییر می‌کرد.

در دسته سوم گویشوران زبان (مردان و زنان از هر سنی به‌طور برابر) حضور داشتند. در این مورد از کار عمدتاً روشن‌فکران، معلمان، مقامات مذهبی، رهبران غیررسمی، متخصصان در هر زمینه‌ای (صاحبان صنایع، مثلاً صنایع دستی و کشاورزی و غیره)، به‌طور کلی افراد مسن (خلیفه، پیرها) به کار گرفته شدند. هنگام کار با آن‌ها برای گردآوری اطلاعات در مورد سنن قومی-فرهنگی، از توصیفات خودجوش موقعیت‌های تاریخی، پیوندهای خانوادگی، شجره‌نامه و هم‌چنین داستان‌های زندگی و مصاحبه‌های آزاد استفاده شد.

شرح مختصر تحقیق

روش‌های گردآوری اطلاعات ما

در طول نظرسنجی‌ها و مصاحبه، صدا و تصویر گویشوران ضبط می‌شود (با رضایت از سوی پاسخ‌دهنده مورد استفاده قرار می‌گیرد). این امر شامل گوش دادن و کار بیش‌تر روی گفت‌وگوهای ضبط شده است.

۱- هنگام کار با گروه اول، از روش بررسی کاملاً رسمی استفاده شد و کار بر اساس سه حوزه اصلی بود.

سه روش اصلی برای به‌دست‌آوردن اطلاعات استفاده شد:

— به هریک از گویشوران تکالیف مخصوصی داده شد:

— از یک تا ده بشمار، تا صد. اعداد را به‌صورت شبه‌تصادفی بیان کنید. اعداد را بخوانید (برای ساکنان ولایت خودمختار بدخشان کوهستانی اعداد عربی نوشته شد و برای چینی‌ها واژگان عربی)، داده‌های پراکنده را بخوانید. در همان زمان و در هنگام اجرای تکالیف بعدی روی تصاویر اعداد ۱ تا ۱۲۰ یا ۱ تا ۲۰۰ نیز ثبت و ضبط شد.

— یکی از افعال اصلی «رفتن»، «شدن»، «بودن» و یا سایر افعال را در زمان حال و گذشته صرف کنید.

— پاسخ دادن به پرسش‌های جداگانه (تکرار کردن یک متن یا عبارت کوتاه) در تعدادی از گروه‌های موضوعی، به‌عنوان مثال؛ «از نام رنگ‌ها چه می‌دانم»، «چگونه به یک‌دیگر سلام کنیم»، «معلمان من»، «مردمان عالی روستای ما» و... .

— ضبط مجموعه‌ای از عبارات محاوره‌ای بر اساس یک مدل واحد. یک کمک بصری با مجموعه ثابتی از تصاویر شماره‌گذاری شده (از ۵۰ تا ۱۲۰). در عین حال، گروه‌های موضوعی را می‌توان به‌طور جداگانه تفکیک کرد. به‌عنوان مثال: «رنگ»، «سبزیجات و میوه‌ها»، «گیاهان»، «دنیای حیوانات»، «انسان: بدن»، «انسان: رفتار»، «غذا و نوشیدنی‌ها»،

«رسانه‌های مدرن در منطقه»، «انواع فعالیت‌های کارگری». از مطلعین خواسته شد تا شماره تصویر را نام ببرند و سپس توضیح دهند که چه چیزی را به تصویر می‌کشد. پیش از شروع کار، یک «پرسش‌نامه» پُر می‌شود (شامل سؤالاتی در مورد وضعیت فرد و ویژگی‌های اجتماعی و جمعیت‌شناختی آن، مکان و تاریخ نظرسنجی) که شامل سؤالات فیلترشده نیز می‌شود، مثلاً آیا پاسخ‌دهنده بومی منطقه است، دقیقاً کدام منطقه، محل تحصیل، به چه زبانی و... پس از آن پیش از ضبط صدا، یک گفت‌وگوی مقدماتی انجام می‌شود که طی آن مهارت‌های عملی مراحل کار آموزش داده می‌شود. بخش اعظم مطلعین، که به وسیله دانش‌جویان فیلولوژی دانشگاه ایالتی خاروغ نمایندگی می‌شدند و از دوران دانش‌آموزی (به اشکال مختلف) مهارت‌های داستان‌سازی از روی یک تصویر را داشتند، بدون کم‌ترین مشکل با این کار کنار آمدند. داده‌ها به شکل صوتی (و تصویری) و سپس به شکل کتبی ضبط شدند. در مواردی نیز برای رمزگشایی، خواندن و تحلیل به خود مطلعین ارائه می‌شد. گاهی اوقات قرائت‌های مکرر (به وسیله خود مطلعین یا سایر گویشوران بومی) انجام می‌شد. این افراد متن را با سرعت‌های مختلف، آهسته و متوسط، می‌خواندند.

مواد بصری - انواع مختلف تصاویر شماره‌گذاری‌شده - به‌طور گسترده به‌وسیله روان‌شناسان برای ارزیابی رشد مهارت‌های گفتاری در کودکان، تعیین ضریب هوشی آن‌ها و غیره استفاده می‌شود. روش بررسی به‌خوبی توسعه یافته است و مواد غنی را جهت تحقیق فراهم می‌آورد.

تمام زبان‌های پامیری غیرمکتوب‌اند، یعنی هیچ‌چیز گرافیکی پذیرفته‌شده‌ای برای نوشتن متون برای‌شان وجود ندارد (برای مثال نگاه کنید به تلاش‌ها برای ایجاد یک متن واحد جهت ارتباط بین چهار بخش ناهمگون از جامعه و خانی که در سراسر تاجیکستان، افغانستان، پاکستان و چین پراکنده شده‌اند و پنجاه سال است که ادامه دارد). بنابراین، تصویر به یکی از معدود وسایلی تبدیل می‌شود که با آن می‌توان مطالعه‌شونده را تشویق کرد تا در مورد موضوعی خاص بدون توسل به زبان صحبت کند. در سفرهای ما در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ این روش، اساس کار گردآوری مطالب در مورد وضعیت فعلی زبان‌های پامیری را شکل داد.

۲- هنگام کار با گروه دوم گویشوران از روش مشاهده استفاده شد و بخش‌هایی از گفت‌وگوها و گپ‌زدن‌ها در موقعیتی طبیعی ضبط شد. هم‌چنین گردآوری اطلاعات در هنگام ضبط صوتی این گفت‌وگوها و مشاهده رفتار کلامی در هنگام تولید گفتار خودجوش (گپ‌زدن‌ها، گفت‌وگوها، مونولوگ کوتاه همراه با توصیف داستانی از زندگی و...) در یک

محیط طبیعی صورت پذیرفت. بخش‌هایی از روایات نیز به‌عنوان نمونه‌های گفتار ضبط می‌شد: گفتار مونولوگی در طول داستان‌های فردی با موضوعی معین، اجرای متون فولکلور یا ترانه‌ها.

سپس قطعات جداگانه‌ای از مکالمات به‌صورت کتبی به‌عنوان نمونه برای تجزیه و تحلیل ثبت شد.

هم‌زمان مرحله آغازین پیش از ضبط صدا، آشنایی و معرفی به مخاطبان با شکل‌گیری علاقه به هم‌کاری و ایجاد فضای مساعد برای تقویت اعتماد و اطمینان به اهمیت اطلاعات جمع‌آوری‌شده، انجام گرفت.

در همان زمان، گویشوران خود به دنبال «غافل‌گیر کردن» مهمانان پژوهش‌گر با تعریف داستان‌هایی با موضوع «زبان و فرهنگ من»، «بام دنیا»، «آن‌چه می‌دانم درباره...»، «داستان زندگی من»، «معلمان من»، «افراد بزرگ» و غیره بودند.

در طول بخش اصلی، در هنگام ضبط صدا، تنها امکان پرسیدن چند سؤال مقدماتی درباره موضوع مورد نظر و دریافت پاسخ در قالب یک متن یا عبارت کوتاه وجود داشت. در این مورد خاص، محرک می‌توانست یک پرسش فیلتر شده یا «سؤال متمرکز» و چنین سؤالاتی باشد که بر اساس روش «دوبلور» تنظیم شده‌اند.

۳- هنگام کار با دسته سوم، روش‌های پرسش‌نامه و مصاحبه‌های فردی در قالب یک گفت‌وگوی آزاد یا تا حدی استاندارد شده به‌عنوان روشی برای گردآوری اطلاعات در مورد سنن قومی-فرهنگی استفاده شد؛ داستان‌هایی درباره زندگی با درج پرسش‌های اصلی مورد نیاز.

روش اصلی در این مرحله کسب اطلاعات با استفاده از مصاحبه‌های غیررسمی بر اساس پرسش‌نامه‌های موضوعی بود. مصاحبه‌های هدف‌مند ما معمولاً به شکل گذشته‌نگر و درون‌نگر متمرکز و هدف آن بررسی نظرات و ارزیابی‌های مردم از روی داده‌های گذشته و اکنون است. از سوی دیگر مصاحبه‌های ما آزاد است، چرا که ما نظرات را در مورد موقعیت‌ها، پدیده‌های خاص مطالعه می‌کنیم، به‌عنوان مثال، سرزندگی زبان، استفاده از آن در آموزش، ما این فرصت را می‌دهیم تا در مورد مشکلات دردناک واقعی صحبت کنیم. مصاحبه یک گفت‌وگوی هدف‌مند «رو در رو» با پرسش‌شونده - روشن‌کننده تصویر او از جهان (life-world)، به‌عنوان یک نوع تحقیق، به شما امکان می‌دهد روش پرسش و مشاهده را ترکیب کنید. مصاحبه مبتنی بر گفت‌وگوست، اما در این‌جا نقش مخاطبین ثابت است و اهداف با مسائل مطالعه مرتبط است. موفقیت مصاحبه، کیفیت اطلاعات دریافتی، به آگاهی از آداب معاشرت محلی، درک موقعیت و «هنر سؤال کردن» و توانایی برقراری ارتباط با مصاحبه‌کننده بستگی دارد. بنابراین، در قسمت مقدماتی لازم است که

مطالعه‌شوندگان مورد نظر را انتخاب کنید و آن‌ها را نسبت به اهمیت اطلاعات گردآوری‌شده، متقاعد سازید. در بخش مقدماتی، دست‌یابی به درک متقابل، شرایط آسان برای برقراری ارتباط، جلب توجه مطالعه‌شوندگان نسبت به موضوع و تنش‌زدایی و ایجاد موقعیت مناسب برای مصاحبه ضروری است. فکر کردن به محیط اطراف، مکان و زمان انجام مصاحبه نیز مهم است. از آنجایی که تمام ضابط‌ها به صورت میدانی در مناطق پراکندگی یک زبان خاص در بدخشان انجام شده است، ما تلاش کردیم تا یک پرسش‌نامه «در محل زندگی»، در شرایط خانگی، جایی که فرد تا حد امکان احساس آزادی و آسودگی نماید، تهیه کنیم.

برای کار با کارشناسان، روش‌هایی جهت بازسازی وضعیت طبیعی «محیط اطراف»، برای ایجاد شرایط مطلوب اجرای گفت‌وگوی خودجوش به کار گرفته شد. بنابراین، برای مطالعه ویژگی‌های صنایع دستی سنتی یا نگرش نسبت به کار، به‌عنوان مثال، انجام مصاحبه در «محل کار» در شرایط معمول کارگاه برای استاد یا کنار دستگاه تولیدی، در دشت، آهن‌گری یا در آسیاب توصیه می‌شود. همچنین اقامت در محیط امکان مقدس مزارها یا پیشه‌های مقدس— حال و هوای خاصی به گفت‌وگو در مورد فرهنگ معنوی یا مذهب مردمان این منطقه می‌دهد. در مورد بررسی مسائل زندگی خانوادگی، کارکردهای زبان و آموزش، انجام مصاحبه، به‌عنوان مثال، در خانه یا مدرسه توصیه می‌شود.

وضعیت مصاحبه در فرمی نزدیک به یک گفت‌وگوست، یک گپ معمولی که به یافتن فضای ارتباطی آرام و افزایش صداقت پاسخ‌ها کمک می‌کند و در طول گفت‌وگو امکان اشکال‌زدایی، تنظیم طرح آن، تغییر شکل یا ترتیب پرسش‌ها را فراهم می‌آورد. در طول ضبط مصاحبه‌ها، در تعدادی از موارد، می‌توان تحلیل اولیه وضعیت را بررسی کرد، معنایی را که متخصص در نظرات خود می‌آورد، بازسازی نمود، به دنیای قومی-فرهنگی و قومی-زبانی او نفوذ کرد و بر این اساس تفسیر جدیدی از اطلاعات شناخته‌شده، ارائه داد و فرضیه‌های قدیمی را روشن کرد و فرضیه‌های نوینی ساخت تا به انجام یک مطالعه سیستماتیک یاری رساند.

از ویژگی‌های بارز موقعیت مصاحبه نیز امکان تأثیر مصاحبه‌کننده بر اعتقاد و رفتار پاسخ‌دهندگان یا همان «اثر مصاحبه‌کننده» است. در عین حال، در مورد ما، فرض بر این است که تقریباً هر مصاحبه منحصر به فرد است، نظرسنجی هر متخصص یک مطالعه کیفی است و این یک «قطعه کالا» است. همچنین محقق و مصاحبه‌کننده، یا همان فرد، یا هر یک در یک گروه در طول کار میدانی می‌توانند هر دو نقش را ایفا کنند که به نوبه خود شامل جمع‌آوری تلاش‌ها برای اطمینان از نتایج است. هنگام انجام گفت‌وگو با مصاحبه‌شونده،

یک دستگاه ضبط صوت و تصویر، به ثبت پاسخ‌های کتبی جزئی و سابقه برداشت‌های کلی از مصاحبه یا اظهارات ویژه و همچنین مشاهده رفتار پاسخ‌دهنده (از جمله کلامی) و ثبت کتبی اطلاعات تکمیلی وی، که اطلاعات روان‌شناختی ارزش‌مندی را ارائه می‌دهد، می‌پرداخت.

شرح مختصر تحقیق

۱- ما برخی از داده‌های گردآوری‌شده در طول سفرهای خود را در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۲ در مورد وضعیت فعلی زبان‌های پامیر به تصویر خواهیم کشید.

در بیش‌تر زبان‌های پامیر، تنها ده عدد نخست بومی هستند؛ در زبان اشکاشمی اعداد یک تا هشت و در زبان وختانی اعداد یک تا بیست. باقی اعداد از زبان تاجیکی وام گرفته شده‌اند (این در مورد ساریکولی و وختانی اویغوری چین است). این اعداد بدون تنش منتشر و تکثیر شده‌اند.

با این حال، اعداد تاجیکی در تلفظ پامیری ویژگی‌هایی دارند:

الف) در اعداد هفت و هشت صدای «h» وجود ندارد.

ب) مصوت در اعداد ۱۵ و ۱۶ به ترتیب به ردیف جلو منتقل می‌شود: *pönzdah*, *šönzdah*

پ) در اعداد مرکب مانند ۲۳۴۵ و ۳۴۵۶ و غیره، مطالعه‌شوندگان سعی می‌کنند تا هزارگان را با اعداد اولیه بازتولید کنند.

صرف افعال به زبان مادری همراه با مشکلاتی بود، با وجود این که دانش‌جویانی که اکثراً فیلولوژیست بودند، افعال را در زبان‌های مورد مطالعه‌شان (اروپایی) بدون تنش صرف می‌کردند.

در جدول زیر ده عدد نخست در زبان روشانی نشان داده شده است.

جدول ده عدد نخست در زبان روشانی

ترجمه	فایزوف ۱۹۶۶	ادلمان یوسف‌بیکوف ۱۹۹۹	مصاحبه شونده ۱	مصاحبه شونده ۲	مصاحبه شونده ۳	مصاحبه شونده ۴
یک	yīw	yīw, yi	īw	īw	īw	īw
دو	δaw	δaw	δaw	δaw	δaw	δaw
سه	aray	aray	aray	aray	aray	aray
چهار	cavūr	cavūr	cavör	cavör	cavör	cavör
پنج	pīnʒ	pīnʒ	pīnc	pīnc	pīnc	pīnc

شش	xūw	xūw	xūw	xɛw	xɛw	xūw
هفت	wūvd	wūvd	ūvd	ūv	ūv	ūv
هشت	waḫt	waḫt	waḫ	waḫ	waḫ	waḫ
نه	nāw	nōw	nāw	nāw	nāw	nāw
ده	δos	δos	δos	δost	δost	δos

شرح و تفسیر جدول

در این جدول، به جهت مقایسه، داده‌های دو کار پیشین در مورد زبان روشانی (فایزوف ۱۹۶۶-۸۵، ادلمان و یوسفیکوف ۱۹۹۹-۲۴۸) و داده‌های به‌دست‌آمده در طول سفر از سوی مطالعه‌شوندگان ما ارائه شده‌است (۲۰۰۸-۲۰۰۶). علاوه‌بر تفاوت‌های جزئی، اختلافات اساسی نیز وجود دارد:

- ۱) در عدد یک (īw) آغاز آهنگین (intonation) یافت نمی‌شود.
 - ۲) در عدد چهار (cavör)، هیچ واکه گرد، پسین، نیمه‌بسته (close-mid back) (rounded vowel) [ū]، همان‌گونه که واژه «گوشت» *gūšt* در تاجیکی تلفظ می‌شود، وجود ندارد. به جای آن واکه گرد، پیشین، نیمه‌باز (open-mid front rounded vowel) [ö] دارد که مانند Wörter آلمانی در معنای «کلمه» تلفظ می‌شود. این مشاهدات شنیداری به وسیله تجزیه و تحلیل مطالعه‌شوندگان تأیید و پشتیبانی می‌شود.
 - ۳) در عدد پنج (pīnc) هیچ صدای انسایشی پایانی وجود ندارد. در تمام مواردی که ثبت کردیم، این صدا شنیده نمی‌شد.
 - ۴) در نیمی از موارد، در عدد شش (xɛw) به جای واکه گرد، پسین، نیمه‌بسته [ū]، واکه گرد، پسین، میانی (mid back rounded vowel) [ɛ] شنیده می‌شود.
 - ۵) در ۳/۴ موارد، عدد هفت (ūv) هم‌خوان پایانی [d] را از دست داد.
 - ۶) در همه موارد، عدد هشت (waḫ) حرف آخرش را [t] از دست داده است.
 - ۷) در نیمی از موارد، در عدد ده (δost) در پایان واژه حرف [t] ظاهر شده است.
 - ۸) علاوه‌بر این، در عدد هفت (ūv)، صدای آغازین [w] ناپدید شده است.
- به‌عنوان توضیحی برای تفاوت‌های موجود در توضیحات، می‌توان «فایزوف ۱۹۶۶-۸۵، ادلمان و یوسفیکوف ۱۹۹۹-۲۴۸» را پیش‌نهاد داد که بررسی‌های پیشین بر زبان روشانی، که اساس کارها بر محور آن است و ۵۰ تا ۶۰ سال قبل انجام شده است. در این مدت، ممکن است زبان تا حدودی تغییر کرده باشد. ساده‌سازی‌ها در بندهای ۱، ۳، ۵، ۶ و ۸ مختصری توضیح داده شده‌اند. افزایش صامت [t] در عدد ده (δost) را می‌توان در قیاس

با [t] پایانی که از قبل در عدد هشت (*waxt*) موجود بوده است، توضیح داد. تمایل به فراموشی واکه [tā]، که در بندهای ۲ و ۴ توضیح داده شد، مستلزم مطالعه جداگانه‌ای است، به خصوص که در ارتباط با گویش برتنگی و سایر زبان‌ها نیز یافت شد و می‌توان آن را با تغییر گویش پایه زبان ادبی تاجیکی، که در مدارس متوسطه و عالی تدریس می‌شود، در دهه نود قرن بیستم توضیح داد.

وظایف و پرسش‌های مصاحبه تنها ابزاری برای کسب داده‌هایی با ماهیت قومی-فرهنگی و قومی-زبانی نیستند، آن‌ها با دانش مفهومی و شناسایی آن همراه‌اند؛ در عین حال، یک گوینده بومی اغلب به طور ضمنی، بدون این که خودش متوجه باشد، به طور ضمنی اطلاعاتی درباره تصویر جهان دارد. با شناسایی ناهنجاری‌ها، مشکلات، یا برعکس، توجه به استفاده منظم از ویژگی‌های فردی صدا یا استفاده از واژه، می‌توانیم در مورد فرآیند خاصی که در زبان اتفاق می‌افتد، نتیجه‌گیری کنیم.

از ویژگی‌های منطقه می‌توان به این نکته اشاره کرد که در میان تصاویر ارائه‌شده، تصویر موز و پرتقال در دسرساز بود، زیرا که در منطقه بدخشان توزیع نمی‌شود. توت فرنگی به سختی قابل تشخیص بود، چراکه آن نیز در منطقه رشد نمی‌کند، اگرچه توت فرنگی به شکل کنسرو و مرتباً شناخته شده است. وقتی مطالعه‌شوندگان به این تصویر می‌رسیدند، نیازمند تأیید واقعی بودند. آلوهای بزرگ نیز مشکلاتی ایجاد کردند. ایشان آن را به‌عنوان سیب شناسایی کردند. برخی از مطالعه‌شوندگان نتوانستند واژه مناسبی برای قارچ بیابند، اگرچه قارچ در آن جا می‌روید و کم‌یاب نیست. در عین حال وقتی واژه مورد نظر را به‌عنوان یک اشاره دریافت می‌کردند، برای‌شان آشنا بود. این ممکن است به این دلیل بوده باشد که قارچ در بدخشان جمع‌آوری یا خورده نمی‌شود.

مثالی دیگر، واژه هویج در زبان شغنانی و روشانی است که واژه‌ای کهن و احتمالاً از زبان تاجیکی وام گرفته شده است: زردک (*zardak*)، اشکاشمی: *zardak* به‌عنوان یک قاعده، در حال حاضر از زبان تاجیکی نوین واژه *savzi* جای‌گزین شده است، در معنای چیزی سبزرنگ. این در حالی است که در زبان اشکاشمی هنوز باقی مانده است.

ناسازگاری شدید در رابطه با تعیین رنگ‌های «سبز» و «سرمه‌ای/آبی» مشاهده شد. اگرچه در زبان‌های امروزی شغنانی-روشانی، کلمه *sāvz* برای اولین مورد ثابت است و برای دومین مورد، به‌عنوان یک قاعده *nīli/nīlay* (عَلْمشایف و زالشایوا ۲۰۰۵). اگرچه در زبان‌های شغنانی-روشانی امروز هر دو رنگ را می‌توان با هر کدام از این نام‌ها نشان داد. در این جا می‌توان به سختی تعدادی از نام‌گذاری‌های اصطلاحات رنگی نزدیک به رنگ «سرمه‌ای-آبی» (*kabut ulojwar*) را اضافه کرد.

در این‌جا باید در نظر داشت که در تصویر سنتی جهان، طیف رنگی ارائه شده در زبان‌های ایرانی ویژگی فرهنگی خاص خود را دارد. در زبان‌های ایرانی برای رنگ‌های اصلی این نام‌ها وجود دارند: قرمز - زرد - سبز - سرمه‌ای.

اسامی باقی‌مانده به صورت توصیفی آورده شده است: *sap zard* «بسیار زرد، نارنجی»، *osmon(i)* «(رنگ‌های) آسمان، آبی»، *banafsh(i)* «بنفش». به‌طور کلی تقسیم‌بندی طیف «زرد - سبز»، «سبز - آبی - سرمه‌ای» در زبان‌های ایرانی امروزی به صورت ضعیف انجام می‌شود. بخش‌هایی از طیف مانند «زرد - سبز»، «سبز - آبی - سرمه‌ای» و حتی «بنفش» خوشه‌هایی را تشکیل می‌دهند که همیشه به‌طور دقیق تعریف نمی‌شوند. این موارد هم‌چنین در مجاورت یک خوشه رنگ سنتی دیگر است که آن نیز تقسیم‌بندی دقیقی ندارد؛ «(خاکستری) - آبی - (خاکستری) - سرمه‌ای - خاکستری - خاکستری تیره».

هنگام کار با رنگ‌ها، با انتقال جالبی از ایده‌های سنتی در مورد رنگ اشیای مختلف مواجه شدیم. رنگ‌های جداگانه، به‌عنوان یک قاعده، نام‌های خاص خود را در طیف دارند، اما گاهی اوقات درک و انتقال آن‌ها غیراستاندارد است. مثلاً «چای سبز» به صورت *kabut* (چای کبود) ادا می‌شود. مقایسه شود با *qoq choy* یا *koktebel* ازبکی، که در زبان تاتارهای کریمه به معنای «سرزمین تپه‌های آبی» (*kök* یعنی آبی مایل به خاکستری) است. در این مورد در زبان و خانی، که به چای سبز می‌گویند *savz choy*، استثنا وجود دارد.

طیف «سبز» در زبان شغنانی عمدتاً با اصطلاح *sāv3* نشان داده می‌شود (این شکل با توصیف زبانی ساریکولی *savzī3* یا *savzey3* در معنای «آب پنیر، قسمت مایع باقی‌مانده پس از کشک شدن شیر، محصول جانبی در ساخت پنیر»، به معنای «سبز (رنگ)» و نیز *sifāch* «رنگ گردوی سبز در پوست» تأیید می‌گردد) و *nīlow* «رنگ نامعلوم سرمه‌ای - سبز، رنگی بین سبز و سرمه‌ای». در زبان روشانی برای «سبز» با سایه‌ای نامحدود، واژه *sharθōb* در معنای «زرد - سبز» یا *xīn* در معنای «خاکستری - سبز» را یافتیم، که بر رنگ سبز میوه‌های نارس تأکید دارد.

اصطلاحات رنگی سنتی رنگ‌های اصلی و سایه‌های مکمل از تاریخ زبان و فرهنگ سرچشمه می‌گیرد و بر اساس اشیا و موارد اولیه است. بنابراین، رنگ سرمه‌ای مایل به آبی در زبان شغنانی با اصلاح *kabut* «رنگ افق روشن آسمان» (از *kapauta* فارسی باستان در معنای کبوتر) شناخته می‌شود. برای سایه‌های تیره، اصطلاحات *lojwar(-rāng)* «رنگ لاجوردی، آبی تیره، سرمه‌ای» یا *nīli* «رنگ نیلی، آبی مایل به بنفش تیره بین سرمه‌ای و بنفش» و *nīli-rāng* «آبی» یا *xīn* «آبی تیره، سرمه‌ای، رنگ تیره آسمان ابری، روزی ابری،

رنگ خاکستر، خاکستری تیره، خاکستری» (از *axšaina* فارسی باستان در معنای سرمه‌ای تیره) دیده می‌شود.

داده‌های ماهیتی قومی-فرهنگی و قومی-زبانی نیز با ایده‌های اخلاقی و معنوی و مذهبی یک فرهنگ خاص همراه است. با این حال، در تعدادی از موارد، گویشور زبان، که به‌عنوان یک متخصص عمل می‌کند، آن‌ها را به‌طور ضمنی، ناخودآگاه، به‌عنوان حامل یک فرهنگ معین، یک نوع رفتار خاص محسوب می‌کند.

بنابراین، هنگام کار، به‌ویژه با دسته سوم مطالعه‌شوندگان و متخصصان، هنگام گردآوری اطلاعات در مورد سنت‌های قومی-فرهنگی، لازم بود که این ویژگی فرهنگی بدخشان؛ یعنی نگرش محترمانه نسبت به بزرگان، نگرش ویژه نسبت به یک معلم، چه دینی و چه سکولار، معلم مدرسه یا دانشگاه، استادی که به شاگردی تعلیم می‌دهد و دانش را به او منتقل می‌کند، در نظر گرفته شود. مشخصات جمعیتی منطقه به این واقعیت کمک می‌کند که در هر خانواده تعداد قابل توجهی از افراد جوان وجود دارد که باعث بالارفتن جای‌گاه کسوت و سن و افراد در سنین بالاتر می‌شود (به‌عنوان یک قاعده، آن‌ها والدین، فرزندان‌شان به همراه خانواده‌شان و گاهی اوقات برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها هستند). این امر به این واقعیت کمک می‌کند که گفت‌وگو، حتی در خانواده بین والدین و فرزندان، مانند مدرسه، به‌عنوان یک دستورالعمل ساخته می‌شود. ریشه‌های این پدیده را می‌توان در اندیشه‌های مذهبی و فرهنگی جامعه اسماعیلیه درباره نقش مرشد، معلم، انتقال تدریجی دانش و آغاز به زندگی معنوی جامعه (از سنین معین) جست‌وجو کرد؛ در مورد نقش بزرگ‌ترها در خانواده و جامعه، که به نوبه خود به ارتباط نقش خویش به‌عنوان مربی و هم‌چنین به شایستگی خود اطمینان دارند.

منابع

- ادلمان، جوی یوسفونا؛ گروه شغنایی- روشانی // نشریهٔ زبان‌های جهان: زبان‌های ایرانی (۳)، زبان‌های ایرانی شرقی؛ مسکو؛ «ایندریک»؛ ۱۹۹۹.
- ادلمان، جوی یوسفونا و یوسف‌بیکوف؛ زبان روشانی // نشریهٔ زبان‌های جهان: زبان‌های ایرانی (۳)، زبان‌های ایرانی شرقی؛ مسکو؛ «ایندریک»؛ ۱۹۹۹.
- ایوانف، ولادمیر بارسویچ؛ مصوت‌های روسی و فارسی در تلفظ دوزبانه // نشریه دانشگاه دولتی مسکو؛ سری شرق‌شناسی؛ شماره ۲؛ ۱۹۸۳.
- دادیخودایوا، لیلی رحیمونا؛ رنگ‌ها در زبان‌های ایرانی تاجیکستان // مجموعه مقالات ششمین کنفرانس علمی بین‌المللی «زبان، فرهنگ، جامعه»؛ مسکو؛ ۲۰۱۱.
- علم‌شایف و زالشایوا؛ بررسی قومی زبانی واژگان اصطلاحات رنگی در زبان شغنایی؛ پیام دانشگاه خاروغ؛ نشریهٔ دانشگاهی خاروغ؛ مجلهٔ علمی؛ بخش ۲؛ علوم انسانی؛ سری ۲؛ وزارت معارف جمهوری تاجیکستان؛ خاروغ؛ شمارهٔ ۶؛ ۲۰۰۵.
- فایزوف؛ زبان روشانیان پامیر اتحاد جماهیر شوروی؛ آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی تاجیکستان؛ انستیتو زبان و ادبیات رودکی؛ دوشنبه؛ ۱۹۶۶.

چگونگی تبعیت تابع از متبوع در واژه‌های مرکب فارسی

دکتر ایران کلباسی / پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«اتباع» در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین چنین آمده است: «پیروی کردن، در پی رفتن، از پی رفتن، در لفظ پی یک‌دیگر آوردن بر یک روی که لفظ دوم تأکید معنی لفظ اول باشد.» این عنوان در بحث ساخت‌واژه یا صرف در زبان‌شناسی نیز مطرح می‌شود و نوعی کلمه مرکب است که از دو جزء تشکیل می‌شود و یک جزء از نظر آوایی یا معنایی به تبعیت جزء دیگر ساخته می‌شود. جزئی را که از جزء دیگر تبعیت می‌کند «تابع» نامند و جزئی که از آن تبعیت می‌شود، متبوع نامیده می‌شود. تابع می‌تواند قبل از متبوع یا پس از آن قرار گیرد. این‌گونه کلمات معمولاً در زبان محاوره به کار می‌روند و جزء تابع مفهوم تأکید به متبوع خود می‌دهد. در دستور زبان‌های فارسی گاه آن‌ها را «مهملات» یا ترکیبات عامیانه گفته‌اند؛ ولی این نوع کلمات در زبان ادبی هم به کار می‌روند. به مثال‌های زیر توجه شود:

دلم از عشق خوبان گیج و ویجه مژه برهم زخم خونابه ریجه

(باباطاهر)

تا به اکنون چیز و میزی داشتیم زانکه در عشرت نباشد زو گریز

(انوری)

ضدّ و خصم و حاسد تو باد دائم مار و مور مال و ملک دشمن تو باد دائم تال و مال

(مؤلف شرف‌نامه منیری)

گر موج‌خیز حادثه سر بر فلک زند عارف به آب تر نکند رخت و پخت خویش

(حافظ)

در شعر زیر اتباع با فاصله آمده است:

چون کشتی بی لنگر کژ می‌شد و مژ می‌شد وز حسرت او مُرده صد عاقل و فرزانه
(مولوی)

اتباع در ترانه‌های امروزی هم دیده می‌شود:

هی جِلز و ولز کردم هی یه گوشه کز کردم

ویژگی‌های کلی اتباع

این‌گونه کلمات از نظر نقش دستوری معمولاً اسم یا صفتند و دارای ویژگی‌های کلی زیر هستند:

- ۱- جزء تابع معمولاً بدون معنی است و به تنهایی به کار نمی‌رود، مانند «متاب» در کتاب متاب و «پرت» در خرت و پرت.
- ۲- جزء تابع ممکن است به تنهایی دارای معنی باشد، ولی در نقش تابع در غیر معنی اصلی خود به کار می‌رود، مانند «بار» در کار و بار و «برق» در زرق و برق.
- ۳- هر دو جزء تابع و متبوع ممکن است به تنهایی به کار نروند و بدون معنی باشند، ولی در ترکیب با هم دارای معنی شوند، مانند زلم زیمبو، هشل هف.
- ۴- بین تابع و متبوع هم می‌تواند حرف ربط «و» قرار بگیرد و هم حرف ربط به کار نرود، مانند پاره (و) پوره.

جای قرار گرفتن تابع و متبوع

همان‌طور که قبلاً گفته شد تابع می‌تواند قبل از متبوع و یا پس از آن قرار گیرد:

الف - تابع قبل از متبوع

این گروه از اتباع از نظر ساخت آوایی به انواع زیر تقسیم می‌شوند:

- ۱- رشته آوایی ak (اک) پس از هم‌خوان آغازی متبوع قرار می‌گیرد، مانند: دَک و دهن، دَک و دنده، پَک و پهلوی، پَک و پوز، پَک و پُز، تک و تنها، تک و تاز، تک و تا، جک و جانور، چک و چونه، سک و سینه، فک و فامیل.
- ۲- رشته آوایی ek (اک) پس از هم‌خوان آغازی متبوع، مانند نِک و نال.
- ۳- رشته آوایی at (ات) پس از هم‌خوان آغازی متبوع، مانند کَت و کلفت، پَت و پهن، پَت و پاره.
- ۴- رشته آوایی al (آل) پس از هم‌خوان آغازی متبوع، مانند گَل و گشاد، گَل و گردن، گَل و گوش.

- ۵- رشتهٔ آوایی â (آت) پس از هم‌خوان آغازی متبوع که همزه است، مانند آت و آشغال.
 ۶- رشتهٔ آوایی âl (آل) پس از هم‌خوان آغازی متبوع که همزه است، مانند آل و ادویه، آل و آجیل، آل و اوضاع.
 ۷- رشتهٔ آوایی am (آم) پس از هم‌خوان آغازی متبوع، مانند دم و دستگاه، دم و دود.
 ۸- رشتهٔ آوایی ar (آر) پس از هم‌خوان آغازی متبوع، مانند پَر و پاچه، پَر و پا، بَر و بساط، بَر و بچه، دَر و دشت، در و داغون.
 ۹- شباهت تنها در هم‌خوان آغازی تابع و متبوع، مانند توپ و تشر، زلم و زیمبو، تنگ و تا، شَلَم شوروا، زبر و زرنگ، هَشَل هَف.
 ۱۰- بدون هیچ‌گونه تشابه آوایی، مانند لَت و پار، آخ و تف، دَک و پوز، عَزّ و لابه، تَر و فِرز.

ب - تابع پس از متبوع

- این دسته از اتباع از نظر ساخت آوایی به انواع زیر تقسیم می‌شوند:
- ۱- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان p (پ) قرار می‌گیرد، مانند لات و پات، خرت و پرت، آس و پاس، شلوغ و پلوغ، روده پوده، چرت و پرت، زرت و پرت، چاخان پاخان، ساخت و پاخت، رخت و پُخت، چرند و پرند، چغله پغله، شندر پندر، خنزر پنزر، له و په، خیت و پیت، تاخت و پاخت، جیک و پیک، حیلَه پیلَه، لُخت و پُخت، شیک و پیک، کَلک پَلک، لاتی پاتی، هرتی پرتی، هِنزِر پَنزِر، کتره پتره، شِرتی پرتی، تَلک پَلک.
 ۲- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان v (و) می‌آید، مانند جیغ و ویغ، آلاخون و والاخون، آلیسون و لیسون، جَزّ و وَزّ، جِلز و وِلز، جیر و ویر، هیر و ویر، دَری وَری، قیلی ویلی، گیج و ویج، هراسون و راسون، شِر و وِر، هاج و واج، قیژ و ویژ، هِر و وِر، ترگل و رگل، آخ و واخ.
 ۳- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان r (ر) قرار می‌گیرد، مانند ضبط و ربط، شقّ و رق، سنگین رنگین، بَد و رَد، کوفت و روفت.
 ۴- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان b (ب) قرار می‌گیرد، مانند زرق و برق، کار و بار، جغور بغور، اِلَه و بِلَه، جیک و بیک، حیث و بیث.
 ۵- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان f (ف) قرار می‌گیرد، مانند دنگ و فنگ، فِش و فِش، جَزَع فَزَع، خِس و فِس، خِنس فَنس، کِش و فِش، قِر و فِر.
 ۶- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان m (م) قرار می‌گیرد، مانند بچه مچه، اتل متل، پول مول، تُپُل مُپُل، تار و مار، چیز و میز، جنگ و منگ، درس و مرس، ریزه میزه، سیب میب، عشق و مِشَق، کوچولو موچولو، کَج و مَج، هرج و مرج، یا جوج مأجوج.

- اضافه می‌گردد کلماتی که خود با m (م) آغاز می‌شوند، هم‌خوان آغازی تابع آن‌ها p (پ) می‌شود، مانند میز و پیز، مرغ و پُرخ.
- ۷- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان l (ل) می‌آید، مانند آش و لاش، تق و لق.
- ۸- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان q (ق) قرار می‌گیرد، اس و قس، طفیلی قفیلی.
- ۹- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان t (ت) می‌آید، مانند آخم و تخم، مس و تس، قهر و تهر.
- ۱۰- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان k (ک) قرار می‌گیرد، مانند هر و کر.
- ۱۱- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان n (ن) می‌آید، جس و نس.
- ۱۲- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان d (د) قرار می‌گیرد، مانند النگ دلنگ، قائم دائم.
- ۱۳- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان x (خ) می‌آید، مانند چم و خم.
- ۱۴- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان s (س) قرار می‌گیرد، مانند قلمبه سلمبه.
- ۱۵- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان z (ز) می‌آید، مانند عز و جز.
- ۱۶- به‌جای هم‌خوان آغازی متبوع، در تابع هم‌خوان č (چ) قرار می‌گیرد، مانند عز و چز.
- ۱۷- اولین واکه متبوع، در تابع u (او) می‌گردد، مانند آخ و اوخ، آخیش اوخش، باد و بود، برق و بورق، پاره پوره، تک و توک، تق و توق، ته تو، تاپ و توپ، چاله چوله؛ خرت و خورت، دار و دور، زاق و زوق، زرت و زورت، شارت و شورت، شر و شور، صاف و صوف، تاق و توق، عره عوره، قار و قور، قارت و قورت، کُش و لوش، لق و لوق، کنگ و لونگ، لات و لوت، راس و لوس، لا و لو، ماچ و موچ، نه نو، دنگ و دونگ، رجه و ورجه، هق و هوق، های و هوی، هاف و هوف، هارت و هورت، هار و هور، هله هوله، بزک دوزک.
- ۱۸- اولین واکه متبوع، در تابع e (ا) می‌شود، مانند سر و سیر.
- ۱۹- اولین واکه متبوع، در تابع â (آ) می‌شود، مانند خَش و خاش.
- ۲۰- اولین و دومین واکه متبوع، در تابع به u (او) تبدیل می‌شود، مانند اهن اوهون، ترق تورو، تِلک تولوک، چِلپ چولوپ، دَدَر دودور، درق دوروق، دالامب دولومب، دلنگ دولونگ، زَنگ زولونگ، شَرَق شوروق، شِلپ شولوپ، غلط غولوط، قِرچ قوروق، مَلچ مولوچ.
- ۲۱- دومین واکه متبوع، در تابع به u (او) بدل می‌شود، مان ند هپل هپول.

۶۷ □ جگونگی تبعیت تابع از متبوع در واژه‌های مرکب فارسی

۲۲- اولین واکه متبوع، در تابع به (ای) تبدیل می‌شود، مانند راس و ریس، قال و قیل، زامبول زیمبول، دامبول و دیمبول.

۲۳- تفاوت در اولین هم‌خوان و واکه متبوع و تابع است، مانند چُسان فِسان، بَزک دوزک، تقّ و توق، النگ دولنگ، الک ذلک، چسّ و فسّ، خوش و بش، گِل و شُل، هارت و پورت.

۲۴- تفاوت در دو هم‌خوان متبوع و تابع، مانند قرار مدار، عَوْض دَغِض.

۲۵- اضافه شدن جزء mâ (ما) یا ma (م) به تابع، مانند قال و مقال، هور و ماهور، کور و مکور(ی)، قال ماقال.

۲۶- تنها شباهت در هم‌خوان آغازی تابع و متبوع است، مانند بار و بندیل، زن و زول، بو و برنگ، بند و بار، پخش و پلا، پرت و پلا، پشم و پیله، پول و پله، پیر و پاتال، تر و تیلی، جوش و جلا، جُفت و جلا، جادو جنبل، چاق و چله، چشم و چار، چرب و چیل، زخم و زیل، خاک و خل، دامبول و دیشا، زلم زیمبو، شُل و شیویل، قر و قبیله، کج و کوله، له و لورده، لب و لوجه، لفت و لعاب، لفت و لیس، سفت و مسلّم، نو نوار.

۲۷- هیچ شباهت آوایی بین تابع و متبوع وجود ندارد، مانند اَهَن و تُلپ، خونین و مالین، شوخی و باردی، فلان و بسار، فلان و بهمان، مایه و تیله.

۲۸- کلمات مکرّر را که در فارسی تعدادشان هم بسیار است، شاید بتوان نوعی اتباع دانست. در این نوع کلمات جزء دوم عیناً تکرار جزء اول است، مانند اِخ، اِهَن اِهَن، پچ پچ، بربر، پت پت، تاپ تاپ، تق تق، تلک تلک، تیک تیک، تک تک، جرنج جرنج، جیرینگ جیرینگ، جینگ جینگ، جیک جیک، چلپ چلپ، چک چک، خرت خرت، خُر خُر، دلنگ دلنگ، دالامب دالامب، داردار، درق درق، ذق ذق، زلنگ زلنگ، زُق زُق، زُل زُل، زرزِر، زرت زرت، شُر شُر، شِر شِر، شَرَق شَرَق، شِلپ شِلپ، تَرَق تَرَق، قُر قُر، عرعر، قارقار، قُد قُد، عوعو، قِرَت قِرَت، قال قال، قرچ قرچ، قُلپ قُلپ، کوروج کوروج، کُرپ کُرپ، قرم قرم، گِز گِز، مورمور، وَرجه وَرجه، وول وول، ونگ ونگ، هِن هِن، هاف هاف، قُر قُر.

نتیجه‌گیری

از این مقاله مطالب زیر به دست می‌آید:

- ۱- اتباع نوعی کلمه مرکب است که از دو جزء تابع و متبوع تشکیل می‌شود.
- ۲- تابع به تبعیت آوایی یا معنایی متبوع ساخته می‌شود.
- ۳- اتباع هم در محاوره و هم در زبان ادبی به کار می‌رود.
- ۴- تابع هم قبل از متبوع و هم بعد از آن قرار می‌گیرد.
- ۵- تابع بعد از متبوع کاربرد بیش‌تری دارد.

۶- هم‌خوان m (م) در درجهٔ اوّل و p (پ) در درجهٔ دوّم برای ساختن تابع بعد از متبوع به کار می‌رود، مانند چیزمیز، چرند و پرند.

منابع

دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا.
کلباسی، ایران، (۱۳۵۸)، «ساختمان آوایی اتباع در زبان فارسی»، هشتمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی، دفتر دوّم، ص ۶۳-۷۲.
معین، محمد، فرهنگ فارسی دکتر معین (تعریف اتباع).

زبان‌ها و گویش‌های کوهستان بدخشان: مشکلات الفبا و املاي زبان شغناني

دکتر علی شاه‌صبار / زبان‌شناس و پژوهش‌گر

دانش‌مندان گرامی و اشتراک‌کنندگان محترم کنفرانس امروزی، السلام و علیکم!^۱ مشکلات هر پدیده اجتماعی، وقتی مشخص می‌شود، که انسان با آن پدیده از نزدیک روبه‌رو شود، و از کیف و کان آن مطلع شود. زبان شغنانی نیز تا زمانی که به‌طور جدی و انتقادی به آن نگریسته نشود، از مشکلات و جزئیات آن معلومات به‌دست نمی‌آید.

سال‌ها پیش به جمع‌آوری واژه‌های سچۀ شغنانی دست زدم، و در جریان این کار معلوم شد، که این زبان، نخست از همه، به یک الفبای تدوین شده و دارای اعتبار نیاز دارد. زبان شغنانی از گذشته‌ها، نه الفبایی داشته و نه هم آثار مکتوبی، به جز از چند موردی، که آن هم به‌طور تصادفی و یا هم به‌گونه ذوقی، این‌جا و آن‌جا، شعرگونه و نوشته‌های کوتاهی هم اگر کسی نوشته بوده، و در پارچۀ کاغذی و یا گوشۀ کتابی رقم یافته، که مقدار آن نیز بسیار کم و خواندنش هم مشکل‌زا بوده است.

در افغانستان، چندین زبان، هم‌زمان در مراودات، معاشرت‌ها و گفت‌وگوها مورد تجربه قرار گرفته است. ظاهراً که زبان‌های پارسی دری و پشتو زبان رسمی و ملی کشور و در کنار آن زبان‌های ازبکی، ترکمی، بلوچی، نورستانی، واخانی، منجانی، شغنانی-روشانی، اشکاشمی، سنگلیچی و غیره هم از خود گویندگانی دارد. و زبان‌های بیرونی مانند عربی، انگلیسی، روسی، فرانسوی، آلمانی، هندی، اردو و غیره نیز مورد استفاده قرار گرفته و با این زبان‌ها

۱ مقاله ارائه شده در همایشی با موضوع: زبان‌ها و گویش‌های کوهستان بدخشان. کنفرانس علمی بین‌المللی که توسط انستیتو زبان و ادبیات به نام ابوعبدالله رودکی، آکادمی ملی علم‌های تاجیکستان، هم‌راه با انستیتو زبان‌شناسی آکادمی علوم روسیه، در تاریخ چهارشنبه، ۱۵ نوامبر ۲۰۲۳ در دوشنبه و مسکو برگزار شد.

کتابت هم صورت می‌گیرد. یعنی حتی نهادهای آموزشی برای این زبان‌های خارجی در کشور ما وجود دارد.

در چنین حالتی، اما به زبان‌های محلی‌ای که دور از مراکز اداری و خاصاً در میان دره‌های دورافتاده قرار گرفته‌اند، اصلاً توجهی مبذول نشده است. نه تنها این، بلکه برای زبان‌های ملی کشور، یعنی فارسی و پشتو هم چندان خدمتی صورت نگرفته است. من باید این‌جا افشا نمایم، که امروز نیز در کشور ما، «فرهنگ پارسی دری» افغانستان را نداریم و ننوشته‌ایم، و تنها از فرهنگ‌های زبان فارسی که در هندوستان و ایران تألیف شده کار می‌گیریم. پس، اگر در رشد و ترقی زبان‌های محلی دیگر کاری انجام نشده، این یک امر طبیعی است.

زبان شغنائی-روشانی، در افغانستان، تنها در علاقه و یا ناحیه شغنان گویندگان خود را دارد، ولی مردمان این شهرستان به‌طور کامل با زبان پارسی دری، خط و کتابت می‌نمایند، و از زبان مادری خود هیچ آگاهی ندارند که چگونه نوشته و خوانده می‌شود. حالا تعلیم یافته‌ها و آموزش دیده‌های شغنان ما، در صدد آن شده‌اند، که زبان خود را از حالت خاموشی و از انتقال شفاهی سینه به سینه، به‌طرف کتابت و نوشته گذار دهند، و برای این مأمول، نخست از همه نیاز به یک الفبای مدون برای زبان است. زبان شغنائی، میراث‌دار الفبای عربی، پارسی و پشتو نیست، اما در منتهی مجبوری، چون از خود الفبا و یا سمبول‌های آوایی مشخص ندارد، یگانه شیوه کتابت می‌تواند استفاده از حروف زبان‌های یاد شده در داخل کشور باشد، چه خاصه که تعلیم‌یافتگان شغنائی، همه در فرهنگ زبان فارسی و قسماً هم در پشتو تربیت شده‌اند.

اکنون شغنائی‌زبان‌ها در دو کشور هم‌سایه، افغانستان و تاجیکستان زندگی می‌کنند و عده بسیار محدودی هم از شغنائی‌ها در زمان حاکمیت شهان شغنان و در اثر ظلم آن شهان، به طرف چین دست به مهاجرت زدند. شواهدی در دست است، که آن‌ها هنوز زبان خود را در چین نگه‌داشته‌اند، ولی از کتابت این زبان در میان آن‌ها، هیچ آگاهی در دست نیست، و یا کم از کم من نمی‌دانم، که آیا زبان خود را نگارشی ساخته‌اند یا خیر؟ و اگر ساخته‌اند، چگونه الفبایی را برگزیده و یا خود وضع کرده‌اند؟

خوش‌بختانه شغنائی‌های بدخشان تاجیکستان، با حروف سریلیک، برای زبان خود، هم فرهنگ لغات را نوشته و هم دستور زبان را تهیه کرده‌اند، امیدوارم در این مورد به خطا نرفته باشم. اما در افغانستان در سال‌های اخیر با توجه به علاقه‌مندی آموزش‌دیده‌ها، گاه‌گاهی دست به قلم برده شده، الفبایی برای زبان شغنائی نسخه‌برداری و تعدادی از حروف مشخص وضع شده است، دستور و یا گرامر زبان هم در مقایسه با زبان پشتو نوشته

شده و فرهنگ لغات هم تدوین و به چاپ رسیده است، و شماری از این قبیل کارهای دیگر. قسماً این فعالیت‌ها از طریق نهادی به نام «آکادمی علوم افغانستان» طرح و به انجام رسیده است، ولی بسیار چشم‌گیر نیست، و حتی بسیاری از تحصیل‌یافته‌های ما هنوز هم نمی‌دانند، که برای زبان‌شان کاری انجام شده یا خیر؟

من فکر می‌کنم، ما هنوز در شروع راه هستیم؛ الفبای وضع شده به‌طور عموم در اختیار مکاتب و مدارس و نهادهای آموزشی قرار نگرفته و مردم از این همه کارها —چه خوب و چه هم بد— آگاهی ندارند، چه رسد به این‌که از این دست‌آوردها استفاده بهینه کنند و در عمل از آن کار بگیرند.

در هر کشوری، نهادهای تعلیمی و تحصیلی دست به چنین خدمات زبانی برای مردم می‌زنند، مثلاً وزارت‌های معارف، تحصیلات عالی، اطلاعات و فرهنگ، عدلیه، آکادمی علوم و غیره در جمله نهادهای دولتی‌اند، که در رشد و توسعه زبان‌های محلی کارهایی را باید انجام دهند. اما در افغانستان ما خود، برای تحریر و کتابت زبان شغنانی، الفبایی را وضع کرده‌ایم، که توسط ذوق‌ها و سلیقه‌های اشخاص مختلف از الفبای عربی، فارسی، پشتو و حتی سندی برگرفته شده است، که اکنون هم این الفبا توسط کدام نهاد با صلاحیت دولتی هم‌آهنگ نشده تا مردم به‌طور هم‌گون از آن استفاده نمایند.

در این روند، حروف عربی و حروف فارسی به‌طور عموم شامل الفبای شغنانی شده، به شمول سه چهار حرف زبان پشتو، که آواهای آن در زبان عربی و پارسی به گوش نمی‌رسد، ولی در شغنانی وجود دارد. این حروف پشتو عبارت است از **ح، ح، ح، د، پ، س**، که به شکل وافر در زبان شغنانی کاربرد دارد. یکی دو حرف دیگر هم که عبارت از **ث، ذ** است، در هیچ یک از این سه زبان متذکره وجود ندارد، و صرف آواز و سمبل آن را در جریان اقامت خود در شهر کراچی پاکستان آن را در زبان سندی مشاهده نمودیم، و اکنون هم آن را شامل شغنانی ساخته‌ایم. البته در مورد حرف **ث** دوستان ما در آکادمی علوم افغانستان به این نظر هستند، که حرف **ث** عربی که ما در افغانستان و ایران آن را با آوای **س** ادا می‌کنیم، باید به همان تلفظ عربی این حرف، در زبان شغنانی هم استفاده شود. با آن‌که در شغنانی، برای حرف **ث** کلمات زیاد زنده، جز از چهار یا پنج واژه بیش‌تر وجود ندارد.

در چنین حالتی باز هم مشکل آوایی و تلفظی عرض وجود می‌کند. مثلاً وقتی می‌گوییم **ثالث** یعنی سه، این‌جا عرب‌ها آن را **ثالث** تلفظ می‌کنند، ولی در افغانستان و ایران آن را با صدای **س**، سالس ادا می‌کنند. پس با این مشکل، باید در پهلوی **ث** عربی داخل زبان‌های ما، حرف دیگری را هم برای شغنانی وضع کنیم که آن عبارت از حرف **ث** سندی است، که

در کلمات و یا واژه‌های **ثیر** (خاکستر) و **ثوداو** (سوختاندن) در این زبان استفاده می‌شود. زیرا در زبان و ادبیات شغنانی نمی‌توان از واژه‌های عربی یکی و یک‌باره کناره‌گیری کرد، به‌خاطری که زندگی اجتماعی و مراودهٔ زبانی، این اجازه را نمی‌دهد. اگر احیاناً واژه‌های عربی دور انداخته شود، باز هم نام اشخاص و افراد را نمی‌توان تعویض کرد. در گفتمانی که به زبان شغنانی صورت می‌گیرد، برای مثال؛ **ثمر گل**، **ثنا** و **ثابت** را نمی‌توان با تلفظ عربی آن ادا کرد، اگر چنین شود، این نام‌ها بی‌مفهوم خواهد شد. پس ضرورت وجود حرف **ث** در زبان شغنانی شدیداً احساس می‌شود.

حرف یا گرافیم دیگری که در زبان شغنانی کاربرد دارد، حرف **ف** است، آواز و یا فونیم این حرف در زبان‌های انگلیسی و روسی وجود دارد، ولی با تأسف در عربی، دری و پشتو نیست. در سال‌های اخیر در بعضی از اعلانات تجارتي که به زبان عربی صورت می‌گیرد، این حرف به چشم می‌خورد، اما نمی‌دانم که حالا رسماً شامل الفبای عربی شده و یا خیر؟ ما این حرف **ف** را به‌کار می‌بریم، که به این شکل حروف الفبای شغنانی تکمیل می‌شود و به پندار من جمعاً ما ۴۱ حرف را در الفبای شغنانی جا داده‌ایم.

از این همه مشکلات حروف و الفبا که بگذریم، مشکل املا و نحوهٔ تلفظ و نوشتهٔ کلمات و عبارت‌ها نیز دامن‌گیر این زبان است. املاي واژه‌ها و عبارت‌ها در زبان‌هایی که از حروف عربی کار می‌گیرند، توسط علامت‌ها و **حرکات** عربی (زیر، زیر، پیش/کسره، فتحه، ضمه)، تنوین‌ها، تشدید و جزم، به‌صورت صحیح خوانده و نوشته می‌شود. من شخصاً در تألیف و ترتیب **فرهنگ آریایی** از همین عناصر املايي استفاده کرده‌ام، و به این عقیده هم هستم که به‌کارگیری حرکات زبان عربی — که ابوالاسود دوئلی، واضع علم نحود، متوفی به‌سال ۹۶ هجری قمری حرکات را در تحریر عربی معمول داشت — در زبان‌های دیگر هم، مشکل املايي و درست‌خوانی را یک‌سره مرفوع می‌سازد.

برعکس بعضی از دوستان دیگر من، از اوایل‌های وضع شدهٔ خودشان، در زبان شغنانی استفاده می‌کنند، که خواندن یک متن شغنانی را با مشکل مواجه می‌سازد. ممکن اشخاص اهل زبان، از روی متن بتوانند واژه‌ها را با کمی مکث و توقف، درست بخوانند، ولی برای کسی که زبان شغنانی را نمی‌داند، خواندن چنین متن برایش امکان‌پذیر نیست. و ما بر آن هستیم که زبان را باید برای خواندن و آموزش غیر اهل زبان نیز آماده ساخت، تا زبان همه‌گیر شود و دیگران هم، علاقه‌مند یادگیری آن باشند، نه صرف برای اهل زبان. گذشته از این، استفاده از حرکات زبان عربی در زبان شغنانی سهولت را، هم برای خواندن و هم نوشتن فراهم می‌سازد.

چالش عمده دیگری که زبان‌های محلی در بدخشان به آن روبه‌رو هستند، نبود یک نهاد با صلاحیت حقوقی و دولتی که قوانین وضع شده در این زبان‌ها را به ارتباط الفبا و املاي واژگانی عملی بسازد، احساس می‌شود. نهادی باشد که تمام این فعالیت‌های تیت و پراکنده را منسجم بسازد و در یک پلتفرم واحد به مردم و اهل زبان عرضه نماید، و درعین حال آموزش زبان را نیز برنامه‌ریزی کند. به ارتباط زبان شغنانی، اکنون دوستانی که در این عرصه خود را به‌طور امتور مصروف ساخته‌اند همه بیرون از محل و حتی بیرون از کشور، جدا از هم و به تنهایی و بدون مشوره و نظرخواهی از دیگران کار می‌کنند. حتی در زادگاه این زبان، اکنون کسی نیست که در این جنبش دخیل باشد، درحالی‌که اصالت یک زبان، قاعده و قانون آن را می‌توان در میان گویشوران همان زبان در محل زیست‌شان جست‌وجو کرد.

موضوع دیگری که باید آن را به‌خاطر داشت، تعامل و تأثیر متقابل زبان‌های بدخشان در برابر هم است. با وصف آن‌که، مردم و سرزمین واخان، اشکاشم، شغنان، سنگلیج و حتی منجان در افغانستان، در هم‌سایگی یک‌دیگر قرار دارند، اما با تأسف تا حال هیچ هم‌آهنگی و حتی کار و مطالعه ابتدایی در رابطه به قرابت این زبان‌ها، با هم صورت نگرفته است، به جز از یک مورد کوچکی که مرحوم شاه عبدالله بدخشی انجام داد. بدخشی هم تنها چند واژه این زبان‌ها را در پهلوی هم قرار داده و با زبان‌های فارسی و پشتو مقایسه نموده است.

من در گذشته‌ها به این فکر بودم که شاید این زبان‌ها از لحاظ آواها، اداه‌ها، دستور یعنی گرامر و سایر ویژگی‌های زبانی با هم باید بسیار شبیه باشند، و ممکن به همین خاطر هم بوده که این زبان‌ها را تحت نام به اصطلاح «پامیری» مطالعه کرده‌اند و شاید فرق‌شان از هم به اندازه فرق بین لهجه روشانی و شغنانی بوده باشد. ولی بعدها که کمی مطالعه درباره زبان واخانی صورت گرفت، متوجه شدیم که این زبان با زبان شغنانی بسیار فرق دارد و دانستم که نام‌گذاری این زبان‌های مستقل از هم به «زبان‌های پامیری» خیلی عمل ظالمانه بوده و شخصیت و هویت هر یک از این زبان‌ها را به‌طور قصدی و عمدی پای‌مال نموده‌اند. پس، اکنون زمان آن فرا رسیده، که قبای پامیری را از تن و بدن این زبان‌ها بیرون کشید و هریک مستقلانه مطالعه و جداگانه دارای شخصیت خود شوند.

مشکل واژه «پامیری»، نه تنها زبان‌های بدخشان و هویت آنان را مخدوش ساخته، بلکه بدتر از آن در خون و هویت قومی مردمان این دیار نیز نفوذ کرده است، و نزدیک است تحت نام «پامیری» قومی ظهور کند. البته در بی‌هویت‌سازی اقوام سرزمین بدخشان، حکومت‌های افغانستان نیز شدیداً نقش داشته‌اند. هدف حکومت‌ها این بوده تا به‌خاطر احیای قدرت یک قوم معین، اقوام دیگر را به قوم‌های خرد و کوچک تجزیه کنند، که چنین کاری را اشرف غنی در سال‌های آخر حکومت خویش انجام داد.

ما راه حل این همه مشکلات زبانی و قومی را در موجودیت یک حکومت سالم و مردمی می‌توانیم سراغ نماییم، و این وظیفهٔ حکومت‌ها است که ملت را واحد و یک پارچه بسازند و از تفرقه در میان مردم خودداری صورت گیرد.

سپاس، از آکادمی علوم تاجیکستان

مطالعه موردی اصطلاحات خویشاوندی در تاجیکستان معاصر: مقایسه موردی زبان پامیری و تاجیکی

پ.ج. جمشیدوف / استاد دانشگاه روسی-تاجیکی (اسلاوی)/دوشنبه، تاجیکستان
ترجمه: مسعود حقانی پاشاکی

این مقاله اطلاعاتی را در مورد اصطلاحات خویشاوندی در زبان‌های پامیری و تاجیکی ارائه می‌کند. نویسنده با کمک آشنایان بومی، اصطلاحات امروزی خویشاوندی را در زبان‌ها و گویش‌های غیرمکتوب ایرانی جنوب تاجیکستان جمع‌آوری و در برخی موارد توضیحاتی را بیان کرده و مطالبی ارائه می‌کند.

مقاله‌ها و تک‌نگاری‌های گوناگونی به بررسی اصطلاحات خویشاوندی چه در خارج از کشور و چه درون کشور ما اختصاص یافته است. برای مثال، چندین مورد، آثار آن. تروباچف در مورد تاریخ اصطلاحات خویشاوندی زبان‌های اسلاوی هستند [۱۹۵۷؛ ۱۹۵۹؛ ۱۹۶۰]. وای آبایف در مورد اصطلاحات خویشاوندی زبان آستی^۱ و همانندی‌های زبان‌های هندواروپایی با آن‌ها نوشته است [۱۹۴۹]. اصطلاحات خویشاوندی در رساله ل.گ. هرزنبرگ

۱ یکی از زبان‌های ایرانی شاخه شرقی است که امروزه در قفقاز در منطقه‌ای میان روسیه و گرجستان در اروپا صحبت می‌شود. امروزه آسی و تاتی تنها زبان‌های ایرانی باقی مانده هستند که به صورت بومی در بخشی از قاره اروپا رایج‌اند. گویندگان این زبان قسمتی در جمهوری استیای شمالی-آلانی و قسمتی در جمهوری گرجستان که ناحیه خودمختار استیای جنوبی خوانده می‌شود، سکونت دارند. گویشی که بیش‌تر جنبه ادبی دارد «ایرنی» است. زبان آستی را دنباله زبان سکایی باستان می‌شمارند. اگرچه زبان اوستیایی متعلق به زبان‌های ایرانی است، اما تفاوت زیادی با سایر زبان‌های ایرانی دارد. حتی زبان‌های مربوط به آستی در گروه ایرانی شرقی-یغنوبی و پشتو- با آن تفاوت چشم‌گیری دارند. شمار گویشوران به این زبان، در حدود ۷۰۰ هزار نفر است که عمدتاً در آلان سکونت دارند. هم‌چنین شماری از گویشوران زبان آستی در کشور ترکیه به سر می‌برند. زبان آستی وام‌واژه‌هایی از زبان‌های گرجی و روسی در درون خود دارد. (م. م.)

[۱۹۷۲] که به ساختار صرفی زبان‌های هندواروپایی و دیگر زبان‌ها اختصاص دارد، مورد بررسی قرار گرفته است.

آغاز بررسی اصطلاحات خویشاوندی در زبان ایرانی پایه‌ی زبان‌های (فارسی، تاجیکی و غیره) را می‌توان به نیمه دوم قرن بیستم نسبت داد، اگرچه برخی از اصطلاحات در اوایل قرن بیستم مورد توجه پژوهش‌گران قرار گرفت. (به‌عنوان مثال به یادداشتی در مورد اصطلاح «نتیجه» توسط و.و. بارتولد [۱۹۱۴: ۱۵۵-۱۵۶] مراجعه کنید. برای تعمیم این مطالب می‌توان به مقاله ن.آ. کیسلیانگ^۱ در مورد مسائل خانواده و ازدواج بر اساس مطالب آثار قوم‌نگاران شوروی آسیای میانه و قزاقستان مراجعه شود [۱۹۶۷: ۹۲-۱۰۴]). برای مروری بر منابع مربوط به این موضوع، به اثر ک. تس. کیکیویدزه در مورد زبان فارسی [۱۹۹۱] و هم‌چنین بخش اقوام و زبان‌های هندوایرانی در کتاب‌شناسی مشروح در مورد مشتقات اصطلاحات خویشاوندی و ازدواج توسط گ.و. ذیپیل مراجعه کنید. (به‌ویژه رجوع کنید به ص ۳۲۹-۳۳۲)

با در نظر گرفتن ویژگی‌های قومی-زبانی مردمان ساکن در این منطقه، آل. گرونبرگ و ای.م. استبیلین-کامینسکی منطقه قومی-زبانی پامیر-هندوکش را به بدخشان شرقی، کافرستان (نورستان)^۱ و زیر مجموعه زبان‌های داردی^۲ تقسیم کرده‌اند [۱۹۷۴: ۲۷۶-۲۸۳]. بعدها، با روشن شدن و در دسترس بودن اطلاعات بیشتر در مورد زبان‌های پامیر افغانستان، پاکستان و چین، عزیز میربابایف یک الگوی قومی زبانی از این منطقه ایجاد کرد که در آن تقسیمات جدیدی را شامل شد: بدخشان کوهستانی، بخش شرقی ولایت بدخشان. جمهوری اسلامی افغانستان، بخش‌های خاصی از ترکستان شرقی (سین کیانگ)^۳ و شمال شرقی پاکستان شامل می‌شود [میربابایف ۲۰۰۲: ص ۵۹-۷۰]. در عین حال، دو زبان

۱ نورستان یا کالاشستان یا کافرستان، یکی از ۳۴ ولایت افغانستان است و در خاور این کشور قرار گرفته است. مرکز این ولایت شهر پارون است. نورستان یا کالاشستان پیشین در تمام تاریخ خود تا سال ۱۸۹۶ م. که سپاهیان امیر عبدالرحمن فرمان‌ده افغانستان آن را با کشتار بی‌سابقه تاریخی تصرف کردند، منطقه مستقلی بود و به دلیل آن که مردم آن پیرو مذاهب باستانی نیاهندوایرانی دین ودایی بودند، میان مسلمانان به اشتباه به کافرستان معروف بودند؛ در حالی که به خدای یکتا به نام دیزاو ایمان داشتند، سرانجام اهالی یا کوچ کردند یا به اسلام گرویدند و این منطقه نورستان نام گرفت. (م. -)

۲ زبان‌های داردی یکی از گروه‌های زبان‌های هندوآریایی هستند. در میان مردمان داردیک ساکن مناطق کوهستانی و کوه‌پایه‌ای در شمال افغانستان، پاکستان و هندوستان پراکنده شده است. تعداد سخن‌رانان بیش از ۵ میلیون نفر است. (تخمین، دهه ۱۹۹۰) در گذشته برخی از محققان زبان‌های داردی را شاخه‌ای مجزا از زبان‌های هندوایرانی می‌دانستند که با شاخه‌های ایرانی و هندوآریایی فاصله دارد، اما این نظر مردود است. (م. -)

۳ ترکستان شرقی یا ایغورستان نام منطقه‌ای بزرگ در استان سین کیانگ از توابع کشور چین است. این استان به‌عنوان بزرگ‌ترین استان در کشور چین شناخته می‌شود. اویغورها اغلب جمعیت این منطقه را شامل می‌شوند. (م. -)

پامیری-سریکالی^۱، که بخشی از گروه زبان‌های شُغنائی^۲، روشانی^۳ و واخانی^۴، که در مجاورت شهرستان خودمختار تاشکورگان-تاجیک وجود دارد و به یک‌دیگر نزدیک‌تر شده‌اند و با زبان‌های قرقیزی، اویغوری و چینی منطقه خودمختار اویغور سین‌کیانگ چین، پیوند زبانی تشکیل می‌دهند. به همین دلیل، واژگان آن‌ها به‌طور کلی، از جمله اصطلاحات خویشاوندی، مملو از وام واژگان زبان‌های ترکی و چینی است. این یک‌بار دیگر نیازمند فوری به جمع‌آوری مطالبی در مورد زبان‌های اقلیت در خطر انقراض اشاره دارد.

مطالعه هدفمند اصطلاحات خویشاوندی در زبان‌های ایرانی تاجیکستان (زبان‌های تاجیکی و پامیری) را می‌توان به دهه ۱۹۵۰ نسبت داد، زمانی که مقاله آ.ک. پیسارچیک «درباره برخی از اصطلاحات خویشاوندی تاجیک‌ها» [۱۹۵۳] چاپ شد و به‌دنبال آن تعدادی از مطالب در مورد اصطلاحات خویشاوندی در گروه زبان‌های شُغنائی-روشانی و زبان یزغلامی^۵ د.گ. رزیک منتشر شد [۱۹۵۷:ب. آ. ۱۹۵۷]. کمی بعد، اثر آل. گرونبرگ

۱ زبان سریکالی یا سرقولی یکی از زبان‌های ایرانی شرقی از شاخه پامیری است و تاجیک‌های چین بدان زبان سخن می‌رانند. در چین به آن تاجیکی به چینی (Tājikéyǔ) می‌گویند؛ ولی این زبان با فارسی تاجیکی تفاوت دارد. استفاده نام سریکالی برای آن از اواخر سده نوزدهم میلادی در مجامع جهانی باب شده است. گویشوران این زبان بیش‌تر در تاشکورگان می‌زیند و برای ارتباط با دیگر مردمان در سین‌کیانگ از زبان‌های چینی و اویغوری به‌عنوان زبان میانجی استفاده می‌کنند. (م. -)

۲ زبان شُغنائی یا شُغنی یکی از زبان‌های ایرانی شرقی است که امروزه در دو کرانه رود پنج، به‌ویژه در ولسوالی شغنان ولایت بدخشان افغانستان و شهر خاروغ، شهرستان‌های شغنان، راش‌قلعه، روشن و مرغاب استان خودمختار کوهستانی بدخشان تاجیکستان رایج است. زبان شُغنائی براساس تقسیم‌بندی زبان‌شناسان در زمره زبان‌های پامیری قرار می‌گیرد. شُغنائی را با حروف سیریلیک، فارسی و لاتین می‌نویسند. با این حال، نوشتن شُغنائی با خط سیریلیک معمول‌تر است. زبان شُغنی که در شهرستان بدخشان افغانستان رایج است، تأثیر زیادی از زبان فارسی دری پذیرفته و تا اندازه زیادی به فارسی دری نزدیک است، اما شماری از واژه‌های زبان شُغنی شباهت‌هایی با واژه‌های زبان پشتو دارند. زبان شُغنی رایج در شغنان تاجیکستان افزون‌بر تأثیرپذیری از زبان فارسی تاجیکی، از واژه‌های زبان روسی هم تأثیر پذیرفته است. (م. -)

۳ زبان روشن پامیری روشن است و نزدیک‌ترین خویشاوند زبان شُغنائی؛ زبان روشن تا پایان قرن بیستم نانوشته بود. در اوایل دهه ۱۹۹۰، الفبای روشن بر اساس الفبای سیریلیک توسعه یافت، اما در عمل از آن استفاده نشد. (م. -)

۴ زبان واخان‌ها یکی از قوم پامیر است. این زبان به‌عنوان یک زبان ارتباطی روزمره در مرز بین تاجیکستان و افغانستان در امتداد بالای رودخانه پنج (در قلمرو استان تاریخی واخان)، در مناطق شمالی پاکستان و در بخش چینی شرق رایج است. تعداد کل گویشوران زبان واخانی ۵۰-۷۵ هزار نفر است (۲۰۰۵)، تخمین زده می‌شود) زبان واخان گروهی مجزا در داخل زبان‌های ایران شرقی تشکیل می‌دهد. در واخان ۲ گویش اصلی وجود دارد: بالا و پایین. زبان واخانی چین دارای ویژگی‌های گویش بالایی است. زبان واخان‌های شمال پاکستان یک گویش مستقل است. (م. -)

۵ یزغلامی یا یزغلامی نام زبانی ایرانی از شاخه پامیری است که پیرامون یازده‌هزار تن گویشور دارد که امروزه عمدتاً در کرانه رود یزغلام در ولایت خودمختار بدخشان کوهستانی در تاجیکستان زندگی می‌کنند. یزغلامی در کنار زبان شُغنائی زیرشاخه شُغنائی-یزغلامی را از زبان‌های پامیری می‌سازند. امروزه تقریباً همه گویشوران یزغلامی به هر دو زبان یزغلامی و فارسی تاجیکی چیره‌اند. یزغلامی دو لهجه عمده دارد که گویشوران بدان در دو ارتفاع متفاوت از زمین زیست دارند، اختلاف لهجه جزئی بوده و در حد تفاوت واژگان است. زبان از میان‌رفته ونجی بدین زبان نزدیک بوده است. دیگر زبان‌های پامیری اختلاف‌های نمایی با یزغلامی دارند. به جز تفاوت زبانی، یزغلامی‌زبانان بر خلاف دیگر هم‌سایگان ایرانی‌زبان پامیری‌شان پیرو آیین اسماعیلیان هم نیستند.

منتشر شد که در آن اصطلاحات خویشاوندی در زبان تاتی با زبان‌های فارسی، تاجیکی و ترکی مقایسه می‌شد [۱۹۶۱]. در سال‌های پایانی قرن بیستم، مقالاتی در مورد اصطلاحات خویشاوندی توسط ز. زَبَدِیَنُوا در مورد لهجه‌های زبان تاجیکی منتشر [آ ۱۹۸۰؛ ب ۱۹۸۰ و دیگران]، و نیز در آغاز قرن بیست‌ویکم قرن ز. اُنْطُرُوا انتشار دادند [۲۰۰۵].

پروفسور ج. ای. اِدلمان به تعدادی از مشکلات اساسی مربوط به توسعه واژگان خویشاوندی و جنبه‌های معنایی آن اشاره دارد، که در مجموع، نظام واژگانی اصطلاحات خویشاوندی دوره زبان نیایرانی بازسازی شده [۱۹۸۲؛ ۱۹۹۹؛ ۲۰۰۹؛ ۲۰۱۲؛ ۲۰۱۴]، و هم‌چنین موارد خاصی در اصطلاحات وابستگی از نظر خویشاوندی را شناسایی کرده است، یکی از آخرین آثار این موضوعی را در مورد پدیده اخیر [ادلمان-مالچانوا ۲۰۱۹] ببینید. تعدادی از اصطلاحات خویشاوندی در بسیاری از زبان‌های مرده و زنده ایرانی در «فرهنگ ریشه‌شناسی» زبان‌های ایرانی آمده، جایی که ریشه‌شناسی بسیاری از اصطلاحات خویشاوندی برای موارد گسترده‌ای از زبان‌های ایرانی تهیه و مقالات ریشه‌شناسی مفصلی در مورد اصطلاحات خویشاوندی در آن آمده است. اصطلاحات خویشاوندی به مانند «مادر»، «پدر»، «پسر»، «دختر»، «برادر»، «برادر شوهر»، و غیره. [ادلمان، راستارگوپوا: ۲۰۰۲، ۲۰۰۳، ۲۰۰۴، ۲۰۱۱؛ ۲۰۱۵؛ ۲۰۲۰].

در زبان‌های نانوخته پامیر و لهجه‌ها و گویش‌های هم‌سایه تاجیکی اصطلاحات خویشاوندی، دست‌خوش تغییرات دائمی می‌شوند که هم با تغییر بنیادی لهجه‌ای زبان تاجیکی، زبان رسمی جمهوری تاجیکستان، و هم با تغییر بنیادی گویش زبان تاجیکی مرتبط است. که با وام گرفتن واژگانی یا مد زبان، هجوم مداوم اصطلاحات جدید به دلیل مهاجرت، جهانی شدن و سایر پدیده‌های مرتبط، تغییرات بنیادی پدید می‌آید.

به همین دلیل، دگرگونی در اصطلاحات، به‌عنوان یک قاعده، در هنگام تجزیه و تحلیل نظام‌های خویشاوندی و وابستگی به‌طور کامل توسط پژوهش‌گران در نظر گرفته نمی‌شود. با در نظر گرفتن روند جهانی شدن در کل دنیا و این واقعیت که پویایی دگرگونی زبان‌های غیرمکتوب پامیری بسیار بالاست و هم‌چنین روند پُر شتاب وام‌گیری از خارج و به‌روزرسانی منابع تاریخی، به‌روزرسانی قابل توجهی از واژگان ثبت شده، به‌ویژه اصطلاحات خویشاوندی وجود دارد. در این راستا، ارائه ترکیب اصطلاحات خویشاوندی معاصر برای زبان‌ها و گویش‌های جنوب تاجیکستان و هم‌چنین برای زبان‌های منحصر به فرد استان بدخشان افغانستان و منطقه خودمختار سین‌کیانگ اویغور (سَریکال) چین مناسب به نظر می‌رسد.

بسیاری از زبان‌های پامیر و لهجه‌ها و گویش‌های تاجیکی با لهجه‌های ترکی (ازبکی و قرقیزی) تعامل دارند و در نتیجه تعداد قابل توجهی از اصطلاحات ترکی وارد زبان‌های پامیر

مطالعه موردی اصطلاحات خویشاوندی در تاجیکستان معاصر □ ۷۹

و تاجیکی شدند. در این جا فقط چند نمونه آورده شده است: *янга* یانگا [همسر برادر، عمو؛ عروس (نسبت به اقوام شوهر که سنشان بزرگ تر است)]، *қайсингил* قایسینگیل [خواهرشوهر]، *ҷиян* جیان [عموزاده]. علاوه بر این، اصطلاحات خویشاوندی پامیر و تاجیکی با وجود تعداد زیادی واژه مجازی که به زبان کودکان تکلم دارند، مشخص می شود: *tat(a)* تاته [پدر]، *nan(a)* ننه [مادر] و غیره.

اصطلاحات خویشاوندی به طور سنتی به دو گروه عمده تقسیم می شوند:
اصطلاحات خویشاوندی و اصطلاحات وابستگی. جداول زیر اصطلاحات خویشاوندی و وابستگی در زبان های پامیری و گویش های مختلف جنوبی زبان تاجیکی آمده است. (پیوست ۱-۴).

* [در جداول پیش رو، علاوه بر ترجمه فارسی، آوانویسی واژگان زبان ها و لهجه های گوناگون بر اساس آوانویسی زبان فارسی، برای راحت تر خواندن واژگان آورده شده است. مترجم].

۸۱ مطالعه موردی اصطلاحات خویشاوندی در تاجیکستان معاصر □

خاله	дядя по матери	دایی	тетя по отцу	عمه	عمو	معمای بزرگ / امامان بزرگ	بابایزگ / پدریزگ	نمبره	نوه (مؤنث)	Передский / فارسی
тетя по матери	дядя по матери	خالک / خالک	тетя по отцу	عمه	عمو	بابوشکا / اباوشکا	Дед / ابد	Правнук / پراونوک	Внучка / ونوچکا	/Русский / روسی
хўла / اخولا	дядя по матери	خالک / خالک	тетя по отцу	عمه	عمو	Бабуби / ابيبي	бобо / بوو / بوب	Ньвас / نوس / абра / ابرا	Ньвас / نوس	ика - шимский / اشکاشمی
воҷ / اوچ	дядя по матери	خالک / خالک	тетя по отцу	عمه	عمو	Мум / اموم	Пуп / پوپ	Нэпыс / نبيس	Нэпыс / نبيس	Вахан - ский / واخانی
вац, холя / واتس / خالا	дядя по матери	خالک / خالک	тетя по отцу	عمه	عمو	Мом / امم	Боб / بوب	Набес / نبيس	Набес / نبيس	Янгулям - ский / يزغلامي
	дядя по матери	خالک / خالک	тетя по отцу	عمه	عمو	мом(ик) / مم(ك)	боб / باب			Сары - кольский / ساريکالي
виц / تس	дядя по матери	خالک / خالک	тетя по отцу	عمه	عمو	Мом / اموم	Боб / بوب	Абра / ابرا		Ропорв - ский / رونشارи
виц / تس	дядя по матери	خالک / خالک	тетя по отцу	عمه	عمو	Мом / اموم	Боб / بوب	абирра(ч) / ابيراج		Барган - ский / بار تنگی
Виц / لویتس	дядя по матери	خالک / خالک	тетя по отцу	عمه	عمو	нан / نان	боб / بوب	Абра / ابرا	Набес / نبيس	Рушан - ский / روشانی
Холя / اخلا	дядя по матери	خالک / خالک	тетя по отцу	عمه	عمو	Мум / اموم	Боб / بوب	абра / ابرا	Набес / نبيس	Шуганский / شугانی

پیوست: ۲. اصطلاحات وابستگی در زبان‌های پامیری

Шуг нанский/ شغنائی	Чор	Үн قین	абн آبن	абн, зинав; x. зинав این x. آون	абн, зинав; x. зинав زیناو زیناو	Хисур Хисур	Хисур خيسور	Хисур خيسور	додеч додеч پيدچ
Рудан- ский روشانی	Чур چور	Үлин قنين	абн آبن	абн, зинав; x. зинав این x. آون	абн, зинав; x. зинав زیناو زیناو	Хисур Хисур	Хисур خيسور	Хисур خيسور	додеч додеч پيدچ
Бартан- гский بارتنگي	Чур چور	Үн قن	абн آبن	абн, зинав; x. зинав این x. آون	абн, зинав; x. зинав زیناو زیناو	Хисур Хисур	Хисур خيسور	Хисур خيسور	додеч додеч پيدچ
Рошорв- ский روشاری	Чур چور	Үн قن	абн آبن	абн, зинав; x. зинав این x. آون	абн, зинав; x. зинав زیناو زیناو	Хисур Хисур	Хисур خيسور	Хисур خيسور	додеч додеч پيدچ
Сарыколь- кни سريکالي	Чур چور	Үн, қин پارхоҳ پراخوچ	бен بن	абн, зинав; x. зинав این x. آون	абн, зинав; x. зинав زیناو زیناو	Хисур Хисур	Хисур خيسور	Хисур خيسور	додеч додеч پيدچ
Ягулдан- ский يزغلامي	Чур چور	Үн, қин پархоҳ پراخوچ	бен بن	абн, зинав; x. зинав این x. آون	абн, зинав; x. зинав زیناو زیناو	Хисур Хисур	Хисур خيسور	Хисур خيسور	додеч додеч پيدچ
Вахан-ский واخانی	Дай دای	Үн, қин پархоҳ پراخوچ	абн آبن	абн, зинав; x. зинав این x. آون	абн, зинав; x. зинав زیناو زیناو	Хисур Хисур	Хисур خيسور	Хисур خيسور	додеч додеч پيدچ
Ишка- шимский اشкаشمي	Муж موش	Үн, қин پархоҳ پراخوچ	абн آبن	абн, зинав; x. зинав این x. آون	абн, зинав; x. зинав زیناو زیناو	Хисур Хисур	Хисур خيسور	Хисур خيسور	додеч додеч پيدچ
Русский روسی	Муж موش	Үн, қин پархоҳ پراخوچ	абн آبن	абн, зинав; x. зинав این x. آون	абн, зинав; x. зинав زیناو زیناو	Хисур Хисур	Хисур خيسور	Хисур خيسور	додеч додеч پيدچ
Персидский /	شوهر - مرد	Үн, қин پархоҳ پراخوچ	абн آبن	абн, зинав; x. зинав این x. آون	абн, зинав; x. зинав زیناو زیناو	Хисур Хисур	Хисур خيسور	Хисур خيسور	додеч додеч پيدچ
فارسی	شوهر - مرد	Үн, қин پархоҳ پراخوچ	абн آبن	абн, зинав; x. зинав این x. آون	абн, зинав; x. зинав زیناو زیناو	Хисур Хисур	Хисур خيسور	Хисур خيسور	додеч додеч پيدچ

خواهر شوهر	عروس	برادر خانم - برادر شوهر	شوهر خواهر، داماد	نامزد، داماد	Передек /ий فارسی
Золовка زالوка	невеста تا	Шурина, (брат жены),деверь мужа),двор(Братн	زیات، муж، сеестры موش بیستی زیات شوهر، داماد	зять жених, ژنیخ، زیات	Русский روسی
аунунен, йуд, اون، یود	орус	хьыр-бара خسر - برامیسو	лолик) آل، ду- داماد	домод لاولیک	Ишка - шимский اشکاشمی
андарч, آندارچ نون	мидъанз میدقنز	хъир-хъирз خسیر - کبکشت	хасерз, آل	домод	Вахан - ский واخانی
месалф مسالف خوخ	хайенч چاینج	хъсор, хъирз خسیر	хъсор خسیر	домод دومود	Язгулям- ский بزغلامی
Хайун хайون	ньвонз نیونز		хасерз خاسیرز	хъни, چانی думуд دومود	Сарыкол ьский سریکالی
мучад موجاد	ньвонз نیونز		хасерз خاسیرز	домод دومود	Рошорв- ский روشاری
Мечад میچاد	Нивенц نیونیس	хасерз خاسیرز	хасерз خاسیرز	домод دومود	Барган - гский بارتنگی
миҷад میچاد	Нивенц نیونیس	хасерз خاسیرز	хасерз خاسیرز	домод دومود	Рушан- ский روشانی
Миҷад میچاد	Нивенц نیونیس	хасерз خاسیرز	хасерз خاسیرز	домод دومود	Шуг- нанский/ شугنایی

Щит нанский/ شغنائی	бѣча		Пудѣч پوآتسѣч	разинѣз ر-یزینیز
Русан- ский روشانی	бѣча		пу/адѣч پو/آتسѣч	разинѣз رَیزز
Барган -тский بارتنگی	бѣча		пу/адѣч پو/آتسѣч	разинѣз رَیزز
Ропорв- ский روشوری	Бѣча بѣча		Пудѣч پوآتسѣч	разенѣч/з رَیزنѣч/ز
Сарыкольский سریکالی	бачо باچه		Падѣйч پیتسѣч	разенѣч رَیزنѣч
Язгулам- ский یزغلامی	бѣча	кайсангал قاسنگال	п(о)сандара پ(ا)سندارا	
Вахан -ский واخانی	бѣча		Петрич پَتریч	бѣглич دَغدیچ
Ишка - шимский ايشكاشمی	Бѣча بѣча		писандар پیساندر	Дьхтарандар دختراندر
Русский روسی	сестры нык سهرسویاکی	сестры нык سهرسویاکی	пасянок پاسینگ	падчерица پادچریتسا
/Персидский فارسی	باخانق، شوهر خواهر خانم	خواهر شوهر	یسر خوانده	دختر خوانده

۸۵ □ مطالعه موردی اصطلاحات خویشاوندی در تاجیکستان معاصر

پیوست ۳: اصطلاحات خویشاوندی در زبان تاجیکی: زبان رسمی و لهجه‌های تاجیکستان، لهجه‌های تاجیکی (دری) بدخشان (منطقه خودمختار و ولایت بدخشان)

برادر (بزرگ)	دختر	پسر	مادر	پدر	Персидский فارسی
брат (старший)	дочка	песин	мат	отс	Русский روسی
ака бародар	духтар	писар	модар مادر	падар	Литературный таджикский Литературный таджикский رسمی زبان تاجیکی رسمی
бибар	дхтар		Чийа جییا	да	T. Rog تاجیکی راغی
ака, бибар	духтар		ача, ома	داد, وا	T. darv تاجیکی دروازه
ака, бибар	дхтар		ача	боб, баво	T. Vaxit تاجیکی واخی
бибар	духтар	бача	(м)ома (م)وما	بابа	T. vandj تاجیکی ونجی
Бродари / бийори калон برادر / بیار کلان	духтар	бача	нанаи, наи	تات, کادی, کادی тат, лоди, лоди	T. bad. (меж пам. порси) تاجیکی پامیری پارسی

Т. бад. (меж нап. порси) تاجیکی بدخشانی (بامیری پارسی)	xy(w)ap خو(و)اَپَر	xy(w)apък, xy(w)apи май да خو(و)اَپَرک خو(و)اَپَری مایِ دَا	набора نَابِیرَه	набора (Н)аборса, наптича نَابِیرَه
Т. ванж تاجیکی ونجی	xy(w)ap خو(و)اَپَر	xy(w)ap خو(و)اَپَر	набора نَابِیرَه	набора نَابِیرَه
Т. таҷики ваҳи T. Vahitë	xyap خَوآپَر	xyap خَوآپَر	набора نَابِیرَه	набора نَابِیرَه
Т. дарв تاجیکی دروازَه	Апа Апа, хохар Amira نَمِشِرَه	хохар хохар	набора نَابِیرَه	набора نَابِیرَه
Т. Пор تاجیکی راғи	Апа Апа, хохар Amira نَمِشِرَه	хохар хохар	набора نَابِیرَه	набора نَابِیرَه
Литературный таджикский литературный таджики رسمی Литературный таджики رسمی	Апа Апа, хохар Amira نَمِشِرَه	хохар хохар	набора نَابِیرَه	набора نَابِیرَه
Русский روسی	сестра (старшая) سیستَر	сестра (младшая) سیستَر	Внук نوнок	Правнук پَرانوнок
Персидский فارسی	خواهر (بزرگ)	خواهر (کوچک)	نوه	نتیجه

دایی، برادر مادر	عممه، خواهر پدر	عمو، برادر پدر	مادر بزرگ	پدر بزرگ	Перидский فارسی
Дядя , брат магери	тетя, сестра отца	дядя, брат отца	Модаркалон مادر کلان	Дед دَد	Русский روسی
таго	емме Амма	эмамак(и)	ви, биби	бобоба	Литературный таджикский Литературный таджикский رسمی
таго	эма, Янга	эмаки	ви, биби	во	T. Rog تاجیکی راغی
таго язна	ви, биби	мак, вои ката кӀта	ви, биби	бобобои, вои калон	T. darv تاجیکی دروازه
таго	эмама	(в)мак, мак	ви (У)ви	боби	T. Vaxit تاجیکی واخی
Модархолак مادر خالک	эмама	Амак عموک	биби	боби	T. vandj تاجیکی وانجی
таго, (модар)хольк	эмама	эмамак	биби	боба, Торон бобо	T. bad. (меж пам. порси) تاجیکی بدخشانی پامیری پارسی

دختر خاله	دختر عمه	دختر دایی	Персидский فارسی
дочь тётки по матери	дочь тёти по отцу	дочь дяди по матери	Русский روسی
духтари хола, холадухтар, духтар, холадухтар, духтар, хохарзода خواهرزاده	духтаре духтаре ама, духтаре духтаре ама, хохарзода خواهرزاده	духтари таго(ин) دوختر (تاجیکی)	Литературный таджикский دوختر/بان تاجیکی رسمی
Хорзо Харза	Хорзо Харза	Хорзо Харза	T. Rog تاجیکی راغی
Хорзо Харза	Хорзо Харза	Хорзо Харза	T. darv تاجیکی دروازہ
Хорзо Харза	Хорзо Харза	Биёрзо بیازره	T. Vahid تاجیکی вахи
бачи хола бچه хале	Хорзо Харза	Хорзо Харза	T. vandj تاجیکی ونجی
духтари хола духтар хале	духтари ама дхтаръ емме	Харза хорзо	T. bad. (меж пам. порси) تاجیکی بدхшанӣ (пампори парси)

۹۰ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

پیوست ۴: اصطلاحات وابستگی خویشاوندی در زبان تاجیکی:
 زبان رسمی و لهجه‌های تاجیکستان، لهجه‌های تاجیکی (دری) بدخشان (منطقه خودمختار و ولایت بدخشان)

/T. bad. (меж-пам. порси) تاجیکی بدخشان (پامیری پارسی)	шав(х)ар	Zan	Амбор	Хыптоман خیشتامан
/ T. vailjk. تاجیکی وایجی	шү	Занлык	Амборчун	Хыптоман خیشتامан
T. Vaxitë/ تاجیکی واخلی	шү	Куч	Амборчун	Хыптоман خیشتامан
T. darv. تاجیکی دروازہ	шү	Куч عاجزه	Амборчун	Хыптоман خیشتامан
T. Por/ تاجیکی رافی	шү	Куч عاجزه	Амборчун	Хыптоман خیشتامан
Литературный таджикский язык زبان تاجیکی رسمی	шавхар	Зан, Завча	Амбор, Палонч, Занни камони	Хыптоман خیشتامан
Русский روسی	Муж	Жена	Жены одного мужа	Свекровь, Мать мужа
Персидский فارسی	شوهر مرد خانه	همسر زن خانه	هوو	مادر شوهر

خواهر شوهر	عروس	داماد خانواده	داماد عروس، نامزد	مادر خانم	پدر خانم	/Перидеский فارسی
Золотка زالفکا	Невеста نوبستا	зять	Жених	Теща, тша مادر جنی	тесть, тст отец жены	/Русский روسی
хоҳаршӯи, خواهرشوی қайсангил قایسنگیل	арус, کلیه келлин کلین	почо, домод پاجا، داماد	пачо шомард шамард		хусур	Литературный тажикский / язык زبان تاجیکی رسمی
	орус, кингола қингол	замо(и) زاما(ئی)	Дьмод دماد	Хуша	Хьсър خسر	T. For/ تاجیکی راغی
هانیانه	узунъл	домод	шомард шамард	Хола	хсър	تاجیکی دروازه
					хсър	T. Вахнӣ/ تاجیکی واخی
яна	қумғол(а), қумғол қумғол қумғол	дьмод, дамод, язна	шомард шамард			/ T. вандж. تاجیکی ونجی
яна	орус	дамод	шамард шамард		хсър	/T. бад. (меж-пам. порси) تاجیکی بدخشانی (يامبری پارسی)

/T. бад. (меж-нам. порси) ناجیگی بدخشانای (بامیری پارسی)	Кайсантъл قایسنتگل قایسنگه یانگا	янга, си/ یانگه، سیخونار унор	боҷа باچه	Падарандар پدراوندار	Модларандар مادراندر
/ T. ванлж. ناجیگی وانجی		янга, ыанга یانگه، ینگار	боҷа, қыда باچه، قدا	падарандар پدراوندار	Модларандар مادراندر
T. Вахтё/ ناجیگی واخلی	Кайсантъл قایسنتگل		язана یازانا		
T. дарв. T. Пор/ ناجیگی رافعی	хуарарус خوارروس	янга یانگه	боҷа باچه	Пияндар پیاندر	Мояндар مویاندر
Литературыңылдыжыкский /язык زبان تاجیکی رسمی	хоҳарзан, خواه‌زن қайсантъл قایسنتگل	Янга یانگه	боҷа, шавҳари хоҳар باچه، شوهرخواه	Дадарандар دراوندار	Модларандар مادراندر
/Русский روسی	свогненница, سویاچیتینسا сестра жены	невестка, نویستگاکا женабратата	сویак سویاک، свожк. муж сестрыженны	Отчим اوتچیم	Мачеха ماچخа
/Персидский فارسی	خواهر شومهر، خواهرخانم	عروس، همسر برادر	باچناق، شوهر خواهر زن	پدر خوانده	مادر خوانده

برادر خانم، برادر زن	برادر شوهر، برادر همسر	مادر عروس	دختر خوانده	/Персидский فارسی
шурин, брат жены شورین	деверь, брат мужа دور برادر شوهر	мать невесты مادر عروس	Падчерица پادچریسا	/Русский روسی
Язна خوسوربورда, خوسوربوچه خوسорбаца, додарарӯс یارنا	бародаршуй برادر شوهری	Молдараус مادر عروس	духтари угай دوختری اوگی	Литературныйтаджикский /язык زبان تاجیکی رسمی
Ҳусурбура خوسوربور	хевар هӯр			T. For/ تاجیکی راغی
хусурбура, хусурба خوسوربور خوسорба	(x)евар دور	хешдоман خشدمن	Дхтарандар دختراندر	/T. дарв. تاجیکی دروازه
	Додарарӯс دادر عروس ، хусурба خوسورباچ			T. Вахнӣ/ تاجیکی واخی
хусурбура, додарарӯс خوسوربور دادار عروس	хевар هӯر	Молдараус مادر عروس	Духтарандар دوختراندر	/ T. вандж. تاجیکی ونجی
хусурбура, хусурбаца خوسوربور خوسорباца	евар, ивар اؤر، ایوار	хешдоман, додарарӯс خشدمن دادر عروس	Дхтарандар دختراندر	/T. бад. (меж-пам. порси) تاجیکی بدخشانی (يامیری پارسی)

/T. bad. (меж-пам. порси) تاجیکی به خشنانی (پامیری پارسی)		
/T. vandж. تاجیکی ونجی		
T. Vaxhié/ تاجیکی واهی		
/T. darv. تاجیکی دروازه	باغجون Boғҷун	یا نا Яна
T. Por/ تاجیکی رافی		
Литературный таджикский /язык زبان تاجیکی رسمی		
/Русский روسی	жена деверя, ятровь	жена шуринятровь
/Персидский فارسی	زن برادر شوهر، جاری	زن برادر همسر

منابع

- و.ای. آبیاف، درباره مناسبات عمومی و اصطلاحات خویشاوندی در میان آستی‌ها؛ انگلیس و زبان‌شناسی. مسکو، ۱۹۷۲، صفحات ۲۳۳-۲۴۲.
- _____؛ زبان و فولکلور آستییایی؛ مسکو، ۱۹۴۹. (اصطلاحات خویشاوندی برای نزدیک‌ترین خویشاوندان خونی و همانندی‌های زبان‌های هندواروپایی، ۱۹-۲۰، اصطلاحات خویشاوندی برای برادر و خواهر به‌عنوان معیاری از مناسبات عمومی دوران باستان، ۶۲-۶۳).
- و.و. بارتولد؛ نبیره. ایزوستیا آکادمی علوم، ۱۹۱۴، ۱۵۶-۱۵۵: ۲.
- آز. بیتاروا؛ واژگان خویشاوندی و مناسبات خانوادگی؛ به زبان آستییایی چکیده پایان‌نامه. آکادمی علوم. تفلیس، ۱۹۷۴.
- _____؛ در مورد برخی از اصطلاحات خویشاوندی در زبان آستییایی، بازتاب روابط محدود خانوادگی // ایزوستیا- تحقیقات علمی اوستیای جنوبی در انستیتوی تفلیس، ۱۹۷۷، ۲۱: ۱۶۷-۱۷۶.
- آل. گرونبرگ؛ ای. م. استیلین-کامنسکی؛ زبان‌های هندوکش شرقی. زبان واخانی: متون، فرهنگ لغت، مقاله دستور زبانی. مسکو، ۱۹۷۶.
- _____؛ ویژگی‌های ساکن هندوکش شرقی // مسائل تطبیق‌نگری در زبان‌شناسی و قوم‌شناسی. لنینگراد، ۱۹۷۴، ۲۷۶-۲۸۳.
- آل. گرونبرگ؛ درباره جای‌گاه تات در میان زبان‌های ایرانی // مسائل زبان‌شناسی، ۱۹۶۱، ۱: ۱۰۶-۱۱۴.
- آ.و. دنیستسکایا؛ مسائل مطالعاتی مربوط زبان‌های هندواروپایی. مسکو، لنینگراد، ۱۹۵۵.
- گ.و. ذیل؛ مشروح کتاب‌شناسی میان‌رشته‌ای منابع علمی به زبان روسی در مورد خویشاوندی، نظام‌های خویشاوندی، نظام‌های اصطلاحی خویشاوندی، خانواده و بنیاد خانواده و ازدواج (به همراه منابع زبان‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق و بلغارستان)، ۱۸۳۵-۲۰۱۲، ۲۴۳-۳۶۱. کتاب‌خانه الکترونیکی موزه مردم‌شناسی و مردم‌شناسی. پتر کبیر (کانستکامیرا) آکادمی علوم روسیه. آدرس اینترنتی:
- <http://www.kunstkamera.ru/lib/rubrikator/02/978-5-88431-200-5>
- Зайниддинова З. Из хусуси истилоҳи «палонч» ва синонимҳои он*
- ز.زین‌الدینوا؛ (درباره اصطلاح پالنج و مترادف‌های آن)، زبان‌شناسی تاجیکی. دوشنبه، ۱۰۴، ۱۹۸۰-۱۰۷.
- ز.زین‌الدینوا؛ *Зайниддинова З. Истилоҳҳои ҳешутаборӣ (اصطلاحات و ویژگی‌های خویشاوندی) Шеваҳои ҷанубии забони тоҷикӣ* (شیوه‌های جانبی زبان تاجیکی). دوشنبه، ۱۹۸۰، ۱، ۱۹۴-۲۰۴.
- ن. کرم‌خودایف؛ زبان برتنگی؛ دوشنبه، ۱۹۷۳.
- د. کرم‌مشایف؛ فرهنگ واژگانی شغنانی-روسی؛ مسکو. جلد اول ۱۹۸۸-جلد دوم ۱۹۹۱، جلد سوم-۱۹۹۹.
- ک. تس. کیکویدزه؛ اصطلاحات خویشاوندی و ویژگی در زبان فارسی، چکیده پایان‌نامه. آکادمی علوم. تفلیس، ۱۹۹۱.
- ن. آ. کیسلیاکف. مسائل خانواده و ازدواج در آثار قوم‌شناسان شوروی (بر اساس اسناد آسیای مرکزی و قزاقستان) // قوم‌نگاری شوروی، ۱۹۶۷، ۵: ۹۲-۱۰۴.

- خ. قُربانوف؛ زبان روشانی. دوشنبه، ۱۹۷۶.
- یو. I. لوین. در توصیف نظام اصطلاحات خویشاوندی // قوم‌نگاری شوروی، ۱۹۷۰، ۴: ۳۴-۴۰.
- آ. میربابایف *Назаре ба таҳаввули забонҳои эрони ۱ минтақаи Ҳиндукуши шарқӣ* // نگاه‌های به سیر تحول زبان‌های ایرانی منطقه هندکوش شرقی // *Номаи Пажӯҳишигоҳ* // بولتن پژوهشکده سفارت جمهوری اسلامی ایران در جمهوری تاجیکستان دوشنبه، ۲۰۰۲، ۲: ۵۹-۷.
- ت. آ. میخائیلووا؛ «برادر همسر یا برادر شوهر... اوه، من همیشه آن‌ها را اشتباه می‌گیرم!» // آیین در زبان و ارتباطات. مسکو، ۲۰۱۳، ۷۷-۸۶.
- ز. آ. نُظروف؛ نظام خویشاوندی قوم اشکاشم و بازتاب آن در زبان // زبان‌ها و سنت‌های کوچک: وجود در لبه موضوع. ۱: مشکلات زبانی حفظ و مستندسازی زبان‌های کوچک (تقدیم به هفتادوپنجمین سال‌گرد آکادمیک ویاج. در مقابل ایوانف). مسکو، ۲۰۰۵، ۲۰۳-۲۱۰.
- ت. ن. پاخالینا؛ زبان واخانی. مسکو، ۱۹۷۵.
- _____؛ فرهنگ واژگان ساریکول-روسی. مسکو، ۱۹۷۱.
- آ. ک. پیسارچیک؛ درباره برخی از اصطلاحات خویشاوندی تاجیک‌ها // مجموعه مقالات. درباره تاریخ و زبان‌شناسی مردمان آسیای مرکزی. انستیتوی باستان‌شناسی و قوم‌نگاری فرهنگستان علوم تاجیکستان اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی. استالین‌آباد، ۱۹۵۳، ۱۷، ۱۷۷-۱۸۵.
- و. س. راستارگویوا، ج. ای. ادلمان؛ فرهنگ ریشه‌شناسی زبان‌های ایرانی. مسکو، ۲۰۰۰، ۱-۲. جلد ۲. ۲۰۰۳-۲۰۰۷. ۳.. (مقالات ریشه‌شناسی مفصل در مورد اصطلاحات خویشاوندی «برادر»، «برادر شوهر» و «دختر»، ۱۷۸-۱۸۴، ۳۱۰-۳۱۱، ۴۷۶-۴۸۱)
- د. گ. رزنیک؛ مطالبی برای اصطلاحات خویشاوندی تاجیک‌ها (پیام اول: اصطلاحات خویشاوندی شغانی و روشانی تاجیک‌های پامیر) // یادداشت‌های علمی. دانشگاه دولتی کولاب تاجیکستان ۱۹۵۷: ۳، ۲۲۰-۱۹۳.
- _____؛ اصطلاحات خویشاوندی یزغلامی (موادی در مورد اصطلاحات خویشاوندی تاجیک‌ها، پیام دوم) // یادداشت‌های علمی دانشگاه دولتی کولاب تاجیکستان. ۱۹۵۷، ب. ۳۱۰-۲۸۷، ۴.
- آ. ز. روزنفلد؛ گویش‌های بدخشان زبان تاجیکی. لنینگراد، ۱۹۷۱.
- _____؛ لهجه‌های ونجی زبان تاجیکی. لنینگراد، ۱۹۶۴.
- _____؛ درباره اصطلاح و ویژگی‌های خویشاوندی در گویش‌های تاجیکی // زبان‌شناسی ایرانی. مسکو، ۱۹۷۶، صفحات ۲۰۹-۲۰۷.
- ای. م. استیلین-کامنسکی. فرهنگ ریشه‌شناسی زبان واخانی. سن پترزبورگ، ۱۹۹۹.
- آن. تروباچف؛ تاریخچه اصطلاحات خویشاوندی اسلاوی // مسائل زبان‌شناسی، ۱۹۶۰، ۵: ۱۴۰-۱۴۴.
- _____؛ درباره تاریخچه اصطلاحات خویشاوندی اسلاوی و برخی از قدیمی‌ترین اصطلاحات نظام اجتماعی. مسکو، ۱۹۵۹؛ بازنشر: مسکو، ۲۰۰۶.
- _____؛ درباره ریشه‌شناسی برخی اصطلاحات خویشاوندی اسلاوی باستانی (**gen EIE-*، اسلاو. *obtjo *rodь, pleme*) // مسائل زبان‌شناسی، ۱۹۵۷، ۲: ۸۶-۹۵.
- م. فیضوف. زبان روشانیان پامیر شوروی. دوشنبه، ۱۹۶۶.
- Фарҳанги ғӯйишҳои ҷанубии забони тоҷикӣ. Мураттибон Маҳмудов М., Ҷураев Ф., Бердиев Б*

۹۷ □ مطالعه موردی اصطلاحات خویشاوندی در تاجیکستان معاصر

فرهنگ گویش‌های جنوبی زبان تاجیکی. ویراستاران محمودف م، جورایف غ، ب. بردیف. (فرهنگ گویش‌های جنوبی زبان تاجیکی). دوشنبه، ۲۰۱۲.

Фарҳанги забони тоҷикӣ (فرهنگ واژگان تاجیکی). جلد ۱-۲. مسکو، ۱۹۶۹.

Хоркашев С. خورکاشیف. *Истилоҳоти хешутаборӣ дар шеваҳо*. (اصطلاحات خویشاوندی در لهجه‌ها) // بولتن دانشگاه ملی تاجیکستان. چکیده پایان‌نامه. دوشنبه، ۲۰۱۴، ۲/۴ (۱۳۳): ۳۸-۵۲.

گ. م. شریفوا. واژگان لهجه‌های تاجیکی معاصر: وضعیت و توسعه (بر اساس مواد گویش تاجیکی). چکیده پایان‌نامه آکادمی علوم. دوشنبه، ۲۰۱۸.

Шеваҳои ҷанубии забони тоҷикӣ (گویش‌های جنوبی زبان تاجیکی). جلد ۱-۵. دوشنبه، ۱۹۸۲. ج. ای. ادلیمان؛ تاریخچه اصطلاحات خویشاوندی در زبان‌های ایرانی. // مقالات نشست هندشناسی به یاد ت. بایازنکوا، کتاب. ۲. مجموعه مقالات پژوهشگاه فرهنگ‌های شرقی و عهد باستان، شماره. XL. مسکو، ۲۰۱۲، صفحات ۲۳۹-۲۶۲.

_____؛ در مورد تاریخچه اشکال اصطلاحات خویشاوندی در تاجیکی و در زبان‌های ایرانی // یادداشت‌های علمی لنینگراد. دانشگاه دولتی آسیای میانی شرق‌شناسی علوم. ۱۹۹۹. ۳۷. شرق‌شناسی ۲۱. پژوهش فیلولوژیکی، ۱۹۹۹.

_____؛ چشم‌انداز بازسازی دولت ایران // پرسش‌های زبان‌شناسی، ۱۹۸۲، ۱: ۳۷-۴۷ (نگاه کنید به نام برادر شوهر در زبان‌های ایرانی و آن ویژگی‌های واجی، ۳۸).

_____؛ شیوه زندگی خانواده در جامعه سنتی و پویایی اصطلاحات خویشاوندی // پویایی پارادایم فرهنگی-تاریخی: شخصیت، کلمه، متن: مجموعه مقالات. مسکو، کالوگا، ۲۰۱۴، صص ۱۷۵-۱۸۲.

_____؛ دستور زبان تطبیقی زبان‌های ایران شرقی. آواشناسی. مسکو، ۱۹۸۶.

_____؛ دستور زبان تطبیقی زبان‌های ایران شرقی. واژگان. مسکو، ۲۰۰۹.

_____؛ فرهنگ ریشه‌شناسی زبان‌های ایرانی. مسکو. جلد ۴-۲۰۱۱، جلد ۵-۲۰۱۵، جلد ۶-۲۰۲۰.

_____؛ فرهنگ واژگانی یزغلامی-روسی. مسکو، ۱۹۷۱.

_____؛ ای. ک. مالچانوا. تاریخچه اصطلاحات و ویژگی خویشاوندی در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی // اجزای خویشاوندی: خویشاوندی. نظام خویشاوندی، نظام های شرایط اصطلاحات خویشاوندی. گردآوری و ویراستاری. آ. پوپوف. نسخه ۱۷. سن پترزبورگ، ۲۰۱۹، ۱۱۴-۱۴۲.

یک اوروغ (شاخه‌ای از) ازبک که مشهور به نام آموزن‌های ازبک است: لقی‌ها

دکتر نورالدین خاتون اوغلی / دانش‌یار در دانشگاه زونگولداغ بولند اجویت دانشگاه علوم و ادبیات
«گروه تاریخ»

اکثر لقی‌ها در مرزهای معاصر تاجیکستان، ازبکستان و افغانستان زندگی می‌کنند. در نتیجه تحولات سیاسی در افغانستان لقی‌ها را به پراکنده شدن از افغانستان به ایران، عربستان سعودی و ترکیه مجبور کرد. در این مطالعه، بحث در مورد وضعیت قومی لقی، که یک محصول قبیله ازبک ترک‌تبار هستند، ظهور آن‌ها تا مرحله تاریخی و نقش آن‌ها در وقایع تاریخی، هویت ازبکی و جای‌گاه آن در این هویت را مورد بحث قرار می‌دهد. در این مطالعه، اگرچه سعی شده است اطلاعات مربوط به گذشته لقی‌ها را از لحاظ تاریخ ارائه شود، اما بحث در مورد وضعیت قومی و قوم‌شناختی آن‌ها نیز تا حدی گنجانده شده است. در این مطالعه، از آثار نام‌هایی مانند زکی ولیدی توغان (Z. Velidi Togan)، نصیرالدین نظراف (Nasriddin Nazarov) و محمد عالم فیض‌زاد (Muhammed Alim Feyzzad) استفاده شد.

مقدمه

در مورد معنی کلمه لقی و ظهور لقی‌ها با این اسم اتفاق نظری وجود ندارد، با این حال نصیرالدین نظراف (Nesriddin Nazarov) می‌گوید که بر اساس حماسه «الاقای باتر Alakay Batır» که یکی از حماسه‌های قومی قزاق است، نام لقی (lakay) از این قهرمان که در دشتی قباچاق زندگی می‌کرد، برگرفته شده است، و می‌گوید که لقی‌ها در قرن هجدهم در نتیجه

حملات قالموق از سرزمین قزاقستان به قلمرو امارت بخارا مهاجرت کرده‌اند.^۱ باز هم، نظراف با اشاره به کاری به نام خاطرات اجداد ح. شفقاف (H. Şafakov) اصل این کلمه را قای «kay» معرفی می‌نماید که بعداً این نام به لقی (lakay) تبدیل شده است، و این روند هم‌زمان با اشغال ماوراءالنهر توسط اعراب بوده که در مرحله اول در مقابل آن‌ها ایستادند و جنگیدند؛ ولی در مرحله دوم به‌عنوان مسلمان و مدافع اسلام ظاهر شدند. بنابراین، به نام لقی به معنای «این‌ها قای نیستند» (La-Kay) شناخته شدند.^۲ البته این دیدگاه احتیاج به تأیید توسط منابع پیش‌تری دارد. نیز فواد کوپرولو (Fuat Köprülü) بیان کرده است که در دیوان فرخی که یکی از شاعران کاخ در دوره غزنویان بود از قبیله «قای» (Kay) ذکر شده است؛^۳ علاوه بر این ابرحارد (Eberhard) واژه هسی (Hsi) را که موجود در منابع چینی به‌عنوان نام یک قبیله شناخته می‌شود آن را با واژه «قای» مرتبط می‌داند.^۴ البته اثبات کردن این مسئله نیاز به تحقیق و منابع دیگری دارد. در مورد منشأ لقی ادعا می‌شود که در دوره‌ای که عرب‌ها منطقه را تسخیر کردند (قرن‌های VII-VIII) همراه با قارلوق‌ها (Karluk)، از شرق (احتمالاً از منطقه تارباغاتای Tarbagatay امروزی) و از شمال دریای آرال (اردوی زرین Altun Orfa به رهبری شیبیان‌خان (قرن شانزدهم) به همراه ازبک‌های کوچنده‌ای که به منطقه زرفشان (Zerfshan) مهاجرت کرده بودند، آمده‌اند. علاوه بر این ادعای متفاوتی وجود دارد مبنی بر این که آن‌ها در قرن سیزدهم همراه با چنگیزخان از شرق آمده‌اند و نام آن‌ها به نام یکی از فرمان‌دهان او یعنی لقی گذاشته شده است.^۵

اگرچه در مورد معنی و ریشه نام لقی اطلاعات دقیقی وجود ندارد، اما می‌توان تا حدی وجود جامعه لقی در تاریخ اخیر را مطرح کرد. ذکر این نکته حائز اهمیت است که الکساندر برنس (Alexander Burnes) انگلیسی‌الاصل که در نیمه اول قرن نوزدهم به بخارا سفر کرده بود و توسط زکی ولیدی (Zeki Velidi) بورنس «Borns» نامیده شده بود، یادداشتی در مورد لقی‌ها نوشته است. کتاب سفر برنس مهم است، زیرا هم آثاری است که این نام در ابتدا در آن ذکر شده است (تا آن‌جا که ما توانستیم دسترسی پیدا کنیم) و هم از لحاظ

1 NAZAROV Nesridin, "Lakayler Degen Kimler?", Sır Boyı 2017.Erişim:

<https://old.syrboyi.kz/negizginews/12624-laaylar-degen-kmder-.html> (2021).

2 NAZAROV Nasridin - Ercan PETEK - Serdar DAĞISTAN, "Lakaylar ve Dilleri" Türk Dünyası Dil ve Edebiyat Dergisi, Sayı: 48, Güz, Ankara 2019, s. 271.

3 KÖPRÜLÜ, Fuad "Kay Kabilesi Hakkında Yeni Notlar", Belleten, C. VIII, Sayı 31, Ankara 1944, s. 422.

4 EBERHARD, W "Kay'lar Kabilesi Hakkında Sinolojik Mülâhazalar", Belleten, C. VIII, Sayı 32. Ankara 1944, s. 568.

5 KARATAYEV Olcobay, "Kırgızlar ve Lakayların Etnik İlişkileri", TÜRKÜL Uluslararası Dil, Edebiyat ve Halkbilimi Araştırmaları Dergisi 2016 Yıl:4, Sayı:7, s. 107.

تعبیری که به کار برده است. طبق سفرنامه، بورنس با عبور از قندوز و بله از مسیر دهکده کوچوک هاچی سالو (Küçük Hacı Salu) از جیحون عبور کرده و وارد منطقه‌ای شده که ترکستان نام داشت.

بعداً برنس (Borns) پس از ذکر مکان‌های قیز قودوق (Kız Kuduk) و شور قودوق (Şor Kuduk) عبارات زیر را به کار برد. «در نزدیکی کشوری که اکنون وارد آن می‌شویم، قبیله‌ای ازبک به نام لقی وجود دارد که به دلیل گرایش به چپاول‌گری معروف است. در بین آن‌ها عبارتی تحت عنوان این که «هر کسی که در رخت‌خواب خود بمیرد سعادت‌مند نمی‌شود.» وجود داشت. طبق این گفته، یک لقی واقعی باید زندگی خود را در یک حمله یا «چوپائو» از دست بدهد. اگرچه گفته می‌شود که زنان گاهی همسران‌شان را در غارت‌گری‌ها همراهی می‌کردند، اما به احتمال زیاد منظور این است که خانم‌های جوان کاروان‌هایی را که از نزدیک خانه‌هایشان عبور می‌کردند، غارت می‌کردند. این قبیله در نزدیکی هیسار (Hisar)، یک محله عاشقانه زندگی می‌کردند.

علاوه بر آموزن‌های لقی، سه یا چهار قبیله هم‌سایه نیز وجود دارد که ادعا می‌کنند از فرزندان اسکندر بزرگ هستند^۱...» بر اساس این تشبیه قابل توجه برنس (Burnes)، عنوان مطالعه خود را یک اوروغ (urug) ازبک که مشهور به نام آموزن‌های ازبک است: لقی‌ها قرار دادیم.

قبل از ارزیابی تاریخ لقی، که امروزه در میان اوروغ‌های ازبک‌ها مورد بحث است، لازم است جنبه‌های دیگری از لقی‌ها را مورد مطالعه قرار گیرد. جست‌وجوی پاسخ برخی از سؤالات در مورد آن‌ها و روشن کردن برخی مفاهیم در درک بهتر موضوع از اهمیت بیش‌تری برخوردار است؛ زیرا ما معتقدیم که ظهور لقی‌ها با این نام ارتباط مستقیمی با روند ظهور ازبک‌ها دارد. آیا لقی‌ها از ازبک‌ها مستقل بوده و یک قومی جداگانه است؟ یا این که یک گروهی قوم‌نگاری (اتنوگرافی) هستند؟ پاسخ این سؤالات بسته به شرایط متفاوت است. پس از فروپاشی دولت اتحاد جماهیر شوروی، پاسخی که با بررسی روند ایجاد یک دولت جمهوری پیرامون هویت «ازبک» ازبکستان و پاسخی که از منظر تاریخ عمومی در ترکیه داده شده است، متناسب با یک‌دیگر نیستند.

مفهوم «قوم‌نگاری»، که می‌توانیم آن را به‌عنوان روند شکل‌گیری ملت‌ها خلاصه کنیم، در دوره شوروی به‌طور واضح مطرح شده بود. برخلاف دیدگاه‌هایی که ازبک‌ها را به‌عنوان یک ملت جداگانه می‌پذیرند، ما فکر می‌کنیم که ازبک‌ها باید به‌عنوان نژادی از ترک‌ها متحد شده یا با نام‌های مختلفی تقسیم شده‌اند. در تاریخ ترک‌ها مرسوم است که نام

1 BURNES Alexander, *Travels Into Bokhara* Vol. I, Printed By A. Spottiswood, London 1834, s. 255.

قبیله‌ای در قبایل مختلف دیده می‌شود. به همین دلیل، ما معتقدیم که لقی را باید به‌عنوان یک گروه قوم‌شناختی در نظر گرفت. امروزه مردم لقی که عمدتاً در ازبکستان، تاجیکستان و افغانستان زندگی می‌کنند، به‌عنوان ازبک پذیرفته می‌شوند. با این حال، آن‌ها هم‌چنین می‌توانند در هویت قزاقستان و قرقیزستان جایی پیدا کنند. این وضعیت مربوط به روند شکل‌گیری هویت قبایل است. می‌توان بیانیه توگان، «قبل از اشغال ماوراءالنهر، زبان‌های ازبک‌ها با گویش‌های قزاقستانی و نوگایی یکی بود»^۱ را به‌عنوان مثال بیان کرد. هم‌چنین این قضیه به ما سرنخ‌هایی در مورد دلایل تاریخی نشان می‌دهد که چرا ویژگی‌های موجود در زبان لقی‌ها به گروه قبچاق ازبکی تعلق دارند.^۲

از ۱۵۵ زیرگروه لقی، ۶۹ زیرگروه در عشایر مختلف دیده می‌شوند. ۳۸ مورد از ۶۹ نام نیز در قزاقستان دیده می‌شوند. بیش از ۷۰ زیرگروه لقی توسط قاراتایو (O. Karatayev) شناسایی شده است که در بین نام‌های قرقیزها هم در ارتباط است.^۳ این مسئله با توجه به روند تشکیل قبایل ترک‌ها تعجب‌آور نیست. ارزیابی این قبایل نه به‌عنوان یک ملت، بلکه در چارچوب مفهوم قبیله (boy) ضروری است. با این حال، از آن‌جا که مطالعات هویت دوران اتحاد جماهیر شوروی قبایل را به‌عنوان ملت می‌پذیرد، بین هویت‌های جدید و روند تاریخی مغایرت وجود دارد. این وضعیت با روند تاریخی تاریخ ترکستان در پنج قرن اخیر و پروژه‌های مرزی و هویت (kimlik) تحمیل شده در دوره اخیر ارتباط نزدیکی دارد. به همین دلیل، مرزهای تاریخی و مکانی مطالعه در این زمینه ترسیم شده است. هیچ کار خاصی در مورد تاریخ لقی در ترکیه وجود ندارد و معمولاً از کارهایی مثل نصیرالدین نظراف (Nesriddin Nazarov)، زکی ولیدی توگان (Z. Velidi Togan) و محمدعالم فیض‌زاد (Muhammed Alim Feyzzat) استفاده می‌شود.

۱- ظهور هویت ازبک و قبایل ازبک

یک نظر عمومی وجود دارد مبنی بر این‌که ازبک‌ها با مخلوط‌های ژنتیکی قومی از عناصر ترکی و غیرترکی هستند که از اولین دوره‌های تاریخ در قلمرو فعلی ازبکستان زندگی می‌کنند. در این مورد می‌توان دیدگاه‌های دانش‌مندی مثل او.دانیار او (O. Danyarov)، احمدعلی عسگراو (Ahmedali Askerov)، کریم شانیاواو (Kerim Şaniyazov)، اورال

1 TOGAN Zeki Velidi, *Türkistan ve Yakın Tarihi*, Enderun Yay. İstanbul 1981, s. 47.

2 NAZAROV Nesriddin, *Lakayler; Dialektologiya ve Frazeologiya*, Taşkent 2010, s. 2.

3 NAZAROV vd, a.g.m, 278.

ناصر او (Oral Nasırov)، د.ا.عالم او (D.A. Alimov)، ا.ا. اشیر او (A.A. Aşırov)، او. بور یو (O. Boriyev) را به‌عنوان مثال ذکر کرد.

در این بخش از مطالعه، از بخش‌هایی مربوط به قبل از آمدن ازبک‌ها از دشتی قبیچاق و تصرف کردن این سرزمین‌ها بحث نخواهد شد. برخلاف مطالعات فوق، ظهور مفهوم ازبک و روند تاریخی ازبک‌ها مورد تأکید قرار خواهد گرفت. از دیدگاه مفهوم «اتنونم» Etonim که به ظهور و معنای نام ملت‌ها می‌پردازد، مشاهده می‌شود که نظرات مختلفی در مورد ظهور و معنای نام ازبک وجود دارد. با توجه به معنای آن، Ozi Ozıge Bek (بیگ برای خودش) یعنی فرد یا افراد آزاد زندگی می‌کنند. با این حال، نظرات مختلفی در مورد محل و چگونگی پیدایش این نام وجود دارد. هم‌چنین ارزیابی‌هایی وجود دارد که این نام از اوغوزخان (Oğuz Han) یا اسپک (İspek) که یک حاکم اسکیت (İskit) بوده است، گرفته شده است.

در این زمینه بیان این قوم، رایج‌ترین نظر این است که این اسم به‌خاطر ازبک‌خان که پادشاه اردوی زرین (Altın Orda) بود به پیروان این خان داده شده است. ارزیابی‌ها به این صورت انجام می‌شود که نام عمومی طوایف و قبایلی که در اطراف ابولهایر و نوه او شیبان‌خان جمع شده بودند، در آکوردا به‌جای یک ملت جوجی (CUCİ) به‌عنوان گروهی از قبایل ترک‌مغول شناخته می‌شدند.^۱

ازبک‌ها برای اولین بار در دوره ازبک‌خان (۱۳۴۰-۱۳۱۳)^۲ ذکر شدند، که دومین حاکم پس از برک‌خان بود که اسلام را در دولت اردوی زرین پذیرفت. به گفته یاقوبوفسکی (Yakubovskiy)، حمدالله قزوینی، مورخ و جغرافی‌دان قرن ۱۴، هنگام صحبت در مورد لشکرکشی بر روی آذربایجان، از سربازان خان ازبکی به عنوان «ازبکان» یاد کرده است. قزوینی هم‌چنین از اردوی زرین به‌عنوان ممالک ازبک Mamlakati Uzbeki، یعنی کشور ازبکان یاد کرده است.^۳

هم‌چنین در اثرهایی که در قرن چهاردهم و پانزدهم به زبان عربی و فارسی نوشته شده است، از قبیل نصیرالدین بن‌الفرات (۱۳۳۴-۱۴۰۴)، العاصدی (۱۳۷۷-۱۴۴۷)، نظام‌الدین شامی (قرن پانزدهم)، عبدالرزاق سمرقندی (۱۴۱۳-۱۴۸۲)، خاندامیر (۱۴۷۵-۱۵۳۵)، معین‌الدین نطنزی (قرن پانزدهم) دشتی قبیچاق در قسمت شرقی آرال و دریای کاسپین تا مناطق شمالی سیبری غربی، از سواحل شمالی رودخانه اتیل و یاییک (Yayık و İtil) تا

1. NASIROV Oral, Özbekler Şeceresi, (Etnik Tarihge Halıs Nezer), Extremum Pres Neşriyatı, yy 2012, s. 326-327.

2 KAFALI Mustafa, "Özbek Han" Türk Diyanet Vakfı İslam Ansiklopedisi, İSAM Yayınları, C.34, 2007, s. 108.

3 YAKUBOVSKİY A. Yu., Altın Ordu ve Çöküşü, Çev: Hasan Eren, TTK Yayınları, Ankara 2000, s. 53.

دریاچه بالکاش (Balkaş) و اطراف چو (Çu)، قبایل ترک‌مغول را به‌عنوان ازبک یاد کرده‌اند.^۱ به این ترتیب نام ازبکی مترادف با نام یکی از مهم‌ترین حاکمان دولت گروه اردوی زرین در دشتی قبیچاق شد. با این حال، در آستانه و پس از ورود ازبک‌ها به خاک فعلی ازبکستان، دو نام دیگر از نظر تاریخ سیاسی برجسته شدند که این‌ها ابوالخیرخان و شیبان‌خان بودند.

خاندان معروف به شیبانی، نام خود را از اسم شیبان (Şiban) گرفته است که پدرش جوجی (Cuci) پسر بزرگ چنگیزخان بود. شیبان در هنگام سفر به مجارستان در سال ۱۲۴۱ توجهات را به خود جلب کرد و در بازگشت، منطقه‌ای از رودخانه‌های ایرگوز (Irgız)، ساووک (Savuk) و ایلیک (İlek) تا کوه‌های اورال محل اقامت تابستانی وی بود. قبایل آراکوم (Arakum)، کاراکوم (Karakum)، سیریدریه (Siri Derya)، رودخانه چو (Çu) و ساریسو (Saru Su) به‌عنوان خواب‌گاه زمستانی داده شدند.

پس از این‌که فرزندان شیبان برای مدت طولانی سلطه خود را در این مناطق ادامه دادند، آن‌ها به مناطق تیومن (Tumen) و توبولسک (Tobolsk) در سبیری غربی مهاجرت کردند و قبایل ساکن در این‌جا را تحت سلطه خود گرفتند. آن‌ها گاه‌گاه به ترکستان نیز سفر می‌کردند. اولین خان مربوط به کسانی که از این تبار در منطقه سبیری غربی بودند، ابوالخیرخان بود (۱۴۶۸ - ۱۴۶۸).^۲ ابوالخیرخان که توانست عناصر معروف به ازبک در این منطقه را متحد کند و قدرت ازبک‌ها را به‌صورت جدی افزایش دهد و سرزمین‌های چاغاتای در شمال سبیری دریا را تصرف کند. هم‌چنین با دخالت در ماوراءالنهر در امور داخلی پسران تیمور دخالت کرد. در اطراف ابوالخیر قبیله‌های کیات (Kıyat)، منگیت (Mangıt)، اوترچی (Uterçi)، اوگریش‌نایمان (Uğriş Nayman)، توبای (Tubay)، تایماس (Taymas)، چت (Çet)، هیتای (Hitay)، باراک (Barak)، اویگور (Uygur)، کارلوک (Karluk)، کینجس (Kineges)، اویشون (Uyşun)، کورلاوت (Kurlavut)، یمچی (Yemçi) و مینگ (Ming) موجود بودند. بعد از فتح منطقه خاززم در اطراف ابوالخیر، این‌بار در شمال سبیری دریا قبایلی مثل نایمان (Nayman)، اویگور (Uygur)، قنگورات (Kongurat)، دورمن (Durmen)، تانگوت (Tangut)، چیمبای (Çımbay)، بورکوت (Burkut)، اویشون (Uyşun)، کینگز (Kineges)، کوشچی (Kuşçi) اضافه شدند. بنابراین، ابوالخیر بر کل منطقه دشتی قبیچاق تسلط یافت.^۳

1 KAMALOVA Zebiniso "Özbeklerin Ulusal Oluşumu", Milli Kültür Araştırmaları Dergisi (M/KAD) Cilt:1- Sayı: 2- Aralık 2017, s. 166.

2 TÜRKOĞLU İsmail, "Şeybaniler", Türk Diyanet Vakfı İslam Ansiklopedisi, İSAM Yayınları, C. 39, 2010, s. 45.

3 NASIROV, a.g.e, s.333.

وحدتی که از طرف ابوالخیر در میان قبایل ازبک‌ها برقرار شده بود در مدت زمان کوتاهی از بین رفت. در نتیجه جامعه ازبک در نیمه آخر قرن پانزدهم به سه گروه تقسیم شدند. آن‌ها ازبک، قزاق و منگیت-نوگالی‌ها هستند.^۱ امروزه وجود تبارهای یکسان و یا مشابه در قبایل قزاق و ازبک، قرقیزستان، نوگای و باشکیر و دلیل شباهت لهجه بعضی از تبارهای ازبک (تاتار-لقی-قنگرات (Kongurat-Lakay-Tatar) و غیره) به لهجه‌های قزاق-قرقیز (قبچاق (Kipchak) نیز مربوط به این دوره‌ها است.

وحدت ازبک‌ها دومین بار به وسیله محمد شیبانی برقرار شد (۱۵۰۰ - ۱۵۱۰).^۲ دوره ظهور شیبان خان مصادف با پاشیدگی تیموریان بود. قبایل ازبک‌ها به فرمان‌دهی شیبان خان وارد منطقه ماوراءالنهر شدند و در مدت کوتاهی اداره امور را به دست گرفتند. بنابراین، نام ازبک برای اولین بار در متن رسمی در منطقه ماوراءالنهر و منطقه خوارزم ظاهر شد. از قبایل ازبک‌های دشتی قبچاق مانند جلایر (Celayir)، آرلات (Arlat)، نایمان (Nayman)، سارای (Saray)، اویغور (Uygur)، قتاغان (Katagan)، دورمن (Durmen)، کینگز (Kineges)، قرق (Kirk)، یوز (Yüz)، منغت (Mangit)، کونگرات (Kongurat)، منگ (Ming)، قوشچی (Kuşçu) در قرن ۱۴ و ۱۵ آمدن به این مناطق شروع کرده بودند. این ازبک‌های مهاجر نفوذ بیشتری در دره زرفشان و مناطق جنوبی کشور داشتند و مردم محلی در این مناطق شروع به معروف شدن به ازبک کردند.^۳

دوره خانات در جغرافیای ترکستان با شیبان خان آغاز شد، که تا زمان حمله اتحادیه جماهیر شوروی به امارات بخارا در سال ۱۹۲۰ ادامه داشت. در این دوره، وجود سیاسی قبایل ازبک، که با نام‌های مختلف به عنوان قدرت غالب شناخته می‌شدند و نیز نام کسانی که با پدربزرگ شیبان خان یعنی ابوالخیر رابطه داشتند، ابوالخیریان نیز نامیده می‌شدند. شاخه دیگری از نژاد شیبان نیز به خاطر عرب‌شاه ب. پولاد (Arabşah b Pulâd) به عرب‌شاهیان معروف شدند. در طول قرن شانزدهم، ابوالخیری‌ها در قزاقستان جنوبی امروزی، ازبکستان جنوبی و شرقی، تاجیکستان و افغانستان شمالی حکومت می‌کردند. در قرون ۱۶ و ۱۷، عرب‌شاهی‌ها در ترکمنستان، ازبکستان غربی امروزی و پایین آمودریا سلطه داشتند.^۴ کسانی که به این مناطق به نام‌های مختلف قوم و قبیله آمده بودند، به دلیل روند

1 TOGAN, a.g.e, s. 36.

2 ROUX Jean-Paul, Türklerin Tarihi, Çev: Galip Üstün, AD Yayıncılık, İstanbul 1997, s. 203-204.

3 ASKEROV Ahmedali, Ozbek Halkının Etnogenezi ve Etnik Tarihi, Universit Neşriyatı, Taşkent 2007, s. 265-266; HAYDAROV A.H. O. BORİYEV- A.A. ASHİROV, Merkezi Asya Halkları Etnografyası, Etnogenezi ve Etnik Tarihi, Yangı Nashr, Taşkent 2011, s. 60.

4 TÜRKOĞLU, a.g.m, s. 46.

مشترک تاریخی که در دشتی قیچاق زندگی می‌کردند، نام مشترک ازبک برای خود گرفتند.

در دوره خانات، که خاندان‌های ازبک در صف مقدم بودند و حدود ۵ قرن به طول انجامید، ازبک‌هایی که از دشتی قیچاق آمده بودند، با قبیله‌هایی که از قبل ساکن این منطقه بودند مانند چگیل (Çiğil)، فانگلی (Kanglı)، اوز (Uz)، آرغون (Argun)، توحسی (Tuhsi)، یاغما (Yağma)، دوغلات (Duğlat)، قارلوق (Karluk)، حالچ (Halaç)، ترکش (Türkeş)، چغراق (Çığrak)، قیچاق (Kıpçak)، اوغوز (Oğuz)، بارلاس (Barlas)، تارخان (Tarhan)، جلایر (Celayir)، تولقچی (Tulkıçı)، دول دای (Dulday)، مونغول (Mongul)، سیل دوس (Sildus)، تورای (Turay)، آرات (Arlat) و تاتار (Tatar) که قبایل ترکی و یا مغول‌های ترک شده بودند با هم ادغام شده‌اند.^۱

علاوه بر این با ادغام «ترکان شهری» که به هیچ قبیله‌ای (boy) منسوب نبودند و مدت‌ها در این سرزمین‌ها زندگی می‌کردند و در شهرها و روستاهای ترکستان غربی و شرقی زندگی می‌کردند و به لهجه‌های مختلف گویشی نزدیک به زبان ادبی به نام چاغاتای^۲ (به خاطر چاغاتای خان (Çağatay Khan) و پسرانش به این اسم شناخته می‌شد) سخنرانی می‌کردند، قبیله ازبک ظهور کرد. اصطلاح ازبک معنای سیاسی و ملی را در دوره اتحاد جماهیر شوروی پس از ۱۹۲۴ پیدا کرد و به نام عمومی ترکان در منطقه تبدیل شد. امروز، حضور جوامع پرجمعیتی که به عنوان ازبک در مناطق مرزی قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان، ترکمنستان و افغانستان نزدیک به ازبکستان تعریف می‌شوند، با وجود خارج بودن از مرزهای تقسیم شده در سال ۱۹۲۴، مربوط به این روند است که در این مقاله سعی می‌شود به طور خلاصه بیان شود. با ذکر قبایل ازبک، اولین چیزی که به ذهن خطور می‌کند «۹۲ قبیله ازبک» است. با این حال، در آثاری که در دوره‌های مختلف نوشته شده‌اند، علاوه بر شباهت این لیست، از نظر نام قبیله‌ها یک‌نواختی وجود ندارد.

با توجه به اطلاعات به دست آمده از مطالعه کتاب مجموعه التواریخ و نصف‌نامه ملاسیف‌الدین و کتاب تحفة التواریخ خان آقای عوض محمد، به تعداد ۴۳۳۰ عدد دست‌نوشته موجود در انستیتو شارکشیناسلیک، کتاب کیتیمیر، نتایج کارهای تحقیقاتی آهاراشین (A. Haraşin) که یک فرد برجسته در مورد قبیله‌های ازبک است، لیستی از ۹۲ قبیله ازبک در مجله یاشلیک ((Yaşlık) در ازبکستان منتشر شده است.

1 ŞANİYAZOV Kerim, Özbek Halkının Şekilleniş Cereyanı, Şark Neşriyatı, Taşkent 2001, s. 393-399.

2 TOGAN, a.g.e, s. 48.

در جدول، اولین اثر مجموعه‌التواریخ که در قرن شانزدهم به ثبت رسیده است و نیز اطلاعات مربوط به هاراشین به‌عنوان دوره اخیر جا داده شده است.^۱ هنگام مشاهده این جدول، مشاهده می‌شود که بسیاری از قبیله‌ها در هر شش اثر وجود دارد، هم‌چنین قبیله‌ای که در یک لیست وجود دارد، در لیست دیگری وجود ندارد. بعضی اوقات قبیله‌هایی نیز هستند که در بقیه نیستند، اما فقط در یک لیست هستند. از آن‌جا که ذکر تمام قبایل در لیست فراتر از حیطه این مطالعه است، جدول فقط از لحاظ قبایل لقی‌ها و قطغن‌ها که مربوط به موضوع ما هستند، مورد ارزیابی قرار گرفته است. از این منظر مشاهده می‌شود که نام قطغن در همه موارد به جز اولین اثر ذکر شده است، در حالی که لقی‌ها در جدول آخر ذکر شده‌اند.

۲- لقی‌ها به‌عنوان یک اورغ (urug) ازبک

طبق دائره‌المعارف ملی ازبکستان، لقی‌ها از مردم ازبک هستند که قبلاً عمدتاً در مرزهای گدایان هیسار و بلجیوان امارت بخارا زندگی می‌کردند، امروز آن‌ها در بخش دنوف (Denov) استان سورهندیا (Surhendeyra) و بخش‌های سامانیان (Samaniyan)، کافرانیان (Kafirnihan) و هیسار در تاجیکستان و مناطق کورگان‌تپه (Korgantepe) و کولاپ (Kulap) استان هالتان (Haltan) زندگی می‌کنند.

علاوه‌بر این، در استان‌های باگلان (Bağlan)، کندوز (Kunduz) و بلخ (Belh) در افغانستان، استان کراچی در پاکستان، استان‌های مکه و مدینه در عربستان سعودی، استان‌های هاتای (Hatay)، اواکنت (Ovakent)، شانلیورفا (Şanlıurfa) (جیلانپنار) و استانبول (Zeytinburnu) زیتینبورن در ترکیه، در بخش قزل‌حصار در پای‌تخت ایران (تهران) و نیز در استان‌های شیراز، زاهدان، کرمان، قزوین و هرمزگان زندگی می‌کنند. تخمین زده می‌شود که تعداد کل آن‌ها بیش از یک‌میلیون نفر باشد که پانصد هزار نفر آن‌ها در تاجیکستان و بیش از پانصد هزار نفر در کشورهای دیگر هستند. لقی‌ها در قندوز از ترس ناسی از واقعه ابراهیم‌بیگ لقی، خود را ازبک معرفی نمی‌کنند و نیز عدم مطالعه واقعی درباره تعداد ترک‌ها در افغانستان این احتمال را ایجاد می‌کند که جمعیت لقی حتی بیش‌تر باشد.^۲

هنگام صحبت در مورد مکان‌های زندگی لقی‌ها، باید توجه داشت که بین کسانی که در ازبکستان، تاجیکستان و افغانستان زندگی می‌کنند و کسانی که در کشورهای دیگر زندگی می‌کنند، تفاوت‌هایی وجود دارد. لقی‌ها در کشورهایایی که در بالا ذکر شد مردم بومی این

1 Yaşlık Curnelt No :1 (154) Özbekistan 1997, s. 39-43.

2 AMİROV Abdusettar, Özbekistan Milli Ansiklopediyası, "Lakay Maddesi", Devlet İلمي Neşriyatı, Taşkent 2013, s. 58-59; NAZAROV vd a.g.m, s.273; NAZAROV, Sır Boyı.

سرزمین‌ها هستند. اما، در نتیجه حوادث سیاسی که پس از حمله شوروی به افغانستان در دوره اخیر رخ داد، لقی‌های موجود در بین ترک‌های افغانستان با تصمیم شورای وزیران ترکیه در سال ۱۹۸۲ به ترکیه آورده شدند و به آن‌ها حقوق شهروندی و برخی از حمایت‌های اقتصادی دادند، و کسانی که به کشورهای دیگر پراکنده شدند، تعداد کمی بودند و به کشوری که اخیراً در آن زندگی می‌کنند رفتند. از این نظر، ضمن انجام مطالعه در مورد لقی‌ها، نباید فراموش کرد که آن‌ها روزی در سرزمین‌هایی زندگی می‌کردند که همگی متعلق به خانات بخارا بودند. نباید این نکته را نادیده گرفت که مردم لقی به‌عنوان مردم بومی پرجمعیت در مناطق مرزی ایالاتی مانند افغانستان، ازبکستان و تاجیکستان زندگی می‌کردند.

لقلی‌ها به چهار شاخه تقسیم شده‌اند که آن‌ها اسنخواجه بادرهلی بایرام و تورت اول نامیده می‌شوند. لقلی‌ها تا سال‌های ۱۹۲۰ در داخل مرزهای امارت بخارا زندگی می‌کردند. شاخه اسنخواجه و بادرهلی کی در بکلیک حصار زندگی می‌کردند، به نام لقلی‌های حصار مشهور هستند. در بکلیک بلجوان مقیم بودند لقلی‌های بایرام و تورت اول به نام لقلی‌های بلجوان مشهور هستند.^۱

به نظر ما، افزودن لقلی‌های قطغن به این طبقه‌بندی، ارزیابی اشتباهی نخواهد بود. زکی ولیدی با اشاره به اثری با عنوان «احوال سفر بخارا» میرعزت‌الله هندی درباره قبایل ترک و لقلی‌ها در افغانستان استناد کرد و استان قندوز را کاملاً به‌عنوان قطغن نشان داد. به گفته وی، گروه (urug - عروغ) قطغن به سه قبیله (اویماق - Oymak) تقسیم می‌شود. این‌ها بش‌قابان، سالخاوت و تورت اتا هستند.

شاخه بش‌قابان شامل پنج زیرشاخه از جمله لقلی، یانگی قطغن، کسمور، کایان و ماناس هستند.^۲ امروز لقلی در افغانستان بیش‌تر در استان‌های بغلان و قندوز، اطراف شهر لشکرگاه استان هیلمند، ایسکامیش، امام صاحب و رستاک در استان طهار، الچین دامشاه، کاله‌چه، علی‌آباد در قندوز، هوجا باهویدین در استان طاههار، حاجی بابانظر و پولهومری در باگلان دست زندگی می‌کنند.^۳

در منطقه ازبکستان و تاجیکستان شاخه اسنخواجه به ۱۲ زیرشاخه تقسیم شده است که شامل قوردک، نارین، آقساری، اوتارچی، اوزدن، طویاچی، قول بچه، میرزاغل، آلتمش، مالش، قونتو و قولومبت هستند. شاخه بادرهلی به هشت زیرشاخه تقسیم شده است که

1 NAZAROV vd, s.278.

2 TOGAN a.g.e., s. 45.

3 NAZAROV Nesriddin, Afġanistan Özbekleri, yy, Taşkent 2011, s. 15-16.

آن‌ها قزلبای، کلکی، پارچا، جونس، کته، مرگن و کچیک مرگن هستند. شاخه بایرام نیز شامل زیرشاخه‌هایی مثل تورت، انا، شاک، داوت، چگنه است و شاخه تورت اول از زیرشاخه‌های اوچ اول، سویوندک، بوردنق چال و کوسه تشکیل یافته‌اند.^۱

ارزیابی وضعیت قومی و روندهای تاریخی لقی در روند قومی و تاریخی ترکان ازبک ضروری است، که سعی کردیم در بالا خلاصه کنیم. از این نظر، لقی‌ها می‌توانند در لیست‌های ذکر شده در مورد ۹۲ قبیله ازبک فقط در جدول اخیر جایی پیدا کنند. جای گرفتن نام قطغن با لقی‌ها در یک لیست باعث می‌شود که این دو قبیله به‌عنوان اقوامی مستقل از یک‌دیگر شناخته شوند.

در حالی که، زکی ولیدی توگان بر اساس لیستی که میرعزت‌الله هند در مورد قبایل ازبک در ترکستان افغانستان در آغاز قرن نوزدهم تهیه کرده است، لقی‌ها را به‌عنوان زیرشاخه قبیله قطغن به تصویر می‌کشد. این وضعیت باعث می‌شود ما احتمال بدهیم که این دو قبیله نمی‌توانند قبیله‌های متفاوتی باشند و لقی‌ها از قطغن جدا شده و به مرور زمان نام دیگری پیدا کرده است. حداقل، ممکن است تصور شود که این مسئله در مورد لقی‌ها در منطقه افغانستان وجود دارد یا اخیراً، لقی‌ها از نظر جمعیت و وضعیت قوی‌تر شدند و تحت سلطه قبیله ازبکستان به یک عروغ تبدیل شدند.

۳- اشغال مناطقی که لقی‌ها سکونت داشتند

ترکستان جنوبی منطقه‌ای از استان‌های شمالی افغانستان را شامل می‌شود. اکثر قریب به اتفاق ترک‌ها در افغانستان نیز در این منطقه به نام ترکستان افغانستان یا به اختصار ترکستان زندگی می‌کنند. این منطقه، که به ترکستان زمین و سمت شمال نیز معروف است، اگرچه به‌صورت رسمی نیست، اما در بین مردم به دو کشور ترکستان و قطغن تقسیم می‌شود. قطغن، که نامی از قبایل ازبک است، مربوط به قسمت شمال شرقی کشور افغانستان است که هم‌مرز با تاجیکستان نیز هست.^۲

در ازبکستان و تاجیکستان، مناطق ساکن لقی‌ها نزدیک به منطقه قطغن است. در حالی که در منطقه ترکستان شهرهایی به نام‌های فایراپ، جوزجان، سریپول، بلخ و سمنگان وجود دارد، در منطقه قطغن استان‌های باگلان، قندوز، تهار و بدخشان وجود دارد. اگرچه هیچ

1 NAZAROV vd., a.g.m, s. 278

2 FİRÜZ Fevzi, "Afganistan'da Türk Kültürü ve Edebiyatı Üzerine Bir Araştırma", Batman University Journal of Life Sciences, Vol: 1 Number: 1. Yıl 2012, s. 551; EROL, Mehmet Sey-fettin ve Fazıl Ahmet BURGET, "Afganistan Özbekleri", Avrasya Dosyası, Sonbahar, Sayı: 3 Yıl: 2001, s. 106.

ثبت رسمی از این منطقه وجود ندارد با این حال، تقریباً هشت میلیون ترک در این جا زندگی می‌کنند که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها به قبیله ازبکستان تعلق دارند.^۱ ذکر نام قطعن که مربوط به لقی‌ها است در مناطقی غیر از ازبکستان از قبیل نوگای، قزاقستان و قرقیزستان که حتی از نظر جغرافیایی به این منطقه نزدیک نیستند^۲، را می‌توان به تحولات در منطقه دشتی قیپچاق در تشکیل ازبک‌ها مربوط دانست. وقتی به ابتدای تاریخ ازبک‌ها در این منطقه نگاه می‌کنیم، با شیبان‌خان و خانان بخارا که او تأسیس کرده مواجه می‌شویم. خانان بخارا، که پس از تصرف سرزمین تیمور توسط شیبان‌خان تأسیس شد، در دوران منگیت به امارت بخارا معروف شد. فتوحات ازبکستان از دوره شیبان‌خان در ترکستان جنوبی، جایی که قبلاً دیگر ترک‌ها در آن زندگی می‌کردند، آغاز شد. با تصرف شهر بلخ، که تیموریان با عبور از رودخانه آمودریا آخرین قلعه هرات را در سال ۱۵۰۷ تصرف کردند، در سال ۱۵۰۶ سلطه ازبک‌ها که حدود دو قرن طول کشید، در منطقه آغاز شد. شیبان‌خان پسر دوم خود خرم‌شاه سلطان را به این منطقه منصوب کرد. با مرگ شیبانی و با پیروزی شاه اسماعیل در سال ۱۵۱۰، حاکمیت برای مدتی به دست صفویان افتاد.

با این حال، پس از مدتی کوتاه، حمله ازبک‌ها به این منطقه دوباره آغاز شد و از سال ۱۵۲۶ به بعد، سمرقند پس از بخارا و تاشکند و شهر بلخ، به چهارمین منطقه اداری اصلی خانان بخارا تبدیل شد.^۳ در تاریخ خانان بخارا، منطقه بلخ که در جنوب آمودریا واقع شده بود، سیر و ویژگی تاریخی متفاوتی داشت. این منطقه از تاجیکستان امروزی که ازبک‌ها و لقی‌ها در آن زندگی می‌کردند، توسط خارجی‌ها زودتر اشغال شد. در این منطقه که پیش از اشغال بخشی از خانان بخارا بود، با توجه به تغییر غوبار (Gubar)، ساختاری بدون مدیریت مرکزی منوط به دولت مرکزی شکل گرفت. تا سال ۱۷۴۹، زمانی که دولت عبدالی (دورانی) در قندهار در واکنش به انحطاط خانان بخارا تأسیس شد، قبایل ازبک در استان‌های جوزجان، بلخ، فاریاب، میمنه، طهار و سایر استان‌ها مستقر شدند و سرانجام به مردم بومی منطقه تبدیل شدند.^۴ آن‌ها از نظر سیاسی کاملاً تحت سلطه دولت افغانستان نبودند، اما به مدت طولانی در قالب اداره‌های محلی به حیات خود ادامه دادند. قوی‌ترین این دولت‌های محلی، ولایت قندوز بود که در ابتدای قرن ۱۹ با کابل در سطح سفارت

1 NAZAROV, Afġanistan..., s.7.

2 AKPUNAR Arzu "Nogay Ulusunu Oluşturan Boylar ve Nogayların Kökeni Meselesinde Bu Boyların Önemi", Uluslararası Türk Kültür Coğrafyasında Sosyal Bilimler Dergisi (TURKSOSB/İLDER) Cilt: 03, Yıl: 2018, Sayı 02, s. 35.

3 ÇELİK Muhammed Bilal, "Buhara Hanlığı ve Afganistan", Akademik Bakış, Cilt: 13, Yıl 2020, Sayı 26, Yaz, s. 330-332.

۴ غوبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، دولتی مطبوعه کابل، افغانستان ۱۹۶۷، ص ۲۷۶.

روابط برقرار کرده بود. در دوره شاه دوست‌محمدخان افغان (۱۸۶۳-۱۸۲۶) در دهه ۱۸۵۰، این حاکمان ازبک، که بدون وحدت زندگی می‌کردند، یکی‌یکی اسیر شدند و کاملاً تابع حکمرانی کابل شدند. در زمان عبدالرحمن‌خان (۱۹۰۱-۱۸۸۰) پشتون‌ها در این مناطق مستقر شدند و تبعید ازبک‌ها به مناطق دیگر منجر به شورش شد، اما به نتیجه نرسید.^۱

لقی‌های خارج از مرزهای افغانستان مرکز ثقل جمعیت فعلی لقی را تشکیل می‌دهند. افزایش فعالیت‌های لقی‌ها در منطقه قولاپ که در مرزهای تاجیکستان است، مصادف با دوره (۱۷۴۷) سقوط آستراخانی‌ها است. این وضعیت به‌طور موقت از حماسه آلاقای باتر و ادعاهای آمدن به جغرافیایی که پس از حملات کالموک در آن زندگی می‌کنند، پشتیبانی می‌کند.^۲ به گفته برجیان (borciyan)، با سقوط آستراخانی‌ها، به تدریج نقش غالب در قولاپ توسط قبیله لقی ازبک، که از شمال غربی به منطقه وارد شد، به دست گرفت. اندکی پس از آن که ازبک‌های قطغن حاکمیت خود را در قندوز برقرار کردند، رهبر آن‌ها بیگ‌مرادخان (درگذشت ۱۶۹۸-۹۹) نفوذ خود را به سمت شمال گسترش داد و پسرش را به‌عنوان فرمان‌دار منصوب کرد. نفوذ ازبک‌ها ادامه داشت تا جایی که مقامات محلی در جنوب آمودریا توسط بنیان‌گذار افغانستان، احمدشاه دورانی، این مناطق را تصرف کردند.^۳

اگرچه مردم لقی ازبک محسوب می‌شوند، اکثریت جمعیت آن‌ها در مرزهای تاجیکستان امروز زندگی می‌کنند. همان‌طور که در بالا سعی کردیم خلاصه کنیم، سلطه ترک‌ها در منطقه قطغن با تاریخ‌های قبلی هم‌زمان بود، اما منطقه‌ای که لقی‌های هیسار و بلجوان در آن زندگی می‌کردند، در دوره بعد در معرض اشغال خارجی قرار گرفت. مرزهایی که در سال ۱۹۲۴ با استقرار حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی در این سرزمین‌ها ترسیم شد و تحولات پس از آن باعث اتفاقات منفی لقی‌ها در خارج از افغانستان شد (به استثنای مرزهایی که در مرزهای ازبکستان باقی مانده‌اند). جدایی تاجیکستان، جمهوری خودمختار وابسته به اتحاد جماهیر شوروی، ازبکستان با به‌دست آوردن وضعیت جمهوری در سال ۱۹۲۹^۴ لقی‌ها را مجبور کرد در یک ساختار اداری غیرترک مانند افغانستان زندگی کند. مانند سایر جمهوری‌های ترک در روند ساخت دولت ملی، در تاجیکستان هم مشکلاتی در مورد پذیرش رسمی هویت‌های قومی وجود داشت. علی‌رغم این وضعیت نامناسب، طبق داده‌های

1 NAZAROV Nasriddin, "Some Historical Aspects of Development of Uzbek Ethnos in The Afghanistan", *International Scientific Journal Theoretical and Applied Science*, Issue: 11, Vol: 79, Year: 2019, s. 409.

2 NAZAROV, Sir Boyi.

۳ BORCIYAN Habib "Kulab" *Encyclopaedia Iranica*, Erişim: <https://iranicaonline.org/articles/kulab>, 2020.

4 ROY Oliver, *Yeni Orta Asya ya da Ulusların İmal Edilişi*, çev. M. Morali, Metis Yayınları, İstanbul 2009, s. 100.

۲۰۱۰، ازبک‌ها متشکل از قبایلی مانند لقی و قطغن و دورمن پس از تاجیک‌ها در تاجیکستان پرجمعیت‌ترین گروه قومی با نرخ ۱۳٫۹٪ را تشکیل می‌دهند.^۱

۴- شخصیتی معروف در تاریخ اخیر لقی‌ها: ابراهیم‌بیگ لقی

پس از لغو امارت بخارا توسط بلشویک‌ها در سال ۱۹۲۰، جمهوری شوروی خلق بخارا توسط روشن‌فکران مورد حمایت آن‌ها تأسیس شد. یکی از شدیدترین درگیری‌ها علیه بلشویک‌ها و دولت تازه تأسیس در منطقه‌ای به نام بخارای شرقی رخ داد. لقی‌ها که عمدتاً در هیسار و بلجووان زندگی می‌کردند، نیز در این مبارزه نقش فعالی داشتند. در این مبارزات از اسم ابراهیم‌بیگ لقی بیش‌تر یاد شده است. روابط وی با عالم‌خان آخرین حاکم امارت بخارا و انورپاشا، که شخصیت‌های تاریخی و بحث‌برانگیز آن دوره بودند، وی را به یک شخصیت تاریخی تبدیل کرد.

علی بادمچی، یکی از محققان مهم در مبارزه ملی ترکستان، از عبارات زیر برای ابراهیم‌بیگ لقی استفاده می‌کند: «ابراهیم‌بیگ لقی چهره بارزی در مبارزه ملی ترکستان در قرن گذشته بود. وی در امارات با یورش به پاس‌گاه‌های روسیه کار خود را آغاز کرد و در مدت کوتاهی شهرت زیادی کسب کرد. او یک طرفدار صادق امیر بود. لقی توگای ساری (tugay sari) هم‌چنین قوی‌ترین مرد ابراهیم‌بیگ بود. ابراهیم‌بیگ بر شهر دوشنبه و توگای ساری بر مناطق کرگان‌تپه و کولاپ تسلط داشتند. او از عالم‌خان رتبه‌های زیادی کسب کرده بود.»^۲ نباید از این نکته غافل شد که، علی‌رغم این ارزیابی‌ها، نظرات مختلفی در مورد نحوه و تاریخ فعالیت نظامی ابراهیم‌بیگ وجود دارد.

نام اصلی وی محمدابراهیم بود و یکی از اعضای لقی‌های حیصار، از قبیله اسن‌خواجه بود. وی در سال ۱۸۸۹ در روستای کوکتاش متولد شد. پدر او چاکابیگ توکسابا (Çakabay) (Toksaba) که مسؤول اداره امارت بود. وی هم‌چنین به ملاابراهیم مشهور بود، زیرا وی جوانی خود را در تحصیل تعلیمات دینی گذرانده بود. پس از سقوط امارت بخارا، گروه‌های لقی وابسته به آن، به همراه ازبک‌ها و تاجیک‌ها، برای به قدرت رساندن دوباره عالم‌خان علیه روس‌ها جنگیدند. عالم‌خان که به‌خاطر خدماتی که به بیگ هیسار داشت، درجه

1 ALTAYEV A, I. UTEGENOVA (2018), "Features of The Ethnic Composition Of The Population In The Countries Of Central Asia", Norwegian Journal of development of the International Science, No: 17, Vol: 5, Year: 2018, s. 43.

2 BADEMCİ Ali, Türkistan Milli İstiklal Hareketi Korbaşılar ve Enver Paşa (1917-1934), C.1, Ötüken Yay. İstanbul 2008, s. 418.

قاراقول بگی (karakul begi) را دریافت کرده بود، پس از عبور عالم‌خان به افغانستان و دریافت عناوینی چون میردیوان‌بگی، توپ‌چوباشی، سرلشکری به جنگ ادامه داد.^۱

عالم‌خان درباره فعالیت‌های ابراهیم‌بیگ پس از عزیمت از افغانستان مطالب زیر را می‌نویسد: «از آن‌جا که ملا ابراهیم‌بیگ دیوان‌بگی سرلشکر بود، او سربازان خود را جمع کرد و با بررسی وضعیت آن‌ها به تدریج شروع به کار کرد. وی به روستاهایی که دشمن در آن‌ها مستقر شده بود، یورش برد و مقدار کمی اسلحه و مهمات تهیه کرد. به مردم مظلوم اطلاع دادند و در مدت کوتاهی ده‌هزار نفر را جمع کردند. سپس او به قولاپ و بلجوان حمله کرد، آن‌ها را از اشغال نجات داد و افرادش را فرستاد تا اوضاع را به من اطلاع دهند. در همین حال، وی استان‌های کاراتگین و درواز را نیز تصرف کرد. این شرایط مرا خوش حال کرد و مقام او را ارتقا دادم و او به مدت هفت سال علیه بلشویک‌ها جنگید و قهرمانی نشان داد.»^۲

نگرش منفی ابراهیم‌بیگ به دولت جدید و انور پاشا، که در مبارزات ترکستان شرکت داشت، باعث ایجاد تصور منفی نسبت به او در محافل ضدشوروی شد. وی به دلیل وفاداری به عالم‌خان، حدود دو ماه تحت بازداشت انورپاشا بود تا این‌که دستورالعمل از طرف وی صادر شد و باعث انتقاد محافل ملی شد. با این حال، وقایع باید با توجه به شرایط آن دوره ارزیابی شود.

در درگیری‌های خشونت‌آمیز که در تابستان ۱۹۲۶ رخ داد، وی دیگر نتوانست در برابر نیروهای برتر بلشویکی مقاومت کند و مجبور شد به افغانستان برود و مدتی با عالم‌خان زندگی کرد. عالم‌خان مبلغ ۱۵۰۰ روپیه در ماه به‌عنوان حقوق بازنشستگی برای لقی می‌پرداخت. سپس دولت افغانستان هم به آن ۵۰۰ روپیه دیگر افزود. در زمستان سال ۱۹۲۶-۱۹۲۷ خانواده ابراهیم‌بیگ به کابل آمد. او دو سال با خانواده و بستگان خود که جمعاً به ۱۳ نفر می‌رسیدند، در قلعه فتوح زندگی کردند. زمستان‌ها همراه با عالم‌خان به جلال‌آباد می‌رفت. این وضع تا اوایل سال ۱۹۲۹ دوام داشت.^۳ وی بعد از امان‌الله‌خان در جنگ قدرت بین حبیب‌الله‌خان و نادرخان در افغانستان شرکت کرد. ولی به قدرت رسیدن نادرخان مشکلاتی را برای او ایجاد کرد.

1 CORAYEV M, R. NURULIN, S. KEMALOV vd, Özbekistanning Yengı Tarihi 2. Kitap, Şark Neşriyatı, Taşkent 2000, s. 254

فیض‌زاد، محمدعالم، مجاهد قهرمان ابراهیم‌بیگ لقی، پاکستان، ۱۳۷۲، ص ۷-۵.

2 ALİM HAN Emir Seyit, Buhara Halkning Hasreti Tarihi, Çev: Abdusadık İrisov, Fen Neşri-yatı, Taşkent 1991, s. 19.

۳ کنیادف الکساندر، عبدالله‌یف، پانین، پلیف و تیائف، رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان در نیمه نخست سده بیستم، ص ۹۳-۴.

در سال ۱۹۲۸، او به استان‌های شمالی افغانستان رفت و در آنجا فعالیت‌هایی را انجام داد، و با نیروهای اعزامی از طرف نادرخان مبارزه کرد. در آوریل ۱۹۲۹، هنگامی که بلشویک‌ها به استان‌های شمالی افغانستان، مزارشریف و تاشکورگان حمله کردند، در سال ۱۹۳۰ تصمیم به حمله به بلشویک‌ها را گرفتند، اما بلشویک‌ها با آگاهی از این وضعیت، دوباره از مرز عبور کردند، به نیروهای ابراهیم‌بیگ حمله و خسارات زیادی وارد کردند. ابراهیم‌بیگ، که در مارس ۱۹۳۱ با ۱۵۰۰ نفر از مرز تاجیکستان عبور کرد، در درگیری در کوه اکباش در ماه ژوئن شکست خورد و مجروح شد. وی توسط بلشویک‌ها دست‌گیر و در مارس ۱۹۳۲ به تاشکند منتقل و در ماه آگوست اعدام شد.^۱

وقتی ابراهیم‌بیگ افغانستان را ترک کرد و از مرزهای تاجیکستان عبور کرد، حدود هزار خانواده مهاجر از یک دست‌گیر و به مکان‌هایی به نام چاکناسور و نرسیراج در استان هیلمند تبعید شدند. در میان این مهاجران اعضای خانواده ابراهیم‌بیگ و افراد متعلق به خانواده لقی بودند.^۲ در تاریخ‌های بعدی تبعیدی‌ها از شمال در این منطقه ادامه داشتند. امروز ابراهیم‌بیگ برای ترک‌ها در افغانستان به یک شخصیت تاریخی تبدیل شده و در زنده نگه داشتن هویت ملی آن‌ها عمل کرد مهمی را به عهده گرفته است.

نتیجه

امروزه مردم لقی ساکن در استان‌های تاجیکستان، ازبکستان و شمالی افغانستان به‌عنوان یکی از قبیله‌هایی که ترک‌های ازبک را از نظر فرایندهای تاریخی و ویژگی‌های زبانی تشکیل می‌دهند، دیده می‌شوند. لقی‌ها که به زیرگروه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند، اکنون از نظر نام مکان‌های جغرافیایی، لقی‌های بلجووان و هیسار نامیده می‌شوند. علاوه بر این طبقه‌بندی، طبقه‌بندی به نام «لقلی‌های قطغن» را می‌توان به لقی‌ها اضافه کرد که از لحاظ جغرافیایی در مرزهای افغانستان زندگی می‌کنند. این منطقه که نام خود را از قطغن گرفته است از نظر جغرافیایی به مناطق دیگر نزدیک است. اگرچه بیش‌تر لقی‌ها در شهرک‌هایی به نام هیسار، کولاپ و کورگان‌تپه در تاجیکستان زندگی می‌کنند، اما آن‌ها هم‌چنین در منطقه دنوف استان سورهندریا در ازبکستان و در منطقه قطغن افغانستان زندگی می‌کنند. لقی‌ها در این منطقه که زمانی به امارت بخارا و از نظر جغرافیایی نزدیک به یک‌دیگر بودند، پرجمعیت هستند. سبب این وضعیت را در روند مهاجرت ازبک‌ها از دشتی قیپچاق و استقرار آن‌ها در سرزمین‌های کنونی باید جست‌وجو کرد.

1 RECEBOV Kahraman, "İbrahimbeg", Özbekistan Milli Ansiklopediyası, Devlet İlmi Neşriyatı, Taşkent 2013, s. 30

2 NAZAROV, Afganistan...s. 69.

اگرچه لقی‌ها، که نام آن‌ها در منابع تاریخی در دوره اخیر ذکر شده است، در ۹۲ قبیله ازبک نشان داده شده است، اما آن‌ها در آخرین لیست قرار دارند، نه در لیست‌های اولیه. با این حال، این واقعیت که بخشی از مرزهای امروز افغانستان با قبیله قطغن در ارتباط است، احتمال ظهور لقی‌ها به عنوان زیرشاخه‌ای از آن‌ها را ایجاد می‌کند.

با نادیده گرفته شدن ورود ازبک‌ها از منطقه دشت قیپچاق قبل و بعد از اتحاد جماهیر شوروی در روند ساخت دولت ملی در ازبکستان موجب عدم پاسخ به سؤالات زیر شده است. آیا ازبک‌ها گروه قوم‌نگاری (Etnografik) است؟ و یا یک گروه قومی است؟ زیرا با توجه به هویت ترکی که ازبک‌ها نیز در آن گنجانده می‌شوند، در این صورت هویت ازبکی جای خود را در هویت لقی‌ها پیدا می‌کند.

ابراهیم‌بیگ لقی یکی از مهم‌ترین چهره‌های منطقه بخارای شرقی در مبارزه برای استقلال ترکستان بود که در خوارزم، فرغانه و بخارا زمانی که امارت بخارا در سال ۱۹۲۰ اشغال شد اتفاق افتاد. ابراهیم‌بیگ، که به دلیل مشارکت فعال در سیاست‌های داخلی افغانستان تحت عملیات نظامی قرار گرفت، مخالف او بود، نه تنها لقی قطغن، بلکه سایر جوامع ترک‌های افغانستان نیز به یک شخصیت مهم تبدیل شدند.

منابع

- AKPUNAR Arzu “Nogay Ulusunu Oluşturan Boylar ve Nogayların Kökeni Meselesinde Bu Boyların Önemi”, Uluslararası Türk Kültür Coğrafyasında Sosyal Bilimler Dergisi (TURKSOSB/LDER) Cilt: 03, Sayı 02, 2018.
- ALİM HAN Emir Seyit, Buhara Halkının Hasreti Tarihi, Çev: Abdusadık İrisov, Fen Neşriyatı, Taşkent 1991.
- ALTAYEV A, I. UTEGENOVA, “Features Of The Ethnic Composition Of The Population In The Countries Of Central Asia”, Norwegian Journal of development of the International Science, No: 17, Vol: 5, 2018.
- AMİROV Abdusettar, Özbekistan Milli Ansiklopediyası, “Lakay Maddesi”, Devlet İlmi Neşriyatı, Taşkent 2013.
- ASKEROV Ahmedali, Ozbek Halkının Etnogenezi ve Etnik Tarihi, Universitet Neşriyatı, Taşkent 2007.
- BADEMCİ Ali, Türkistan Milli İstiklal Hareketi Korbaşılar ve Enver Paşa (1917-1934), C.1, Ötüken Yay. İstanbul 2008.
- BORCİYAN Habib “Kulab” Encyclopaedia Iranica, Erişim: <https://iranicaonline.org/articles/kulab>, 2020.
- BURNES Alexander, Travels Into Bokhara Vol. I, Printed By A. Spottiswood, London 1834.
- CORAYEV M, R. NURULİN, S. KEMALOV vd, Özbekistanning Yengi Tarihi 2. Kitap, Şark Neşriyatı, Taşkent 2000.
- ÇELİK Muhammed Bilal, “Buhara Hanlığı ve Afganistan”, Akademik Bakış, Cilt: 13, Sayı 26, 2020.
- EBERHARD, W “Kay’lar Kabilesi Hakkında Sinolojik Mülâhazalar”, Belle-ten, C. VIII, Sayı 32. Ankara 1944.
- EROL, Mehmet Seyfettin ve Fazıl Ahmet BURGET, “Afganistan Özbekleri”, Avrasya Dosyası, Sonbahar, Sayı: 3, 2001.
- FİRUZ Fevzi, “Afganistan’da Türk Kültürü ve Edebiyatı Üzerine Bir Araştırma”, Batman University Journal of Life Sciences, Vol: 1 Number: 1. 2012.
- HAYDAROV A.H. - O. BORİYEV- A.A. ASHİROV, Merkezi Asya Halkları Etnografyası, Etnogenezi ve Etnik Tarihi, Yangı Nashr, Taşkent 2011.
- KAFALI Mustafa, “Özbek Han” Türk Diyanet Vakfı İslam Ansiklopedisi, İSAM Yayınları, C. 34, 2007.
- KAMALOVA Zebiniso “Özbeklerin Ulusal Oluşumu”, Millî Kültür Araştırmaları Dergisi (MİKAD) Cilt: 1- Sayı: 2- Aralık 2017.
- KARATAYEV Olcobay, “Kırgızlar ve Lakayların Etnik İlişkileri”, TÜRÜK Uluslararası Dil, Edebiyat ve Halkbilimi Araştırmaları Dergisi Yıl:4, Sayı:7, 2016.
- KÖPRÜLÜ, Fuad “Kay Kabilesi Hakkında Yeni Notlar”, Belleten, C. VIII, Sayı 31, Ankara 1944.
- NASIROV Oral, Özbekler Şeceresi, (Etnik Tarihçe Halıs Nezer), Extremum Pres Neşriyatı, yy 2012.
- NAZAROV Nasriddin- Ercan PETEK- Serdar DAĞISTAN, “Lakaylar ve Dilleri” Türk Dünyası Dil ve Edebiyat Dergisi, Sayı: 48, Güz, Ankara 2019.

NAZAROV Nasriddin, "Some Historical Aspects of Development of Uzbek Ethnos in The Afghanistan", *International Scientific Journal Theoretical and Applied Science*, Issue: 11, Vol: 79, 2019.

NAZAROV Nesriddin, "Lakayler Degen Kimler?", *Sır Boyı* 2017. Erişim:

<https://old.syrboyi.kz/negizginews/12624-laaylar-degen-kmder-.html> (2021).

NAZAROV Nesriddin, *Afğanistan Özbekleri*, yy, Taşkent 2011.

NAZAROV Nesriddin, *Lakayler; Dialektologiya ve Frazeologiya*, Taşkent 2010.

RECEBOV Kahraman, "İbrahimbeg", *Özbekistan Milli Ansiklopediyası, Devlet İlmi Neşriyatı*, Taşkent 2013.

ROUX Jean-Paul, *Türklerin Tarihi*, Çev: Galip Üstün, AD Yayıncılık, İstanbul 1997.

ROY Oliver, *Yeni Orta Asya ya da Ulusların İmal Edilişi*, çev. M. Moralı, Metis Yayınları, İstanbul 2009.

ŞANİYAZOV Kerim, *Özbek Halkının Şekilleniş Cereyanı*, Şark Neşriyatı, Taşkent 2001.

TOGAN Zeki Velidi, *Türkistan ve Yakın Tarihi*, Enderun Yay. İstanbul 1981.

TÜRKOĞLU İsmail, "Şeybaniler", *Türk Diyanet Vakfı İslam Ansiklopedisi, İSAM Yayınları*, C. 39, 2010.

YAKUBOVSKİY A. Yu., *Altın Ordu ve Çöküşü*, Çev: Hasan Eren, TTK Yayınları, Ankara 2000.

Yaşlık Curneli No :1 (154) *Özbekistan* 1997.

فیض‌زاد، محمدعلم، مجاهد قهرمان *ابراهیم‌بیگ لقی*، پاکستان، ۱۳۷۲.
غوبار، میرغلام‌محمد، *افغانستان در مسیر تاریخ*، دولتی مطبعه کابل، افغانستان، ۱۹۶۷.
کنیادف الکساندر، عبدالله‌یف، پانین، پلیف و تیانف، *رازهای سر به مهر تاریخ دیپلماسی افغانستان در نیمه نخست سده بیستم*.

ایران در راه ابریشم

دکتر حبیب برجیان / استاد ایران‌شناس در دانشگاه ایالتی نیوجرسی^۱

جاده ابریشم به شبکه‌ای از راه‌های بازرگانی آسیا اطلاق می‌شود که از چین تا مدیترانه امتداد داشت. این اصطلاح را فردیناند فن‌ریشتهوفن^۲ آلمانی در اواخر سده نوزدهم وضع کرد، بدین مناسبت که ابریشم چین بالخصوص و بیش‌تر از هر کالای دیگر این جاده، در اروپا خواستار داشت. اما ابریشم با همه اهمیت‌ی که داشت، تنها کالای این راه‌ها نبود، بلکه هر کالای ارزنده در آن‌ها حمل‌ونقل می‌شد؛ وانگهی از طریق جاده ابریشم بود که هنر و فن و دانش و صنعت و خط و زبان و دین میان اقوام گوناگون بر قدیم داد و ستد گشت. از این گذشته به‌خلاف دعاوی برخی خاورشناسان که اروپا را مقصود و مقصد نهایی جاده ابریشم ترسیم می‌کنند، انگیزه برقراری راه‌ها غالباً داد و ستدهای ایران و چین، و پشتوانه امنیت جاده، آرامش اوضاع سیاسی آسیای مرکزی بود. جاده ابریشم از یک قرن پیش از میلاد مسیح تا سده پانزدهم یا یکی دو قرن دیرتر به‌تفاریق دایر بود.

جاده ابریشم در شرق از چانگان (پای‌تخت باستانی چین؛ خُمدان در مآخذ اسلامی و شیان کنونی) آغاز می‌شد. قافله‌های شتر راه معبر گان‌سو را در پیش گرفته، در این جلگه حاصل‌خیز ۸۰۰ کیلومتر می‌پیمودند تا به دون‌هوانگ در انتهای غربی دیوار چین برسند. این‌جا را چینیان باستان «دروازه یشم» می‌خواندند و مرز جهان متمدن می‌پنداشتند. عبور از حوضه تاریخی (ترکستان چین یا سین‌کیانگ) از دشوارترین مراحل راه بود. راه به دو شاخه در حاشیه‌های شمالی و جنوبی بیابان تَکله‌مَکان تقسیم می‌شد و واحه‌های آن منزل‌گاه مسافران بود. از محور جنوبی در کاشغر، در دامنه شرقی پامیر، به هم می‌رسیدند.

۱ این مقاله سالیانی پیش به سفارش دانش‌نامه بزرگ ایران (تهران) نوشته شد. به سبب توقف در انتشار آن مرجع، مقاله اکنون با اندکی تصرف منتشر می‌شود.

۲ Ferdinand von Richthofen.

از این‌جا راه‌پویان دره‌های برف‌پوش پامیر را در پیش می‌گرفتند که در واقع کوره‌راه‌های باریکی در لب پرت‌گاه‌هاست. در آن‌سوی «بام جهان» راه به جانب ترکستان غربی به سراشیب می‌افتاد و در طول شاخه‌های جیحون چندشعبه می‌شد. کاروان‌هایی که آهنگ هندوستان داشتند، از راه وُخان ره‌سپار بلخ می‌شدند که آن را «راه بزرگ هند» از طریق هندوکش به پنجاب می‌دوخت. جای داشتن در ملتقای این دو شاه‌راه تجاری، بلخ را به ثروت و آوازه رسانده بود و مصنوعات بازاریش از بلاد دوردستی چون چانگان و ملاقه و ملیبار و اسکندریه و روم وارد می‌شد. مهم‌ترین شعبه جاده ابریشم از سمرقند و مرو می‌گذشت و از آن‌جا در فلات ایران می‌افتاد تا به ری برسد. از ری یک فرع از طریق تبریز به جانب ترابوزان در کرانه دریای سیاه و دیگری به‌سوی خاک بین‌النهرین می‌رفت. سلوکیه و تیسفون و سپس بغداد، از گره‌گاه‌های راه بودند که راه‌های آن‌ها به‌سوی تدمر (پالمیرا) و الرُّها (ادسا) می‌رفت و نهایتاً به بنادر قسطنطنیه و صور و انطاکیه و بصره ختم می‌شد. در این بنادر امتعه مشرق‌زمین با طلا و نقره یا نغایس حوزه مدیترانه مبادله می‌شد.

بنابراین، جاده ابریشم نه صرفاً یک مسیر واحد شرقی-غربی بود، بلکه در نقاط گرهی معینی شعب و متفرعاتی داشته است. بسته به این‌که کدام راه امن‌تر یا زمام امور سیاسی و نظامی ناحیه در دست چه کسانی است، به تناوب یکی از راه‌ها اهمیت می‌یافت. جز این، جاده ابریشم مسیرهای دیگری را نیز در بر می‌گرفت. از آن جمله راهی است که از واحه طرفان جدا شده از دامنه شمالی جبال تیان‌شان در نوار دشت‌های مرغزاری اوراسیا می‌افتاد تا به کرانه‌های شمالی دریای کاسپین و دریای سیاه برسد. این مسیر که «جاده چای» هم خوانده می‌شود، در سده هفتم میلادی که خانان ترک بر دشت‌های شمالی استیلا داشتند و علی‌الخصوص در عهد مغول پُر آمد و شد بود. این راه، هموار و اراه‌رو بود؛ حال آن‌که مسیر اصلی جاده ابریشم از چین‌خوردگی‌های زمین می‌گذشت و بنابراین، با شتر و استر پیموده می‌شد. از راه‌های باستانی که در شبکه جاده ابریشم درآمد «جاده سلطنتی» ایران هخامنشی است که از شوش تا سارد امتداد داشت. دیگر «جاده بخور» بود که از حَضْرَموت در جنوب جزیره‌العرب و از راه نجد به دمشق و بنادر فنیقی صور و صیدا می‌رسید و در آن مُرّ، کندر، ادویه و عطریات حمل می‌شد. در روزگار ملوک معین و سبا و حمیر راه دایر بود و در سراسر آن پاس‌گاه ساخته بودند و باج راه می‌ستادند، ولی رواج کشتی‌رانی در دریای سرخ از اهمیت بخور کاست. از اصطلاح جاده ابریشم علاوه بر راه‌های زمینی گاه دریایی هم اراده می‌شود، هرچند راه‌های اخیر عادتاً «راه‌های ادویه» (و گاه راه فلفل یا زنجبیل) خوانده می‌شود، که این هم نامی قراردادی است و به مسیرهای کشتی‌رانی اقیانوس هند و دریاهای پیرامونی اطلاق می‌شود. راه ادویه در واقع رقیب می‌افزود. راه ادویه غالباً امن‌تر و البته

طویل‌تر از جاده ابریشم بود. گشایش جاده ابریشم مرهون مساعی چینیان در راه بسط تجارت با ممالک مغرب بود. در سده دوم ق.م چین از منازعات داخلی فارغ شده و به رهبری دودمان هان (۲۰۶ ق.م تا ۲۲۰ م.) به وحدت و اقتدار رسیده بود. دیوار بزرگ که این سرزمین را از هجوم بدویان شمالی محفوظ می‌داشت، احداث می‌شد و شرایط مساعد برای گسترش مرزهای باختری چین فراهم می‌آمد.

بنابر تواریخ چینی^۱ در ۱۲۸ ق.م وو-دی، فغفور چین، هیئتی به رهبری چانگ‌کی-ین^۲ به آسیای مرکزی اعزام کرد تا با طوایف یوئه‌جی بر ضد دشمن مشترکشان، بیابان‌گردان هیونگ‌نو، پیمان معاضدت ببندد. سفر پرحادثه چانگ سیزده سال به طول انجامید و هنگام بازگشت به چانگان از صد هم‌سفرش بیش از یک تن نمانده بود. اگر چه وی در عقد پیمان با یوئه‌جی‌ها کام‌یاب نشده بود، اما آگاهی فراوانی از شهرها و شهریارهای ممالک دور و نزدیک با خود به ارمغان آورد. بنا به گفته او تایوان (طخار؟) بر سغد و «کانگ‌جو» (به مرکزیت تاشکند) فرمان‌روا بودند و «آن‌شی» (اشکانیان) شهریاران کشور پهناور ایران بودند. از همه مهم‌تر، شایعاتی را که درباره «اسبان ملکوتی» بر سر زبان‌ها بود، چانگ تأیید کرد. در طلب این اسبان کار به لشکر بزرگی کشید و عاقبت سپاهیان فغفور موفق شدند گله‌ای از آنان را به چین بیاورند.^۳ این اسبان تنومند و بادپا که «خون عرق می‌کردند و از پشت یک نریان آسمانی» بودند، مادام که جاده ابریشم دایر بود، از مهم‌ترین کالاهایی بودند که چین از ماوراءالنهر و ایران وارد می‌کرد. باری گزارش چانگ سرآغازی بود بر روابط میان چین و کشورهای غرب از طریق راه‌هایی که امروز جاده ابریشم خوانده می‌شود.^۴ در رونق جاده ابریشم هیچ عاملی به اندازه وجود دولت‌های نیرومند و پایدار که از امور بازرگانی حمایت کنند و امنیت راه‌ها را ضامن باشند، مؤثر نبود. عمر طلایی دودمان هان در چین در سده اول میلادی با استقرار اشکانیان در ایران و عروج امپراتوری روم در حوضه مدیترانه قرین شد. دولت پهناور اشکانی از پامیر تا صحرای شام، یعنی نیمه غربی جاده ابریشم بود، بیان‌گر اهمیت این شریان حیاتی در اقتصاد کشور است. اشکانیان در تشویق بازرگانی کوشا بودند و در ازای حراست، از کاروان‌ها عوارض راه‌داری می‌ستادند. سوداگران ایرانی با شرکت در معاملات، ثروت‌های هنگفت به‌هم می‌رساندند. در همین سده، کوشانیان از خاور فلات ایران برخاستند و با اداره کانون‌های مهمی چون بلخ و سغد با اشکانیان به رقابت پرداختند.

۱ مظاهری، ج ۲، ص ۵۸۳ تا ۵۹۵.

۲ چانگ‌چی‌ان Chang Ch'ien/ Zhang Qian

۳ شافر، ص ۵۸ تا ۷۰.

۴ هادسن، ص ۵۳ تا ۶۷.

بازار روم بخش بزرگ فراورده‌های ابریشمین را به خود جذب می‌کرد. از برکت کشورگشایی‌ها و پیش‌رفت‌های صنعتی و مدنی، رُم و دیگر شهرهای امپراتوری به مراکز سرشار از نعمت و رفاه تبدیل شده بودند و طرفه‌عای نقاط دوردست را چون مغناطیس به‌سوی خود می‌کشیدند. شوق خرید اجناس پر زرق و برق باعث شده بود، مبالغ هنگفتی از دارایی رومیان به‌سوی مراکز تجاری شرق سرازیر شود. تهدید تیبیریانوس، امپراتور (سده اول) مبنی بر موقوف کردن مصرف و واردات صناعات شرق کارگر نشد. گرانی بهای ابریشم به‌ویژه از خراج گزافی بود که اشکانیان بر راه‌ها بسته بودند. رومیان ناخوشنود را هدف این بود که دست ایران را از سوداگری جاده ابریشم کوتاه کنند و به همین منظور در یافتن راهی برای ایجاد ارتباط بی‌واسطه با کوشان و وارد کردن کالا از هند و دریای سرخ پیوسته تلاش می‌کردند، اگر چه هرگز به کامیابی قطعی نرسیدند. مادام که دولت‌های پایدار عهده‌دار حفظ منافع این راه‌ها بودند، بازرگانی در جاده ابریشم دایر بود.

آشوب‌های داخلی و ضعف و تجزیه دولت‌های بزرگ در چین و ایران و روم، در سده‌های دوم و سوم میلادی، رکود جاده ابریشم را موجب گشت و از اواسط سده دوم تجارت ابریشم از خشکی کمابیش متوقف شد. در آن ایام کشتی‌ها ابریشم چین را به ملاقه و سرن‌دیب و هند می‌آوردند و بازرگانان خاورمیانه و مدیترانه آن را در آن نقاط از ایشان می‌خریدند.^۱ با این حال جاده ابریشم اهمیت فرهنگی خود را از دست نداد. از همین راه بود که رخنه کیش بودایی از هند به آسیای مرکزی و از این جا به چین ادامه می‌یافت. از اواخر عهد هان که چین گرفتار آشوب‌های داخلی بود، مردم چین به انبوه آیین بودا را پذیرا شدند. ایرانیان در انتقال بودائیت به چین تأثیر به‌سزا داشتند. نخستین مترجم سوتراهای بودایی به زبان چینی شه‌زاده اشکانی بود که در اسناد چینی نامش «آن‌شی‌کائو»^۲ آمده و در ۱۴۸ م. به چین رفت. مترجم دیگر، «آن‌شوان»^۳، اصلاً بازرگانی ایرانی بود که در ۱۸۱ م. در لویانگ (یکی از دو پای‌تخت دودمان هان) رحل اقامت افکند. نام‌های متدرج در اسناد چینی حاکی از فعالیت شمار قابل توجهی از ایرانی‌زبانان آسیای مرکزی در ترویج کیش بودایی است.^۴ اما دیری نگذشت که چینیان، خود ابتکار عمل را در تحصیل بوداییان به‌دست گرفته، به‌منظور دست‌یابی به سرچشمه متون اصلی بودایی که به مرور ایام دست‌خوش تصحیف شده بود، بار سفر در جاده ابریشم بستند. از جمله رهبانی چوشی‌سینگ^۵ نام در ۲۶۰ م.

۱ هادسن، ص ۶۸ و بعد.

۲ An Shih-Kao/ An Shi-gao.

۳ An xuan/ An Hsiian.

۴ زورخر، ج ۱، ۲۳.

۵ Chu Shih-hsing/ Zhu Shi-xing.

عزم باختر کرده، متن دل خواهش را در ختن، پایگاه بودائیت در جاده ابریشم به دست آورد. تاریخ جاده ابریشم با سفرنامه سه زائر جسور چینی رقم خورده است. از اینها یکی فاشی‌ین^۱ است که به سال ۳۹۹ سفر متهوران‌اش را آغاز کرد و پس از زیارت عتبات مقدس هند شمالی، از راه دریا به وطن بازگشت و خاطرات سفر دوازده‌ساله‌اش را به نگارش درآورد. دیگری سونگ‌یون^۲، در معیت راهبی هونی‌شنگ نام به پای‌تخت هیاطله به بلخ رفت.^۳ چندی بعد شوان‌زانگ^۴ به نمایندگی از جانب جامعه بوداییان چین، از طریق بازوی شمالی جاده ابریشم، راهی هند شد تا نسخه‌های اصیل متون بودایی را به دست آورد. یادداشت‌های سفر شانزده‌ساله او جزئیات بی‌نظیری از احوال سرزمین‌های مرکزی آسیا، از جمله شهریارای ختن، در بر دارد.^۵ جاده ابریشم سده‌های متمادی به‌عنوان شریان تبلیغ و ترویج ادیان بودایی و زرتشتی و مسیحی و مانوی و اسلام عمل می‌کرد.

در دوران نوین رونق و اعتلای جاده ابریشم ایران ساسانی نقطه پرگار بازرگانی جهانی بود. ساسانیان به تدریج سواحل خلیج فارس و عربستان و دریای سرخ را در مدار نفوذ خود گرفتند و راه بزرگ هند را از تصرف کوشانیان درآوردند. شبکه راه‌های بین‌النهرین مرمت و بازسازی و شهرهای نصیبین و دارا با برج و بارو مستحکم شد. ساسانیان و رومیان برای تسلط بر شهرهای کلیدی چون حرّان و انطاکیه رقابت می‌کردند. تا سده ششم تجارت کلی ابریشم در دست بازرگانان ایرانی افتاده بود که ابریشم چین را در آسیای مرکزی و سواحل شرقی هند می‌خریدند و به بیزانس می‌فروختند. تلاش بیزانس در بیرون آوردن تجارت از دست ایران و برقراری ارتباط مستقیم با خانات ترک آسیای مرکزی به ثمر نرسید. گذشته از بازرگانی، صنعت نساجی ایران ترقی کرد و دیبایی که در کارگاه‌های خوزستان بافته می‌شد، به نقاط مختلف جهان، خاصه به قسطنطنیه صادر می‌شد. تأثیر بُن‌مایه‌های نقوش این پارچه‌ها در طرح و نقش‌های بعدی چینی و بیزانسی و اسلامی به خوبی نمایان است. ظروف فلزی ایران هم ممتاز و مورد تقلید صنعت‌گران چین بود. آبگینه‌های ساسانی تا سرزمین‌های دوردستی چون ژاپن می‌رسید و در کاخ سلطنتی این کشور مصرف داشت. نه‌تنها بافتن منسوجات ابریشمین، بلکه رشتن ابریشم و پرورش نوغان رفته‌رفته در فراسوی مرزهای چین شناخته می‌شد و این علی‌رغم کوششی بود که چینیان در نهان

1 Fa-hsien/ Fa-xian.

2 Sung Yün/ Song-yun.

۳ ۵۱۸ تا ۵۲۲؛ برای ترجمه این دو سفرنامه، نک: بل.

4 Hsan Tsiang/ Xuan Zang.

۵ (والی (Waley)، ص ۲۳ تا ۲۹.

داشتن راز تولید ابریشم به خرج می‌دادند. پلینیوس مورخ رومی سده اول میلادی به نوعی ابریشم اشاره دارد که در جزیره‌ای یونانی تولید می‌شد. در اوایل سده پنجم مردم ختن به راز پرورش کرم ابریشم پی برده بودند. گویا شاه‌دختی چینی که به نکاح شاه ختن درآمده بود، هنگام خروج از چین (۴۱۹ م.) مقداری تخم نوغان و تخم درخت توت (خوراک کرم ابریشم) در کلاه خود پنهان کرده، به ختن آورده بوده است.^۱ در ایران هم تولید ابریشم بایستی در همین سده آغاز شده باشد.^۲ رومیان نیز ظاهراً از راه قاچاق تولید ابریشم را آموختند. می‌گویند در ۵۵۲ م. دو راهب نسطوری ایرانی به تشویق امپراتور روم مقداری تخم نوغان در عصا یا سندل‌های خود جاسازی کرده، از چین به قسطنطنیه برده بودند. از آن پس پرورش کرم ابریشم به تدریج در آسیای غربی و اروپا معمول شد و تا سده پانزدهم، ایتالیا و فرانسه در تولید ابریشم از سایر ملل اروپا فعال‌تر بودند. لیکن چه در تولید و چه در رستن و بافتن ابریشم هیچ ملتی به پایگاه فن‌آوری چینیان نرسید و صادرات ابریشم نه تنها در غرب، بلکه در چین نیز از گران‌بهارترین متاع‌ها بود. دیوانیان به‌موجب خدمات‌شان، خلعت پرنیان می‌ستدند و عشایر مهاجم با انعامی از طاقه‌های حریر به آستی دعوت می‌شدند. تجارت ابریشم عواید کلان داشت و دولت چین نظارت بر تولید و صادرات آن را از وظایف مهم خود می‌شمرد. در چین، خاصه میان چانگان و دون‌هوانگ، خدمات بارکشی و پستی منظم برقرار بود و راه سه‌ماهه کاروانی را چاپار در یک‌ماه می‌پیمود. شبکه پیغام‌رسانی دیوار چین، به‌واسطه نشانه‌های رمزی پراکندن دود در روز و افروختن آتش در شب، اخبار و فرمان‌ها را از یک برج به برج مجاور در عرض یک شبانه‌روز به پای‌تخت می‌رساند. کاروان‌های خارجی هنگام روادید چین می‌گرفتند که عنوان سفیر از سوی یک دولت بیگانه را دارا باشند. هر «سفیر» بر حسب اهمیتش از ۵۰ تا ۵۰۰ بازرگان در خدمت داشت.^۳ در تاریخ بازرگانی جاده ابریشم هیچ قومی به اندازه سغدیان پرآوازه نیست. اینان اصلاً از سمرقند برخاستند و در شبکه راه‌های آسیای مرکزی امور بازرگانی را در دست خود گرفتند. دامنه مهاجرنشینان سغدی در چین، در طول محور شمالی جاده، تا کوچا و طرفان می‌رسید و در چین خاص هم مهاجرنشینان سغدی فراوان بود. «نامه‌های باستانی» یافت‌شده در سغدی در آغاز سده چهارم میلادی. در این نامه‌ها علاوه بر ابریشم از کالاهای دیگر جاده ابریشم چون کنف، فرش و پتو، عطریات، مشک، کافور، صمغ خوش‌بو و جز آن،

۱ فُربز، ج ۴، ص ۵۳.

۲ نک: ایرانیکا، ذیل «ابریشم».

۳ مظاهری، ج ۱، ص ۲۷ تا ۳۱.

همراه با نرخ هریک، یاد شده است.^۱ در سایه هدایت و سرپرستی سغدیان کاروان‌ها از بلندی‌های پامیر و پستی‌های تاریخ گذشته تا دونهانگ مشایعت می‌شدند. سغدیان به‌عنوان توزیع‌کنندگان کالا در دل جاده ابریشم، به ازای ابریشم، اسب و یشم و ادویه به چین می‌فرستادند، ادویه هند را با طلا مبادله می‌کردند، از روس خز و عسل می‌گرفتند و به آنان ظروف و ساغرهای سیمین ایرانی می‌فروختند. داد و ستد برده نیز از سودآورترین تجارت‌ها در این بخش از جاده و تخصص سوداگران هندی به‌شمار می‌آمد. اینان که در بازوی جنوبی کویر تکه مکان، در واحه‌هایی چون ختن و یارکند، مهاجرنشین بودند، بسیار زود در جوامع محلی تحلیل رفتند؛ حال آن‌که سغدیان تا چندی پس از اسلام موجودیت قومی خود را حفظ کردند. مانویت و خط سغدی به‌واسطه سغدیان به اویغورهای مغولستان و ترکستان شرقی منتقل شد. زبان ایرانی سغدی را زبان ایرانی سغدی را زبان میانجی جاده ابریشم دانسته‌اند.^۲

در آغاز سلطنت دودمان تانگ (۶۱۸ تا ۹۰۶) چین رفعت و مرتبت دیرین را بازیافت و کار بازرگانان جاده ابریشم بیش از پیش سکه شد.^۳ جمعیت چانگان به دومیلیون رسید و برزنی از آن به بازرگانی خارجی اختصاص یافت که در آن آتشکده‌های زرتشتی و کلیساهای نسطوری ساخته بودند. کتاب‌های سنسکریت در رشته‌های طب و ریاضیات و هیئت از هند وارد و به گنجینه معارف چین افزوده می‌شد.^۴ روابط ایران و چین توسعه یافت و عیسویان نسطوری به دربار چین راه یافتند. از جمله خواسته‌هایی که در دربار و محافل اشرافی چین مشتریان فراوان داشت وسایل تفریح و سرگرمی بود. جانوران و مرغانی چون شیر و یوزپلنگ و سیاه‌گوش و شترمرغ و طاووس و طوطی که برای چینیان غرابت داشت، از ایران و هند به بارگاه فغفور پیش کش می‌کردند. هم‌چنین، با هر کاروان بازرگانی یا لشکری یا مذهبی دسته‌هایی از هنرپیشگان به امید یافتن خریدارانی برای هنر خویش هم‌راه می‌شدند. وقایع‌نگاران عهد هان از بندبازان و قوادان و ساحران و رقصندگان و بازی‌گران و خنیاگرانی خبر می‌دهند که از ایران و سغد و ختن و کاشغر به چین راه می‌یافتند. این سنت در زمان دودمان تانگ نیز به‌جای آورده می‌شد، خاصه در نیمه دوم سده هفتم که انبوهی از آوارگان ساسانی و سغدی از بیم گزند تازیان به چین پناه آورده بودند. بدین‌سان آلات و نعمات موسیقی و دیگر فراورده‌های هنری جهان ایرانی به خاور دور راه می‌یافت.^۵

1 Sims-Williams & 1987, Harmatta 1979.

۲ قریب، ۱۳۷۲.

۳ برای کالاهای فراوان این عصر، نک: شافر، ۱۹۶۳؛ برای صادرات ایران به چین، خاصه نباتات، نک: لافر، ۱۹۲۹.

۴ نیدهام، ص ۱۸۱ تا ۲۲۵.

5 Schafer, Edward H. 1951.

در جنگ طراز (۱۳۳ق/ ۷۵۱م) سپاه عرب بر لشکر چین فایق آمد و انبوهی از دست‌ورزان و صنعت‌گران چینی به اسارت مسلمین درآمدند. کاغذسازان در سمرقند، حرفه خویش را پی گرفتند و از این‌جا بود که فنون این صنف به مغرب راه یافت. دودمان تانگ پس از شکست طراز، سنوات طولانی فتور و انحطاط را آغاز کرد. قشون عرب کاشغر را گرفت (ح. ۱۰۰۶م) و از جنوب تبتیان به وادی تاریخ ریختند. نظام آبیاری که رکن حیات در این سامان بود، کم‌کم متروک شد و بار دیگر این پاره از جاده ابریشم رو به خاموشی رفت. از آن پس تجارت دریایی اهمیت بیش‌تری یافت و تازیان و ایرانیان که ملاحان قابل‌بودند، از کرانه‌های افریقا تا دریای چین بحرپیمایی می‌کردند.

آخرین عصر اعتلای جاده ابریشم در سایه حمایت مغول گذشت و ویران‌گری زبان‌زد این قوم، رفته‌رفته جای به دوره متمدن صلح و آرامشی سپرد که بیش از صدسال بپایید (۱۲۶۰ تا ۱۳۶۸م). و بخش اعظم آسیا و نیمه شرقی اروپا را در بر گرفت. در طول تاریخ جاده ابریشم این اولین و آخرین بار بود که تقریباً سراسر راه در زیر رایت اقتدار دولت یک‌پارچه‌ای اداره می‌شد. در آن روزگار راه مرغزاران، رواج بیش‌تری یافت؛ چه عشایر کوچ‌نشین دشت‌های شمالی که سابقاً بلای جان کاروانیان بودند، اکنون یوغ اطاعت مغول در گردن داشتند. در بخش اروپایی این راه شمالی، یعنی در دشت قبیچاق، شهرهایی به‌دست مغول ساخته شده بود که اردوی زرین خوانده می‌شد و اهالی آن‌ها را غالباً صنعت‌گرانی تشکیل می‌دادند که از بلاد مفتوحه به اسارت گرفته شده بودند. شهر سرای در نزدیکی وُلگا از نقاط اتکای بازرگانی بود.^۱

سیاحان نام‌دار این دوره از جاده ابریشم، مارکو پولو و ابن بطوطه‌اند. مارکو پولو شرحی خواندنی از دقایق سفر خود (۱۲۷۱ تا ۱۲۹۵) به چین به‌جای نهاده است. وی مدعی است که از طریق جاده ابریشم به شانگ‌دو رفته، از غریب‌نازی قبلائی قاآن، خان مغول چین، برخوردار شده، و از راه دریایی به وطن خود ونیز بازگشته است. تقریرات وی موضوع پرخواننده‌ترین کتاب‌های اروپا شد که به نام یک‌میلیون [دروغ] شهرت عالم‌گیر یافت؛ زیرا کم‌تر کسی روایات افسانه‌آمیز او درباره مشرق‌زمین را باور می‌کرد. هنوز سالی از مرگ مارکو پولو نگذشته بود که ابن بطوطه قدم در راه‌های ابریشم و ادویه نهاد (۱۳۲۵م). رحله وی مشتمل بر جهان‌گردی او در سراسر جهان اسلام و ممالک دیگر، بیش‌تر از راه دریا است. بخش مهمی از آگاهی ما از کیفیت جاده ابریشم در دشت قبیچاق مرهون یادداشت‌های اوست.^۲

۱ هادسن، ص ۱۳۴ تا ۱۶۸.

۲ سفرنامه، ص ۱۶۰-۱۸۱.

در عهد مغول، جاده ابریشم از استقبال روزافزون بازرگانان اروپایی برخوردار بود. به گواهی مارکو پولو بازرگانان جنوایی، کشتی‌هایی به دریای کاسپین آورده بودند و در بنادر آن تجارت می‌کردند. ابریشم گیلان از کالاهای سودآوری بود که در سده‌های آینده نیز پای تجارت‌خانه‌های اروپایی را به گیلان گشود. در ۱۳۴۰م. سیاح و سوداگر شجاعی به نام فرانچسکو پگولوتی^۱ کتابی با عنوان «راه و رسم تجارت»^۲ نوشت و در آن فوت و فن بازرگانی در مشرق‌زمین را به اروپاییان آموخت و هم‌راه‌های برّی آسیا را نشان داد. گمانی هست که پگولوتی خود هرگز به شرق سفر نکرده بوده است؛ در این صورت کتاب راهنمای خود را از شرح توصیف کسانی تدوین کرده است که در این راه‌ها آمد و شد داشتند. چنین تردیدی در باب پاره‌ای از اظهارات مارکو پولو و ابن‌بطوطه هم هست.

در ۱۴۹۸ جهازات پرتغال با دور زدن افریقا به هند رسیدند و بدین‌سان کوشش‌های ۱۵۰۰ساله اروپاییان در راه حذف ایرانیان و مسلمانان، از عرصه تجارت جهانی به ثمر رسید. عصر طلایی تجسس بحری آغاز شده بود، عمری که پرتغال و هلند و انگلستان یکی پس از دیگری بازیگر صحنه استعمار دریایی بودند. با این همه درای کاروان‌های جاده ابریشم یک‌شبه خاموش نشد. تا یکی دو سده آینده راه‌های برّی و بحری کماکان مکمل یک‌دیگر بودند و هنوز بخشی از داد و ستد چین با آسیای مرکزی و غربی از جاده ابریشم انجام می‌شد، گو این‌که این مبادلات کمیته کاهنده داشت. هیئت سفارتی که از سوی نادر (۱۱۴۳ تا ۱۱۶۰ ه.ق.) به نزد خاقان چین، چان‌لو (۱۷۳۶ تا ۱۷۹۵م.) گسیل شد، عملاً آخرین روابط سیاسی تجاری میان ایران و چین به‌واسطه جاده ابریشم بود.^۳

آن‌چه که تردّد بین‌المللی را در جاده ابریشم به کلی موقوف کرد، همانا جای‌گزینی کالاهای قدیم با مصنوعات ماشینی مغرب‌زمین بود. پارچه‌های چینی و ایرانی در برابر منسوجات ارزان کارخانه‌های انگلستان سپر افکندند. کاغذ مرغوب ختایی جای به کاغذ روسی سپرد. کبریت سوئدی به‌جای آتش‌زنه چینی و مشک مصنوعی به‌جای مشک آهوی ختن مصرف شد. آینه‌های فولادی ختایی، دیگ و تابه چدنی، سوزن و قیچی و سوهان فلزی و ظروف چینی که بازرگانان ایرانی و تاتار و عثمانی از شرق می‌آوردند، همه جای به فراورده‌های کارخانه‌های فرنگستان داد.

در سده نوزدهم جاده ابریشم مانند دوهزاره پیش‌تر خصلتی محلی یافته بود و اگر رقیبی زمینی برای راه‌های جهان‌شمول دریایی وجود می‌داشت، آن جاده چای میان مسکو و

1 Francesco Pegolotti.

2 La Pratica della Mercatura.

۳ مظاهری، ج ۱، ص ۱۷ تا ۱۸.

منچوری بود که اکنون پادشاهی پهناور روسیه به جای تاتار آن را اداره می‌کرد. این راه مرغزاری مآلاً جای خود را به راه‌آهن سراسری سبیری داد. آسیای مرکزی که روزگاری ستون فقرات جاده ابریشم به‌شمار می‌آمد، پاره‌پاره شد. نیمه غربی آن آخرین طعمه استعمار روسیه گشت، حدود جنوبی‌اش را نایب‌السلطنه بریتانیا از دهلی اداره می‌کرد و نیمه شرقی آن که با جاده ابریشم و آیین بودایی به میدان معرکه تاریخ پا نهاده و اندک‌اندک رخنه چین را پذیرفته بود، از مستملکات چین شد. با گسیختن شیرازه جاده ابریشم، فارسی دری که روزگاری زبان ارتباط راه‌های تجاری آسیا بود، اهمیت بین‌المللی خود را از دست داد.

منابع

- ابن بطوطه، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- استراترن، پ. و س.راید، *راه‌های ابریشم و ادویه*، جلد ۴، ترجمه حبیب برجیان، فصل‌نامه ره‌آورد، ش ۵۳ تا ۶۰، بهار ۱۳۷۹ به بعد.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، *ژدهای هفت‌سر*، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- همو، «فلفل روسیاه راه‌نورد (قدمی کوتاه در راه بلند ادویه - جاده فلفل)»، کلک، شماره‌های ۴۹، ۵۶، ۱۳۷۲.
- پولو، مارکو، *سفرنامه*، ترجمه حبیب‌الله صحیحی، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- خطای‌نامه: شرح مشاهدات سید علی‌اکبر خطایی معاصر شاه‌اسماعیل صفوی در چین*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۷.
- قریب، بدرالزمان، «سغدی‌ها و آسیای میانه»، در یاد یار: مجموعه مقالات درباره آسیای مرکزی، تهران، ۱۳۷۲ ش، ص ۲۱ تا ۲۱.
- مظاهری، علی، *جاده ابریشم*، ترجمه ملک ناصر نوپان، ۲ جلد، تهران، ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ ش.
- مینوی، مجتبی، «ترجمه علوم چینی به فارسی در قرن هشتم هجری»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ج ۳، ش ۱، ۱۳۴۴ ش.

Edwards, M., "Marco Polo," *National Geographic*, nos. 4-6, 2001.

Fa-Hien, *The Travels of Fa-Hien*, tr. J. Legge, Oxford, 1886.

Forbes, R. J., *Studies in Ancient Technology*, Leiden, 1956.

Harmatta, J., *Prolegomena to the sources on the history of Pre-Islamic Central Asia*, Budapest, 1979.

Laufer, B., *Sino-Iranica*, Chicago, 1919.

Needham, J., *Chinese Science*, 1945.

Schafer, E. H., "Ritual exposure in ancient China," *Harvard Journal of Asiatic Studies* 14, 1951, pp. 130-184.

Idem, *The Golden Peaches of Samarkand: A Study of Tang Exotics*, Berkeley, 1963.

Strathern, P. and S. Reid, *Silk and Spice Routes*, 4 vols., London, UNESCO, 1993-94.

Waley, Arthur, *A Catalogue of Paintings Recovered from Tun-huang by Sir Aurel Stein* (London: British Museum, 1931).

Zürcher, E., *The Buddhist Conquest of China: the spread and adaptation of Buddhism in early medieval China*, 2 vols., Leiden, 1959.

راه‌های ادویه

دکتر حبیب برجیان / استاد ایران‌شناس در دانشگاه ایالتی نیوجرسی

راه‌های ادویه بر راه‌های آبی اقیانوس هند و دریاها و خشکی‌های پیرامون آن، از جمله دریای چین اطلاق می‌شود، و خاصه بر تاریخ بازرگانی بحری و نشر معارف و مدنیات هم‌راه با آن دلالت دارد. راه‌های ادویه، هم‌چون جاده ابریشم، در سنوات اخیر که ملی‌گرایی افراطی و نظامی‌گیری دو سده گذشته رفته‌رفته جای به جهان رسانه‌ها، داد و ستد بی‌سابقه فرهنگ‌ها و گفت‌وگوی تمدن‌ها از یک‌سوی و دنیای رقابت‌های تجاری، صادرات کالا و اعتیاد به مصرف از سوی دگر می‌سپارد، اهمیت و معنای تازه یافته است. به عبارت دیگر، راه‌های ابریشم و ادویه جنبه‌هایی از تاریخ را برجسته و باز می‌نمایند که زشت یا زیبا، در روزگار ما واقعیت‌های جاری و ساری و رو به تزاید است و بنابراین، خواه‌ناخواه سرمشق و الگوی تاریخ‌شناسان امروز در نگرش به احوال گذشته جوامع بشر است. از مزایای این روی‌کرد، آن است که فارغ از توجه به ملت یا تمدن معینی، در یک طرح کلی تاریخ ارتباطات بین فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به مطالعه گرفته می‌شود.

اما در باب راه‌های ابریشم و ادویه روایت‌های گوناگون می‌توان نوشت که هر روایت با ذائقه و ذهنیت و حوضه تمدنی نویسنده آن بی‌ارتباط نیست. غریبان که خود آغازگر این مبحث‌اند، طبعاً مقصود و مقصد عموم این راه‌های تجاری را بازار تقاضای قاره‌های خود قلمداد می‌کنند؛ حال آن‌که چینیان بیش‌تر به انتهای خاوری راه‌های زمینی و دریایی عنایت نشان می‌دهند. غرض این است که از میان انبوه اطلاعات تاریخی تنها پاره‌ای از وقایع و خصایص راه‌های ادویه را، در دوره‌های رونق آن، دست‌چین کند تا روایت به‌دست آمده، دورنمایی کلی از چند و چون این راه‌ها فرانماید. اگر در روایت زیر نقش ایران و اسلام پررنگ است، بیش از آن که تابع سلیقه نگارنده باشد، از واقعیت‌های تاریخی سرچشمه می‌گیرد.

بسیاری از مفردات ادویه فقط در مناطق حاره‌ای مشرق‌زمین کشت می‌شد و تا تاریخ به یاد دارد مردمان خاور و جنوب آسیا، از چین تا جاوه و سیلان، دارچین و سلیخه و زیره و زنجبیل و زردچوبه و بسیاری دیگر از انواع ادویه را می‌شناختند. مجمع‌الجزایر ملوکیه^۱ (میان صلب^۲ و گینه نو) که در نزد اروپاییان به «جزایر ادویه» معروف بود، در تولید ادویه مقامی خاص داشت و کشت قرفنل و جوز هندی بدان‌جا مخصوص بود. از ۲۰۰۰ ق.م. این ادویه در بازارهای عطاری آسیای غربی مشتری داشت و بنادر جنوب جزیره‌العرب کانون مبادله و توزیع کندر و مرّ و سایر ادویه معطر به‌شمار می‌آمد. شایان یادآوری است که در آن روزگار ادویه موارد مصرف متعدّد داشت و علاوه‌بر چاشنی غذا به‌صورت‌های جوشانده و دم‌کرده و ضماد و مرهم در پزشکی به‌کار می‌رفت و نیز مصرف گندزدایی داشت و به‌منظور خوشبو کردن فضای معابد در مراسم و اعیاد مذهبی سوزانده می‌شد. چنین تقاضای فزاینده بازارهای ادویه از یک‌سوی و آسانی حمل و نقل آن (به سبب سبکی و خشکی و خاصیت ناشکستنی و فسادناپذیر آن) از سوی دیگر، انگیزه می‌شد تا بازرگانان به امید سودهای گزاف دل به دریاهای بلاخیز زده به دوردست‌ترین نقاط گیتی سفر کنند.^۳

بهره‌برداری از بادهای موسمی مفتاح اقیانوس‌پیمایی بود. طی کردن خط دریاری معروف به «راه دارچین» که از حدود ۲۰۰۰ ق.م. مجمع‌الجزایر مالایا، در جنوب شرقی آسیا، را به جزیره ماداگاسکار در جنوب شرقی افریقا متصل می‌کرد و از طریق آن چوب‌های معطر و ادویه گوناگون تجارت می‌شد، بدون بهره‌گیری از بادهای موسمی اقیانوس هند ناممکن می‌نماید. با این حال، از این بادهای هنگامی بهره‌برداری بهینه شد که کشتی‌ها توان مقاومت در برابر نیروی شکننده باد را یافتند. این کشف خطوط دریایی میان چین و آسیای غربی را بس کوتاه‌تر و سریع‌تر کرد. در اقیانوس هند، بادهای موسمی جنوب غربی به شمال شرقی از فروردین تا مهر و در نیمه دوم سال در جهت معکوس می‌وزد. بنابراین، از هند به قصد مجمع‌الجزایر مالایا به کشتی می‌نشستند و بادبان‌ها را در برابر باد جنوب غربی افراشته نگاه می‌داشتند و در آغاز فصل پاییز به یاری نسیم شمال شرقی به وطن مراجعت می‌کردند. همین‌طور در دریای چین، از بندرهای پان‌یو و کاتی‌گارا در ماه مهر به‌سوی اندونزی روانه

1 Moluccas.

2 Selebes.

۳ باستانی پاریزی، بخش ۱.

می‌شدند. تنگه مالاکا (در منابع اسلامی: ملاقه یا سلاَهت)، میان حد جنوبی شبه‌جزیره مالزی و جزیره سوماترا، گذرگاه اصلی میان دریای چین و اقیانوس هند به‌شمار می‌رفت و کلید تجارت ادویه در دست کسانی بود که این معبر باریک را در زیر سلطه می‌گرفتند. شهرهای مُشرف بر این تنگه، سری‌وی جایا و بعدها مالاکا، به برکت بازرگانی ادویه به ثروت و عظمت رسیدند.^۱

جهان باستان

قدیمی‌ترین اسناد دریانوردی مردم خاورمیانه، نوشته‌های هیروگلیف جلگه نیل است که نشان می‌دهد در عهد سلسله ششم مصر (حدود ۲۳۴۱ تا ۲۱۸۱ ق.م.) از راه دریای سرخ مناسبات تجاری با کشور پونْت (احتمالاً سومالی کنونی) برقرار بود.^۲ پس از کاهش قدرت مصر، فنیقیان، برجسته‌ترین دریانوردان عصر باستان که دست‌کم از هزارهٔ سوم ق.م. با پیرامون مدیترانه ارتباط تجاری برقرار کرده بودند، دامنه نفوذ دریایی خود را به آب‌های دریای سرخ گشاندند. فنیقیان از عربستان جنوبی و هند، طلا، مرّ و طوطی به فلسطین می‌آوردند.^۳ از سده ۹ ق.م. یونانیان در پهنهٔ مدیترانه ظهور کردند و با احداث شبکه‌ای از مستملکات، تا سده ۵ ق.م. بازارهای این حوزه بزرگ تمدنی را در دست گرفته بودند.

راه آبی خلیج فارس نیز از دیرباز دایر بود و لاقلاً از ۲۰۰۰ ق.م. بین‌النهرین با تمدن سِنْد (موهنجودارو و هاراپه) ارتباط داشت. انتقال نشانه‌های خطّی سومری به هند نیز از همین راه بایستی صورت گرفته باشد.

با برآمدن دولت هخامنشی امکانات بی‌سابقه‌ای در بازرگانی زمینی و دریایی پدید آمد. داریوش اول (۵۲۱ تا ۴۸۵ ق.م.)، با آگاهی از اهمیت ارتباط با هند و مصر، ناوگانی از سند به دریای سرخ و مصر فرستاد و در خاک مصر ترعه‌ای کند. در عهد هخامنشی سواحل مدیترانه و خلیج فارس و بحر احمر در زیر چتر یک حکومت مقتدر مرکزی درآمد و ارتباط مستمر و دیرنده میان آن‌ها برقرار شد و ابعاد بازرگانی بین‌ملل وسعت قابل ملاحظه یافت. این دست‌آورد بزرگ در عصر تفرقه میان جانشینان اسکندر تضعیف شد.^۴

۱ نک: EI2, "Malacca"

۲ کاسون، ۱۲ff.

۳ نک: کریستیدس.

۴ حسن، فصل ۳، ۳Sff.

در انتهای خاوری آسیا ارتباط دریایی میان چین و کره و ژاپن گسترش یافت و دامنه آن به‌جانب جنوب کشیده شد. تا ۲۰۰ ق.م. کشتی‌های بادبانی چین با جزایر فیلیپین و ملوکیه و صِلب و جاوه و سوماترا و شبه‌جزیره مالایا داد و ستد می‌کردند.^۱

عصر رومی

با الحاق بندر اسکندریه به امپراتوری روم در سال ۳۰ ق.م. پایگاه این کشور در بازرگانی دریایی استوار شد. اسکندریه در عهد روم از بزرگ‌ترین بندرهای تجاری جهان و محل توزیع ادویه مشرق‌زمین به بندرهای مدیترانه بود. در همان زمان خلیج فارس در دست ایرانیان و دریای سرخ و راه بخور در دست امرای محلی بود. رومیان که با جنگ نتوانسته بودند دست اشکانیان را از تجارت زمینی و دریایی کوتاه کنند، به صرافت افتادند تا یک راه مستقیم دریایی از مصر تا هند بکشایند. به فرمان آوگوستوس سفاین بزرگ ساختند. در آغاز، تردد سالانه به هند از ۲۰ کشتی تجاوز نمی‌کرد، کشتی‌ها محاذی ساحل می‌راندند و هر سفر کم‌تر از ۲ سال وقت نمی‌گرفت. لیکن تا عهد امپراتوری تیبریوس (۱۴ تا ۳۷ م.) رومیان به راز بادهای موسمی پی برده بودند.

می‌گویند آن را از هیپالوس نام، ناخدای یونانی، که گویا قرنی زودتر به این کشف نائل آمده بود، آموختند. با این کشف کشتی‌های رومی از کانا^۲ تا سواحل باختری هند را در خط مستقیم طی می‌کردند. هر سال در ماه فروردین دولت روم ناوگانی از ۱۲۰ فروند کشتی بزرگ از میوس هُرموس^۳ دریای سرخ عازم هند می‌کرد تا در اسفند سال آینده بازگردند. بدین‌وسیله انواع ادویه و منسوجات ابریشمین و نفایس و ظرایفی که از مشرق‌زمین به اروپا می‌رسید، از لحاظ کمیت بی‌سابقه بود. در مقابل، روم، فلز و رنگ و پارچه و دارو و بلورآلات به بازارهای آسیا صادر می‌کرد.^۴

از اسناد بی‌بدیل راه‌های ادویه در سده نخست میلادی پریپلوس دریای اریتره^۵ نوشته یک ناخدای ناشناس اسکندرانی است. به دلالت مندرجات آن، دو خط دریایی هند را به بندرهای غربی می‌پیوست. سفاینی که از در بارباریگن و باری‌گازای هند بارگیری می‌کردند،

۱ استراوترن و رایده، بخش ۳.

2 Cana

3 Myos Hormus

۴ میلر، مقدمه.

5 Periplus Maris Erythraei

در هرمز و سپس در آپولوگوس (در منابع اسلامی: اُبَلَه، در نزدیکی بصره کنونی) توقف و بارهای مس و الوار و آبنوس و ادویه را در بنادر پیاده می‌کردند. از این‌جا به تیسفون و سلوکیه می‌رفتند و در جلگه بین‌النهرین پیش‌تر می‌رانند تا به پترا (در اردن) یا پالمیر (تدمر، در سوریه) برسند. کالایی که به غزه و صُور و انطاکیه آورده می‌شد، از این بنادر به سراسر مدیترانه ارسال می‌شد. راه دریایی دیگر باری‌گازا و بندرگاه‌های ملیبار هند را به بنادر جنوبی عربستان (کانا و سلاله) می‌دوخت. مقصد بعدی سواحل افریقا اگر نبود، دریای سرخ بود که در انتهای شمالی آن در لئوس کومه^۱ دو شاخه می‌شد: یا از خاک فلسطین به پترا می‌رسید یا به بندر عظیم اسکندریه می‌رفت.^۲

از این‌ها گذشته، یک مسیر دریایی خلیج فارس را به دریای سرخ می‌پیوست. دو بندر مهم خلیج فارس در عهد اشکانی اُبَلَه و چاراکس^۳ [بنا بر ضبط یونانی] در انتهای شمال غربی خلیج فارس واقع بودند. ساکنان این شهرها آمیخته‌ای از نژادهای سامی (کلدانی و عرب) و ایرانی بودند.^۴ در دوره‌های آینده نیز مشارکت ایرانیان و تازیان خصیصه تجارت خلیج فارس و بحر عمان باقی ماند.

عصر ساسانی

با استقرار ساسانیان در ایران، فصل نوینی در بازرگانی دریایی گشوده شد. اگر اشکانیان بیش‌تر به تجارت زمینی از طریق جاده ابریشم توجه داشتند، ایران ساسانی، علاوه بر راه‌های برّی، سواحل خلیج فارس و عربستان و دریای سرخ را در مدار تفوذ خود درآورد و با حذف رقیبان، انحصار بازرگانی اقیانوس هند را در دست گرفت. تحول دیگر این بود که ایرانیان، به‌جای استخدام بیگانگان، امور کشتی‌سازی و کشتی‌رانی را خود به عهده گرفتند.^۵

آگاهی ما از این دوره اکثراً بر منابع اسلامی متکی است. در عصر ساسانی، اُبَلَه هم‌چنان بندرگاه اصلی خلیج فارس بود و از آن‌جا کشتی‌ها تا تیسفون پیش می‌آمدند.^۶ طبری^۷

1 leuce come

۲ پریپلوس، فصل‌های XXXV و XXXVI.

3 Charax

۴ حورانی، ۱۶-۱۴.

۵ حسن، ۵۹ff.

۶ ابن رسته، ۹۴.

۷ بخش ۱، ج ۴، ص ۲۰۲۳.

می‌گوید که در پیش از اسلام اَبَلَه را «فَرَجُالْهِنْد» می‌خواندند و می‌افزاید که حاکم ایرانی آن جا وادار به جنگ دریایی با هندیان شد. این امر گواه است بر حضور دریازنان هندی در خلیج فارس و بحر عمان.^۱ کرانه‌های این دو دریا نه تنها سیادت ایران را پذیرفته بود، بلکه توأم با بازرگانی، عنصر ایرانی در ترکیب قومی آن‌ها رو به تزاید بود.^۲

دریای سرخ (واسطه میان اقیانوس هند از یک سو و مصر و شام و دیگر نقاط مدیترانه از سوی دیگر) در طی سده‌های ۴ تا ۷ م. دوره اوج دریانوردی را به خود دید. رونق تجارت ادویه و عطریات و ابریشمی که از این راه به قسطنطنیه می‌رسید، در متون کلیسایی بیزانس مذکور است. در کشتی‌رانی دریای سرخ نیز ایران دست بالا را داشت و بیزانس و حبشه و تازیان نیز هر کدام سهمی را به خود اختصاص داده بودند. با وجود رقابت میان ایران و بیزانس که در سده ۶ م. به اوج رسید، هیچ جنگ دریایی میان آنان گزارش نشده است؛ باین حال هر یک از این دو ابرقدرت زمان می‌کوشید طوایف پیرامون دریای سرخ را با خود متحد کند. در یمن (هاماوران) ساسانیان از غیر مسیحیان حمایت می‌کردند و رومیان، به واسطه متحدان مسیحی خود در حبشه، از حمیریان عیسوی. خسرو انوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۸ م.) یمن را ضمیمه قلمرو ایران کرد و بر پایگاه دریایی عدن دست یافت و با تسط بر باب‌الْمَنْدَب (ورودی دریای سرخ) دست رومیان را از تجارت شرق پاک برید.^۳ در مقابل، یوستی نیانوس، امپراتور روم (۵۲۷ تا ۵۶۵)، حبشیان را به رویارویی با ایران در تجارت ادویه تشویق می‌کرد.^۴

با سستی گرفتن تجارت زمینی آسیا در میانه سده ۲ م. دریانوردی اقیانوس هند رواجی تازه گرفته بود. ملتقای خطوط دریایی این اقیانوس سواحل هندوستان و به‌خصوص جزیره سیلان (سَرَنْدِیب) بود. فاشیان، زائر چینی که برای طواف زادگاه بودا از راه ابریشم به هند آمد و از راه دریا بازگشت، در یادداشت‌های خود اخبار جالبی از اوضاع راه‌های دریایی در آغاز سده ۵ م. از جمله از حضور بازرگانان صائبی در سیلان به‌دست می‌دهد.^۵

۱ حورانی، ۴۱.

۲ همان.

۳ وایت‌هاوس و ویلیامسن، ۴۴ و بعد.

۴ حورانی، ۴۴-۴۳؛ بوری ۳۳۳-۳۱۶، Bury.

۵ سفرهای... Travels، ۱۰۴؛ حورانی، ۳۸.

در آن هنگام سفاین چینی ابریشم و ادویه و آهن و یشم به سیلان و سواحل شرقی هند می‌آوردند و بازرگانان ایرانی و حبشی در آن نقاط آن را از ایشان می‌خریدند. ظاهراً هند غربی‌ترین نقطه دسترس چینیان بود؛ زیرا هیچ سندی نشان نمی‌دهد که، تا پیش از دوران اسلامی، کشتی‌های چینی به آسیای غربی آمد و شد داشته‌اند؛ حتی تا سده ۱۲ م. نیز تردد چینیان فرای جزیره سیلان مرسوم نبود. بر عکس گواه کافی در دست است که ایرانیان عهد ساسانی تا کانتون کشتی‌رانی می‌کردند. خط آبی میان خلیج فارس و کانتون طولانی‌ترین مسیری است که بشر تا پیش از عروج پرتغال به پیمودن آن کام‌یاب شد.^۱ در شمار سرنشینان کشتی‌ها غالباً گروهی مبلغ مذهبی نیز بودند. در سده ۶ م. نسطوریان ایرانی در سیلان بساط تبلیغ گسترده بودند. کلیساهای ایشان در بندر مالی / ماله^۲ در ملیبار و کالیانا^۳ در نزدیکی بمبئی و نیز در اُسْقَطْرَه^۴ در آب‌های جنوبی عربستان دائر بود.^۵

دوره اسلامی

راه‌های تجاری زمانی به رونق می‌رسید که دولت‌های بزرگ و نیرومند هم‌زمان حکومت می‌کردند. در این دوره استقرار دو دولت بزرگ در دو انتهای خطوط دریایی هم‌زمان شد: در یک‌جانب تمامی جهان اسلام در زیر رایت خلافت اموی (۶۶۰ تا ۷۴۹ م.) و عباسی (تا ۸۷۰ م.) متحد بود؛ در جانب دیگر چین در زیر لوای فغفوران دودمان تانگ (۶۱۸ تا ۹۰۷ م.) اتحاد و عظمت دیرین خود را باز می‌یافت. بندر جنوبی کانتون مهم‌ترین بندر چین در تجارت راه‌های ادویه بود و مهاجران از بسیاری از کشورها در آن می‌زیستند. با رونق گرفتن بازرگانی، جوامع مهاجرنشین در نقاط دیگر چین نیز ایجاد شده بود. در ۷۴۸ م. یکی دهکده بزرگ از ایرانیان در جزیره «هاینان» چین دایر بود و در جزیره‌ای دیگر جماعتی از شیعیان، از بیم پی‌گردهای بنی‌امیه، وطن گزیده بودند. این‌که تواریخ چینی ایرانیان و تازیان را مسؤول واقعه آتش‌سوزی کانتون در ۷۵۸ م. می‌دانند، از وسعت دامنه جوامع مسلمان آن‌جا حکایت دراد.^۶

۱ حورانی، ۷۵۴، ۴۹-۴۶.

2 Male

3 Calliana

4 Socotra

۵ حورانی، ۴۱-۴۰.

۶ حورانی، ۶۳؛ حسن، ۱۰۲-۹۹؛ لافر، ۷۰-۴۶۹.

پس از رسیدن بغداد به پای‌تختی، آرایش جغرافیایی راه‌های ادویه به همان سیاق ساسانی درآمد. بندرهای اصلی خلیج فارس در این زمان عبارت بود از بندر قدیم اَبَلَه و بصره (که در نزدیکی اَبَلَه احداث شد) و بندر سیراف (در جنوب بوشهر کنونی). در سده ۴ق. سیراف از بندرهای مهم راه‌های ادویه بود و ناخدایان سیرافی در دانش و تجربه دریانوردی اعتبار به هم رسانده بودند. صادرات سیراف، علاوه بر محصولات محلی مروارید و ترازو، پارچه‌های کتانی و پشمی، فرش، مصنوعات فلزی، سنگ آهن و شمش و وارداتش ادویه و ابریشم و کافور و مشک و بسیاری دیگر از محصولات و مصنوعات خاور دور بود. ملاحان از سیراف به مسقط و جزایر نیکوبار و شبه‌جزیره مالی می‌رفتند و از آن‌جا در ظرف یک‌ماه به کانتون می‌رسیدند.

سفر دو سره میان سیراف و کانتون با احتساب زمان توقف در بندرهای میانی و انتظار وزیدن بادهای مساعد جمعاً یک‌سال‌ونیم وقت می‌گرفت.^۱ اهالی سیراف از راه بازرگانی ثروت بسیار اندوخته بودند و مصالح چوبی خانه‌های مجلل چند آشکوبه‌شان از زنگبار و هند وارد می‌شد. زلزله بزرگ ۳۶۶ ق. (۹۷۷ م.) شهر را درهم کوفت، ولی آن را از نو ساختند. آن‌چه باعث ویرانی کلی شهر شد، انتقال کانون تجارت به جزیره کیش بود.^۲

دریانوردی جهان اسلام در دست اقوام و مذاهب گوناگون ساکن در دارالاسلام بود. به‌خصوص در سده‌های نخستین هجری که اعراب رغبت چندانی به دریانوردی نشان نمی‌دادند، این امور در دست اقلیت‌های مذهبی (مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان) باقی مانده بود. به‌ویژه ایرانیان تشخص پیشین خود را در بازرگانی بحری حفظ کردند. گواه این معنی استفاده از تقویم شمسی با مبدأ سالانه نوروز و فراوانی اصطلاحات فارسی این رشته در زبان تازی است: رَه‌نامَج، راه‌دان، راه‌دار، دیده‌بان، ناخدا، بندر، دفتر، دونیج، خن، سَنَدوق و جز این‌ها.^۳

اطلاعات ما از عصر طلایی راه‌های ادویه از مصادر چینی و اسلامی است.^۴ آثار اسلامی را به سه گروه می‌توان تقسیم کرد. نخست آثار جغرافی‌نویسان سده سوم هجری به بعد است که مهم‌ترین‌شان از نظر تاریخ دریانوردی ابن‌خردادبه و مسعودی (در مَرُوج‌الذَّهَب) و

۱ حورانی ۷۴ف.

۲ هیتی، ۴۹-۳۴۵؛ حورانی، ۶۹۴.

۳ نک: فراند Ferrand.

۴ Chaudhuri, ۱۱۷-۱۲۵

مقدسی اند. آثار یعقوبی و ابن‌الفرقیه و ابن‌رُسته و اصطخری و ابن‌حوقل (سده ۴ ق.) و مروزی (سده ۶) نیز مشتمل بر مطالب ارزش‌مند است و گاه متکی بر مشاهدات عینی خود مؤلفان است. گروه دوم سفرنامه‌های دریایی است. اخبار الصین و الهند (از ۸۵۱ م.) منسوب به سلیمان بازرگان، مجموعه‌ای از منقولات مسافران خط سیراف به کانتون است که به شرح آداب و رسوم هندیان و چینیان نیز می‌پردازد.^۱ بر این کتاب، ابوزید سیرافی شرحی نوشت (۹۱۶ م.) و شنیده‌های خود از ملاحان و بازرگانان سیرافی را بر آن افزود.

دیگر کتاب عجائب‌الهند (از سده ۴ ق. با الحاقات بعدی) ناظر بر سفرهای دریایی به هند و خاور دور و افریقای شرقی است و می‌گویند ناخدایی به‌نام بزرگ‌بن‌شهریار رامهرمزی مطالب کتاب را از راه گفت‌وگو با ناخدایان و سوداگران سیرافی و بصروی و عمانی گردآورده بوده است. حکایت‌های نیمه‌افسانه‌ای عجائب‌الهند را باید پیش‌درآمدی بر داستان‌های سندباد بحری در هزار و یک شب به‌شمار آورد. گروه سوم رساله‌هایی است که در باب علوم و فنون دریانوردی می‌نوشته‌اند. کهن‌ترین رسالات موجود از آن احمدبن‌ماجد^۲ ناخدای بزرگ عرب سده ۹ ق. است که تألیف مشهورش کتاب «الفوائد فی اصول علم‌البحر و القواعد» (۸۹۵ ق. / ۱۴۹۰ م.) حاوی اقیانوسی از اطلاعات در باب راه‌های ادویه است. وی از احمدبن‌طبرویه و خواش‌بن‌یوسف (هر دو ظاهراً ایرانی) به‌عنوان نخستین ناخدایان رساله‌نویس که در حدود ۴۰۰ ق. دریانوردی می‌کردند، یاد می‌کند و می‌افزاید که صدسالی پس از آنان محمدبن‌شاذان و سهل‌بن‌ابان و لیث‌بن‌کهلان در عرصه دریانگاری ظهور کردند که رسالات‌شان مورد استفاده او بوده است.^۳ مندرجات کتب و رسالات جغرافیایی حاکی از آن است که مسلمانان از جدّه تا قُرمز و جزایر بَنده، و از هرمز تا سُفاله و ماداگاسکار را می‌پیمودند و کم‌تر بندری از بنادر هند یا چین جنوبی از حیطه دریانوردی آن‌ها بیرون مانده بود.^۴

افول این دوره از راه‌های ادویه از ۸۷۸ م. آغاز شد. در آن سال شورشیان چینی به سرداری هوانگ‌چائو کانتون را غارت کردند و ساکنان شهر از خودی و بیگانه را از دم تیغ گذراندند. به گفته ابوزید سیرافی در این سانحه دست‌کم ۱۲۰ هزار مسلمان و مسیحی و

۱ نک: صفی‌نژاد، مقدمه

۲ ب. ا. ذیل، ابن‌ماجد.

۳ راثین، ۳۴۱ تا ۳۷۶.

۴ تیئس، ۳۰ ff.

یهودی و مجوس کشته شدند.^۱ در انتهای دیگر خطوط دریایی نیز شورش‌های داخلی و تجزیه سرزمین‌های خلافت در جریان بود. قیام زنگیان به رهبری صاحب‌الزنج به چپاول ابله و بصره و قطع رابطه بغداد با خلیج فارس انجامید. بدین‌سان عصر زرین ۲۵۰ساله راه‌های ادویه به‌سر رسید.

پس از زوال کانتون، میعادگاه بازرگانان مسلمان و چینی به بندر کله در مجمع‌الجزایز مالایا، که در سده ۱۰م. در قلمرو شهریاری نیرومند اندونزی بود، انتقال یافت. در همین سده آبراه دریای سرخ اهمیت بیش‌تر می‌یافت چه تراکم جمعیت و ثروت سرزمین‌های خلافت کم‌کم از بین‌النهرین به مصر منتقل می‌شد و در این‌جا فاطمیان در ۹۶۹م. خلافت مستقلی را آغاز کردند.^۲ توصیف دقیق ناصرخسرو از بازارهای مصر، بندر اسکندریه و چراغ دریایی آن از مواد اساسی جغرافیای تاریخی سده ۵ق. است.^۳

از سده ۶ق. بازرگانی اقیانوس هند رونقی تازه یافت و تا سده ۱۰ق. / ۱۶م. که اروپاییان در پهنه آب‌های جهان ظاهر شدند، انحصار بازرگانی در دست مسلمین بود. مندرجات ادبیات این دوره نیز بر رونق تردد دریایی گواه است. از جمله در گلستان سعدی چندین حکایت در باب ملاحظان و بازرگانان آمده. حکایتی که وی از سوداهای دنیوی بازرگان هم‌نشین خود در جزیره کیش آورده، ابعاد راه‌های ادویه و فضای تجاری قرن هفتم هجری را به خوبی باز می‌نماید: «گفت گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آن‌جا کاسه چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و بُرد یمانی به پارس...».^۴ ابن بطوطه، سیاح مراکشی سده ۸ق. گزارشی مشبع از راه‌های دریایی وقت در رحله خود فراهم آورده که تقریباً تمامی ممالک اسلامی و برخی از بلاد خارجی را در بر می‌گیرد. در باب بندر زیتون (چوان‌جو، در چین) می‌گوید که: «از بزرگ‌ترین بنادر دنیاست، بلکه می‌توان گفت که آن بندر مطلقاً در بزرگی نظیر ندارد.»^۵ از سفرنامه‌های خواندنی دوران اخیر راه‌های ادویه باید از سفینه سلیمانی یاد کرد که حاوی گزارش سفر دریایی یک هیئت سفارت ایرانی از بندرعباس به

۱ حورانی، ۷۶۴.

۲ حورانی ۷۸۴.

۳ سفرنامه، ۴۸-۷۳.

۴ گلستان، باب «اندر فضیلت قناعت».

۵ سفرنامه، ۶۶۷.

سیام (تایلند) در عهد شاه‌سلیمان صفوی (۱۶۶۶ تا ۱۶۹۴) است که به شرح دیده‌ها و شنیده‌های مسافران از سرزمین و مردم و تجارت و محصولات سیام و جامعه ایرانی آن کشور می‌پردازد و از ملل دیگر خاور دور از جمله چین و ژاپن و فیلیپین سخن می‌گوید. با برآمدن دودمان مینگ در چین (۱۳۶۸ م.) نیروی دریایی چین گسترش یافت. کمال عظمت این سلاله در عهد فغفور یونگ‌لو (۱۴۰۳ تا ۱۴۲۴) پیش آمد که برنامه مشبعی برای توسعه بازرگانی و اکتشافات دریایی ریخت که بنابر آن ۲۷ هزار ناوی در ناوگان مرکب از ۳۱۷ فروند کشتی به فرمان‌دهی دریاسالار جنگ‌هه^۱ عازم دریاها شدند. وی در طی سال‌های ۱۴۰۵ تا ۱۴۳۳ هفت سفر بزرگ دریایی کرد و به تایلند و مالایا و جاوه و سنگاپور و هند و خلیج فارس و سواحل خاوری افریقا رسید.

قرائنی هست که جنگ‌هه حتی دماغه امید نیک را هم دور زده باشد. لیکن تجسس‌های مذکور در ۱۴۳۴ متوقف شد: چین دگرباره قربانی تاخت و تاز مغول شد و دریا با تعرض دریازنان ژاپنی روبه‌رو شد. از آن پس چین سیاست دفاعی اختیار کرد، تجارت خارجی دیگر تشویق نشد و رابطه‌اش با دنیای غرب عملاً قطع شد.^۲

توسعه اسلامی

از همان آغاز با تجارت راه‌های ادویه هم‌راه و هم‌سفر بود. شهرهای مکه و یثرب که نطفه اسلام در آن‌ها بسته شد، مدنیت خود را مرهون جاده بخور (یا کندر) بودند. این راه از حَضْرَمَوْت و یمن در جنوب جزیره‌العرب تا بنادر شام امتداد داشت و در تجارت میان اقیانوس هند و دریای مدیترانه رقیب خطوط دریایی بحر احمر به‌شمار می‌آمد. قبایل ساکن در نجد، از جمله قریش، در بازرگانی بخور فعال بودند. از همین راه پیغمبر اسلام (ص) در جوانی به سفرهای تجاری می‌رفت و همسر گرامی وی، خدیجه، ثروت خود را از تجارت اندوخته بود.

اما مهم‌ترین پیامد معنوی راه‌های ادویه، گسترش اسلام در جنوب شرقی آسیا بود. در مالایا (اندونزی و مالزی) نخستین آشنایی‌ها با اسلام شکوفایی بازرگانی با خاور دور در سده‌های ۲ و ۳ ق. قرین بود. رونق یافتن مجدد بندرهای چین در سده ۶ ق. اسلام را در

1 Zheng He / Cheng Ho

۲ استراوترن و رایید، بخش ۴

مالایا از دین اقلیت به آیینی فراگیر ارتقای درجه داد. در برابر گرایش‌های بودایی در این منطقه، طریقت‌های متصوفه ابزار کارآمدی شدند و مبلغان صوفی از هند و ایران در توسعه اسلام دخالت اساسی داشتند. ویژگی اسلام در این‌جا این بود که شه‌ریاران مسلمان نه از بیگانگان فاتح، بلکه خود از بومیان بودند و با تغییر دین، فرهنگ ملی به خطر نمی‌افتاد. دیگر این‌که با تشرّف حاکمان و رعایا به توحید حاکم‌نشین‌های حقیر و خودبین محلی جای به دولت‌های بزرگ‌تر و مقتدرتر می‌سپردند و این دولت‌ها در امر پیش‌برد تجارت بین‌المللی و راه‌های آن بسی کارآمدتر بودند. در پایان سده ۷ ق. در سوماترای شمالی دو سلطان‌نشین کوچک بومی به‌وجود آمده بود که در زمان سفر ابن بطوطه (۷۴۶ ق.) توسعه قابل ملاحظه یافته بودند.^۱ در همان ایام منطقه مالایا، با نام جاوه، دیگر بخشی از بلاد اسلامی به‌شمار می‌آمد و بیش از پیش عالمان دین را به خود جلب می‌کرد. تا سده ۱۰ ق. گسترش رو به خاور اسلام جزیره‌ها برنئو و صلب را در بر می‌گرفت.^۲

یک مرحله مهم گسترش اسلام در زمان توسعه استعمار پرتغال و بعد هلند در راه‌های ادویه رخ نمود. تبه‌کاری‌های استعمارگران آزمند و زیاده‌خواه جزیره‌نشینان را به ورطه فلاکت و نابودی سوق داد. در برابر این شرّ بزرگ گرایش مردم به دین اسلام فزاینده‌تر و نقش اسلام در اتحاد قبایل پراکنده پُررنگ‌تر شد.^۳ در هر حال، اگر در نوع یا مقدار ادویه مورد داد و ستد، بهای آن در بنادر و بازارهای بین‌المللی، کیفیت گمرک در دوره‌های مختلف راه‌های ادویه و بسیاری مسائل از این قبیل، اختلاف نظر میان پژوهندگان هست، این نکته تردید نیست که بدون وجود تجارت ادویه و رونق راه‌های دریایی، دین اسلام در بیرون از جوامع عرب، ایرانی و ترک توسعه کنونی را نمی‌یافت.

عصر تجسس و استعمار اروپاییان

درحالی‌که تجارت بین‌المللی برای مردم خاورمیانه رفاه و نعمت فراوان به بار آورد، بازرگانی اروپا تا میزان ناچیزی کاهش یافته بود. مناسبات تجاری در دوران جنگ‌های صلیبی (۱۰۹۵ تا ۱۲۹۱ م.) باز قوت گرفت، چه اروپاییان کم‌کم باشکوه و جلال مشرق‌زمین و تجملات آن آشنا شدند و غذاها و جامه‌ها و عطرها‌ی شرقی در تعدیل ذائقه

۱ سفرنامه، ۶۵۰ و بعد.

۲ نک: د.ب.ا. ج. ۸، ذیل «اسلام».

۳ لاپیدوس، ۲۴۴-۲۵۱.

آنان تأثیر نمایان داشت. رفته‌رفته دو شهر ایتالیایی ونیز و جنووا با مسلمین پیمان‌های تجاری بستند. اجناس شرقی را از آن‌ها می‌خریدند و در بازارهای اروپای غربی و شمالی به بهای گزاف می‌فروختند. برای مثال فلفل را می‌توان ذکر کرد که یک محموله آن در بازار کالکوت هند فقط ۳ دوکات ارزش داشت و در بازارهای اروپا ۸۰ دوکات.^۱ تا سده ۱۳ م. ونیز انحصار تجارت با خاورمیانه را در دست گرفته و در قرن ۱۵ به قدرت بی‌رقیب دریایی در اروپا بدل شده بود. مارکوپولو، سیاح نام‌دار سده ۱۳ م. ونیزی بود و سفر او به چین، از راه‌های زمینی و دریایی، حاکی از کنجکاوی ونیزیان در شناخت بازارهای آسیاست.^۲

اروپاییان که تا آن زمان دریافته بودند ادویه در کجای کره زمین تولید می‌شود، برای حذف دلالان ونیزی و کوتاه کردن دست مسلمین از تجارت هند و خاور دور، به صرافت افتاده بودند و امکانات اقیانوس‌پیمایی خود را تجهیز می‌کردند. بدین‌سان عصر تجسس و کاوش‌های بزرگ آغاز شد و پرتغال و اسپانیا پیش‌گام آن بودند. کریستف کلمب به نیت رسیدن به هند، قاره آمریکا را در ۱۴۹۲ م. کشف کرد. پنج‌سال بعد، واسکو دوگاما، ناخدای یک ناوگان پرتغالی، دماغه امید نیک در حدّ جنوبی آفریقا را دور زد و به راه‌نمایی ابن‌ماجد (مذکور در فوق) به گوآ در ساحل دکن رسید. دیری نپایید که آلفونسو آلبوکوئرکه هرمرز را در دهانه خلیج فارس به تصرف درآورد (۱۵۰۷) و حاکمیت پرتغال را بر شریان آبی آسیای غربی استوار کرد. فقط ۴ سال بعد، همان دریانورد با تصرف مالاکا، مرکز توزیع ادویه خاور دور، نبض تردد دریاهای شرق را در دست گرفت. از این پایگاه، پیش‌روی پرتغال به سوی «جزایر ادویه» (ملوکیه) و چین و ژاپن ادامه یافت. به دنبال پرتغال کشورهای هلند و انگلستان بحریه‌هایشان را به آب‌های اقیانوس‌ها اعزام کردند.^۳ استعمار دریایی، تاریخ سده‌های ۱۷ تا ۱۹ را رقم زد و دولت‌های نیرومند اروپا حاکمیت خود را بر سرزمین‌هایی که به واسطه راه‌های ادویه به هم مرتبط می‌شد، استوار کردند.

در آغاز سده ۲۰، دولت‌های استعماری در اوج قدرت بودند؛ بریتانیا، هند، سیلان، برمه و سیام و شبه‌جزیره مالزی را در حوزه تصرف داشت. فرانسه بر هندوچین، ویتنام، لائوس، کامبوج و هلند بر بیش‌ترین خاک مجمع‌الجزایر اندونزی چیره شده بودند. امریکا که در

۱ استراوترن و رایید، بخش ۴.

۲ نک: إدواردز.

۳ میلتن، ۱-۸.

راه‌های ادویه، تازه‌واردی بیش نبود، به فیلیپین قناعت کرد. لیکن خسارت‌های دو جنگ جهانی و بیداری آسیا به استقلال کشورها یکی پس از دیگری انجامید. از سوی دیگر، از سده ۱۸ به بعد، زراعت ادویه از انحصار سرزمین‌های آسیایی بیرون آمده بود و در هر کجا که آب‌وهوای مساعد داشت، کشت می‌شد. چنین است که ادویه دیگر پُراج‌ترین کالاهایی نیست که در دریاها حمل و نقل می‌شود. امروز دیگر، هیچ کشوری را نمی‌توان نام برد که انحصار تجارت ادویه یا راه‌های دریایی را به تنهایی در دست داشته باشد.

منابع

- ابن بطوطه، *سفرنامه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- ابن رُسته، *الاعلاق/النفیسه*، در جلد ۷ از BGA، لیدن، ۱۷۸۹ و بعد.
- استراوترن، پ.وس. راید، *راه‌های ابریشم و ادویه*، ۴ جلد، ترجمه حبیب برجیان، فصل‌نامه ره‌آورد، ش ۵۳ تا ۶۰، بهار ۱۳۷۹ ش. به بعد.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، «فلفل روسیاه راه‌نورد (قدمی کوتاه در راه بلند ادویه: جاده فلفل)» کلک، شماره‌های ۴۹ تا ۵۶، ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۳ ش.
- حورانی، جورج ف.، *دریانوردی عرب در دریای هند*، ترجمه محمد مقدم، تهران، ۱۳۳۸ ش. [همه قول‌ها از اصل انگلیسی کتاب نقل شد].
- ناصر خسرو، *سفرنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۵ ش.
- رائین، اسماعیل، *دریانوردی ایرانیان*، ۲ ج، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- صفی‌نژاد، جواد، *سفرهای سلیمان سیرافی...*، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- طبری، *تاریخ*، به کوشش دخویه و دیگران، لیدن، ۱۸۷۹ تا ۱۹۰۱.

Bury, J.B., *History of the Later Roman Empire*, London, 1923.

Casson, *The Ancient mariners*, London, 1960.

Chaudhuri, K.N., *Asia before Europe: economy and civilisation of the Indian Ocean from the rise of Islam to 1750*, Cambridge, 1990.

Christides, V., "L'enigme d' Ophir," *Revue Biblique*, \xxvii, 1970, 240-247.

Edwards, M., "Marco Polo," *national Geographic*, nos. 4-6, 2001.

Ferrand, Gabriel, "L' élément persan dans les texts nautiques arabes des XV^o et XVI^o siècles," *Journal Asiatique*, vol. CCIV, 1927.

Hasan, H., *A History of Persian Navigation*, London, 1928.

Hitti, P., *History of the Arabs*, London, 1940.

Hourani, George F., *Arab seafaring in the Indian Ocean in ancient and early medieval times*, revised and expanded by John Carswell, Princeton, 1995.

Lapidus, I., *A History of Islamic Societies*, Cambridge, Mass., 1988.

Laufer, B., *Sino-Iranica*, Chicago, 1919.

Miller, J. Innes, *The spice trade of the Roman Empire*, 29 B.C. to A.D. 641, Oxford, 1969.

Milton, Giles, *Nathaniel's nutmeg, or, the true and incredible adventures of the spice trader who changed the course of history*, New York, 1999.

Peryplus Maris Erythraei: *The periplus of the Erythraeum Sea*, tr. W.H. Schoff, New York, 1912

STRATHERN, P. AND S. REID, *SILK AND SPICE ROUTES*, 4 VOLS., LONDON,

UNESKO, 1993-94.

TIBBETTS, G.R., *ARAB NAVIGATION IN THE INDIAN OCEAN BEFORE THE COMING OF THE PARI GUES*, LONDON, 1971.

THE TRAVELS OF FA-HIEN, TR. J. LEGGE, OXFORD, 1886.

WELCH, JEANIE M., *THE SPICE TRADE: A BIBLIOGRAPHIC GUIDE TO SOURCES OF HISTORICAL AND ECONOMIC INFORMATION*, WESTPORT, CONN., 1994.

WHITEHOUSE, D. AND A. WILLIAMSON, "SASSANIAN MARITIME TRADE," *JRAN*, XI, 1973.

درباره دکتر الکساندر بویارف، محقق و مورخ تاتاری

گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر

دکتر اسکندر بایار (الکساندر بویارف)، پژوهش‌گر تاتاری، نویسنده کتاب پُر ارزش «تاریخ اسرارآمیز تاتارستان»، از دانش‌مندان نواندیش و پُرتلاشی‌اند که کوشیده‌اند با شالوده‌شکنی و هنجارشکنی، با دید نوینی، بیرون از تنگ‌نگری‌های تباری، زبانی و آیینی به تاریخ بنگرند. در سال‌های اخیر، پس از آن‌که دانش‌مندان چینی و جاپانی شرح و تفسیرهای تازه‌ای بر کتاب ۲۴ جلدی تاریخ چین باستان (اثر شی سی‌شی) نوشتند و علم نسب‌شناسی (ژنتیک) به شکوفایی رسید و پژوهش‌های تازه زبان‌شناسیک، سکه‌شناسیک، انسان‌شناسیک و ده‌ها علم دیگر دامنه یافت و دست‌آوردهای کاوش‌های باستان‌شناسیک در دسترس عامه مردم قرار گرفت، دست به کار شد و در تارنمای وزین «دشت زیران» ده‌ها مقاله گران‌سنگ نوشت.

دکتر بایار، باری با ورناندازی (مقایسه) هاپلوگروه‌های تاتارها و ایرانیان دید که درصدی هاپلوگروه q (شاخصه ترکان) در میان تاتارها تنها دو درصد و در میان ایرانیان ۴ درصد است. هاپلوگروه o (شاخصه چینی‌ها) در میان تاتارها اصلاً دیده نمی‌شود. در حالی که در میان ایرانیان ۲ درصد است. همین‌گونه هاپلو c (مغولی) در میان تاتارها ۲ درصد و در میان ایرانیان ۳ درصد است. برعکس، هاپلوی R1a و R1b (شاخصه ابروهندواروپاییان یا ایرانیان) در میان تاتارها دو برابر ایرانیان است.

این ورناندازی (مقایسه) جالب او را به این اندیشه وا داشت که تاتارها ایرانی‌تر از ایرانیان‌اند! همین بود که دست به یک رشته پژوهش‌های ارزنده برای ریشه‌یابی هویت اصیل ایرانی تاتارها یازید که نادرست ترک خوانده می‌شوند. او بر پایه تحلیل‌های زبان‌شناسیک و فقه‌اللغه دریافت که واژه تاتارستان متشکل بر سه سازواره تات+ار+استان است یعنی کشور مردمان تات. او با چاپ کتاب وزین «تاریخ اسرارآمیز تاتارها»، نسخه رسمی دولتی تاریخ تاتارها نوشته اسحاقف و اسماعیلف را به چالش کشید.

روشن است «آر» یا «ار» به معنای مرد که در آلمانی هم به شکل Herr و در انگلیسی به شکل ضمیر مذکر مفرد-«ای» به کار می‌رود، چونان پس‌وند در نام‌های تباری بسیاری از توده‌ها بازتاب یافته است: مانند چونگار (چونگ+ار)ها، بلغار (بلغ+ار)ها؛ افشار (افش+ار)ها یا افشین‌ها از اصلاً از گستره تاجیکستان برخاسته بودند و آرنی (آرنی) بودند؛ (آو+ار)ها؛ اوگرها یا اوگار (اوگ+ار)ها یا مجارها؛ سابیر (ساب+ی+ار)ها و...

او هم‌چنین دریافت که به گفته محمود کاشغری، تاتارها در آغاز زبان دیگری داشته‌اند و در پهلوی ترکی به آن زبان سخن می‌گفته‌اند. دکتر بایار پس از پژوهش‌های درازمدت توانست دریابد که آن زبان یکی از زبان‌های ایرانی خاوری بوده است. او هم‌چنین بر پایه اسناد بایگانی‌های چینی برجسته ساخت که تیلی‌ها همان دی‌ها یا دهایی‌های ایرانی‌اند که پسان‌تر به نام تاتار یاد شده‌اند و با بای‌دی‌ها، سک‌دی‌ها (سغدی‌ها)، افری‌دی‌ها و... هم‌ریشه و هم‌تبارند.

شایان یادآوری است که این نه‌تنها دکتر بایار تاتاری، بلکه شمار بسیار از دانش‌مندان باشقیری، قرغیزی و... اند که از راه پژوهش‌های علمی متوجه شده‌اند که خاست‌گاه ایرانی دارند و نادرست ترک خوانده می‌شوند. حالا حتی در ترکیه هم متوجه شده‌اند که باشندگان کشور ترکیه دارندگان تنها ۲-۱۰ درصد هاپلوی ترکی‌اند و چه از دید تباری و چه از دید فرهنگی بیش‌تر ایرانی‌اند تا ترکی. سخن‌رانی اخیر اکادمیسین یاسین اوکتای، از دانش‌مندان خبره ترکی که آشکارا اعلام داشت که در ترکیه چیزی به نام ترک وجود ندارد، به خودی خود، گواه بر نکته‌های بسیار است^۱.

۱ با سپاس از: م. روزبه و س. مشعل.

خاست‌گاه و ریشه‌های زبان چندکانونی و سنتزی (آمیزه‌ای) پارسی دری

پروفسور الکساندر بویارف / مورخ و محقق تاتاری

گزارنده به پارسی دری: دکتر عزیز آریانفر

دوره کوشانی

در این بخش به بررسی توده‌هایی می‌پردازیم که گویشوران زبان ایرانی سکایی ختنی (تخاری) و یا نیز کوشانی «زبان پارسی میانه خاوری پسین» (زبان باختری) بوده‌اند. در واقع، این بخش یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب دست داشته است؛ زیرا بیش‌تر ربط می‌گیرد به دوره فرمان‌روایی کوشانیان که دردمندان دربار این دوره در زبان پارسی دری اطلاعات بس اندکی در دست است و می‌شود گفت تقریباً در تاریکی به سر می‌بریم. به‌ویژه کم‌تر کسی درباره پیشینه تاریخی این توده‌ها و زبان‌شان اطلاعات دقیق علمی دارد.

در این‌جا می‌خواهم چند نکته مهم را خاطرنشان بسازم. بخش دست‌داشته یک‌سره به کوشانیان تخصیص یافته است. با توجه به این‌که در برنامه دارم در آینده کتابی را درباره کوشانیان از روسیه پارسی دری برگردان کنم، در این‌جا تنها به یک رشته اطلاعات عمومی بسنده می‌کنیم. آنچه مربوط به دوره‌های کیداریان و یفتلیان می‌شود، می‌کوشیم در بخش‌های بعدی به تفصیل بنویسیم.

روشن است آن‌چه در این نوشته بازتاب یافته است فتح باب و آغاز کار است و به هیچ‌رو نمی‌توان آن را سخن آخر و فرجام کار ارزیابی کرد. هنوز مطالعات بنده در زمینه بسیار ابتدایی است. امیدوارم بتوانم در آینده کار را در زمینه دنبال کنم.

درباره کوشانیان در زبان روسی آثار بسیار ارزش‌مندی نوشته شده که مبتنی بر داده‌های تازه علمی در عرصه‌های زبان‌شناسی، نسب‌شناسی، باستان‌شناسی و... اند و دردمندان تاکنون هیچ‌کدام به پارسی دری برگردان نشده‌اند. حتی کتاب‌های بسیار مهمی که نیم‌سده

پیش از امروز به چاپ رسیده بودند و ترجمه آن‌ها بس مهم و از اولویت‌های تأخیرناپذیر بود، در کنج بایگانی‌های آسیای مرکزی در تاق نسیان گذشته شده‌اند؛ مانند «در عهد کوشان» (Central Asia in the Kushan period) که گنجینه‌ای است در بر گیرنده ده‌ها مقاله و سخن‌رانی بزرگ‌ترین دانش‌مندان خاورشناس در همایش بین‌المللی کوشانی که از سوی یونسکو به هم‌کاری پژوهشکده خاورشناسی پژوهش‌گاه علوم شوروی پیشین به سال ۱۹۶۸ در دوشنبه برگزار شده بود.^۱ ریاست همایش را شادروان اکادمیسین باباجان غفوراف، رئیس وقت پژوهشکده به دوش داشت. در این نشست، شادروان استاد کوهزاد رئیس وقت انجمن تاریخ و شادروان دکتر شاهی بای مستمندی رئیس وقت باستان‌شناسی کشور اشتراک ورزیده بودند. با توجه به این که هدف ما بررسی سیر تحول و تکامل تاریخی زبان ما در بستر تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تمدنی است، از همین رو، به بررسی دوره‌های یاد شده می‌پردازیم. اما پیش از آن بایسته است تا نگاهی به مفهوم توران بیفکنیم. ما در بخش‌های پنجم و ششم اطلاعات بایسته را درباره سرزمین توران، توده‌های تورانی و زبان این توده‌ها آورده‌ایم. از این‌رو، بهتر است، نخست به سراغ آن نوشته‌ها بروید.

به هر رو، می‌پردازیم به اصل مطلب. در گذشته گفتیم که پس از برافتادن دولت هخامنشی به دست اسکندر مكدونی، شمار بسیاری از درباریان، دبیران، دولت‌مردان، سپاهیان، لشکریان، دفتریان، خاندان‌های اشرافی، بازاریان، هنرمندان، معماران، پیشه‌وران، کسبه‌کاران، کاهنان و فشرده سخن، کل دستگاه دولت و همه آنانی که می‌توانستند، به خاور پشته ایران، بیش‌تر به گستره سرزمین بلخ و آسیای میانه سرازیر شدند، که شمار دقیق‌شان روشن نیست. اما می‌تواند سر به ده‌ها و حتی صدها هزار نفر بزند. روشن است این‌ها زبان خود را هم با همه واژگان گسترده دفتری و لشکری و بازاری خود به هم‌راه آوردند.

گذشته از این‌ها، پس از لشکرکشی اسکندر به شرق ایران، سپاه بی‌کران شاید چند صدهزار نفری و شاید هم چند ده‌هزار نفری وی با بردگان پارسی‌شان برای همیشه در این سرزمین ماندگار شدند. این‌گونه، زمینه آمیزش و سنتز زبان بومی اوستایی رایج در بلخ با زبان‌های دو امپراتوری بزرگ باستانی پارسی باستان (هخامنشی) و هلنی (یونانی) فراهم شد و زبان نویی پدید آمد که با رسم‌الخط یونانی نوشته می‌شد و روشن است ساختار آن از ساختار پارسی باستان و زبان رایج در کشور بلخ متفاوت بود. می‌شود پیش‌نهاد کرد که این زبان را با نام «زبان پارسی میانه خاوری نخستین» یاد کرد. چون کانون شکل آن در

۱ جا دارد از دوست دانش‌مند جناب آقای داوری استاد زبان و ادبیات پارسی دری دانشگاه هایدلبرگ آلمان ابراز سپاس نمایم که این کتاب بی‌نظیر و شمار دیگر از میانی «آثار ارزشمند و کم‌یاب (مانند کتاب سه جلدی شه‌کار جاودانه شادروان استاد» زبان‌شناسی ایرانی آبیاف) را از کتاب‌خانه استاد هلموت هومباخ به دست‌رس بنده گذاشته‌اند.

گستره بلخ بوده است و هم از زبان اوستایی جوان پسین و هم از زبان پارسی باستان غربی در اثر رخنه واژگان و شاید هم دستور زبان «یونانی» تفاوت‌هایی چشم‌گیر داشته است. پس از برافتادن دولت یونان و باختری (سیلوکی)، با سرازیر شدن کوشانیان، کیداریان و... به‌ویژه ره گشودن آیین نو بودایی، شمار فراوانی از واژه‌های دیگر از جمله چینی، هندی و تبتی وارد گستره ایران شرقی شد؛ یعنی باز هم زبان دچار دگرگونی و دست‌خوش تأثیرپذیری گردید.

درست همین زبان نو را باید «زبان باختری» (زبان پارسی میانه خاوری پسین) شمرد که بر شالوده زبان پارسی میانه خاوری نخستین شکل یافته بود.

با آمدن کوشانی‌ها (تخاری‌ها)، کیداری‌ها و یفتلی‌ها به شرق پشته ایران، زبان شاهنشاهی تخاری (ماه‌بانویان یا یوئه‌شی‌ها) که در واقع زبان یک شاهنشاهی تورانی (سکایی ختنی) بود، نیز به گنجینه واژگانی زبان ما افزوده شد. در پهلوی آن، راه‌یابی آیین بودایی واژگان خودش را از تبت و هند به همراه آورد. گشایش راه ابریشم نیز در داد و ستد فرهنگی و تمدنی میان خاور و باختر بسی سودمند بود. ره‌آورد همه این‌ها پیدایش زبان باختری (بلخی) بود که می‌شود گفت در واقع زبان پارسی دری میانه خاوری پسین در امتداد زبان پارسی دری میانه نخستین) بوده باشد.

بایسته است به یک نکته باریک‌تر از مو اشاره داشته باشیم و آن این‌که زبان باختری (بلخی) با زبان کوشانی (تخاری) متفاوت بود و نباید این دو زبان را یکی پنداشت. در این باره پسان‌تر به تفصیل سخن خواهیم گفت.

دوره نیاکان کوشانیان: پیشینه تاریخی ماه‌بانویان (یوئه‌شی‌ها)

در میانه‌های هزاره یکم پیش از میلاد، در گستره پهناوری از گانسو و حوضه رود تاریم و تورفان و ختن و کاشغر گرفته، در سر تا سر مرز میان چین و مغولستان و هفت‌رود و جنوب سایبری، شاهنشاهی تورانی فرمان می‌راند که کشورشان را چینی‌ها به نام کشور یوئه‌شی‌ها (ماه‌بانویان یا سرزمین شه‌بانوی مهتابی) می‌نامیدند. در این سرزمین مردمانی می‌زیستند که متشکل بر چندین قبیله بودند که چهار، پنج قبیله‌شان بسیار سرشناس بودند:

آسی (asiii)‌های کوچی (آسیان‌ها یا اوسون‌ها غیر از این‌ها اند)، پسیان‌ها (pasians)، ساکاروال‌ها (s sakaroval)، ساکاراوی‌ها (sakarauks) غیر از این‌ها اند و تخارها، پرسشی که مطرح است، این است که چرا از کوشانیان در میان این قبایل نام گرفته نشده است؟ به هر رو، در این باره کمی بعدتر باید گفت که ماه‌بانویان پس از شکست از دست هونوها که برخاسته از خیونیان بودند و در اثر آمیزش گروه‌هایی از خیونیان با چینی‌ها به میان آمده

بودند، به سه بخش تقسیم شدند. گروهی که عبارت بودند از بازماندگان دودمان شاهی کیدار، به‌سوی تبت گریختند، گروهی هم ماندگار شدند و زیر فرمان اوسون‌ها و هونوها قرار گرفتند و بخشی هم که عبارت بودند از تخاریان به‌سوی هفت‌رود و سپس هم سغد گریختند و در سرچشمه‌ها و بستر میانی رود گل‌زریون (سیر یا سیحون) ماندگار شدند. تا این‌جا باز هم خبری از کوشانیان نیست. تنها می‌خواهم بگویم که همه زبان‌شناسان به‌نام جهان هم نگرند که زبان تخاریان از زبان‌های ایرانی شرقی بود و تردیدی ندارند که این زبان سکایی ختنی بود. حالا می‌بینیم که کلمه کوشان از کجا برخاسته است.

راستش، من به رغم کاوش فراوان در هیچ‌جایی به وجه تسمیه واژه کوشان برنخورده‌ام و تا کنون هیچ‌کسی هم نتوانسته است پاسخ درخور و بایسته‌ای به این پرسش بدهد که کوشان یعنی چه؟ از این رو، ناگزیر گردیده‌ام، دست به دامن تأویل و فانتزی علمی بزنم و به حدس و گمان متوسل شوم. خدا کند به این درجه اجتهاد رسیده باشم. با این همه، می‌گویم دیدگاه خود را در زمینه ابراز دارم: فشرده داستان این است که چینی‌ها رود سیحون «گوی‌شوی» می‌گفتند با این توجه جوی گل‌زریون را که تخاریان پیش از به قدرت رسیدن در باختر، نزدیک به دو سده در سرچشمه‌های رودگل‌زریون بود و باش داشتند، به نام گل‌زریونی‌ها و به قول چینی‌ها گوی‌شویی‌ها یا از سوی سغدیان به گمان اغلب به نام گل‌زریونیان یا گل‌زریونی‌ها یاد می‌شدند. از همین رو، شاید یعنی گویشانی‌ها «گوی‌شویان» چینی‌ها ایشان را یاد می‌کردند. یعنی این چینی‌ها و پیرو آن‌ها توده‌های هم‌سایه‌شان بودند که بخشی از تخاریان را گویشانی (کوشانی) نام داده بودند.

یک احتمال دیگر هم می‌رود و آن این‌که در زبان به معنای کوه است و شاید هم گویشان «شان» چینی یعنی «گوی» به معنای مردمان باشنده کوهستان. کوهستان گل‌زریون و یا شاید هم جوی گل‌زریو نبوده باشد. این است که با گذشت زمان به کوشان و کوشانیان متحول شدند. شایان یادآوری است که به زبان ترکی همین اکنون هم جوی یا جو را به شکل «سو» یاد می‌کنند.

ابدال «ج» و «گ» هم در بسیاری از زبان‌ها یک امر معمول است. از این رو شاید هم به معنای کوهی که در «جوی‌شان» کنار جوی یا رود قرار داشته، با گذشت زمان به گوی‌شان و سپس هم کوشان با ابدال گ به ک مبدل شده باشد.

هم‌چنین می‌توان گمان برد که ماه‌بانویان (یوئه‌شی‌ها یا تخاریان (که سده‌ها پس از آمدن از سرزمین آبایی و نیایی خود، نام اصلی خود) تخاریان (را نگه داشته بودند؛ در هنگام «شان» هم‌سایگی چند سده‌ای با چینی‌ها کلمه‌شان (کوه) را از آنان به عاریه گرفته باشند. هر چه هست، نام بسیاری از کوه‌ها درست به چینی ثبت تاریخ شده است مانند تیان‌شان

و... به هر رو، تخاری‌ها هنگام بودوباش در دامنه‌های کوه‌هایی در سرچشمه رود گل‌زریون یا سیحون و در بستر میانی آن، شاید به گل‌زریون‌شانی‌ها معروف شده باشند که با گذشت زمان به «گل‌شانی»ها یا گل‌شان‌ها و در فرجام هم به گوی‌شان‌ها و گوشان «شان‌ها» در پایان کار هم به کوشان‌ها تبدیل شده باشند. فراموش نشود که برخی چنین می‌پندارند که واژه کوشان از نام یکی از فرمان‌روایان تخاری گرفته شده بود.

اکنون این پرسش مطرح است که کوشانیان یا تخاریانی که زبان‌شان به تأیید همه زبان‌شناسان بزرگ سکایی ختنی بوده، چگونه در کتیبه‌شان زبان خود را «اری» خوانده‌اند؟ پاسخ این پرسش چنین است که کوشانی‌های یا تخاریان پیش از آمدن به بلخ، با بودوباش در گستره سغد، زبان‌شان با زبان سغدی‌ها و خوارزمی‌ها و نیز به پیمانانه معینی با زبان پارسی میانه خاوری نخستین آمیزش یافته بود و بستر نرمی برای پذیرش این زبان هموار شده بود. سپس هنگامی که کشور بلخ را گرفتند، با توجه به این‌که زبان باشندگان آن یک زبان پیش‌رفته و زبان رایج در میان گستره پهناوری بود (آمیزه‌ای از زبان‌های اوستایی بومی، پارسی باستان و یونانی)، و از سویی هم این زبان برای‌شان بیگانه نبود، آن را چونان زبان رسمی و اداری شاهنشاهی خود پذیرفتند. روشن است خود کوله‌بار بزرگی از واژگان زبان نخستین نیایی خودشان یعنی سکایی ختنی را هم به همراه آورده بودند. درست در اثر آمیزش این دو زبان و نیز شماری از واژگان آیین بودایی؛ زبان باختری شکل گرفت که به نوبه خود دارای مراحل سه‌گانه است. یعنی باختری کهن، باختری کوشانی، و باختری یفتلی.

این بود که در هنگام نوشتن کتیبه‌ها، دیگر زبان بومی باختری را هم چون زبان رسمی و دولتی پذیرفته بودند و چون زبان تخاری هر چند هم متحول شده در دوره بود و باش در مناطق سرچشمه رود گل‌زریون، توانایی کاربرد هم‌چون زبان رسمی دولتی و زبانی که برای همه اتباع دولت کوشانی قابل درک و فهم باشد را نداشت؛ از همین رو، زبان پارسی دری میانه خاوری نخستین را که آمیزه‌ای بود از زبان‌های اوستایی بومی بلخی، زبان پارسی کهن هخامنشی (که پس از بر افتادن شاهنشاهی به خاور پشته ایران ره گشود) و زبان یونانی با سازهایی از زبان‌های سغدی و خوارزمی و... بود را به‌عنوان زبان رسمی پذیرفتند. روشن است واژگان خودشان را هم با خود به ارمغان آورده بودند. در نتیجه زبان نوی پدید آمد که نام آن را دانش‌مندان «باختری» (بلخی) گذاشته‌اند. بیش‌تر به این دلیل که این زبان در پیرامون کشور بلخ شکل گرفته بود.

از آن‌چه که در بالا آوردیم دانسته شد که زبان تخاری (کوشانی) که زبان سکایی ختنی بود، از زبان چندکانونی و سنتز پارسی دری میانه خاوری، نخستین تفاوت داشت و نمی‌شود این دو را یکی دانست. از این‌رو، کسانی که چنین برداشت کرده‌اند که گویا زبان دری از

زبان باختری و به زعم ایشان تخاری (کوشانی) که آن را نادرست با باختری یکی می‌پندارند، برخاسته بود، سخت در اشتباه به‌سر می‌برند. آنان چنین فسانه‌پردازی کرده‌اند که گویا Tohari به dohari با که تبدیل «ت» به «د» که امکان آن می‌رود با گذشت زمان dahri و سپس هم دری تبدیل شده است، و هیچ پیوندی با زبان پارسی غربی ندارد و در واقع یک زبان بیخی جدا از زبان پارسی غربی است. در یک سخن، به دلیل عدم آشنایی با ریشه‌های زبان تخاری و زبان باختری به بی‌راهه رفته‌اند. در این حال، فراموش کرده‌اند که زبان سکایی ختنی یک زبان کنتوم بوده است. این در حالی است که زبان باختری و نیز پارسی دری یک زبان سئتم است. در این حال، هواداران این دیدگاه این را که چگونه می‌توان یک زبان گروه کنتوم را با یک زبان گروه سئتم یکی پنداشت، توضیحی نمی‌دهند.

به هر رو، منظور این بود که زبان تخاری (کوشانی) با زبان بلخی یا باختری بیخی متفاوت بوده است. تازه باید در سنجش گرفت که در این‌جا سخن بر سر پارسی میانه خاوری نخستین است که در دوره فرمان‌روایی یونانیان در بلخ شکل گرفته بود و زبان

۱ سرچشمه این اشتباه را باید در دیدگاه‌های شادروان استاد حبیبی جست‌وجو کرد. چنین برمی‌آید که ایشان نتوانسته بودند میان زبان اصلی تخاریان (کوشانیان) که در واقع زبان سکایی ختنی و یک زبان کونتم بود و زبان باختری (بلخی) که در واقع برخاسته از زبان پارسی میانه خاوری نخستین بود؛ تفاوت قائل شوند و تنها با تکیه به محل پیدا شدن کتیبه، آن را تخاری خوانده‌اند؛ یعنی خواسته آن با آن یک نام جغرافیایی بدهند که روشن است اشتباه است. زیرا تخاریان، قوم بزرگی بودند که در آغاز در گان‌سو و ختن و کاشغر و تورفان چین می‌زیستند و از خود امپراتوری و زبان داشتند و روشن است در آن برهه با توجه به این که هنوز در زبان پارسی دری آثار و اسناد و مدارک و اطلاعات کافی درباره زبان سکایی ختنی موجود نبود، ایشان نمی‌توانستند این باریکی را درک کنند. از سوی دیگر، ایشان ترجیح داده‌اند این زبان را به اعتبار دودمان کوشانی، زبان کوشانی هم بخوانند که باز هم نادرست است. با این همه، باید به ایشان آفرین گفت که در مقدمه پیش از پیش، خود را تبرئه داده، نوشته بودند که اعتراف داریم که این نظریات من قطعی و حتمی... «نیستند و اگر در آینده قرائن موجه‌تر و معقول‌تری بر اساس‌های علمی و یا از روی کشفیات آینده به عمل آید و مبنی بر دلایل مثبت و استوارتری باشد، باید آن را بدون دغدغه خاطر قبول کرد و بر نظریات خود اصرار نباید ورزید».

به هر رو، شادروان استاد حبیبی در کتاب «ما در زبان دری» در صفحه ۴، زیرعنوان «زبان کتیبه [سرخ کوتل] یا فارسی ۱۸۰۰ سال قبل» می‌نویسد: «مستشرقان اروپا که این کتیبه را مطالعه کرده‌اند، مانند هیننگ و ماریک، زبان آن را باختری نامیده‌اند؛ ولی چون بغلان در تخارستان واقع است، بهتر است آن را «تخاری» بخوانیم. و من در این رساله آن را زبان کوشانی گفته‌ام که نام واقعی است؛ ولی چون البیرونی و البشاری مقدسی زبان ولایت بین بلخ و بدخشان را تخاری خوانده و آن را به زبان بلخی نزدیک دانسته‌اند آثارالباقیه، ص. ۲۲۲ و أحسن‌التقاسیم، ص. ۳۳۰. بنابراین، اگر این زبان را تخاری بگوییم، نیز جایز است...»

...این زبان تخاری یا کوشانی را چنان‌چه در قسمت تحلیل کلمات آن می‌بینید، با زبان کنونی افغانستان و زبان دری و نیز پشتو روابط محکمی است و اغلب کلمات و تراکیب و حتی افعال آن با پشتو مشترک‌اند؛ ولی آن را نمی‌توان پشتو شمرد. بلکه شکل قدیمی همین فارسی کنونی افغانستان است. و ضمناً ریشه‌های کلمات آن رادر پارسی باستانی و پهلوی و سغدی و ختنی و لهجه‌های دیگر افغانستان نیز توان یافت. «اشتباه شادروان حبیبی در این بود که نام این زبان را زبان تخاری یا کوشانی نوشته بودند. اگر زبان باختری می‌نوشتند، پروا نداشت و باکی نبود؛ زیرا زبان تخاری با زبان‌های پشتو و پارسی دری، به‌رغم یک رشته هم‌گونی‌ها و نزدیکی‌ها، تفاوت‌های چشم‌گیری دارد. تنها زبان باختری است که می‌توانسته با این دو زبان روابط محکمی داشته باشد.»

باختری یا زبان پارسی میانه خاوری پسین، زبانی بود که در چند مرحله در اثر آمیزش زبان پارسی میانه خاوری نخستین (که در دوره سیطره سلوکی‌ها شکل گرفته بود) با زبان‌های کوشانی، کیداری، یفتلی، پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی، زبان‌های گستره شمال باختری هند، و در فرجام با زبان ترکی پدید آمده بود. نباید فراموش کرد که که کیانیان در هنگام بودوباش دوسده‌ونیمی خود در تبت آمیزش‌هایی با تبتیان داشته بودند و روشن است زبان‌شان هم به پیمان‌ه معینی از زبان‌های تبتی و چینی و زبان‌های مغولی باستان (زبان‌های سیان‌بی‌ها و ژوزان‌ها) متأثر شده بود.

پرسشی که از دیرباز در میان پژوهش‌گران مطرح است، این است که نیاکان کوشانی‌ها — یوئه‌شی‌ها — تخارها، چه زبانی را با خود به باختر به ارمغان آورده بودند؟ «به پنداشت لیوشیتس (V.A. Livshits)، سخن می‌تواند تنها بر سر «لهجه ساکایی کوشانی» مستقیماً مرتبط با لهجه ختنی-ساکایی کوشانی ترکستان خاوری در میان باشد.

زبان ساکی کوشان، مانند زبان پارنی‌ها در پارت، در نتیجه اسیمیلاسیون (هم‌گون‌شوی) تازه‌واردان از سوی باشندگان بومی ایرانی ناپدید شد [همان‌جا]. برعکس، و. و. ایوانف، تعلق تخاری بودن اولی زبان تخاری-کوشانی را با اشاره به گویش تخاری کوچی رد نمی‌کند. همراه با آن، همو. ایوانف بود که فرضیه ناهم‌گونی تباری اتحادیه «قبیله‌ای یوئه‌شی را که در آن مرحله معینی در کنار تخارها، قبایل خاوری ایرانی شامل بودند»، هم مطرح ساخت.

با توجه به این‌که در سده دوم پیش از میلاد، همه یوئه‌شی‌ها، آسیای میانه را ترک نگفته بودند، (مطابق منابع چینی، در گانسو و ترکستان خاوری یوئه‌شی‌های کوچک ماندگار شده بودند) ایوانف درست فاکت کوچیدن همین بخش ایرانی خاوری اتحادیه قبیله‌ای یوئه‌شی‌ها را که همراه دیگران، تخاری خوانده می‌شدند به غرب، آسیای میانه، مجاز می‌شمارد. از گفته‌های ایوانف می‌توان چنین برداشت کرد که تخاری‌ها نام عمومی همه اتباع کشور شاهنشاهی یوئه‌شی — تخارستان بزرگ بوده و کوشانیان شاخه ایرانی خاوری کنفدراسیون کثیرالمله تخاری بودند.»

روشن است، زبان پارسی میانه غربی (پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی) تفاوت‌هایی از «زبان پارسی میانه خاوری» کوشانیان، کیداریان و یفتلیان (زبان باختری یا زبان پارسی میانه خاوری پسین) شاید از دید گویشی و تا اندازه‌ای هم واژگانی و دستوری پیدا کرده بود.

هم‌زمان با روی کار آمدن اشکانیان در غرب و میانه پشته ایران، در مناطق شمال خاوری (بلخ و تُخار و فرارود) دولت گرپاند (گرپانت/ کشور راه کوهستانی) تشکیل شد که سروری آن با دودمان کوشانیان (آمده از سرزمین یوئه‌شی‌ها) بود. پس از کوشانیان، پادشاهی این خطه به‌دست دودمان‌های کیداری (کوشانیان کوچک) و یفتلی افتاد. در

دوره‌های کوشانی و یفتلی (که خاست‌گاه‌شان کوه‌های پامیر بود)، آیین‌های بودایی و... در این سرزمین ره گشود و مراودات گسترده‌ای با چین و هند و تبت آغاز شد. روشن است، آیین بودایی تأثیرات خودش را بر فرهنگ و زبان باشندگان این کشور گذاشته بود و **شمار فراوان واژه‌های هندی و چینی و تبتی** به آن ره یافته بودند. در دروه یفتلیان که روابط گسترده‌ای با دولت ژوژان‌های مستقر در گستره مغولستان (از جمله پیوندهای خویشاوندی) داشتند، روشن است باید داد و ستدهای فرهنگی و زبانی را میان زبان‌های شرقی آسیایی و زبان پارسی میانه شرقی باختری در سنجش داشت؛ زیرا کوشانیان پیوسته با پارت‌ها، هندی‌ها و در پایان با ساسانیان؛ و یفتلیان پیوسته با ساسانیان و هندی‌ها در تعامل بودند تا این‌که پس از سرازیر شدن **ترک‌ها، دولت‌شان برافتاد و سغد و خوارزم به دست ترک‌ها افتاد و تخارستان و بلخ و سیستان و کابلستان به دست ساسانیان.**

به هر رو، گفتیم که زبان تخاری و زبان باختری یا بلخی را نباید یکی پنداشت. یکی پنداشتن این دو زبان از لغزش‌های فاحشی است که باید ویرایش شود. دشواری در این است که بسیاری از پژوهش‌گران به دلیل آشنایی نداشتن با علمی چون انتروپولوژی (انسان‌شناسی)، اتنولوژی (تبارشناسی)، ژنیتیک (نسب‌شناسی)، ایتمولوژی (ریشه‌شناسی)، لنگوستیک (فقه‌الغه)، نومازماتیک (سکه‌شناسی)، تاریخ خاور باستان و... تنها با تکیه به برداشت‌های سطحی به بی‌راهه می‌روند.

برای پی بردن به سرشت موضوع، در آغاز باید دانست که تخار یعنی چه و تخاریان کی و چه مردمانی بودند و از کجا آمدند و زبان اصلی‌شان در آغاز چه بود و تخارستان یعنی چه و زبان رسمی تخارستان چه زبانی بود. همین‌گونه باید دانست که زبان باختری یا بلخی در آغاز چه زبانی بود، پسان در دوره سلوکی‌ها (هلنی‌ها) دچار چگونه استحاله‌ای شد و سرانجام در آستانه افتادن خراسان به دست اعراب و سپس دستیابی به استقلال نسبی و در پی آن کامل دست‌خوش چه دگردیسی‌هایی گردید.

از تاریخ می‌دانیم که در حدود پنج‌هزار سال پیش از امروز توده‌های اروپاییدی از گستره میان رودهای ولگا و دانوب به‌سوی قزاقستان، جنوب سایبریا، آسیای میانه، ایالت سین‌کیانگ چین (کاشغر، ختن، تورفان، گانسو و...) و جنوب مغولستان در امتداد مرزی که اکنون دیوار چین در آن ساخته شده است، پراکنده شده بودند. در این گستره پهناور شمار بسیار تیره‌های اروپاییدی می‌زیستند که زیرنام عمومی اسکیت‌ها یا تورانیان یاد می‌شوند.^۱

ساختمان هجا در زبان گیلکی

مسعود پورهادی / پژوهش‌گر زبان، فرهنگ و ادب گیلان

نشانه‌های آوانگاری

نشانه	معادل	معنای فارسی	نشانه	معادل	معنای فارسی
P	pâč	کوتاه قد	č	čvor	از رونق افتاده
b	bij	حرام‌زاده	j	jud	الکن
d	dim	صورت، چهره	m	mât	غلیظ
t	Tij	تیز	n	ninâki	مردمک چشم
k	kəš	آغوش	l	lâr	تو خالی
g	gâč	پای ناراست	r	râb	حلزون
q	qâš	وسمه	y	yâlmənd	رنگین کمان
v	vâš	علف	â	âj	گرسنه
s	səs	بی‌نمک	a	arzu	اشک
š	šub	سوت	e	erjen	ریزریز کردن
z	zərx	گزنده	i	ipče	کمی، مقداری
ž	živir	فریاد	u	urâ	آن سو
x	xâš	استخوان	o	orgâdən	آویختن
h	hačîn	بیهوده	ə	rəšt	رشت

ساختمان هجا

هجا عبارت است از «یک‌بار قبض و بسطِ سینه و یا یک دم زدن بی‌قطع و فاصله» برای ادای یک واحد آوایی. یک واحد آوایی می‌تواند از یک واج و یا بیش‌تر تشکیل شود.

واج‌ها، آواهای بی‌معنایی هستند که دستگاه آوایی انسان آن را تولید می‌کند و از ترکیب آن‌ها عناصر معنی‌دار ساخته می‌شود.

واج‌ها می‌توانند از نوع آواهایی باشند که به هنگام عبور از اندام‌های گویایی به مانعی برخورد نکنند. به آن‌ها واکه یا مصوت می‌گویند و نشانه لاتین آن /V/ است.

یا از نوع آواهایی باشند که هنگام تلفظ، در طی مسیر به گیر یا تنگنایی برخورد کنند. به آن‌ها هم‌خوان یا صامت می‌گویند و نشانه لاتین آن /C/ است.

ترتیب قرار گرفتن این واج‌ها و ترکیب آن‌ها و دفعات حضور آن‌ها در یک واحد آوایی، که هجا را می‌سازد، به ویژگی‌های ساختاری زبان‌ها که در طول تاریخ شکل گرفته‌اند و به ساختمان هجای آن زبان‌ها مربوط می‌شوند.

منظور از ساختمان هجا این است که یک هجا از چند نوع واج و چه تعداد از آن‌ها تشکیل می‌شود و چه قوانینی بر ترکیب این اجزا حاکم است.

هر زبانی ظرفیت‌های ویژه خود را برای تولید واج دارد. مثلاً زبان فارسی ۲۹ واج دارد که ۲۳ تای آن هم‌خوان و ۶ تای آن واکه‌اند. ساختمان هجای هر زبانی متناسب با قواعد واجی خود، ترکیب‌هایی از واج‌ها را مجاز می‌شمارد و محدودیت‌هایی بر آن یعنی ترکیب واج‌ها اعمال می‌کند.

مثلاً قواعد واجی زبان فارسی ترکیب دو هم‌خوان در آغاز هجا را مجاز نمی‌داند از همین‌رو ترکیب mna یا nma در زبان فارسی بدساخت‌اند. اما ترکیب nam خوش ساخت است و کلمه‌ی «نام» را می‌سازد.

ساختار هجایی هر زبانی در مقایسه با سایر مقوله‌های زبانی، مقاوم‌ترین بخش زبان در مقابل تغییرات است. بسیاری از مقوله‌های زبان در طول تاریخ تغییر یافته‌اند و برخی از ویژگی‌های‌شان را از دست داده‌اند، اما هجا جزو آن دسته از مقوله‌های زبانی است که در مقابل تغییرات مقاومت بیشتری برای حفظ ساخت خود نشان می‌دهد و هجاهای زبان بیگانه را به صورت ساخت موجود در زبان خود دریافت و تولید می‌کند. مثلاً گیلک‌ها، واژه دو هجایی bedre «بدره» (سطل) فارسی را به صورت سه هجایی vi.di.rə تلفظ می‌کنند. یا گویشوران فارسی‌زبان، واژه آلمانی strasse «خیابان» را که از دو هجا تشکیل می‌شود به صورت چهار هجا تلفظ می‌کنند:

۱- الف ša.ta.râ.se یا به صورت ۱- ب eš.ta.râ.se

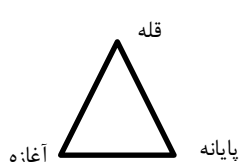
CVC.CV.CV.CV

CV.CV.CV.CV

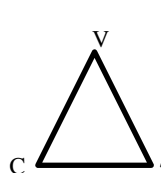
همان طوری که آمد: هجا یک واحد آوایی متشکل از یک یا چند واج است. برخی از زبان‌شناسان مانند فرامکین و کریستال، هجا را یک واحد آوایی بزرگ‌تر از یک صوت، ولی کوچک‌تر از یک واژه می‌دانند. عده‌ای به رابطه یک‌به‌یک بین تعداد قبض و بسط سینه و تعداد هجا در گفتار اشاره می‌کنند و برخی از جنبه شنیداری به موضوع نگاه می‌کنند و می‌گویند که اصوات از نظر رسایی با هم تفاوت دارند و همیشه رساترین اصوات (واکه‌ها) در مرکز هجا قرار می‌گیرند، پس از روی میزان رسایی اصوات می‌توان به تعداد هجاها در زنجیره گفتار پی برد، بدین معنا که به ازای هر واکه (رساترین گروه اصوات) یک هجا وجود دارد. (کریمی دوستان ص ۶۴)

بر اساس بررسی و مطالعات زبان‌شناسان در ساخت هجا در زبان‌های مختلف مشاهده شده که در اغلب زبان‌ها، واکه (مصوت) در ساختار هجا از موقعیت مرکزی برخوردار است و در جای‌گاه قله قرار دارد. (همان‌جا)

هم‌چنین مشاهده شده که جای‌گاه پیش و پس از قله که توسط واکه (مصوت) اشغال شده، می‌تواند توسط هم‌خوان (صامت) پر شود و یا تهی باقی بماند. جای‌گاه پیش از واکه را «آغاز» می‌نامند، جای‌گاه پس از واکه «پایانه» نام دارد. بنابراین، هر هجا سه جای‌گاه به نام قله، آغاز و پایانه دارد.

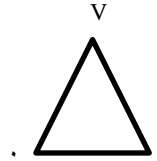


جای‌گاه قله عموماً از آن واکه (مصوت) است، البته در برخی از زبان‌ها، تحت شرایط خاصی، بعضی از هم‌خوان‌ها می‌توانند در قله هجا قرار گیرند (نک: کریمی دوستان ص ۶۴) در ساختمان هجای همه زبان‌ها قله وجود دارد، آنچه زبان‌ها را از یک‌دیگر متفاوت می‌کند، محدودیت‌های زبان‌ها برای پر کردن آغاز و پایانه است.

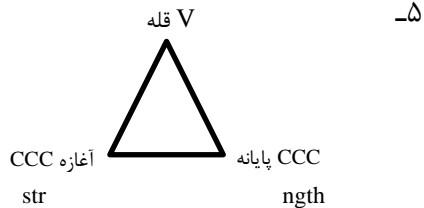


از نظر آواشناسی مطلوب‌ترین تلفظ، هجایی است که از یک واکه /V/ و یک هم‌خوان /C/ در آغاز تشکیل شود. (صادقی ص ۱۷)

CV کوچک‌ترین حد هجا در بسیاری از زبان‌هاست. زبان‌ها از لحاظ حد هجا (یعنی تعداد صامت و مصوت‌هایی که کوچک‌ترین و بزرگ‌ترین هجایشان دارند) با هم متفاوتند.
۴-



در زبان انگلیسی کوچک‌ترین حد هجا می‌تواند فقط از یک واکه (مصوت) یعنی قله تشکیل شود و آغاز و پایانه آن تهی باشد. مانند: /i/ «من»، و بزرگ‌ترین هجای آن از هشت آوا تشکیل شود، مانند: Strengths «نیروها».

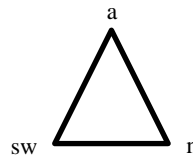
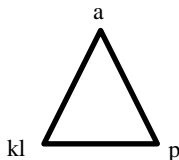


همان‌طوری که در نمودار (۵) دیده می‌شود، آغاز از سه هم‌خوان و پایانه از چهار هم‌خوان تشکیل می‌شود.

در برخی از زبان‌ها به علت محدودیت‌هایی که در ساختار زبان وجود دارد، در آغاز بیش از یک هم‌خوان نمی‌پذیرد. زبان فارسی امروز از زمره این زبان‌هاست، در صورتی که در پارسی باستان آغاز هجا می‌توانست با دو هم‌خوان پُر شود، مانند واژه درخت draxt و سپید sped. در فارسی دری خوشه‌های آغازی (دو واج پیاپی) تحول پیدا کرد و به کمک مصوتی شکسته شد. این ویژگی در دیگر زبان‌های ایرانی نیز از دست رفت، فقط در چند زبان از آن جمله زبان کردی و سیستانی باقی ماند.

سیستانی

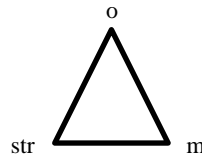
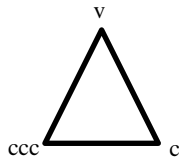
۶- کردی



در زبان سیستانی و کردی واژگانی وجود دارند که آغاز هجایشان با دو مصوت پُر می‌شود. مانند: klap «منقار»، Swan «چوپان».

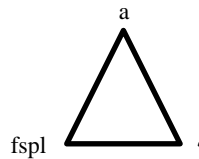
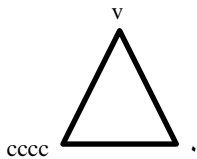
ساختمان هجا در زبان گیلکی □ ۱۵۹

در زبان آلمانی مانند زبان انگلیسی آغازه می‌تواند با سه هم‌خوان پُر شود. مانند:
Strom «برق» -۷

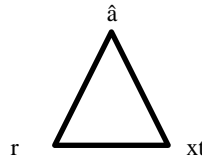
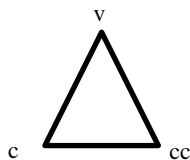


در زبان مردم چک آغازه می‌تواند با چهار هم‌خوان پُر شود، مانند: هجای اول واژه
FspLanout (کریمی دوستان ص ۶۴).

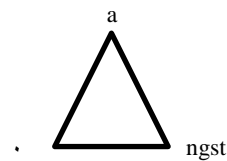
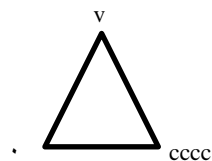
۸-



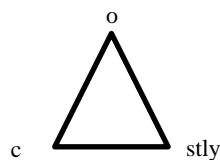
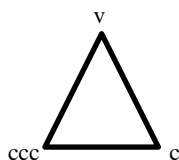
جای‌گاه پایانه نیز می‌تواند مانند جای‌گاه آغازه تهی و یا از یک تا چند هم‌خوان پُر شود.
۹- الف: رخت (فارسی)



ب: ترس (آلمانی)



ج: گران (انگلیسی) costly



هجا در زبان‌های ایرانی

در ساختار تمام زبان‌های ایرانی قله وجود دارد و جای‌گاه آن متعلق به واکه (مصوت) است، آن‌چه که باعث گوناگونی در هجاهای زبان‌های ایرانی می‌شود، جای‌گاه آغاز و پایانه است. در ساختار هجای زبان فارسی آغاز آن همیشه با یک هم‌خوان پُر می‌شود، حتی در کلماتی نظیر:

این in، اگر agar، ایران iran، اردک ordak و نظایر آن که به ظاهر با واکه شروع می‌شوند، زبان‌شناسان می‌گویند قبل از واکه این واژگان یک هم‌خوان همزه تلفظ می‌شود، که این همزه واج اول آن‌ها به‌شمار می‌آید.

واحد آوایی همزه یکی از گوشه‌های مبهم نظام واجی (فونولوژی) زبان فارسی است. زبان‌شناسان ایرانی و خارجی که در زمینه زبان فارسی پژوهش کرده‌اند، درباره طبیعت آوایی همزه و پای‌گاه ساختی آن کم‌تر اتفاق نظر دارند. (حق‌شناس، ۱۳۷۰ ص ۲۵۷) دکتر علی‌اشرف صادقی می‌گوید: «همزه به‌طور اتوماتیک قبل از مصوت به‌کار می‌رود و به انتخاب سخن‌گویان نیست.» (ص ۱۱۷) دکتر ابوالحسن نجفی بر خلاف نظر دکتر صادقی می‌گوید: «همزه آغازی در فارسی نقش محرز ندارد، ولی در میان و پایان واژه برای همزه نقش تمایزدهنده قائل است.» (ص ۲ - ۷۱) ژیلبر لازار زبان‌شناس فرانسوی می‌گوید: «همزه هنگامی که در پس یا پیش از یک صامت واقع شود، واج به‌شمار می‌آید. هنگامی که در آغاز واژه واقع شود، بودن یا نبودن آن تغییر قابل توجهی ایجاد نمی‌کند.» (اسمیت، صص ۲-۴۲۱) دکتر علی‌محمد حق‌شناس در ارتباط با نقش همزه در هجابندی واژگان متداول فارسی معتقد به تفکیک واژه‌های قرضی از واژه‌های غیرقرضی فارسی است، و در این باره می‌گوید: «همزه در حوزه واژه‌های قرضی فارسی همه‌جا یک واحد واجی است، از دیدگاه آواشناسی امکان قرار گرفتن آن در همه جای‌گاه‌های کناری هجاهای سه‌گانه به‌طور حتم وجود دارد و دارای توزیع کامل است؛ ولی کارکرد آن در واژه‌های اصیل فارسی کاملاً متفاوت است؛ زیرا توزیع همزه در واژه‌های قرضی نامحدود و تمام جای‌گاه‌های آغازی و پایانی را در برمی‌گیرد، درحالی‌که در واژه‌های اصیل فارسی توزیع همزه محدود است و منحصر به جای‌گاه آغازی و مرز ترکیب‌هاست.» (صص ۸ - ۲۷۷) دکتر حق‌شناس علاوه بر تفاوت جای‌گاه بروز همزه به تفاوت دیگری در هجای واژگان فارسی و غیرفارسی در زبان فارسی نیز اشاره می‌کند که مربوط به نقش ساختی همزه در زنجیره گفتار است، می‌گوید: «نقش همزه در حوزه عناصر غیرقرضی فارسی از نوع نقش تقابلی یا به عبارت دیگر نقش جانیشینی نیست؛ در نتیجه نمی‌توان در این حوزه (واژگان فارسی) همزه را در شمار واحدهای واجی قرار داد. نقشی که همزه در این مورد بازی می‌کند، نقش ساختی است.» (ص ۲۸۱)

ساختمان هجا در زبان گیلکی □ ۱۶۱

بنابراین، در هجای زبان فارسی دو جای‌گاه وجود دارد که همیشه پُر است.

۱- جای‌گاه قله که به‌وسیله واکه پُر می‌شود.

۲- جای‌گاه آغازه که به‌وسیله هم‌خوان پُر می‌شود.

تنها جای‌گاهی که می‌تواند پُر و تهی باشد، جای‌گاه پایانه هجا است.

با توجه به پُر بودن جای‌گاه آغازین هجا در فارسی، حال باید ببینیم این جای‌گاه با چند

مصوت پُر می‌شود و وضعیت زبان‌های دیگر ایرانی در ارتباط با این مسئله چگونه است.

محدودیت‌های زبان فارسی به گونه‌ای است که در آغازه آن بیش از یک واج هم‌خوان

نمی‌تواند، بیاید؛ در صورتی که در زبان‌های دیگر ایرانی نظیر زبان کردی و سیستانی این

جای‌گاه می‌تواند به‌وسیله دو صامت پُر شود (نک به نمودار ۶). در زبان‌های ایرانی شرقی

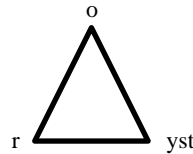
مانند زبان پامیری هجا می‌تواند هم با صامت و هم با مصوت آغاز شود در گویش «وخی» و

«اشکاشمی» برخی از هجاها با سه صامت آغاز می‌شوند، مانند: strizg «جاروی بزرگ»

(اشمیت، ص ۶۹۸). از دیگر محدودیت‌های زبان فارسی جای‌گاه پایانه است که بیش از دو

هم‌خوان در آن نمی‌آید، در صورتی که در زبان کردی پایانه می‌تواند از سه هم‌خوان پُر شود.

۱۰- CVCCC رفت = royst



با توجه به مطالب بالا ساخت هجایی زبان فارسی را می‌توان به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

CV, CVC, CVCC

اگر این دسته‌بندی را برحسب این که یک هجا از ترکیب واکه بلند یا کوتاه تشکیل

می‌شود دنبال کنیم به شش نوع هجا به شرح زیر دست خواهیم یافت که عبارتند از:

۱- ترکیب یک هم‌خوان و یک واکه کوتاه مانند: CV

۲- ترکیب یک هم‌خوان و یک واکه بلند مانند: کو

۳- ترکیب یک هم‌خوان و یک واکه و یک هم‌خوان مانند: کر CVC

۴- ترکیب یک هم‌خوان و یک واکه بلند و یک هم‌خوان مانند: کار kār

۵- ترکیب یک هم‌خوان و یک واکه کوتاه و دو هم‌خوان مانند: کرد CVCC

۶- ترکیب یک هم‌خوان و یک واکه بلند و دو هم‌خوان مانند: کارد (اقتباس از:

ایرج کابلی)

در صورتی که ساخت هجایی زبان کردی و سیستانی بدون در نظر گرفتن واکه بلند شش نوع هجا به شرح زیر است:

CCVCC, CCVC, CCV, CVCC, CVC, CV

و در برخی از گویش‌های کردی مانند کردی مه‌بادی ساخت هجایی CVCCC نیز یافت می‌شود. (کریمی دوستان، ص ۶۳)

هجا در زبان گیلکی

نشان دادیم هر زبانی محدودیت‌های مشخصی را بر ترکیب واج‌های خود اعمال می‌کند، مثلاً در زبان آلمانی یا انگلیسی واژه‌هایی وجود دارند که با دو هم‌خوان یا بیش‌تر آغاز می‌شوند. اما گویشوران فارسی زبان هرگاه بخواهند چنین کلماتی را به زبان بیاورند مطابق قاعده زبان خود یا یک همزه و واکه به اول آن می‌افزایند (مانند نمودار ۱ - ب) و یا بین دو هم‌خوان آغازی یک واکه اضافه می‌کنند (مانند نمودار ۱ - الف).

در گیلکی «کتاب» Ketab فارسی که از یک هجای کوتاه و یک هجای بلند تشکیل می‌شود به دو هجای بلند تقطیع می‌شود: Kitāb.

کمیت هجای کوتاه فارسی نیم‌واحد است، در صورتی که کمیت هجای تشکیل شده از یک واکه بلند و یک هم‌خوان یک واحد است. یا واژه «تُرب» torob فارسی که دو هجایی است در گیلکی یک هجا محسوب می‌شود و به صورت «turb» ادا می‌شود و یا دانم dānam فارسی که از دو هجای بلند تشکیل می‌شود. در گیلکی به صورت danəm تلفظ می‌شود که ترکیبی است از یک هجای کوتاه /da/ و یک هجای بلند /nəm/، با توجه به این که مصوت /ə/ که ویژه زبان گیلکی است و حرفی است بین کسره و فتحه، کمیتی کوتاه‌تر از فتحه کوتاه فارسی دارد.

نسبت هجاهای کوتاه، بلند و کشیده زبان فارسی به هیچ وجه مانند نسبت این هجاها در زبان گیلکی نیست، تفاوت معنی‌داری میان کشش هجاهای کوتاه، بلند و کشیده فارسی، با معادل این هجاها در زبان گیلکی وجود دارد.

ملاحظاتی این چنین نشان دهنده این واقعیت است که زبان‌های بومی ایرانی در ضمن وجوه شباهت با یک‌دیگر دارای ساخت هجایی متفاوتی هستند که در نحوه تلفظ و ترکیب واج‌ها در واژگان و مقوله‌های زبانی تجلی می‌یابند و به آسانی از یک‌دیگر وام نمی‌گیرند. یک نمونه ساده این تفاوت‌ها می‌تواند مثال‌های بالا باشد.

زبان گیلکی از هفت مصوت ساده /ə/, /o/, /e/, /a/, /i/, /u/, /ā/ و تعداد قابل توجهی مصوت مرکب (مصوت پیایی) مانند /ow/, /æ/, /əa/, /ie/, /au/ و... تشکیل می‌شود که برخی از آن‌ها مانند: /ə/ که یکی از پر بسامدترین مصوت گیلکی است، در زبان فارسی وجود ندارد.

مصوت‌های بلند گیلکی به لحاظ ارتفاع و کشش از مصوت‌های بلند زبان فارسی کوتاه‌ترند، از این نظر با مصوت‌های فارسی تفاوت کمیت دارند. این مسئله در ساختار کمیتی هجا از اهمیتی ویژه برخوردار است.

علاوه بر این تمایل ترکیب این مصوت‌ها با صامت‌ها در واژگانی که گیلک‌ها با فارسی‌زبانان مشترکند، تفاوت در کمیت ساخت هجایی دارند، مثلاً *emroz*, *emsāl*, *ke*, *e* فارسی در گیلکی با مصوت /i/ در آغاز و پایان می‌آیند؛ *imroz*, *imsal*, *ci*, *ki* و ده‌ها مورد این‌گونه که مجال طرح همه آن‌ها در این‌جا نیست. (نک. زبان گیلکی، پوردهادی)

در گیلکی مانند فارسی هم‌خوان هجایی شده در قله وجود ندارد، ولی در گیلکی بر خلاف فارسی حضور دو واکه پیاپی در قله هجای مجاز است. آگاهی به حد و مرز یک هجا در زنجیره گفتار جزء دانش زبانی گویشوران یک زبان است. محیط زبانی، از هنگام کودکی یادگیری نظام هجایی هر زبانی را به‌طور خودبه‌خود در اختیار گویشوران آن زبان قرار می‌دهد، مثلاً گویشوران گیلک مصدرهای *dien* «دیدن»، *zœn* «زدن»، *suon* «رفتن»، را علی‌رغم وجود دو واکه در قله هجا، تک‌هجایی محسوب می‌کنند. امتداد و مرز این هجاها، با امتداد مرز هجا در گفتار فارسی و حتی در شعر عروضی فارسی تفاوت دارد که متأسفانه شاعران موزون‌سرای گیلک به آن توجه کافی نمی‌کنند.

در زبان فارسی کلمات با واکه آغاز نمی‌شوند، فارسی‌زبانان برای کلماتی که با واکه آغاز می‌شوند به یک صامت چاکنایی بندشی یا لرزشی به نام همزه باور دارند و آن را به‌عنوان هم‌خوان آغازین می‌شمارند، در صورتی که در زبان گیلکی مانند برخی از زبان‌های اروپایی و یا برخی از زبان‌های ایرانی مانند تالشی^۱، کلمات می‌توانند با واکه آغاز شوند:

کج، مایع: *ivər* اشک: *arzu* آواز سر دادن: *âu.or.gâdæn*
انداختن: *egâdæn* بختک: *uxuf* به هم زدن: *or.šə:n*

همزه به مثابه هم‌خوانی چاکنایی بندشی (انسدادی) یا چاکنایی لرزشی در جای‌گاه آغازین این واژه‌ها از نظر آوایی وجود ندارد. کسانی که آن را در آغاز این واژگان محرز می‌دانند، دلایل‌شان نه‌مبتنی بر شم زبانی است و نه تحقیقات آزمایش‌گاهی. همزه در گیلکی ارزش واجی ندارد، تنها شاعران کلاسیک‌سرای گیلکی هستند که متأثر از قواعد وزن عروضی شعر فارسی در جای‌گاه آغازین برای آن ارزش واجی قائل‌اند. در گیلکی واژه‌های قرصی ویژگی‌های غیرگیلکی خود را از دست می‌دهند و مطابق قواعد دستگاه آوایی زبان گیلکی ادا می‌شوند، مانند: *dowlət* دولت، *owlâd* اولاد، *zo:r* ظهر.

۱ دکتر رضایتی، محرم؛ *زبان تالشی*، رشت: نشر فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۶. و دکتر رفیعی، علی؛ «ساختمان هجا در گویش تالش»، مجموعه مقالات نخستین همایش فرهنگ و تمدن تالش، انتشارات دانشگاه گیلان (زیر چاپ)

در گیلکی «همزه» و «ع» واژگان قرضی در آغاز واژه به تلفظ در نمی‌آیند، مانند: *imlâ* املا. در میان واژه حذف می‌شوند و منجر به کشش واکه‌ای می‌گردند، مانند: *na:na* نعناع، *ma:mur* مأمور، و در پایان واژه مانند هم‌خوان /h/ بدون جای‌گزین و یا کشش واکه‌ای حذف می‌شود، مانند: *Jəm* جمع، *inšâ* انشا.

اگر چه در گفتار تحصیل‌کرده‌ها در ملتقای دو مصوت و یا مرز دو هجا، مصوت میانجی /y/ شنیده می‌شود که این‌گونه به نظر می‌آید که گویا همزه‌ای در آغاز این مصوت‌ها وجود داشته که به‌وسیله هم‌خوانی میانجی پر شده، ولی گفتارهای این‌گونه تحت تأثیر زبان فارسی‌اند، چون صورت دیگری از تلفظ این واژگان چه در ملتقای دو مصوت و یا مرز هجا وجود دارد که بدون میانجی همان‌گونه به صورت دو واکه‌ی پیاپی ادا می‌شود.

mâyi (mâi) ماهی، *pâyiz* (pâiz) پاییز، *tu. uti amu* (tuyu ti.uamu) تو و عموی تو و... در ارتباط با وجود همزه در واژگانی این‌چنین به هنگامی که به ساختی بزرگ‌تر وارد می‌شوند، تفاوتی که زبان گیلکی با زبان فارسی دارد این است که در ساختار جمله در زبان گیلکی مخصوصاً در ساخت گروه اسمی، اسم همواره در آخر قرار می‌گیرد و حرف اضافه آن پسین‌اند، صفت قبل از موصوف می‌آید، مضاف‌الیه قبل از اسم می‌آید و از این نظر ساخت‌هایی مانند: در + این *da-rin*، به او *be.du*، به + اندیش *ba+yan.div* در گیلکی امکان‌پذیر نیست تا برای همزه، هم‌خوان جای‌گزینی یافت شود. در گیلکی ساخت بزرگ‌تر مانند *xali.abe* که ترکیبی از *xali* (گوجه‌سبز درختی) و *abe* (آبکی) وجود دارد که در ملتقای دو مصوت هیچ هم‌خوانی نمی‌آید.

اثبات وجود همزه در آغاز واژگانی که با مصوت آغاز می‌شوند نیاز به بررسی و مطالعه آزمایش‌گاهی دارد. پارامترهایی که برای وجود همزه در آغاز در زبان فارسی در نظر می‌گیرند، نمی‌تواند در گیلکی صادق باشد؛ چون زبان گیلکی در بسیاری از مقوله‌ها زبانی با زبان فارسی تفاوت جدی دارد.

در گیلکی مانند فارسی، پایانه هجا می‌تواند حداکثر از دو صامت تشکیل شود و یا تهی باقی بماند.

بنابراین، در زبان گیلکی:

- ۱- جای‌گاه آغاز ساختمان هجا می‌تواند تهی بماند و یا حداکثر با یک هم‌خوان پر شود، در صورتی که در فارسی این جای‌گاه تهی نمی‌تواند بماند.
- ۲- جای‌گاه قله می‌تواند حتی با دو واکه پیاپی پر شود، در صورتی که در زبان فارسی قله فقط از یک واکه می‌تواند پُر شود.

ساختمان هجا در زبان گیلکی □ ۱۶۵

۳- جای‌گاه پایانه مانند زبان فارسی می‌تواند تهی باشد و یا حداکثر با دو هم‌خوان پُر شود.

براین اساس ساختمان هجای گیلکی با دوازده امکان روبه‌رو است:

۱- می‌تواند از یک واکه (مصوت) تشکیل شود، مانند: a «این»، i «یک» = V
۲- می‌تواند از یک واکه و یک هم‌خوان (صامت) تشکیل شود، مانند: âj «گرسنه»، an «این، همین» = VC.

۳- می‌تواند از یک واکه و دو هم‌خوان تشکیل شود، مانند abč «گس، بدمزه»، urd «تُرْد» = VCC.

۴- می‌تواند از یک هم‌خوان و یک واکه تشکیل شود، مانند: Lâ «هدر دادن»، tâ «ته، تار ابریشم» = CV.

۵- می‌تواند از یک هم‌خوان، یک واکه و یک هم‌خوان تشکیل شود، مانند: vâš «علف» səs «بی‌نمک» = CVC.

۶- می‌تواند از یک هم‌خوان، یک واکه و دو هم‌خوان تشکیل شود، مانند: Vang «فریاد»، tušk «هسته» = CVCC.

این طبقه‌بندی می‌تواند بر حسب واکه بلند از شش امکان دیگر نیز برخوردار شود. این ساخت‌ها ویژه زبان گیلکی هستند که آن را با دیگر زبان‌های ایرانی متفاوت می‌کند و در درون گویش‌های گیلکی در مناطق مختلف گیلان، علیرغم تفاوت آوایی اعتبار دارد.

منابع

- اشمیت، رودیگر؛ *راهنمای زبان‌های ایرانی*، تهران، ققنوس، ۲ ج، ۱۳۸۳.
- آهنگر، عباسعلی؛ «توصیف دستگاه واجی گویش سیستانی»، *گویش‌شناسی*؛ ج اول، ش اول، تیر ۱۳۸۲.
- پورهادی، مسعود؛ *زبان گیلکی*، «دانش‌نامه فرهنگ و تمدن گیلان، رشت»، نشر فرهنگ ایلینا، ۱۳۸۶.
- حق‌شناس، علی‌محمد؛ *مقالات ادبی زبان‌شناختی*، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۰.
- صادقی، علی‌اشرف؛ *مسائل تاریخی زبان فارسی*، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۰.
- کابلی، ایرج؛ *وزن‌شناسی و عروض*، تهران، نشر آگه، ۱۳۷۶.
- کریمی دوستان، غلامحسین؛ «ساختمان هجا در زبان کردی»، *گاه‌نامه عصر پنج‌شنبه*، ش ۵۲-۵۱ - س ۱۳۸۱.
- نجفی، ابوالحسن؛ *مبانی زبان‌شناسی*، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۳.

در جست‌وجوی زبان از دست رفته: تحلیلی از زبان سرغلامی

شریح شیون / شاعر، نویسنده و پژوهش‌گر حوزه ادبیات و فرهنگ

درآمد

در جدال تعریف هویت در روند ملت‌سازی که یک پدیده مدرن می‌باشد، همه خلق‌ها تلاش کرده‌اند برای خود تاریخ و فرهنگی دست‌وپا کنند. تاجیکان که به‌قول هگل نخستین ملت تاریخ هستند نیز در این جدال آن‌گونه که لازم بود نتوانستند خود را تعریف کنند. البته در این شکی نیست که این چالش بیش‌تر متوجه تاجیکان حوزه افغانستان می‌باشد. دست‌های تفرقه‌افکن داخلی و خارجی با گذشت زمان شاخه‌هایی از این درخت گشن‌بیخ‌وبر را به بهانه‌های گوناگون بریدند و از بدنه این درخت جدا می‌کنند. یکی از این بهانه‌ها زبان‌های محلی است. دشمنان فرهنگ ما تنوع زبان‌های ما را دست‌آویزی برای جداسازی و بیگانه‌سازی ما از هم‌دیگر می‌دانند. اما اگر ملت آگاه باشد می‌داند که ایرانیان پس از اسلام زبان پارسی را سپر دفاعی خود قرار دادند تا از قلمرو تاریخ و فرهنگ حذف نشوند. درحالی‌که تاجیکان / ایرانیان هیچ‌وقت دارای یک زبان واحد نبوده‌اند. ولی همیشه برای پیش‌برد کشورداری خود یک زبان رسمی و دیوان‌داری داشته‌اند که در دوره‌های گوناگون متفاوت بوده است. تاجیکان امروزی را اگر تعریف کنیم، عبارت از ایرانیانی هستند که سخن‌گویان زبان‌هایی مانند پهلوی، سغدی، سکایی، تخاری، بلخی، شغنانی، وخی، سنگلیچی و ده‌ها زبان خورد و درشت دیگر، که شماری از این زبان‌ها هنوز زنده‌اند و شماری امروز رخت از میان برداشته‌اند. در این تردیدی نیست که اگر زبان فارسی، زبان هویت و فرهنگ بزرگ نیاکان ما است؛ سایر زبان‌های محلی ما نیز سرمایه‌هایی هستند که پاس‌داری از آن‌ها پاس‌داری از گنجینه‌های بی‌بدیل به‌جامانده از نیاکان ما می‌باشد.

یکی از این زبان‌ها زبان سرغلامی است. زبانی که تا حدود یک سده پیش، در شمال شرقی شهر فیض‌آباد مرکز بدخشان افغانستان در درهٔ زردیو و سرغلام گویشوران خود را داشته است؛ ولی اکنون به‌گونهٔ کامل رنگ وجود برچیده است. من که خودم باشندهٔ این منطقه می‌باشم، از همان آغازین روزهایی که جسته و گریخته با ادبیات دست به گریبان بودم، از این که معنای نام‌های بسیاری دهکده‌ها و نواحی دور و برم را نمی‌دانستم، سخت اندیشه‌مند بود. همیشه با خودم کلنجار می‌رفتم که سرغلام چه معنایی دارد؟ ایزوان یعنی چه؟ یاسیچ یعنی چه؟ یخشیک و یا پالیل چه معنایی در قالب زبان گفتاریکِ امروزین ما می‌تواند داشته باشد؟ پاسخ این پرسش‌ها را نه تنها خودم نمی‌دانستم، بلکه پاسخ دقیق به این پرسش‌ها را هیچ کس دیگری هم در این منطقه مطمئن نبودم که داشته باشد. البته در این اواخر بعضی‌ها به نسبت ناآشنایی با پایهٔ زبان‌های بومی این منطقه زیر تأثیر زبان‌های دیگر (سامی و...) تلاش کرده‌اند تا دست به معناسازی برای بعضی از این واژه‌ها بزنند. برای نمونه: نام روستای «ایزوان» را درحالی که تمام مردم منطقه، ایزوان می‌گویند، برخی ملاهای محلی کوشیده‌اند تا به شکل رسمی آن را «رضوان» بنویسند و نوشته‌اند. یا سرغلام را «سرخیلان» نیز نوشته و تعبیر کرده‌اند گاهی. اما زمانی که به توجیحات خوابیده در پشت سر این معناسازی‌ها می‌رسیم، دیده می‌شود که هیچ توجیهی، که از نگاه زبان‌شناسی بتواند قناعت دانشیک (علمی) را فراهم کند، وجود ندارد.

دربارهٔ زبان سرغلامی از بزرگان و موی سفیدان منطقه شنیده بودم که می‌گفتند زبان نیاکان‌شان چیزی دیگری بوده است. بزرگان منطقه می‌گویند که در آغاز حکومت ظاهرخان یعنی حدود ۸۰ سال قبل، به‌منظور ثبت این زبان هئیتی به منطقه آمده بود تا زبان مردم این منطقه را به‌عنوان زبان مستقل ثبت کنند؛ اما مردم از ترس^۱ زبان خود را انکار کردند. دربارهٔ روستای ایزوان که زادگاه خودم می‌باشد، همه مردم اتفاق نظر دارند که تا صد سال پیش مردم این روستا مسلمان نبودند و آیین و رسوم نیاکان خود را پیروی می‌کردند. آن‌ها جشنی داشتند در نزدیک بهار که به نام «سوری‌بُزان» بوده است. احتمال می‌رود که واژهٔ سوری با کلمهٔ سوری در چارشنبه‌سوری هم‌معنا باشد، ولی بزبان معلوم نیست به‌معنای جشن بوده است یا هم روز چارشنبه را در این زبان بزبان می‌گفته‌اند.

ما می‌دانستیم که زبانی در این منطقه بوده است، ولی دربارهٔ نام این زبان اطلاعی خاصی نداشتیم. برای نخستین بار به‌گونهٔ رسمی با نام زبان سرغلامی در کتاب زبان‌های

۱ ترس از ستم و استبداد و هویت‌ستیزی‌های محمدگل خان مومند، نعیم خان و داوودخان که در زمان حکومت‌شان هر چه مظاهر فرهنگ، تمدن و هویت تاجیکان بود، آن‌را نابود می‌کردند و حتی سنگ‌نیشته و مکان‌های تاریخی را نابود می‌کردند یا تغییر نام می‌دادند تا هویت افغانی بر آن بدهند.

ایرانی از یوسیف م. ارانسکی برخوردارم. نخست من این زبان را با زبان یزگلامی به اشتباه گرفتم. اما نویسنده با تعریفی که از موقعیت و زیست‌بوم گویش‌وران این زبان ارائه داده است، اطمینان یافتم که زبان سرغلامی زبانی نیست جز زبانی که در گذشته مردم زردیو و سرغلام امروز به آن گفت‌وگو می‌کرده‌اند. آقای ارانسکی با آن که حرف‌هایی دربارهٔ چیستی این زبان ارائه داده است، در عین حال از عقب‌نشینی یک‌بارگی این زبان در زمان کنونی، به‌سود زبان فارسی خبر داده است. ارانسکی اگرچه هیچ واژه‌ای مخصوص این زبان را در کتاب خود نمی‌آورد، ولی از کتاب دکتر زروبین زیر نام زبان‌های پامیری یاد می‌کند که در آن به‌شمار صد واژه از این زبان ثبت شده است. البته بعدها به هم‌کاری استاد فرنگیس شریف‌زاده تلاش کردم به کتاب استاد زروبین دسترسی پیدا کنم، ولی متأسفانه به هم‌کاری استاد شریف‌زاده برایم روشن شد که هیچ واژه‌ای از زبان سرغلامی در کتاب‌های استاد زروبین وجود ندارد.

روش کار

پی‌بردن به کنه و چیستی زبانی که اکنون دیگر به‌گونهٔ کامل از میان رخت بسته است، کاری‌ست بسیار دشوار. با این‌همه، با روش زبان‌پژوهی، میان‌زبانی به‌معنای یک شمار واژه‌های این زبان دست‌یافته‌ام که شرح آن در پایان می‌آید. پیش از آن که به‌شرح واژه‌های زبان سرغلامی بپردازیم. بایسته است تا دربارهٔ روش زبان‌پژوهی میان‌زبانی چیزی افزود کنم. این روش زبان‌پژوهی، به‌روشی گفته می‌شود که یک زبان در میان دیگر زبان‌های هم‌خانواده قرار داده می‌شود و در روشنی سیر تغییر و تحول واژه‌ها در این زبان‌ها، معنای احتمالی واژه‌های زبان مورد پژوهش به روشنی کشیده می‌شود.

از زبان سرغلامی هیچ متن مشخصی یا کتیبه‌ای در حال حاضر وجود ندارد. مواد مورد تحقیق در جستار، از جای‌نام‌ها، اسم گیاهان و آن شمار از واژه‌های بومی گرفته شده است که هنوز در گویش پارسی مردم منطقه زردیو و سرغلام وجود دارد.

تحلیل

از آن‌رو که زبان سرغلامی زبانی است که زبان‌شناسان آن را مربوط به دستهٔ زبان‌های ایران شرقی مرتبط دانسته‌اند، کندوکاو در این زبان بدون در نظر داشت دیگر زبان‌های ایرانی به‌شمول زبان‌های کهن مانند زبان اوستا، زبان سکایی، زبان تخاری و زبان‌های معاصر مانند فارسی، شغنانی، وخی، سنگلیجی، یغنابی و یدغامنجی و حتی زبان‌های هندواروپایی میسر نیست. برای نمونه «یویج»، «یوا» و «ویج» در زبان اوستایی معنای پس‌وند مکان را افاده می‌کند. مثلاً آریاناویج یعنی مکان آریایی‌ها یا اوا در سانسکریت که نیز همین معنا را تداعی

می‌کند. مثلاً اَوْمُجَنَ به معنای خواب‌گاه. از سوی دیگر واژه «گوز» که معرب آن جوز است در فارسی میانه به معنای چهارمغز / گردو آمده است. با توجه به روش تحول واژگان در میان زبان‌های ایرانی، حرف «گ» همیشه توانسته است تا به حروف مانند «غ»، «ژ» و «ج» جای عوض کند و یا به عبارت دیگر در میان زبان‌های ایرانی این حرف را دست‌کم با این سه سیاق آواشناسیک (فونوتیکی) می‌شود، مشاهده کرد. از این رو می‌شود گفت که واژه «غوزیو» در زبان سرغلامی به معنای چهارمغزستان است که غوز آن از «گوز» به معنای چهارمغز و «یو» آن با ایو در اوستا به معنای فراوانی و ایویج اوستایی هم‌ریشه است که معنای پسوند مکان را می‌رساند. با دست یافتن به این معنا از واژه «غوز» دیگر واژه‌های مانند «غوزکانی»، «غوزالیو»، «غوزوالک» و... در زبان سرغلامی برای ما ناآشنا باقی نخواهند ماند. همین‌گونه واژه «زرغول» نیز با زر به معنای زرد و غول به معنای گل، هم‌چم (هم معنا) می‌باشد.

از سوی دیگر بعضی قاعده‌های دستوری این زبان طوری که معلوم می‌شود هم‌مانندی با زبان اوستایی و پارسی میانه دارد. در زبان اوستا و پارسی میانه ما «ا» به عنوان پیش‌وند نفی دیده می‌شود. مثلاً در واژه‌های امرداد به معنای جاویدان. حتی واژه‌های ازل و ابد در عربی را نیز برخی‌ها برگرفته از «اسر» و «اپد» یعنی بی‌سر و بی‌پای پارسی کهن، می‌دانند. همین قاعده در زبان سرغلامی وجود دارد اما به جای «A» آ «O» آمده است. مثلاً در واژه‌های «آساو» و «آشاو» ما این حالت را می‌بینیم. زیرا «ساو» در زبان سرغلامی به معنای آرام و اهلی است. و «آساو» به معنای ناآرام و وحشی می‌باشد. هم‌چنان «شاو» به معنای بسته شده است که واژه «آشاو» به معنای باز است. این واژه را بیش‌تر به علف درویده شده که هنوز بسته نشده است، استفاده می‌کنند.

از دیگر ممیزه‌های زبان سرغلامی، جای‌گیری حرف «و» در این زبان به جای حرف «ب» و بعضاً حرف «پ» و حتی حرف «گ» در زبان فارسی نو است. البته این ویژگی در دیگر زبان‌های ایران شرقی نیز دیده می‌شود که لهجه‌ها و گویش‌های موجود در بدخشان گواه این مدعا است. برای نمونه واژه «ورتاو» در زبان سرغلامی را اگر به فارسی برگردان کنیم «ور» آن همان «بر» و «تاو» آن همان «تاب» در زبان فارسی نو است که معنای آن تغییر شکل یافته می‌باشد. اگر در میان دگر زبان‌های ایرانی و هندواروپایی به مقایسه بگیریم این واژه با واژه «ورتیتن» به معنای تغییر کردن و دور خوردن در فارسی میانه، گردیدن در فارسی نو، variation در زبان انگلیسی هم‌ریشه است. از دگرذیسی (تغییر شکل) واژه «ورتیتن» در فارسی میانه، «ورتاو» در سرغلامی و گردیدن در فارسی نو برمی‌آید که چگونه حرف «گ» به حرف «و» در این زبان‌ها جا عوض می‌کند. هم‌چنین به «وارم» در انگلیسی به معنای گرم نیز توجه کنید که در این‌جا نیز حرف «گ» به حرف «واو» جا عوض

در جست‌وجوی زبان از دست رفته: تحلیلی از زبان سرغلامی □ ۱۷۱

کرده است. همین‌گونه برابر نهاد واژه‌های «برش» به‌معنای بریدن، «پُرش» به‌معنای پُرشیدن و پراکنده کردن در زبان فارسی، در زبان سرغلامی به‌ترتیب واژه‌های «وُرش» و «وُرخ» را داریم که در این‌جا حرف «ب» به حرف «واو» جا عوض کرده است. همین‌گونه حرف «ر» در زبان فارسی، در زبان سرغلامی بعضاً جای خود را به حرف «ل» می‌دهد که ارانسکی این‌را ویژگی مشترک زبان سرغلامی با زبان‌های یدغامجی و پشتو عنوان کرده است. به این ترتیب واژه دیوار در فارسی نو در سیاق «وال» و «والک» در زبان سرغلامی خود را نشان می‌دهد.

واژه‌نامه

سرغلامی	اوستایی	پارسی	انگلیسی
ورتاو		گردیدن/ فارسی میانه ورتین	variation
وریش	ورچ	برش	To cut
ورخ		پرشیدن، پاشان کردن	To distribute
پسار		پایین، پایینی، پستی	Down
بالار		بالایی	The Up
ایزوان	ایذونه	گذرگاه	Ford
اینگ		زار- پیش‌وند. مثلاً پوشینگ (بوته‌زار)	bushland
پوش		بوته	Bush
غوز		گوز، گردو	Walnut
آف، در واژه آفریج به‌معنای آب‌ریز. آن‌جا که آب می‌ریزد.	آف	آب،	Water
وایم - اسم مکان	وئم به‌معنای گودی و سراسیپی	سرنشیپی، چقوری، گودی	slope
غول		گل	Flower
شُغ		شاخ، شاخه، شاخچه	branch
سُر		سرخ	Red
پاپ	پو	بوته، گیاه	Plant
پارخه		پاره، پاره شده	Fragment,
خیر (xeer)		خرا/ بزرگ	Big

Nude	برهنه،		لَغ (Lagh)
Wing and skin	پوست		لُغ (Lugh)
whimper	شیون، آواز بلند		قویس (قیو در شغنائی)
Tie	بسته		شاو
Untie	باز		آشاو
tame	آرام، رام، اهلی		ساو
wild	ناآرام، وحشی		آساو
To close	بند کردن	گوپ به‌معنای بسته کردن	عَپ
Gap	سوراخ		عُپ
Gravel	ریزه سنگ		ریژه
Broken	خورد شده، شکسته		مَعزّه
To cray	گریستن	چرز	چُرزَس، چرزیدن
Snatch	ربودن	روپ	روفه
Other side/ there	آن‌سو، آن‌طرف	اوری	اوریه
Here	این‌سو		ایریه
partridge	کبک		کُرکُر
Hill/small hills	بلندی / تپه خورد		چاکول
Rein	لگام		لغام
Dung	سرگین		لر
Dry dung	سرگین خشک‌شده		لِرْفاک / لِرْفُک
Steep	سراشیب		تندل
Downhill	سراشیبی		تندلاکی
Toft	بلندی		بُلُمبی
mountain rise	برآمدگی کوه / طلوع کوه		بُغندی
To collect	جمع، جمع کردن		غندا/
Circle	گرد، دایره		فُرَواس
firewood	هیزم		شُکُل
Plant waste eaten by animals	پس‌مانده گیاهی که حیوان خورده باشد		پسافچ / پشافچ
Cow	گاو	گئو	عُو / غاو
Shepherd's crook	چوب دستی / چوب گاورانی		واچ / عواچ

در جست‌وجوی زبان از دست‌رفته: تحلیلی از زبان سرغلامی □ ۱۷۳

Wood	چوب/ چوب زار	درو= چوب، داورو= چوب	دُرا - در کلمه درافچ
Wide	فراخی، همواری		فراخچ
Juniper	ارچه / ورس		اورسُک
Valley	دره		ایل، در ترکیبات پالیل، ولیل، مرغیل، چابیل
Chewing	جویدن		لینجه / لینجه زدن
To exchange	تعویض		ال (در واژه الغاو)
Noises	سر و صدا		غاو
kitchen garden	پالیز / جالیز		پالیچ
hand pox	آبله		کَلخچ
Stack	خرمن		عُنک
cut wood	چوب ارره شده		غوله

نتیجه‌گیری

زبان سرغلامی یکی از زبان‌های محلی بدخشان است که تا کم‌تر از ۱۰۰ سال پیش در میان مردم درهٔ زردیو و سرغلام گویشور داشته است. این زبان در کنار شباهت‌هایی که به سایر زبان‌های بدخشانی مانند شغنانی، یدغامنجی و اشکاشمی داشته مثل سایر زبان‌های بدخشانی دیگر دارای ویژگی‌های بوده است که می‌توان آن‌را نه به‌عنوان یک لهجه، بلکه به‌عنوان زبان مستقل به بررسی گرفت. مخرج‌های مانند غ، چ، خ در این زبان از مخارج پُر بسامدی هستند.

مصوت‌های گ در زبان فارسی، در زبان سرغلامی به مصوت غ، مصوت «ر» به مصوت «ل» جا عوض کرده است.

این زبان با وجودی که به‌گونهٔ کامل از میان رخت بسته است، اما واژه‌های باقی‌مانده از این زبان در گویش مردم این منطقه به‌گونهٔ بارزی خود را نشان می‌دهد. پژوهش‌های من دربارهٔ این زبان مدتی کمی است آغاز شده است، متعهد به ادامهٔ این پژوهش خواهم بود.

تاریخ: ۲۰۲۳/۱۲/۰۲

منابع

بهرامی، احسان؛ (۱۳۹۶)، فرهنگ واژه‌های اوستا، نشر بلخ
ارانسکی، یوسیف. م؛ (۱۳۸۶)، زبان‌های ایرانی، ترجمه علی‌اشرف صادقی، انتشارات سخن.

مقدمه‌ای کوتاه بر دستور زبان مازندرانی زیارتی

ترجمه راستین عالمی / ویراستار: فاطمه عامریان^۱

واج‌شناسی

واج‌ها در مازندرانی زیارتی در جدول‌های یک (واکه‌ها) و دو (هم‌خوان‌ها) نمایش داده شده‌اند.

جدول ۱. نظام واکه‌ای در مازندرانی زیارتی

پسین	میانی	پیشین	
<i>u</i> (ؤ)		<i>i</i> (ای)	بسته
<i>o</i> (أ)		<i>e</i> (إ)	میانی
<i>ā</i> (آ)	<i>a</i> (آ)		باز

تنوع قابل توجهی در تلفظ واکه‌ها وجود دارد. به‌ویژه، واکه‌های *e/* و *o/* گاهی بسته‌تر و گاهی هم‌بازتر تلفظ می‌شوند. گویا با گونه‌ای آزاد در تلفظ مواجه‌ایم. کشش واکه‌ها نیز بسیار متنوع است؛ اما همین تنوع نیز احتمالاً در گستره تنوع آزاد، تعریف می‌شود. پیشین‌شدگی واکه *u/* تا *ʌ/* یا *i/* نیز متداول است.

در تلفظ *ʌ/* تنوع قابل توجهی وجود دارد که گاهی به‌صورت انفجاری ملازی واک‌دار و گاهی هم‌به‌صورت سایشی ملازی واک‌دار تلفظ می‌شود. گرچه تلفظ سایشی بین واکه‌ها متداول‌تر است، اما بهتر است آن را تنوع آزاد در نظر بگیریم نه واج‌گونه. فقط دو نفر از گویشوران هم‌خوان *w* را به‌صورت حاشیه‌ای به‌کار برده‌اند.

۱ از هم‌کاری و راهنمایی‌های خانم‌ها فرزانه وزوایی و گیتی شکری (نویسندگان مقاله)، برای ترجمه و ویراستاری سپاس‌گزارم.

جدول ۲. نظام هم‌خوان‌ها در مازندرانی زیارتی

چاکنایی	نرم‌گامی / ملازی	پیش‌گامی	دندانی / لثوی	لَبی	انسدادی‌ها و انسدادی-سایشی‌ها
	k (ک)	č (چ)	t (ت)	p (پ)	بی‌واک
	g (گ)	j (ج)	d (د)	b (ب)	واک‌دار
	x (خ)	š (ش)	s (س)	f (ف)	بی‌واک
h (ه)	ɣ	ž (ژ)	z (ز)	v (و)	واک‌دار
			n (ن)	m (م)	واک‌دار
			r (ر)		واک‌دار
			l (ل)		واک‌دار
		y (ی)		w (و)	واک‌دار

کلیات نحو

در این بخش به اختصار به مهم‌ترین ویژگی‌های واژگی-نحوی در این گویش پرداخته می‌شود. برای مقایسه با گویش مازندرانی ساروی، به شکری (۱۳۷۴)^۱ و یوشیه^۲ (۱۹۹۶) رجوع شود.

صرف اسم و نحو عبارات اسمی

اسم

شمار و نوع:

اسم یا مفرد است یا جمع. شکل مفرد، بی‌نشان است. اسم همانند سایر گونه‌های مازندرانی جنسیت نمی‌پذیرد.

pesar پسر و فرزند پسر
u/o آب
doxtar دختر یا فرزند دختر
sag سگ

کاربردهای اسم مفرد

الف) اسم مفرد ممکن است اسم جنس^۳ باشد (که از نظر شکل مفرد و از نظر معنا جمع است):

۱ شکری، گیتی. ۱۳۷۴. گویش ساری. تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲ Yoshie, Satoko. ۱۹۹۶. Sari Dialect. (Iranian Studies, ۱۰). Tokyo: Institute for the Languages and Cultures of Asia and Africa.

۳ generic

<i>bez</i>	<i>ne-dāšt-im</i>	Bez
بُز	نفی-داشت. گذشته-۱ ش ج	بُز
<i>in-ā</i>	<i>dāšt-an</i>	
این-ها	داشت. گذشته-۳ ش ج	

«(ما) بز نداشتیم، آن‌ها بز داشتند.» AbA۲۶^۱

<i>go</i>	<i>dār-im</i>
گاو	دار. حال-۱ ش ج

«(ما) گاو داریم.» AbA۵^۲

ب) اسم ممکن است مفرد و نکره باشد و به همراه *yag ye/yek/yak* /بیاید (که معادل انگلیسی «a» و «an») است. گاهی در ترکیب واژه‌بست *e/i = e* به‌عنوان حرف تعریف نکره^۳ نکره^۳ نیز به این اسم اضافه می‌شود (برخی اوقات واژه‌بست به تنهایی می‌آید که غالباً به معنای هر یا هریک است).

<i>ye</i>	<i>mantaye</i>	<i>zer = e</i>
یک	منطقه	زیر = وابسته نما
<i>nazar = e</i>	<i>u</i>	<i>da-bi-e</i>
نظر = وابسته نما	او	پیش فعل-بود. گذشته-۱ ش م

«یک منطقه زیر نظر او بود.» AbA۲۳

<i>yek</i>	<i>xāne</i>	<i>de-tabaye</i>
یک	خانه	دو طبقه
<i>d-endāt-e</i>		
پیش فعل-انداخت. گذشته-۳ ش م		

«طرح یک خانه دو طبقه برای من ریخت.» NA۲۰

۱ در متن اصلی کتاب، از این علامت‌های اختصاری برای ارجاع به گفته‌های گویشوران در پیکره، استفاده شده است. حروف انگلیسی به نام گویشور و اعداد به شماره گفته گویشور، اشاره دارد. بر این اساس: AbA، NA، AmA، AyA، RR، به ترتیب برای اشاره به نام عباس علاءالدین، نرگس عسگری، آمنه علاءالدین، ایوب ابرسجی و رحیمه رحیمی به کار رفته‌اند - ویراستار.

۲ در تحلیل و تقطیع داده‌ها معنی و ریشه اصلی کلمات را تا آن‌جا که ممکن است به کار می‌گیرند، برای برابرها بنا به پیش‌نهاد خانم شگری از کوتاه‌نوشته‌های کتاب زیر استفاده شده است: دبیرمقدم، محمد. ۱۳۹۲. رده‌شناسی زبان‌های ایرانی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) ۲ ج.

۱۷۸ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین

<i>yek</i>	<i>berār=e</i>	<i>zebel=e</i>
یک	برادر=وابسته نما	باهوش=نکره
<i>dār-e</i>		
دار. حال-۳م		

«(او) یک برادر با هوشی دارد.» NA۵۹

<i>in-ān</i>	<i>yak</i>	<i>kār=i</i>
این-ها	یک	کار=نکره
<i>dāšt-an</i>		
داشت. گذشته. ۳شج		

«آن‌ها راه و روشی داشتند (کاری انجام می‌دادند)» NA۱۲

<i>ruzi=i</i>	<i>panj</i>	<i>kilu</i>
روز=نکره	پنج	کیلو
<i>panir</i>	<i>bāyed</i>	<i>dāšt-e=bim</i>
پنیر	باید	داشت. گذشته-صفت مفعولی = التزامی بود. گذشته. ۱شج

پ) بعد از اعداد و کمیت‌نماهای نامعین به جمع دلالت می‌کند:

<i>de se=tā</i>	<i>go</i>	<i>dār-em</i>
دو سه=تا	گاو	دار. حال-۱ش م

«دو یا سه تا گاو دارم.» AyA ۱۲۹

<i>čār=tā</i>	<i>gozā</i>	<i>dār-im</i>
چهار=تا	گوساله	دار. حال-۱ش ج

«ما چهار تا گوساله داریم.» AbA۱۳

نشانه جمع *-ā* است که دارای تکیه است. وقتی اسم به *e* ختم می‌شود، با این *-ā* ادغام می‌شود. معمولاً اسمی که به یک واکه ختم می‌شود در اتصال به نشانهٔ جمع، غلت *-y* به آن اضافه می‌شود.

اسم در حالت جمع:

الف) به عناصر جمع معین ارجاع می‌دهند:

<i>panir-e</i>	<i>u=re</i>	<i>sag-ā</i>
پنیر-وابسته نما	آب=را	سگ-ها
<i>be</i>	<i>xorāk</i>	<i>pet-im</i>
برای	غذا	استمراری. گذشته می‌پخت. -اش ج

«از آب پنیر (آب پنیر را) برای سگ‌ها غذا درست می‌کردیم.» AbA8

<i>alān</i>	<i>de=tā</i>	<i>xod=em-e</i>	<i>vač-ā</i>
الان	دو=تا	خود=اش م-وابسته نما	بچه-ها
<i>dar-en</i>	<i>palu=š</i>		
هست. حال-اش ج	نزدیک=ش ۳م.		

«دوتا از پسران من الان با او هستند.» AmA6

<i>esā-e</i>	<i>mard-ā</i>	<i>ke</i>
اکنون-وابسته نما	مرد-ها	که
<i>dige</i>	<i>šoppā-ro</i>	<i>niyan</i>
دیگر	نگهبانی شب-رو. حال	نفی. نیست. حال-اش ج

«مردهای امروزه دیگر به نگهبانی شب نمی‌روند.» NA51

ب) به جای قید می‌آیند:

<i>mellāxāne</i>	<i>be</i>	<i>un=vaxt-ā</i>
ملاخانه	بود. گذشته. اش م	آن=وقت-ها

«آن روزها ملاخانه بود.» AyA141

نشان‌گذاری مفعول مستقیم و غیرمستقیم

در بسیاری موارد، هنگامی که عبارت اسمی مفعول مستقیم یا غیرمستقیم واقع می‌شود، واژه‌بست $re =$ به جزء پایانی آن، اضافه می‌شود. وقتی واژه به یک هم‌خوان ختم می‌شود، گاهی واژه‌بست به شکل $e =$ ، $dre =$ یا $dere =$ ظاهر می‌شود، به‌ویژه پس از اسم‌هایی که به l ، m ، n یا r ختم می‌شوند.

قواعد مربوط به اضافه شدن یا نشدن واژه‌بست به مفعول‌های مستقیم، (نشان‌گذاری‌های متفاوت مفعول) در زبان فارسی از سوی افرادی چون بوسونگ^۱ (۱۹۸۵)، لازار^۲ (۱۹۸۲)، دبیرمقدم^۳ (۱۹۹۲)، کریمی^۴ (۱۹۹۶) و ویندفور^۵ (۱۹۷۹) مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. به نظر می‌رسد قواعد مربوط به اضافه شدن یا نشدن این واژه‌بست در مفعول مستقیم در گویش مازندرانی زیارتی مشابه نمونه‌های آن در زبان فارسی باشد. هرچه قدر مفعول مستقیم معرفه، تأکیدی یا جان‌دار باشد، احتمال اضافه شدن واژه‌بست بیش‌تر است.

الف) نشان‌گذاری مفعول مستقیم

<i>deraxt-ā=re</i>	<i>niyā</i>	<i>kārd-e</i>
درخت‌ها=را	نگاه	استمراری-می‌کرد. گذشته-۳ش‌م

«درخت‌ها را نگاه کرد.» RRY۹

<i>šir=dere</i>	<i>panir</i>	<i>kārd-im</i>
شیر=را	پنیر	استمراری-می‌کرد. گذشته-۱ش‌ج

«از شیر، پنیر درست می‌کردیم.» AbA۶

<i>in</i>	<i>xāne=re</i>	<i>ba-it-e</i>
این	خانه=را	پیشوند-گرفت. گذشته-۳ش‌م
<i>piyar=š-e</i>	<i>xāne=re</i>	
پدر=ش. ۳ش‌م. -وابسته‌نما	خانه=مفعول	

«او این خانه را، خانه پدرش را خرید/ گرفت.» NA۸

<i>in</i>	<i>dār=dere</i>	<i>me-rvind-en</i>
این	درخت=را	استمراری-می‌برید. گذشته-۳ش‌ج
<i>de</i>	<i>met</i>	
دو	متر	

«این درخت را دو متر می‌بریدند.» AbA۱۷

1 Bossong, Georg (1985). *Differentielle Objektivmarkierung in den Neuiranischen Sprachen*. Tübingen: Gunter Narr-Verlag.

2 Lazard, Gilbert (1982). "Le morpheme *rā* en Persan et les relations actancielles." *Bulletin de la société de linguistique de Paris* 73, pp.177-208.

3 Dabir-Moghaddam, Mohammad (1992). "On the (In) dependence of Syntax and Pragmatics: Evidence from the Postposition *-rā* in Persian." In: Stein, Dieter (ed.), *Cooperating with written Texts. The Pragmatics and comprehension of written Texts*. Berlin- New York: Mouton de Gruyter.

4 Karimi, Simin (1996). "Case and Specificity: Persian *Rā* revisited." In: *Linguistic Analysis* 26, pp. 174-194.

5 Windfuhr, Gernot (1979). *Persian Grammar. History and State of its Study*. The Hague- Paris- New York: Mouton Publishers.

ب) نشان گذاری مفعول غیر مستقیم:

<i>man</i>	<i>go=re</i>	<i>ke</i>	<i>ba-verd-em</i>
من	گاو=را	که	پیش‌وند- برد. گذشته-۱ ش م
<i>ba-ruš-em</i>	<i>he-dām-e</i>	<i>yāssāb=re</i>	<i>ba-di-m</i>
پیش‌وند- فروش. حال-۱ ش م	پیش فعل-داد. گذشته-۱ ش م	قصاب=را	پیش‌وند-دید. گذشته، ۱ ش م
<i>pesar=em</i>	<i>biy-ām-e</i>		
پسر=م. ۱ ش م	پیش‌وند-آمد. گذشته-۳ ش م		

«وقتی گاو را بُردم که بفروشم، به قصاب بدهم، دیدم که پسر م آمد/ آمده است (آمده بود).»

NA ۱۹

<i>A</i>	<i>jangal</i>	<i>ke</i>	<i>birun</i>	<i>ārd-en</i>
از	جنگل	که	بیرون	آورد. گذشته-۳ ش ج
<i>Yek</i>	<i>seri-re</i>	<i>zamin</i>	<i>e-dā-n</i>	
یک	گروه=را	زمین	پیش فعل. داد. گذشته-۳ ش ج	

«از جنگل که بیرون کردند (در ازای اخراج از جنگل) به بعضی‌ها زمین دادند.» AbA ۱۳

پ) تأثیر پذیری غیر مستقیم

<i>Sax</i>	<i>be</i>	<i>ādem= e</i>
سخت	بود. گذشته. ۳ ش م	انسان=را

«برای آدم/ انسان سخت بود.» AmA ۱۰

نشان گذاری حالت اضافی و کاربرد ساختار اضافه

e- پایانی برای نشان دادن ویژگی اضافی بدون تکیه، به اسم متصل می‌شود. با وجود این، در پیکره حاضر، نمونه‌ای از اسم جمع که چنین جزء پایانی بگیرد، وجود ندارد. برای مشاهده موارد استفاده از حالت اضافی به همراه پس‌واژه‌ها، به قسمت حروف اضافه رجوع کنید.

<i>ābu=m-e</i>	<i>bābu</i>	<i>xayyāt</i>	<i>Be</i>
پدر بزرگ=م. ۱ ش م -وابسته‌نما	پدر بزرگ	خیاط	بود. گذشته. ۳ ش م

«پدر بزرگِ پدر بزرگ من خیاط بود.» AyA ۱۳۶

<i>piyar=m-e</i>	<i>zamin=de</i>	<i>ba-it-em</i>
پدر=م. اشم-وابسته‌نما	زمین=را	پیش‌وند-گرفت. گذشته-اشم

«زمین پدرم را گرفتم.» NA ۲۵

<i>merdem-e</i>	<i>mery-ā=re</i>	<i>me-xor-e</i>
مردم-وابسته‌نما	مرغ-ها=را	استمراری. می‌خور. حال-اشم

«مرغ‌های مردم را می‌خورد.» NA۵۹

اگرچه، گاهی اوقات پس‌وند اضافی حذف می‌شود:

<i>me-xāst-im</i>	<i>bāftani</i>	<i>hā-kān-im</i>	<i>da-kon-im</i>
استمراری-می‌خواست. گذشته-اشم	بافتنی	پیش‌فعل-کن. حال-اشم	پیش‌فعل-کن. حال-اشم
<i>Mard</i>	<i>o=</i>	<i>zan</i>	<i>tan</i>
مرد	=و	زن	تن

«ما باید لباس می‌بافتیم و تن زن و مرد می‌کردیم (زن و مرد بیپوشند).» RR۸

<i>me-r-an</i>	<i>hamsāyā</i>	<i>xāne</i>	<i>me-niš-en</i>
استمراری-می‌رو. حال-اشم	هم‌سایه‌ها	خانه	استمراری-می‌نشین. حال-اشم

«آن‌ها به خانه هم‌سایه‌ها می‌روند و آن‌جا می‌نشینند.» AmA۹۸

یک صورت اضافی اسنادی خاص هم وجود دارد که به *i*- ختم می‌شود:

<i>hame</i>	<i>terān-i-yā-i</i>	<i>=e</i>
همه	تهران. صفت‌سازها - وابسته‌نمای اسنادی	=است. حال-اشم

«همه مال تهرانی‌هاست.» NA۵۲

اضافه وصفی اغلب، به‌جای پذیرفتن نشانه حالت اضافی، با ساختار *ezafe* به اسم هسته

مرتبط می‌شود:

<i>kār=e</i>	<i>xāne</i>	<i>je</i>	<i>ne-m-resi-yem</i>
کار=وابسته‌نما	خانه	برای	نفی-استمراری-می‌رسی. گذشته-اشم

«به کار خانه نمی‌رسیدم.» RR ۱۷۲

<i>šāgerd-i=e</i>	<i>piyar=em=e</i>	<i>hā-kord-am</i>
شاگرد-اسم‌ساز=وابسته‌نما	پدر=م. ا.ش.م. =را	پیش‌فعل-کرد. گذشته- ا.ش.م

«نزد پدرم شاگردی کردم.» AyA ۱۳۵

<i>doxtar-ā=e</i>	<i>de</i>	<i>hame=re</i>
دختر-ها=وابسته‌نما	ده	همه=را
<i>davit</i>	<i>me-kon-en</i>	
دعوت	استمراری- می‌کن. حال-۳ش‌ج	

«تمامی دختران ده را دعوت می‌کنند.» RR۱۸

ضمیر

ضمایر شخصی

ضمایر شخصی به شکل اول شخص و دوم شخص وجود دارند. در سوم شخص از ضمایر اشاره استفاده می‌شود. ضمایر شخصی در مواردی چون حالت مستقیم بی‌نشان (فاعل)، حالت اضافی و حالت مفعولی استفاده می‌شوند. حالت مستقیم، اغلب زمانی در پیکره یافت می‌شود که انتظار حضور صورت اضافی را داشته باشیم. رایج‌ترین اشکال استفاده آن در جدول ۳ آمده است.

جدول ۳. ضمایر شخصی در مازندرانی زیارتی

حالت مفعولی	حالت اضافی	حالت مستقیم	
<i>mere/mare/manure</i>	<i>me</i>	<i>men/man</i>	اول شخص مفرد
<i>tere</i>	<i>te</i>	<i>te</i>	دوم شخص مفرد
<i>emāre</i>	<i>emāe</i>	<i>emā</i>	اول شخص جمع
<i>šemāre</i>	<i>šemāe</i>	<i>šemā</i>	دوم شخص جمع

<i>man</i>	<i>aslan</i>	<i>piyar=am=e</i>	<i>ne-di-yam</i>
من	هرگز	پدر=م. ا.ش.م=را	نفی-دید. گذشته. ا.ش.م

«من هرگز پدرم را ندیده‌ام.» AbA۲۹

<i>te</i>	<i>harf=am</i>	<i>na-it-i</i>
تو. مفرد	حرف=م. ا ش م	نفی-گرفت. گذشته. ۲ ش م

«تو متوجه حرفم نشدی (حرفم رو نگرفتی).» AyA۱۷۲

<i>te</i>	<i>varzā=re</i>	<i>git-em</i>
تو. مفرد. اضافی	گاو نر=را	استمراری-می گرفت. گذشته-۱ ش م
<i>bard-em</i>	<i>kāšt-em</i>	
استمراری-می برد. گذشته-۱ ش م	استمراری-می کاشت. گذشته-۱ ش م	

«گاو نر شخص تو را می‌گرفتم (قرض می‌کردم)، می‌بردم و می‌کاشتم (زراعت می‌کردم).» AyA۱۴۸

<i>emā-e</i>	<i>dore</i>	<i>na</i>	<i>emā</i>
ما-وابسته‌نما	زمان	نه	ما
<i>dore</i>	<i>a</i>	<i>jur</i>	<i>be</i>
زمان	یک	طور	بود. گذشته. ۳ ش م

«زمان ما، نه، زمان ما این‌طور بود.» RR۲۳

<i>del=šān</i>	<i>ne-me-xāss-e</i>	<i>ke</i>	<i>b-el-en</i>	<i>mare</i>
دل=شان ۳ ش ج	نفی استمراری. می خواست. گذشته-۳ ش م	که	پیش‌وند. گزار. حال-۳ ش ج	مرا
<i>ba-rest-en</i>	<i>mellāxāne</i>			
پیش‌وند-رست. حال-۳ ش ج	ملاخانه			

«آن‌ها دوست نداشتند که مرا به ملاخانه بفرستند.» AyA۱۴۱

<i>me-xāy</i>	<i>ham=un</i>	<i>lebās=r e</i>	<i>biy-ār-em</i>
استمراری - می خواهی. حال. ۲ ش م	همان	لباس=را	پیش‌وند-آور. حال-۱ ش م
<i>šemā=r e</i>	<i>nešān</i>	<i>hā-d-em</i>	
شما=را	نشان	پیش‌فعل-ده. حال. ۱ ش م	

«می‌خواهی همان لباس را بیاورم و نشانت بدهم؟» RR۱۶۵

باید متذکر شد که گاهی اوقات، ضمیر اول شخص جمع، وقتی به گروه خاصی از افراد اشاره دارد با یک نشانه جمع پایانی دیده می‌شود:

<i>emā-hā</i>	<i>feyat</i>	<i>māldār</i>	<i>bim</i>
ما-ها	فقط	دام‌پرور	بود. گذشته ۱ ش م

«ما فقط دام‌پرور بودیم (دام‌پروری می‌کردیم).» RR۹۳

هم‌چنین صورت‌های اضافی اسنادی نیز وجود دارند. مثلاً می‌توان به *meyi* «مال من» و *emāi* «مال ما» در پیکره حاضر، اشاره کرد:

<i>In</i>	<i>go</i>	<i>be-mānd-e</i>
این	گاو	پیش‌وند-ماند. گذشته-۳ ش م
<i>Meyi</i>	= <i>e</i>	
من. وابسته‌نمای اسنادی	= است. حال. ۳ ش م	

«این گاوها که مانده‌اند، مال من هستند.» NA۱۹

ضمایر اشاره

ضمایر اشاره بر دو نوع‌اند؛ یکی برای اشاره به نزدیک و دیگری برای اشاره به دور. این ضمایر در جدول ۴ ارائه شده است و به مثابه حروف و ضمایر اشاره‌ای عمل می‌کنند. ضمایر اشاره‌ای در جای‌گاه ضمایر شخصی سوم شخص می‌آیند. دو مدل اضافی دیگر که در پرانتز آمده، در پیکره حاضر یافت نشدند.

جدول ۴. ضمایر اشاره‌ای در مازندرانی زیارتی

حالت مفعولی	حالت اضافی	حالت مستقیم	
<i>ine</i>	<i>ine</i>	<i>i(n)</i>	نزدیک مفرد
<i>une/ure</i>	<i>une</i>	<i>u(n), uy</i>	دور مفرد
<i>emāre</i>	<i>(ināne)</i>	<i>inā(n)</i>	نزدیک جمع
<i>unāne/ušāne</i>	<i>(unāne)</i>	<i>unā(n)/ušān</i>	دور جمع

<i>Xā</i>	<i>in</i>	<i>šir</i>	<i>garm</i>
خب	این	شیر	گرم
<i>Be</i>	<i>dige</i>		
بود. گذشته ۳ ش م	دیگر ^۱		

«خب، این شیر گرم بود، می‌دانی.» AmA۹

۱ تکیه‌کلام. می‌دانی.

<i>un</i>	<i>pul-ā</i>	<i>hame=re</i>	<i>dige</i>
آن	پول-ها	همه=را	خب
<i>man</i>	<i>temum</i>	<i>hā-kārd-am</i>	
من	تمام	پیش‌فعل-کرد. گذشته-اشم	

«خب، من دیگر تمام آن پول‌ها را خرج کردم.» NA۲۴

<i>Un</i>	<i>man=re</i>	<i>ba-gut-e</i>	<i>man</i>
آن	من=را	پیش‌وند-گفت. گذشته-اشم	من
<i>Jāru</i>	<i>pāru=re</i>	<i>me-zen-em</i>	
جارو	دوگان‌سازی=را	استمراری-می‌زن. حال-اشم	

«او به من گفت: «من جارو پارو می‌زنم.»» AmA۲

<i>man</i>	<i>vište</i>	<i>kār=e</i>	<i>in-e</i>
من	بیش‌تر	کار=را	این-وابسته‌نما
<i>mār</i>	<i>pali</i>	<i>yād</i>	<i>ba-it-em</i>
مادر	همراه	حافظه	پیش‌وند-گرفت. گذشته-اشم

«بیش‌تر کار(ها) را از مادرش (اشاره به شوهرش) یاد گرفتیم.» RR۱۷۲

<i>in=e</i>	<i>dā-yim</i>	<i>sag-ā</i>	<i>xward-en</i>
این=را	استمراری. می‌داد. گذشته-اش ج	سگ-ها	استمراری. می‌خورد گذشته-اش ج

«این را می‌دادیم سگ‌ها می‌خوردند.» AbA۸

<i>in-ān</i>	<i>me</i>	<i>ve</i>
این-ها	من. ملکی	برای
<i>be-sāz-en</i>		
پیش‌وند-ساز. حال-اش ج		

«آن‌ها برای من بسازند.» NA۲۰

<i>un-ān=e</i>	<i>inje</i>	<i>vāred</i>	<i>me-kon-an</i>
آن-ها=را	این‌جا	وارد	استمراری-می‌کن. حال-اش ج

«آن‌ها را به این‌جا وارد می‌کنند.» RR۶۲

<i>ba-xeri-e</i>	<i>ušan=e</i>	<i>pul</i>	<i>he-dā</i>
پیش‌وند-خرید. گذشته-۱ش م	آن‌ها=را	پول	پیش‌فعل-داد. گذشته. ۳ش م

«(او) آن را خرید و پولش را به آن‌ها پرداخت.» NA۸

هم‌چنین صورت‌های اضافی اسنادی نیز وجود دارند. تنها مثالی که در پیکره حاضر وجود دارد *ui* به معنی «مال او» است:

<i>alān</i>	<i>in</i>	<i>pesar=em</i>
الان	این	پسر=م. ۱ش م
<i>in</i>	<i>xāne</i>	<i>u-i</i>
این	خانه	او-اضافی اسنادی
= <i>e</i>		
=است. حال. ۳ش م		

«الان این خانه مال پسر م است.» NA۸

ضمایر پیوسته

ضمایر پیوسته موجود در مازندرانی زیارتی در جدول ۵ نشان داده شده‌اند. این ضمایر برای صورت‌های اضافی (از جمله، اضافه ملکی) به کار می‌روند. این ضمایر جانشین ضمایر انعکاسی نیز می‌شوند.

جدول ۵. ضمایر پیوسته در مازندرانی زیارتی

جمع	مفرد	
=(<i>e</i>) <i>mān</i>	=(<i>e</i>) <i>m/am</i>	۱
=(<i>e</i>) <i>tān</i>	=(<i>e</i>) <i>t</i>	۲
=(<i>e</i>) <i>šān</i>	=(<i>e</i>) <i>š</i>	۳

<i>injuri</i>	= <i>e</i>	<i>kār-ā=m</i>
این‌طور	=است. حال. ۳ش م	کار-ها=م. ۱ش م

«کارم این‌گونه است.» AyA۱۹۳

<i>te</i>	<i>yand=et</i>	<i>bālā</i>	= <i>e</i>
تو	قند=ت. ۲ش م	بالا	=است. حال. ۳ش م

«تو قند خونت بالا است.» AmA۴۴

<i>nām=eš=e</i>	<i>me-gu-m</i>
نام=ش. ۳ش م=را	استمراری-می‌گوی. حال-۱ش م

«او را به نام صدا می‌زنم.» AmA۴۶

<i>in</i>	<i>čarx=e</i>	<i>sārey</i>
این	چرخ خیاطی=را	بقچه
<i>dele</i>	<i>he-m-ešt-im</i>	<i>kul=emān</i>
داخل	پیش‌فعل-استمراری. می‌گذاشت. گذشته-۱. ش م	کول=مان. ۱ش ج ^۱

«این چرخ خیاطی را درون یک بقچه پارچه‌ای روی دوش‌مان می‌گذاشتیم.» AyA۲۶

<i>de=tā=tān</i>	<i>me-gir-in</i>	<i>de=tā=tān</i>	<i>ne-m-gir-in</i>
دو=تا=تان. ۲ش ج	استمراری-می‌گیر-حال. ۲ش ج	دو=تا=تان. ۲ش ج	نفی-استمراری-می‌گیر. حال-۲ش ج

«دو نفر از شما (چیزی) می‌گیرد، دو نفرتان (هیچ) نمی‌گیرد.» NA۲۴

<i>čār=tā=šān</i>	<i>ezdevāj</i>	<i>hā-kārd-e=ben</i>
چهار=تا=شان. ۳ش ج	ازدواج	پیش‌فعل-کرد. صفت‌مفعولی=بودند. گذشته. ۳ش م

«چهارتای‌شان ازدواج کرده بودند.» NA۱۹

ضمیر انعکاسی

ضمیر انعکاسی *xed/xod* به انضمام یک ضمیر پیوسته، برای تأکید بر آن اجزایی از کلام به کار می‌رود که با آن هم مرجع است:

<i>Man</i>	<i>xod=am</i>	<i>zahmat</i>	<i>ba-keši-yam</i>
من	خود=م. ۱ش م	زحمت	پیش‌وند-کشید. گذشته-۱ش م

«من خودم زحمت کشیدم.» NA۱۹

۱ فعل را جمع می‌گوید در حالی که باید مفرد بگوید. در این پیکره این مورد تکرار شده است، البته طبیعی است که یک گویشور حتی با سواد نیز باشد در برابر دستگاه ضبط و مصاحبه‌کننده دست‌پاچه می‌شود، چه بسا که گویشور اصلاً شکل درست را نداند، همان‌طور که شنیده به کار می‌برد، توجه داشته باشید که با مردم عادی بدون برنامه‌ریزی قبلی مصاحبه می‌شود.

<i>ham=in</i>	<i>emā</i>	<i>xod=mān</i>	<i>ande</i>
هم=این	ما	خود=مان. اشج	فراوان
<i>Berenj</i>	<i>xāne=mān</i>	<i>da-be</i>	
برنج	خانه=ضمیرمان. اشج	پیش فعل-بود. گذشته. ۳م	

«ما خودمان خیلی در خانه برنج داشتیم.» NA۴۸

<i>bačā=m</i>	<i>xod=šān</i>	<i>be-dān-en</i>
بچه‌ها.م. اشم	خود=شان. ۳م	پیش‌وند-دان. حال-۳شج

«بچه‌هایم خودشان بدانند.» NA۲۵

<i>Man</i>	<i>me-xā</i>	<i>xerāb</i>	<i>hā-kān-em</i>
من	استمراری-می‌خواه. حال	خراب	پیش فعل-کن. حال-اشم
<i>xod=em</i>	<i>be</i>	<i>xār</i>	<i>hā-kān-em</i>
خود=م. اشم	برای	درست	پیش فعل-کن. حال اشم

«من می‌خواهم خرابش کنم و (یک خانه جدید) برای خودم بسازم.» NA۸

<i>be</i>	<i>endāze</i>	<i>xod=emān</i>	<i>dār-im</i>
به	اندازه	خود=مان. اشج	دار. حال. اشم

«به اندازه نیازمان داریم.» NA۶۵

ضمیر انعکاسی مازندرانی *še* «خود» به‌طور مجزا یافت نشد، اما در یک نمونه، این ضمیر با حالت اضافی یک ضمیر شخصی ترکیب می‌شود تا صورت اسنادی اضافی بسازد:

<i>in-ān</i>	<i>me=š</i>	<i>=e</i>
این-ها	من. ملکی=خود	=است. حال. ۳م

«این‌ها مال خود من هستند.» NA۲۴

دیگر ضمایر

ضمایر دیگر در حالت مستقیم یا حالت مفعولی دیده می‌شوند. در این ضمایر از ساختار *ezāfe* (اضافه) به‌جای حالت اضافی استفاده می‌شود:

<i>man</i>	<i>bā</i>	<i>ki</i>	<i>ba-xer-em</i>
من	با	چه کسی	پیش‌وند-خر. حال-اشم

«من با چه کسی (می‌توانم) بخرم؟» NA۱۹

<i>ki=re</i>	<i>me=xā</i>	<i>yāne</i>	<i>ā-kān-i</i>
چه کسی=را	استمراری-می‌خواه. حال	قانع	پیش‌فعل-کن. حال ۲ ش م

«چه کسی را می‌خواهی متقاعد کنی؟» RR۵۵

<i>Xātere</i>	<i>či</i>	<i>ba-gu-em</i>
خاطره	چه	پیش‌وند-گو. حال-۱ ش م

«چه خاطره‌ای بگویم؟» AmA۹۷

<i>Xodā</i>	<i>išāllā</i>	<i>hame=re</i>
خدا	انشا...	همه را=مفعول
<i>nigardāri</i>	<i>Kon-e</i>	
نگهداری	کن. حال-۱ ش م	

«این‌شاءالله خداوند همه را نگهداری کند.» NA۸

<i>harkas</i>	<i>ye</i>	<i>endāze</i>	<i>yārde</i>
هرکس	یک	مقدار	استمراری. آورد. گذشته-۳ ش م

«هرکسی یک لباس (به‌عنوان) اندازه تن (خود) می‌آورد.» AyA۱۳

صفت

صفت‌ها از نظر شمار (تعداد)، صرف نمی‌شوند. صفت‌های اسنادی که پیش از اسم هسته خود می‌آیند، پس‌وند *e*- می‌گیرند:

<i>gat-e</i>	<i>estekān</i>	<i>bo-xo</i>	<i>amšo</i>
بزرگ-وابسته‌نما	استکان	پیش‌وند فعل-خور. حال	امشب

«امشب در استکان بزرگ بخور.» RR۱۱۰

<i>In</i>	<i>xurd-e</i>	<i>yāšey</i>	<i>je</i>
این	کوچک-وابسته‌نما	قاشق	با
<i>de-m-rit-im</i>	<i>dele</i>	<i>galu=š</i>	
پیش‌فعل- استمراری-ریخت. گذشته-۱ ش ج	داخل	گلو=ش. ۳ ش م	

«با این قاشق کوچک در گلویش می‌ریختیم.» AmA۱۴

۱ آن زمان متر و الگو که نبود، پس هرکس یک لباس که اندازه‌ی او بود به‌عنوان نمونه به خیاط می‌داد تا به اندازه‌ی او بدوزد.

مقدمه‌ای کوتاه بر دستور زبان مازندرانی زیارتی □ ۱۹۱

صفت‌هایی که از فارسی گرفته شده اغلب، به همراه یا بدون نشانه اضافه به‌عنوان ارتباط‌دهنده میان اسم و صفت، بعد از اسم می‌آیند:

<i>Emā</i>	<i>dore</i>	<i>yadim</i>	<i>gāleš</i>
ما	دوره	قدیم	گالش
<i>bim</i>			
بودیم. گذشته. ۱ ش ج			

«ما در گذشته گالش بودیم.» AbAΔ

<i>Adi</i>	<i>bāz</i>	<i>demartebe</i>	<i>šim</i>
بعد	دوباره	مجدداً	استمراری. می‌رفت. گذشته. ۱ ش ج
<i>ham=un</i>	<i>sar=e</i>	<i>jā=e</i>	<i>yadimi=mān</i>
هم=آن	بالا=وابسته‌نما	جا و مکان=وابسته‌نما	قدیمی=مان. ۱ ش ج

«ما دوباره به همان مکان قدیمی‌مان می‌رفتیم (باز می‌گشتیم).» AbAΔ

صفت‌های اسنادی بین اسم هسته و فعل ربطی قرار می‌گیرند:

<i>Āteš</i>	<i>ferivān</i>	<i>bi-e</i>
آتش	شدید	بود. گذشته-۳م

«آتش شدید بود.» AbAV

<i>panjerā</i>	<i>ču-i</i>	<i>bi-e</i>
پنجره‌ها	چوب-ی	بود. گذشته-۳م

«پنجره‌ها چوبی بودند.» NAΔ

<i>In</i>	<i>gāv-ā</i>	<i>xale</i>
این	گاو-ها	خیلی
<i>yešang</i>	=en	
قشنگ	=هستند. حال. ۳ش ج	

«این گاوها خیلی قشنگ هستند.» NA۱۹

صفت ممکن است به‌جای اسم هم بنشیند و پس‌وند جمع یا واژه‌بست‌نشان‌گر مفعولی بپذیرد:

<i>yandār-ā=re</i>	<i>niyā</i>	<i>me-kon-e</i>
دیابتی-ها=را	نگاه	استمراری-می‌کن. حال-۳م

«دیابتی‌ها را می‌بیند (معاینه می‌کند).» AmA۱۸

<i>yadim-ā</i>	<i>telāy</i>	<i>rasm</i>	<i>na-be</i>
قدیم-ها	طلاق	رایج	نفی بود. گذشته-۳ش م

«در زمان‌های قدیم، طلاق رسم نبود.» NA۱۲

صورت‌های تفضیلی و عالی صفت‌ها به ترتیب پس‌وند *te(r)/tar* و *-terin/tarin* می‌گیرند:

<i>yek=i</i>	<i>doxtar</i>	<i>dār-am</i>
یک=نکره ÷	دختر	دار. حال-۱ش م
<i>Az</i>	<i>in</i>	<i>pesar</i>
از	این	پسر
<i>kučik-te</i>		
کوچک-تر		

«یک دختر دارم؛ او از این پسرم کوچک‌تر است.» NA۸

<i>var=ešān</i>	<i>in</i>	<i>je</i>
پهنا=شان. ۳ش ج	این	از
<i>gešāt=ter</i>	<i>bi-e</i>	
گشاد=تر	بود. گذشته-۳ش م	

«پهنای‌شان گشادتر از این بود.» NAV

<i>mard-ā-e</i>	<i>xā</i>	<i>ye</i>
مرد-ها-وابسته نما	خب	یک
<i>meydār=i</i>	<i>jamvāri=tar</i>	<i>=e</i>
مقدار=نکره	تنگ=تر	=است. حال. ۳ش م

«برای مردان، خب، کمی تنگ‌تر است.» AyA۱۰۹

<i>albetē</i>	<i>dund-i</i>	<i>ke</i>	<i>hame</i>	<i>Kārvef</i>
البته	استمراری. می‌دان. حال-۲ش م	که	همه	بافنده
<i>=en</i>	<i>doxtar-ā=š=em</i>	<i>beh-terin</i>	<i>kārbef</i>	
=هستند. حال. ۳ش ج	دختر-ها=شان. ۳ش م=هم	به=ترین	بافنده	

«البته می‌دانی که همه‌شان بافنده هستند، دخترهای‌شان هم بهترین بافندگان هستند.»

قید

هیچ حد و مرز مشخصی میان صفت و قید وجود ندارد. صفت‌های زیادی ممکن است به‌عنوان قید به‌کار روند. قیدها هم گاهی با پسوند جمع می‌آیند:

<i>ābpaz</i>	<i>kārd-en</i>	<i>yešang</i>
آب‌پز	استمراری. می‌کرد. گذشته-۳ ش ج	قشنگ

«آن‌ها را به خوبی در آب پختند.» NA۲۶

<i>pāyin-ā</i>	<i>bār</i>	<i>bār</i>	<i>me-kon-im</i>
پایین‌ها	بار	بار	استمراری-می‌کن. حال-۱ ش ج

«آن پایین‌ها بار می‌کنیم (بار را روی پشت حیوان می‌گذاریم).» AmA۴۸

حروف اضافه

در مازندرانی زیارتی حروف اضافه به هر دو صورت پیش‌آیند (preposition) و پس‌آیند (postposition)^۱ وجود دارند. بعضی حروف اضافه به هر دو صورت به‌کار می‌روند.

حروف اضافه پس‌آیند

هنگامی که مفعول حروف اضافه پس‌آیند، ضمیر باشد غالباً در حالت اضافی می‌آید، اما گاهی نیز به حالت مستقیم به‌کار می‌رود. اسم‌هایی که در نقش مفعول حروف اضافه پس‌آیند می‌آیند، معمولاً در حالت مستقیم و فقط گاهی اوقات، در حالت اضافی دیده می‌شوند:

<i>belaxare</i>	<i>miy-a-n</i>	<i>me</i>
بالاخره	استمراری-می‌آی. حال-۳ ش ج	من. ملکی (اضافی)
<i>piš</i>	<i>dige</i>	
پیش	دیگر	

«بالاخره، پیش / پهلوی من خواهند آمد.» NA۲۰

<i>biy-āb-en</i>	<i>inje</i>	<i>me</i>
پیش‌وند-بیا. حال-۳ ش ج	این‌جا	من. ملکی (اضافی)
<i>be</i>	<i>be-sāz-an</i>	
برای	پیش‌وند-ساز. حال-۳ ش ج	

«آن‌ها باید بیایند و این‌جا را برای من بسازند» NA۲۱

۱ حروف اضافه پیش از اسم و پس از اسم.

<i>adi</i>	<i>ušān</i>	<i>be</i>
سپس	آن‌ها	برای
<i>sobbāne</i>	<i>xār</i>	<i>hā-kārd-am</i>
صبحانه	درست	پیش‌فعل-کرد. گذشته-اشم

«سپس برای‌شان صبحانه درست کردم.» AmA ۱

<i>mi-xāst-am</i>	<i>be-r-am</i>	<i>in</i>	<i>āyā</i>
استمراری-می‌خواست. گذشته-اشم	پیش‌وند-رو. حال-اشم	این	آقا
<i>je</i>	<i>in</i>	<i>melk=re</i>	<i>ejāre</i>
از	این	زمین=را	اجاره
<i>hā-kān-em</i>			
پیش‌فعل-کن. حال-اشم			

«باید می‌رفتم این ملک را از این آقا (مالک) اجاره بکنم.» AbA ۲۳

<i>zerešk</i>	<i>me-rij-en</i>	<i>āš-e</i>	<i>sar</i>
زرشک	استمراری-می‌ریز. حال-اشج	پلو-وابسته نما	روی

«روی برنج زرشک می‌ریزند.» NA ۳۰

حروف اضافه پیش‌آیند

حروف اضافه پیش‌آیندی که در فارسی یک نشانهٔ *ezāfe* می‌گیرند در زیارتی هم معمولاً (البته نه همیشه) با همان ساختار می‌آیند:

<i>dur</i>	<i>da-be-n</i>	<i>az</i>
دور	پیش‌فعل-بود. گذشته-اشج	از
<i>ziyārat</i>		
زیارت		

«آن‌ها دور از زیارت بودند.» RR ۸

<i>be</i>	<i>man</i>	<i>dige</i>
به	من	دیگر
<i>marbut</i>	<i>niye</i>	
مربوط	نفی. است. حال-اشم	

«(این مسئله) به من دیگر مربوط نیست.» NA ۲۵

<i>injuri</i>	<i>barā</i>	<i>Zan-ā</i>
این‌طور	برای	زن‌ها
<i>āsān-tar</i>	=e	
آسان-تر	است. حال ۳م	

«این‌طور برای زنان راحت‌تر است.» AyA۱۱۹

<i>Šir</i>	<i>de-m-išt-im</i>	<i>sar=e</i>	<i>kele</i>
شیر	پیش‌فعل - استمراری - می‌گذاشت. گذشته - اش ج	روی = وابسته نما	اجاق

«(ما) شیر را روی اجاق می‌گذاشتیم.» AbAY

صرف فعل و نحو عبارت فعلی

در مازندرانی زیارتی سه‌گونه فعل وجود دارد: فعل ساده، فعل پیش‌وندی/پیش‌فعلی و فعل مرکب. تعداد افعال ساده کم است که برخی از آن‌ها از فارسی گرفته شده است (مانند افعالی چون *tānessan* «توانستن»، *dānessan* «دانستن»، *xāssan* «خواستن»، *āvordan* «آوردن»). از سوی دیگر، افعال پیش‌وندی/پیش‌فعلی خیلی رایج هستند (افعالی چون *bamerden* «مردن»، *baguten* «گفتن»، *hākārdan/bakārdan* «انجام دادن»، *daritan* «داخل چیزی ریختن»). به‌نظر می‌رسد پیش‌فعل‌های اشتقاقی در حال تبدیل شدن به پیش‌وندهای صرفی‌اند. افعال مرکب (یا همان گزاره‌های مرکب) افعالی هستند که شامل یک بخش اسمی می‌شوند (اسم، صفت، قید، حرف اضافه) + یک فعل سبک/ساده^۱ (مانند *dād baziyan* «داد زدن»، *dāy hākārdan* «داغ کردن»، *birun biyārden* «بیرون آوردن»، *dar hākārdan* «بیرون کردن»). این تنها روش ساختن افعال جدید است (مثلاً *telfun hākārdan* «تلفن کردن»).

پیش‌فعل‌ها، پیش‌وندهای فعلی و میان‌وندها

براساس تحلیل‌های ما، *ba-* (به همراه گونه‌هایش از قبیل: *bo-*, *bā-*, *be-*, *biy-* و *b-*) یک پیش‌وند فعلی صرفی است؛ و *da-* (با گونه‌هایش، مانند *de-*, *dā-* و *day-* و *d-*)، *ha-* و انواعش از قبیل *he-*, *hā-*، *e-* و *ā-*، *va* (و گونه دیگرش *var-*) پیش‌فعل‌های اشتقاقی هستند. پیش‌وند فعلی معنای فعل را تغییر نمی‌دهد، درحالی‌که پیش‌فعل معنای فعل را تغییر می‌دهد (نگاه کنید به شُکری ۲۰۱۳)^۲.

1 light verb

2 Shokri, Guiti (2013). "Past and Non-past Structures in the Mazandarani Dialect Spoken by the Galesh of Ziarat". *Orientalia Suecana* 61(2012), pp. 199-209.

ضمناً پیش‌وند *me-* (با گونه‌هایش *ma-*, *mi-*, *mo-* و *m-*) از فارسی گرفته شده، که بر نمود ناقص فعل استمراری دلالت دارد و به‌عنوان نشانهٔ اخباری غیرگذشته به کار می‌رود. از این پیش‌وند در یکی از ساختارهای گذشتهٔ استمراری هم استفاده می‌شود. (نمونه ذیل).
پیش‌وند منفی‌ساز *na-* (با مشتقات *ne-*, *ni-* و *no-*) عنصر منفی‌سازی است که در تمامی صورت‌های فعلی به کار می‌رود.

افعال سببی با اضافه کردن میان‌وند *-ān-* به ستاک غیرگذشتهٔ فعل، ساخته می‌شوند. مصدر فعل سببی با افزودن *-dan* به ستاک غیرگذشتهٔ آن به دست می‌آید: *baresāndan* «سبب رسیدن یا بردن کسی به جایی شدن».

شناسه‌های فعلی

جدول ۶. شناسه‌های فعلی در مازندرانی زیارتی

شناسه‌های پایانی غیرگذشته	شناسه‌های پایانی گذشته	
<i>-(y)em, -(y)am, -om, -m</i>	<i>-(y)em, -(y)am, -om, -ām, -m</i>	اول شخص مفرد
<i>-(y)i</i>	<i>-(y)i</i>	دوم شخص مفرد
<i>-e</i>	<i>-e</i>	سوم شخص مفرد
<i>-(y)im, -emi, imi</i>	<i>-(y)im, -emi</i>	اول شخص جمع
<i>-(y)in, -eni</i>	<i>-(y)in</i>	دوم شخص جمع
<i>-en, -an, -n</i>	<i>-en, -an, -on, -n</i>	سوم شخص جمع

فعل‌های مصدری

مصدر در این گویش از: پیش‌وند فعلی/پیش‌فعل + ستاک گذشته + *(y)an* ساخته می‌شود: (*bagutan* «گفتن»، *hākārdan* «انجام دادن»، *badiyan* «دیدن»).
در افعال ساده ساختمان مصدر این‌گونه ساخته می‌شود: ستاک گذشته + *an*, (*dānessan* «دانستن»).

مصدر به‌عنوان اسم فعلی نیز استفاده می‌شود:

<i>sanāyedassi</i>	<i>ba-rut-an</i>	<i>Be</i>
صنایع دستی	پیش‌وند-فروخت. گذشته-مصدر	به
<i>gerdan=e</i>	<i>man</i>	= <i>e</i>
گردن=وابسته‌نما	من	=است. حال. ۳ ش م

«فروختن صنایع دستی، کار من است.» RR۳

یک نوع اسم مفعول یا صفت مفعولی^۱ نیز وجود دارد که از پیش‌وند فعلی/پیش‌فعل + ستاک گذشته + *-e/-i* ساخته می‌شود.

این صفت مفعولی به‌عنوان صفت در ساختن صورت‌های فعلی مرکب به‌کار می‌رود:

<i>kufte</i>	=o	<i>dige</i>	<i>ba-teft-e</i>
کوفته. صفت مفعولی	=و	خب	برافروخته. صفت مفعولی
<i>dige</i>	helāk	=e	<i>Zār</i>
دیگر	هلاک	=و	زار
<i>bi</i>			
بود. گذشته. ۲ ش م			

«خب تو دیگر کوفته و برافروخته و هلاک و زار بودی.» AmAV۴

<i>ništ-i=bim</i>
نشست. گذشته-صفت مفعولی=بود. ۱ ش ج

«ما نشسته بودیم.» NA۸

<i>ništ-e=bi-e</i>
نشستن. گذشته-صفت مفعولی=بود. گذشته-۳ ش م

«او نشسته بود.» NA۱۲

فعل‌های مرکب^۲

افعال در مازندرانی زیارتی در دو حالت زمانی غیرگذشته و گذشته ظاهر می‌شود. دو ستاک فعلی (غیرگذشته و گذشته) هم با این تقسیم‌بندی هم‌خوانی دارند. سه‌وجه فعلی وجود دارد: اخباری، التزامی و امری. زمان گذشته شکل‌های مختلفی برای بیان نمود کامل و نمود ناقص/استمراری دارد.

صورت‌های فعلی غیرترکیبی که در این پیکره یافت می‌شوند که در ادامه، در جدول‌های ۷ تا ۱۲، آمده است. البته تنها متداول‌ترین شناسه‌های فعلی در این جدول‌ها ذکر شده است.

برای شناسه‌های فعلی دیگر به جدول ۶ مراجعه کنید.

1 Past participle

2 Finitive verb forms

اخباری غیرگذشته^۱

ساختمان فعل اخباری غیرگذشته عبارت است از:

پیش‌وند فعلی *me-* + ستاک غیرگذشته + شناسه‌های فعلی و گاهی بدون پیش‌وند فعلی. هم‌چنین یادآور می‌شود که شناسه‌های فعلی از فارسی گفتاری گرفته شده است. در صورت‌های منفی هم پیش‌وند منفی‌ساز پیش از پیش‌وند *me-* می‌آید.

جدول ۷. صرف اخباری غیرگذشته در مازندرانی زیارتی برای فعل *barutan* «فروختن».

اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
<i>Merušem</i>	<i>Meruši</i>	<i>Meruše</i>	<i>Merušim</i>	<i>Merušin</i>	<i>Merušen</i>
<i>me-</i>	<i>me-</i>	<i>me-</i>	<i>me-</i>	<i>me-</i>	<i>me-</i>
<i>ruš</i>	<i>ruš</i>	<i>ruš</i>	<i>ruš</i>	<i>ruš</i>	<i>ruš</i>
شناسه فعلی غیرگذشته					
<i>-em</i>	<i>-i</i>	<i>-e</i>	<i>-im</i>	<i>-in</i>	<i>-en</i>

فعل اخباری غیرگذشته اساساً به کنش‌ها و حالات مستمر و عادت‌هایی که در زمان حال رخ می‌دهد اشاره دارد.

این شکل از صرف فعل هم‌چنین برای اشاره به زمان آینده نیز استفاده می‌شود:

<i>alān</i>	<i>berenj</i>	<i>čejur</i>	<i>me-pej-en</i>
اکنون	برنج	چطور	استمراری-می‌پزند-حال-۳ ش ج

«این روزها برنج را چه‌طور می‌پزند؟» NA۳۳

<i>yak</i>	<i>jur</i>	Dige	<i>Xoreš</i>
یک	نوع	دیگر	خورش
<i>me-kon-im</i>			
استمراری-می‌کن. حال-۱ ش ج			

«یک خورش دیگر درست می‌کنیم.» AmA۳۱

۱ توجه کنید که فعل در فارسی با دو ستاک برای زمان‌های گذشته، حال و آینده به کار می‌رود.

<i>yek</i>	<i>seri</i>	<i>māst</i>	<i>mo-kon-on</i>
یک	گروه	ماست	استمراری-می کن. حال-۳ش ج
<i>xod=ešān</i>	<i>asan</i>	<i>me-ruš-en</i>	<i>ham=unjā</i>
خود=شان. ۳ش م ^۱	اصلاً	استمراری-می فروش. حال-۳ش ج	همان=آن جا

«عده‌ای از آنان خودشان ماست درست می کنند و همان جا می فروشند.» AbA۱۲

<i>Har</i>	<i>yak</i>	<i>ruz</i>	<i>Dar</i>	<i>Miyān</i>
هر	یک	روز	در	میان
<i>Masan</i>	<i>in=e</i>	<i>me-duš-am</i>	<i>panir</i>	<i>ma-ne-m</i>
مثلاً	این=را	استمراری-می دوش. حال-۱ش م	پنیر	استمراری-می نه. حال-۱ش م

«هریک روز در میان مثلاً گاو را می دوشم و (از شیر) پنیر درست می کنم (می گذارم).»

AbA۱۳

<i>ne-me-dim</i>	<i>un</i>	<i>zamin=de</i>	<i>Dige</i>
نفی- استمراری-می ده. حال-۱ش ج	آن	زمین=را	دیگر

«دیگر آن زمین را نمی فروشیم (نمی دهیم) می دونی.» NA۲۵

<i>Davā</i>	<i>me-bu</i>	<i>pas</i>	<i>in-ān=e</i>	<i>man</i>
دعوا	پیشوند. استمراری-می شود. حال-۳ش م	پس	این‌ها-را	من
<i>xod=em</i>	<i>mi-gir-am</i>	<i>me-ruš-am</i>	<i>pul=eš=e</i>	<i>me-gir-am</i>
خود=م. ۱ش م	استمراری-می گیر. حال-۱ش م	استمراری-می فروش حال-۱ش م	پول=ش. ۳ش م=را	استمراری-می گیر. حال-۱ش م

«دعوا می شود، پس من، خودم این‌ها را می برم و می فروشم. و پولش را می گیرم.»

NA۲۴

<i>emā</i>	<i>gu-im</i>	<i>Nāmzed</i>
ما	استمراری-می گفت. حال-۱ش ج	نامزد

«ما نامزد می گفتیم.» RR۱۲

۱ در نسخه اصلی، سوم شخص مفرد ذکر شده، ولی با توجه به گفته گویشور، به نظر می رسد شکل صحیح، سوم شخص جمع باشد - ویراستار. البته در قسمت فعل مجهول و وجه غیرمشخص (Impersonal) توضیح داده می شود.

التزامی غیرگذشته

ساختار التزامی غیرگذشته عمدتاً بدین صورت ساخته می‌شود:
پیش‌وند *ba-* یا پیش‌فعل اشتقاقی + ستاک غیرگذشته + شناسه فعلی، که از فارسی گفتاری، گرفته شده است.
در شکل منفی، پیش‌وند منفی‌ساز می‌آید که معمولاً جانشین پیش‌وند *ba-* می‌شود. اما پیش‌فعل به‌طور معمول در جای خود می‌ماند.

جدول ۸. صرف فعل التزامی غیرگذشته در مازندرانی زیارتی با پیش‌وند، برای *barutan* به معنای فروختن

اول شخص مفرد	صورت فعلی	پیش‌وند	ستاک غیرگذشته	شناسه فعلی غیرگذشته
اول شخص مفرد	<i>barušem</i>	<i>ba-</i>	<i>ruš</i>	<i>-em</i>
دوم شخص مفرد	<i>baruši</i>	<i>ba-</i>	<i>ruš</i>	<i>-i</i>
سوم شخص مفرد	<i>baruše</i>	<i>ba-</i>	<i>ruš</i>	<i>-e</i>
اول شخص جمع	<i>barušim</i>	<i>ba-</i>	<i>ruš</i>	<i>-im</i>
دوم شخص جمع	<i>barušin</i>	<i>ba-</i>	<i>ruš</i>	<i>-in</i>
سوم شخص جمع	<i>barušen</i>	<i>ba-</i>	<i>ruš</i>	<i>-en</i>

جدول ۹. صرف فعل التزامی غیرگذشته در مازندرانی زیارتی

با پیش‌فعل برای *dakārdan* به معنی «پوشیدن یا درون چیزی قرار دادن».

اول شخص مفرد	صورت فعلی	پیش‌فعل	ستاک غیرگذشته	شناسه فعلی غیرگذشته
اول شخص مفرد	<i>dakānem</i>	<i>da-</i>	<i>kān</i>	<i>-em</i>
دوم شخص مفرد	<i>dakāni</i>	<i>da-</i>	<i>kān</i>	<i>-i</i>
سوم شخص مفرد	<i>dakāne</i>	<i>da-</i>	<i>kān</i>	<i>-e</i>
اول شخص جمع	<i>dakānim</i>	<i>da-</i>	<i>kān</i>	<i>-im</i>
دوم شخص جمع	<i>dakānin</i>	<i>da-</i>	<i>kān</i>	<i>-in</i>
سوم شخص جمع	<i>dakānen</i>	<i>da-</i>	<i>kān</i>	<i>-en</i>

التزامی غیرگذشته به کنش‌ها و حالت‌های احتمالی و نامطمئن در بازه زمانی غیرگذشته اشاره دارد که از آن در ساختارهای وجهی و انواع مختلف بندهای وابسته و هم‌چنین نصیحت، هشدار، آرزو و... استفاده می‌شود:

<i>ba-gu-m</i>	<i>xātere</i>	<i>či</i>
پیش‌وند-بگو. حال-اشم	خاطره	چه

«چه خاطره‌ای بگویم.» RR ۴۷

مقدمه‌ای کوتاه بر دستور زبان مازندرانی زیارتی □ ۲۰۱

<i>me-tān-am</i>	<i>man</i>	<i>te=re</i>	<i>Farad</i>
استمراری-می‌توان. حال-۱ ش م	من	ترا	فردا
<i>ba-ver-em</i>	<i>hameči</i>	<i>serāy</i>	<i>ā-d-em</i>
پیش‌وند-بر. حال-۱ ش م	همه‌چیز	سراغ	پیش‌فعل-بده. حال-۱ ش م

«می‌توانم فردا بیرمت آن جا و همه‌چیز را نشانت بدهم.» RR۵

<i>me-xāst-im</i>	<i>bāftani</i>	<i>hā-kān-im</i>	<i>da-kon-im</i>
استمراری-می‌خواست. گذشته- اش ج	بافتنی	پیش‌فعل-کن. حال- اش ج	پیش‌فعل-کن. حال- اش ج
<i>mard</i>	<i>=o</i>	<i>zan</i>	<i>Tan</i>
مرد	و	زن	تن

«باید بافتنی‌می‌بافتیم تا بدن زن و مرد را با آن بپوشانیم.» RR

<i>bačā=m</i>	<i>xod=šān</i>	<i>be-dān-en</i>
بچه‌ها.م. ۱ ش م	خود=شان. ۳ اش ج	پیش‌وند-بدان. حال-۳ اش ج

«بچه‌هایم خودشان بدانند (می‌دانند).» NA۲۵

<i>me-go-m</i>	<i>yeg</i>	<i>vaxt=e</i>	<i>jald</i>	<i>na-ro-e</i>
استمراری-می‌گو. حال-۱ ش م	یک	زمان=نکره	سریع	نفی-رود. حال-۳ ش م

«می‌گویم یک وقت، سریع نرود.» AmA۴۸

<i>xejālat</i>	<i>ne-me-keš-ām</i>	<i>da-ko-m</i>	<i>da-na-ko-m</i>
خجالت	نفی-استمراری-می‌کش. حال-۱ ش م	پیش‌فعل-افت. حال-۱ ش م	پیش‌فعل-نفی-افت. حال-۱ ش م
<i>xande</i>	<i>ba-kon-in</i>	<i>na-kon-in</i>	
خنده	پیش‌وند-کن. حال-۲ اش ج	نفی-کن. حال-۲ اش ج	

«خجالت نمی‌کشم، (اگر وسط خواندن) اشتباهی مرتکب شوم یا نشوم، مردم چه به من

بخندند چه نخندند.^۱» AyA۱۹۳

۱ گویشور در بیان این مضمون از صیغه دوم شخص جمع استفاده کرده که باید این‌طور ترجمه شود: «...چه بخندید، چه نخندید.» اما در ترجمه انگلیسی گفته‌های گویشور در متن اصلی کتاب، از صیغه سوم شخص جمع استفاده شده: «...چه مردم به من بخندند، چه نخندند.»- ویراستار.

فعل امر

یک صورت امری منحصربه‌فرد وجود دارد که فقط در صیغهٔ دوم‌شخص مفرد دیده می‌شود. هیچ شناسه‌ای ندارد و از پیش‌وند / پیش‌فعل التزامی + ستاکِ غیرگذشته ساخته می‌شود. صورت منفی آن، پیش‌وند منفی‌ساز می‌گیرد که جانشین پیش‌وند می‌شود. هیچ نمونه‌ای از فعل امر منفی که ساختار آن شامل پیش‌فعل باشد، در پیکرهٔ حاضر وجود ندارد. اما، اگر قرار باشد پیش‌فعل در ساختار امری منفی بیاید، در جای خود باقی می‌ماند؛ درست همان‌طور که در صورت التزامی منفی، پیش‌فعل در جای خود باقی می‌ماند. در بقیهٔ موارد به جز دوم‌شخص مفرد، از صورت التزامی، برای دستور دادن و نصیحت کردن استفاده می‌شود.

<i>te</i>	<i>be-gu</i>	<i>či</i>	<i>endāze</i>
تو	پیش‌وند-گو. حال	چه	اندازه
<i>me-xā-i</i>			
استمراری- می‌خواه. حال-۲ش م			

«بگو چه اندازه‌ای می‌خواهی.» AyA۹۴

<i>te</i>	<i>na-ruš</i>	<i>hā-de</i>	<i>mare</i>
تو	نفی-روش. حال	پیش‌فعل-بده. حال	مرا

«تو آن‌ها را نفروش، به من بده.» NA۱۹

گذشته خبری ساده

ساختار گذشته خبری ساده شامل «پیش‌وند *ba* + ستاک گذشته + شناسهٔ فعلی گذشته» یا یک «پیش‌فعل + ستاک گذشته + شناسهٔ فعلی گذشته» می‌شود. بعضی افعال در هر دو ساختار وجود دارند. شناسه‌های فعلی از فارسی گفتاری گرفته شده به جز شناسهٔ فعلی سوم‌شخص مفرد که همان \emptyset در فارسی است. در این جا گویش زیارتی هجای پایانی مازندرانی *e* را حفظ می‌کند. صورت منفی پیش‌وند منفی می‌گیرد که جانشین پیش‌وند *ba* می‌شود در حالی که پیش‌فعل در جای خود، قبل از پیش‌وند منفی، باقی می‌ماند. جدول ۱۰. صرف فعل گذشته خبری ساده با پیش‌وند در مازندرانی زیارتی،

barutan به معنای فروختن

شناسهٔ فعلی گذشته	ستاک گذشته	پیش‌وند	صورت فعل	
<i>-em</i>	<i>rut</i>	<i>ba-</i>	<i>barutem</i>	اول شخص مفرد
<i>-i</i>	<i>rut</i>	<i>ba-</i>	<i>baruti</i>	دوم شخص مفرد
<i>-e</i>	<i>rut</i>	<i>ba-</i>	<i>barute</i>	سوم شخص مفرد

مقدمه‌ای کوتاه بر دستور زبان مازندرانی زیارتی □ ۲۰۳

-im	rut	ba-	barutim	اول شخص جمع
-in	rut	ba-	barutin	دوم شخص جمع
-en	rut	ba-	baruten	سوم شخص جمع

جدول ۱۱. صرف گذشته خبری ساده در مازندرانی زیارتی با پیش فعل.

dakārdan به معنای پوشیدن یا درون چیزی قرار دادن

شناسه فعلی گذشته	ستاک گذشته	پیش فعل	صورت فعل	
-em	kārd	da-	dakārdem	اول شخص مفرد
-i	kārd	da-	dakārdi	دوم شخص مفرد
-e	kārd	da-	dakārde	سوم شخص مفرد
-im	kārd	da-	dakārdim	اول شخص جمع
-in	kārd	da-	dakārdin	دوم شخص جمع
-en	kārd	da-	dakārden	سوم شخص جمع

وجه اخباری ساده گذشته برای ذکر حوادثی کامل شده که در گذشته به عنوان یک کل بدون ساختار زمانی داخلی به کار می‌رود. این وجه در نمود کامل یا گذشته نقلی هم کاربرد دارد، یعنی برای اتفاقاتی که در گذشته افتاده و تا زمان حال معتبر است:

<i>un</i>	<i>pul-ā</i>	<i>hame=re</i>
آن	پول‌ها	همه‌را
<i>dige</i>	<i>man</i>	<i>Temum</i>
دیگر	من	تمام
<i>hā-kārd-am</i>		
پیش فعل-کرد. گذشته-اشم		

«خب، من همه آن پول‌ها را تمام کردم.» NA۲۴

<i>piyar=š-e</i>	<i>xāne=re</i>	<i>ba-xeri-e</i>
پدر=ش. ۳ش م-وابسته‌نما	خانه‌را	پیش‌وند-خرید. گذشته-۳ش م

«خانه پدرش را خرید.» NA۸

<i>ba-š-en</i>	<i>de</i>	<i>se=tā</i>	<i>kise</i>	<i>ba-kend-en</i>
پیش‌وند-شد/رفت. گذشته-۳ش ج	دو	سه=t	کیسه	پیش‌وند-کند. گذشته-۳ش ج

«(آن‌ها) رفتند دو سه تا کیسه کردند/ جمع کردند.» NA۵۱

<i>alān</i>	<i>da-gerdi-ye</i>
الان	پیش‌فعل-گشت. گذشته-۳ش م

«حالا (همه‌چیز) عوض شده است.» RRV۹

<i>ande</i>	<i>mardem</i>	<i>Zamin</i>
آنقدر	مردم	زمین
<i>ba-rut- e n</i>	<i>emā</i>	<i>na-rut-im</i>
پیش‌وند-فروخت. گذشته-۳ش ج	ما	نفی-فروخت. گذشته-۱ش ج

«آن قدر (که) مردم زمین (هایشان) را فروختند، ما نفروختیم.» NA۵۱

<i>unjuri</i>	<i>etefāy</i>	<i>da-na-ket-e</i>	<i>ziyārat</i>	<i>dele</i>
مثل این	اتفاق	پیش‌فعل-نفی. افتاد. گذشته-۳ش م	زیارت	درون

«(تابه‌حال) چنین اتفاقی در زیارت نیفتاده است.» AmA۲۴

علاوه بر این، گذشته خبری ساده به‌عنوان یک زمان موصولی نیز به کار می‌رود که به رخ داده‌های غیرگذشته. در بندهای وابسته زمانی و شرطی ارجاع می‌دهد:

<i>seb</i>	<i>ke</i>	<i>va-xestā</i>	<i>revāne</i>
صبح	که	پیش‌فعل-برخاست. گذشته-۳ش م	روانه
<i>me-bu</i>	<i>me-ro</i>	<i>sar=e</i>	<i>kār=eš</i>
استمراری-می‌شود. حال-۳ش م	استمراری-می‌رود. حال-۳ش م	سر=وابسته نما	کار=ش.۳ش م

«وقتی صبح که بر می‌خاست، به‌سوی محل کارش روانه می‌شود.» AmA۶

<i>age</i>	<i>mešteri</i>	<i>Išāllā</i>	<i>pedā</i>
اگر	خریدار	إن شاء الله	پیدا
<i>bu</i>	<i>me-ruš-am</i>	<i>xod=em</i>	<i>be</i>
شد. گذشته-۳ش م	استمراری-می‌فروش. حال-۱ش م	خود=م.۱ش م	برای

«اگر (برای آن دو قطعه زمین) خریدار پیدا شد، می‌فروشم‌شان و پول را برای خودم نگه

می‌دارم.» NA۲۵

گذشته استمراری اخباری

ساختار گذشته استمراری اخباری برای افعالی که دارای پیش‌وند هستند عبارت است از: ستاک گذشته + شناسه فعلی گذشته. در صورت‌های منفی، پیش‌وند منفی ساز پیش از ستاک قرار می‌گیرد. گذشته ساده منفی و گذشته استمراری خبری منفی با هم تفاوتی ندارند. سه پیش‌فعل اشتقاقی که در داده‌های ما وجود دارد (*va-* و *he-*، *da-*) در ساخت گذشته استمراری باقی می‌مانند. در این‌جا، گذشته استمراری اخباری با اضافه کردن پیش‌وند *-m(e)* (که در این مورد به یک میان‌وند تبدیل می‌شود) پس از پیش‌فعل اشتقاقی ساخته می‌شود. علاوه بر این، ساختار دیگری از گذشته استمراری خبری در گویش زیارتی وجود دارد که مثلاً با اضافه شدن پیش‌وند *me-* با توجه به ساختاری که در جدول ۱۲ آمده، درست می‌شود.

جدول ۱۲. گذشته استمراری اخباری در مازندرانی زیارتی، برای *barutan* به معنای فروختن

شناسه فعلی گذشته	ستاک گذشته	صورت فعل	
<i>-em</i>	<i>rut</i>	<i>rutem</i>	اول شخص مفرد
<i>-i</i>	<i>rut</i>	<i>ruti</i>	دوم شخص مفرد
<i>-e</i>	<i>rut</i>	<i>rute</i>	سوم شخص مفرد
<i>-im</i>	<i>rut</i>	<i>rutim</i>	اول شخص جمع
<i>-in</i>	<i>rut</i>	<i>rutin</i>	دوم شخص جمع
<i>-en</i>	<i>rut</i>	<i>ruten</i>	سوم شخص جمع

گذشته استمراری برای حالت‌ها و رخدادهایی به کار می‌رود که در مقطع زمانی خاصی در گذشته استمرار داشته است:

<i>unvax</i>	<i>sāz</i>	<i>zi-en</i>
آن وقت	ساز	استمراری. می‌زد. گذشته-۳ ش ج

«آن‌گاه ساز می‌زدند.» NA۴

<i>gat-e</i>	<i>gelič-ā</i>	<i>da-gaz-e</i>
بزرگ-وابسته‌نما	جاجیم-ها	ده-گز-ه. صفت‌ساز
<i>bis-gaz-e</i>	<i>baft-im</i>	
بیست-گز-ه. صفت‌ساز	استمراری. می‌بافت. گذشته-۱ ش ج	

«جاجیم‌های (زیراندازهای پشمی) بزرگ می‌بافتیم، هر کدام (به اندازه) ده گز، بیست

گز.» NA۷

<i>šeš-tā</i>	<i>dey</i>	<i>berenj</i>	<i>pet-en</i>
شش-تا	دیگ	برنج	استمراری-می پخت. گذشته-۳ شج
<i>hame=re</i>	<i>de-m-ešt-en</i>	<i>del=eš</i>	
همه-را	پیش فعل-استمراری. می آمیخت. گذشته-۳ شج	داخل=ش. ۳ ش م	

«شش تا دیگ برنج می پختند؛ و همه (لوبیا و گوشت) را درون آن‌ها می ریختند (درمی آمیختند).» NA۲۸

<i>sang-ā=e</i>	<i>xurd=re</i>	<i>me-mešt-im</i>	<i>ke</i>	<i>na-xiz-e</i>
سنگ-ها= وابسته نما	کوچک=را	استمراری-می آمیخت. گذشته-۱ شج	که	نفی-لغز. حال-۳ ش م

«آن سنگ‌های کوچک را به هم می چسبانندیم تا سر نخورد (نلغزد).»

<i>hiške</i>	<i>bale</i>	<i>ne-me-gut-e</i>
هیچ کس	بله	نفی- استمراری-می گفت. گذشته-۳ ش م
<i>emā=m</i>	<i>bale</i>	<i>na-gut-im</i>
ما= هم	بله	نفی-می گفت. گذشته-۱ شج

«هیچ کس «بله» نمی گفت، ما هم «بله» نمی گفتیم.» NA۱۶

گذشته بعید

ساختار گذشته بعید از صفت مفعول یا ستاک گذشته + صورت گذشته فعل ربطی *biyan* «بودن» ساخته می شود. صورت‌های گذشته بعید برای رخداد عمل یا حالتی به کار می روند که پیش از رخداد یا حالت دیگری در گذشته روی داده باشد یا مشابه گذشته اخباری ساده، برای تک‌رخداد‌های مربوط به یک بازه زمانی مشخص در گذشته، گاهی (و نه همیشه) مربوط به زمانی خیلی دور استفاده می شوند. برای افعال^۱ «لحظه‌ای» مانند *essāan* «برخاستن / ایستادن» و یا *heništan* «نشستن»، گذشته بعید این افعال بیان‌گر حالتی است که در گذشته رخ داده است.^۲

<i>un</i>	<i>moye</i>	<i>Tanā</i>	<i>emā</i>	<i>šu</i>
آن	موقع	تنها	ما	شوهر
<i>ba-kārd=bim</i>	<i>na</i>	<i>yaxčāl=i</i>	<i>inje</i>	<i>na</i>

1 transformativ verbs/change –of-state verbs

تصور می کنم در مجله دستور چنین داده اند. (شکری)

2 he was standing / sitting

مقدمه‌ای کوتاه بر دستور زبان مازندرانی زیارتی □ ۲۰۷

پیش‌وند-کرد. گذشته=بود. گذشته. اش ج	نه	یخچال=نکره	این جا	نه
<i>bary</i>	<i>dab-i</i>	=o	<i>na</i>	<i>hičči</i>
برق	بود. گذشته-۳ش م	=و	نه	هیچ چیز

«آن زمان تنها ما ازدواج کرده بودیم، نه یخچالی، نه برق نه هیچ چی این جا نبود،
(هیچ چیز).» RR۲۹

<i>pārsāl</i>	<i>zemestān</i>	<i>biy-ārd=bim</i>	<i>zirxāne=mān</i>
پارسال	زمستان	پیش‌وند-آورد. گذشته=بود. گذشته. اش ج	زیرزمین=مان. اش م

«(آن‌ها را) پارسال زمستان به زیرزمین خانه‌مان آورده بودیم.» RR۹۲

<i>šiš</i>	<i>mā</i>	<i>nāmze</i>	<i>dāšt-e</i>
شش	ماه	نامزد	داشت. گذشته-اش م
<i>numz e</i>	<i>ništ-e=bi-ye</i>		
نامزد	نشستن. گذشته-اسم مفعول=بود. گذشته-۳ش م		

«شش‌ماه، نامزد(پسری) بود، منتظر بود تا عروس شود.» RR۱۲

گذشته التزامی

صورت گذشته التزامی به این شکل ساخته می‌شود:
صفت مفعول یا ستاک گذشته فعل اصلی + صورت‌های التزامی غیرگذشته فعل ربطی
biyan به معنای «بودن». صورت‌های گذشته التزامی در این پیکره، چندان به کار نرفته‌اند.
این صورت‌های فعلی، نشان‌گر وجه نامحقق در یک مقطع زمانی مربوط به گذشته هستند.
برای فعل *dāštan* به معنای «داشتن»، صورت گذشته التزامی می‌تواند بیان‌گر وجه نامحقق
غیرگذشته نیز باشد (با فارسی مقایسه کنید):

<i>age</i>	<i>ye</i>	<i>vaxt=e</i>	<i>ba-š-e=bi</i>	<i>tāy</i>
اگر	یک	وقت=نکره	پیش‌وند-شد/رفت. اسم مفعول=التزامی. بود. حال ۲. ش م	اتفاق
<i>oftā=bu</i>	<i>unjā</i>	<i>yak</i>	<i>rustā=y i</i>	Be
	افتاد-گذشته. اسم مفعول=التزامی.	یک	روستا=نکره	به

باشد. حال ۳. ش م				
<i>nām=e</i>	<i>abersi</i>			
نام=وابسته‌نما	اِپرسی			

«اگر یک زمانی تصادفاً به (آن‌جا) رفته باشی، روستایی به نام اِپرسی آن‌جاست.»

AyA۱۳۸

<i>bačā=m</i>	<i>xod=šān</i>	<i>be-dān-en</i>	<i>me-ruš-en</i>	<i>bā-ruš-en</i>
بچه‌ها=م. ۱ ش م	خود=شان. ۳ ش ج	پیش‌وند-دان. حال - ۳ ش ج	استمراری - می‌فروش. حال - ۳ ش ج	پیش‌وند-فروش. حال - ۳ ش ج
<i>ne-m-ruš-en</i>	<i>xod=šān</i>	<i>dāšt-e bu-en</i>		
نفی - استمراری - می‌فروش. حال - ۳ ش ج	خود=شان. ۳ ش ج	داشته. اسم‌مفعول. التزامی. باش. حال - ۳ ش ج		

«بچه‌هایم خودشان می‌دانند، اگر می‌خواهند بفروشند، بفروشند، اگر هم نمی‌فروشند،

برای خودشان نگه داشته باشند.» NA۲۵

ساخت نمود در جریان (استمرار)^۱ و نمود آغازی^۲

ساختمان استمراری غیرگذشته، شامل صورت خبری غیرگذشته فعل *dabean* «در مکانی بودن» + فعل اصلی است.

این ساختار، در یک مورد با فعل *dāstan* گرفته شده از فارسی + فعل اصلی، در این پیکره به دست آمده است.

در گذشته استمراری نیز با استفاده از شکل غیرگذشته فعل *dabean* + فعل اصلی در حالت استمراری آن ساخته شده است. این ساخت گاهی نیز برای بیان عادات (کنش‌های ناشی از عادت) استفاده می‌شود:

<i>emā</i>	<i>dar-im</i>	<i>nāār</i>	<i>me-xor-im</i>
ما	بودن. حال - ۱ ش ج	ناهار	استمراری - می‌خور. حال - ۱ ش ج

«ما داریم ناهار می‌خوریم.» NA۸

1 progressive

2 Ingressive

مقدمه‌ای کوتاه بر دستور زبان مازندرانی زیارتی □ ۲۰۹

<i>man</i>	<i>alān</i>	<i>čel=o-haf</i>	<i>sāl</i>
من	الان	چهل=و هفت	سال
=e	<i>ke</i>	<i>dar-em</i>	<i>gelij</i>
است. حال ۱ ش م	که	بودن. حال-۱ ش م	گلیم
<i>mo-f-em</i>			
استمراری-می‌باف. حال ۱ ش م			

«الان چهل سال است که من دارم گلیم می‌بافم (اما نه در زمان مصاحبه).» RR۱

<i>unmal</i>	<i>in</i>	<i>Vače</i>	<i>ba-di-m</i>	<i>ke</i>
آن زمان	این	بچه	پیش‌وند-دید. گذشته-۱ ش م	که
<i>berme</i>	<i>mi-kon-e</i>	<i>b-ešt-em</i>	<i>leng=em</i>	<i>sar</i>
گریه	استمراری-کن. حال-۳ ش م	پیش‌وند-گذاشت. گذشته-۱ ش م	پا=م. ۱ ش م	روی
<i>bāleš</i>	<i>sar</i>	=o	<i>dar-em</i>	<i>lā lā</i>
بالش	روی	=و	بودن. حال-۱ ش م	لالایی
<i>kārd-im</i>				
استمراری. کرد. گذشته-۳ ش ج				

«آن وقت دیدم که بچه گریه می‌کند، (او را) روی پاهایم روی بالش گذاشتم، دارم لالایی

می‌خواندم.» AMA۴

فعل مجهول

نمونه‌های اندکی از فعل مجهول در این پیکره وجود دارد. ساختار نمونه‌های موجود

بدین شکل است:

پیش‌وند فعلی / پیش‌فعل + ستاک گذشته فعل اصلی + یک صورت خودایستا از فعل

ābean «شدن».

<i>zamin-ā=i</i>	<i>ke</i>	<i>ba-rut=ā-be</i>	<i>hame</i>
زمین- ها=نکره	که.	پیش‌وند-فروخت. گذشته=پیش‌فعل- شد. گذشته. ۳ ش م	همه
<i>az</i>	<i>das=e</i>	<i>nedāšti</i>	<i>ā-be</i>
از	دست=وابسته‌نما	نداشتی/فقر	پیش‌فعل. شد. گذشته. ۳ ش م

«تمام آن قطعه زمین‌هایی که فروخته شد، از سر نداری و فقر فروخته شد.» RRY۹

<i>čēšm=em</i>	<i>zaiḥ</i>	<i>hā-yt=ā-bi-e</i>
چشم = م. اش م	ضعیف	پیش فعل-گرفت. گذشته=پیش فعل-شد. گذشته-اش م
<i>ne-m-tānest-em</i>	<i>xayyāt-i</i>	<i>hā-kān-em</i>
نفی-پیش‌وند. استمراری-می‌توانست. گذشته-اش م	خیاط- اسم‌ساز	پیش فعل-کن. حال-اش م

«چشمانم ضعیف شده بود؛ نمی‌توانستم خیاطی کنم.» AyA۱۴۷

معمولاً به‌جای ساختار مجهول، صیغه‌های سوم‌شخص جمع یا دوم‌شخص مفرد، برای کنش‌گر یا عامل مجهول یا نامشخص به‌کار می‌روند که گاهی شامل خود سخن‌گو یا مخاطب نیز می‌شود. ساختار سوم‌شخص جمع نسبت به ساختار دوم شخص مفرد کم‌تر به‌کار می‌رود. اگر سخن‌گو می‌خواهد به یک تفسیر ویژه و منحصر‌به‌فرد اشاره کند (-سخن‌گو، -مخاطب) تنها ساختار ممکن، همان ساختار سوم‌شخص جمع است. اما اگر هدف سخن‌گو، اشاره به یک تفسیر عام است (+سخن‌گو، +مخاطب) تنها ساختار ممکن، ساختار دوم‌شخص مفرد است. اما یک محدودهٔ خاکستری هم وجود دارد که شامل هر دو ترکیب می‌شود (نک شگری ۲۰۱۰).^۱

<i>in=dere</i>	<i>me-go-n</i>	<i>Čiši</i>	<i>yaxe</i>
این = را مفعول	استمراری-می‌گو. حال-اش ج	چه	یقه
<i>šekār-i</i>	<i>un=de</i>	<i>me-gu-</i>	<i>yaxe</i>
شکار-ی. صفت‌ساز	آن = را مفعول	استمراری-می‌گوی. حال-اش ج	یقه
<i>āxund-i</i>			
آخوند-ی. صفت‌ساز			

«به این یقه چه می‌گویند، «یقه شکاری»، و به آن یکی هم، یقه آخوندی (می‌گویند).»

AyA۳۸

<i>ārus=re=m</i>	<i>šū</i>	<i>hambum</i>	<i>me-br-en</i>
عروس = را = هم	شب	حمام	استمراری-می‌بر. حال-اش ج
<i>šo=m</i>	<i>xāne</i>	<i>me-ver-en</i>	
شب = هم	خانه	استمراری-می‌بر. حال-اش ج	

«شب هم، عروس را به حمام می‌برند و هم او را به خانه‌ی (داماد) می‌برند.» NA۱

1 Shokri, Guiti. 2010. "Impersonal Constructions in Mazandarani." *Orientalia Suecana* 59, pp.182-192.

مقدمه‌ای کوتاه بر دستور زبان مازندرانی زیارتی □ ۲۱۱

<i>unmal</i>	<i>inje</i>	<i>Jem</i>	<i>xāss-e</i>	<i>piyāde</i>
آن زمان	این‌جا	از	می‌خواست. گذشته-۳م	پیاده
<i>vače=re</i>	<i>kul</i>	<i>ha-yr-i</i>	<i>be-r-i</i>	<i>šar</i>
بچه‌را	شانه	پیش‌فعل-گیر. حال-۲م	پیش‌وند-رو. حال-۲م	شهر

«آن وقت تو از این‌جا می‌بایست با پای پیاده بچه را روی کولت بگذاری و به شهر ببری.» AmA۱۰

توضیحات مختصری پیرامون نحو در سطح بند و جمله

ترتیب بنیادین کلمات در ساختار جمله بدین صورت است: فاعل، مفعول و سپس فعل (SOV). مازندرانی زیارتی یک زبان ضمیرانداز^۱ است. قیدها اغلب پس از فعل می‌آیند.

<i>gāleš</i>	<i>gāv</i>	<i>dāšt-e</i>
گالش	گاو	داشت. گذشته-۳م
<i>dige</i>	<i>čupān</i>	<i>gusfand</i>
(دیگر)	چوپان	گوسفند
<i>dāšt-e</i>		
داشت. گذشته-۳م		

«گالش گاو داشت، دیگر! اما چوپان گوسفند داشت.» AbA۲۷

<i>yekruze</i>	<i>vače=re</i>	<i>golbezebān</i>	<i>tam</i>	<i>kārd-im</i>
یک روزه	بچه‌را	گل‌گاوزبان	دم	استمراری. کرد. گذشته-۱شج

«برای بچه یک‌روزه گل‌گاوزبان دم می‌کردیم.» AmA۱۴

<i>in</i>	<i>xurd-e</i>	<i>yāšey</i>	<i>je</i>	<i>de-m-rit-im</i>
این	کوچک-وابسته‌نما	قاشق	با	پیش‌فعل-استمراری-می‌ریخت. گذشته-۱شج
<i>del=e</i>	<i>galu=š</i>			
درون=وابسته‌نما	گلو=ش. ۳م			

«با قاشق کوچک (آن را در) گل‌ویش می‌ریختیم.» AmA۱۴

گاهی ترتیب واژگان در جمله به هم می‌خورد و مفعول مستقیم یا غیرمستقیم معمولاً بعد از فعل می‌آید:

<i>nesf=e</i>	<i>šu</i>	<i>xāne</i>	<i>me-ver-en</i>	<i>ārus=re</i>
نصف=وابسته‌نما	شب	خانه	استمراری-می‌پر. حال-۳ش ج	عروس=را

«عروس را نصف‌شب به خانه (خانهٔ داماد) می‌برند.» NA۱

<i>man</i>	<i>go=re</i>	<i>ke</i>	<i>ba-verd-em</i>
من	گاو=را	که	پیش‌وند-بُرد. گذشته-اش م
<i>ba-ruš-em</i>	<i>he-dām-e</i>	<i>yāssāb=re</i>	<i>ba-di-m</i>
پیش‌وند-فروش. حال-اش م	پیش‌فعل-داد. گذشته-اش م	قصاب=را	پیش‌وند-دید. گذشته، اش م
<i>pesar=em</i>	<i>biy-ām-e</i>		
پسر=م. اش م	پیش‌وند-آمد. گذشته-۳ش م		

«وقتی گاو را بُردم که بفروشم، به قصاب بدهم، دیدم که پسر آمد/ آمده است (آمده بود).» NA۱۹

به‌نظر می‌رسد مازندرانی زیارتی دارای بندهای اسمی است. (البته اگر این بندها را به‌عنوان بندهای ناقص در نظر نگیریم):

<i>unjā</i>	<i>yak</i>	<i>rustā=yi</i>	<i>be</i>	<i>nām=e</i>	<i>abersi</i>
آن‌جا	یک	روستا-نکره	به	نام=وابسته‌نما	آبرسی

«یک روستایی به‌نام آبرسی آن‌جا است.» AyA۱۳۸

اگرچه مازندرانی زیارتی زبانی غیرارگتیو است اما بقایای اندکی از یک ساختارِ ارگتیوِ منسوخ‌شده در افعال متعدی گذشته دیده شده است. در مثال زیر یک واژه‌بستِ عاملی از ساختارِ افعالِ ارگتیو را حفظ کرده است، اما فعل آن دارای شناسهٔ فعلی است (ساختار غیرارگتیو):

<i>harči</i>	<i>ke</i>	<i>al=e</i>	<i>de=mun</i>	<i>be</i>
هرچه	که	اهل=وابسته‌نما	روستا=مان. ش ج	بود. گذشته. ۳ش ج
<i>xabar=mān</i>	<i>kārd-im</i>			
خبر=مان. اش ج	استمراری‌می‌کرد. گذشته-اش ج			

«ما تمام اهل روستای‌مان را دعوت می‌کردیم.» NA۴۷

مقدمه‌ای کوتاه بر دستور زبان مازندرانی زیارتی □ ۲۱۳

حرف ربط هم‌پایه $=o$ (با گونه $=e$) به معنای «و» یک واژه‌بست است که به کلمه پایانی اولین بند از دو بند هم‌پایه می‌چسبد:

<i>ba-še-m</i>	<i>makke</i>	$=o$	<i>biy-um-em</i>
پیش‌وند-آمد. گذشته-۱ش م	مکه	وَ	پیش‌وند-شد / رفت. گذشته-۱ش م

«من به مکه رفتم و برگشتم.» NA۱۹

حروف ربط هم‌پایه پربسامد تقابل‌دهنده در این پیکره که زیاد یافت می‌شوند *vali* و *ammā* است که هر دو به معنای «اما» هستند:

<i>rustā</i>	<i>me-xāss-e</i>	<i>be</i>	<i>surat</i>	<i>ham=in</i>
روستا	استمراری-می‌خواست. گذشته-۱ش م	به	شکل	هم‌این. همین
<i>rustā</i>	<i>be-mān-e</i>	<i>vali</i>	<i>alān</i>	<i>da-gerdi-ye</i>
روستا	پیش‌وند-ماند. حال-۳ش م	اما	الان	پیش‌فعل-گشت. گذشته-۱ش م

«روستا باید روستا باقی می‌ماند، اما امروز تغییر کرده است.» RRY۹

<i>kargā</i>	<i>dāšt-an</i>	<i>ammā</i>	<i>alān</i>	<i>na</i>	<i>dige</i>
دستگاه بافندگی	داشت. گذشته-۳ش ج	اما	اکنون	نه	دیگر

«(قبلاً) دستگاه بافندگی داشتند، اما حالا دیگر ندارند.» AyA۱۲۲

هم‌آهنگی با اجزای مجاور هم امری رایج است:

<i>ba-š-en</i>	<i>de</i>	<i>se=tā</i>	<i>kise</i>	<i>ba-kend-en</i>
پیش‌وند-شد. گذشته-۳ش ج	دو	سه=تا	کیسه	پیش‌وند-کند. گذشته-۳ش ج

«آن‌ها رفتند و دو (یا) سه کیسه کردند/ جمع کردند.» NA۵۱

<i>ande</i>	<i>mardem</i>	<i>zamin</i>
آنقدر	مردم	زمین
<i>ba-rut-en</i>	<i>emā</i>	<i>narut-im</i>
پیش‌وند-فروخت. گذشته-۳ش ج	ما	نفی-فروخت. گذشته-۱ش ج

«آن‌قدر که مردم زمین‌هایشان را فروختند، (ولی) ما نفروختیم.» NA۵۱

از رایج‌ترین حروف ربطِ ناهم‌پایه می‌توان از *age* (با گونه‌هایش) «اگر»، *čon* «زیرا»، *ke* «چه کسی/کدام/که، چه‌وقت، زیرا، که و تا» و در نهایت *tā* «تا این‌که، به محض این‌که، تا زمانی که، برای این‌که» نام برد. علاوه بر این، حروف ربطِ ناهم‌پایه مرکب هم وجود دارند؛ مانند: *vaxti ke* «زمانی که» و *be xāteri ke* «زیرا»:

<i>rasm=ešān</i>	<i>niye</i>	<i>ke</i>	<i>zan</i>
رسم=شان. ۳ش ج	نفی-نیست. حال-۳ش م	که	زن
<i>šuar=eš</i>	<i>ba-merd-e</i>	<i>šu</i>	<i>ba-kon-e</i>
شوهر=ش. ۳ش م	پیش‌وند-مرد. گذشته-۳ش م	شوهر	پیش‌وند-کن. حال-۳ش م

«مرسوم نیست که زن در صورت فوت همسرش، مجدداً ازدواج کند.» NA۱۰

<i>golvānuše</i>	=o	<i>estāyodus=e</i>	<i>tam</i>	<i>kārd-im</i>
گل بنفشه	=و	اسطوخودوس=را	دم	استمراری-می‌کرد. گذشته-۱ش ج
<i>dā-yim</i>	<i>ke</i>	<i>vače</i>	<i>tu=eš</i>	<i>ba-rij-e</i>
استمراری-می‌داد. گذشته-۱ش ج	که	بچه	تب=ش. ۳ش م	پیش‌وند-ریز. حال-۳ش م

«گل بنفشه و اسطوخودوس را دم می‌کردیم و به بچه می‌دادیم تا تبش فروکش کند.»

AmA۱۰

<i>esā</i>	<i>šemā</i>	<i>me</i>	<i>je</i>	<i>soāl</i>	<i>ā-kon-in</i>
حالا	شما	من	از	سؤال	پیش‌فعل-کن. حال-۲ش ج
<i>tā</i>	<i>man</i>	<i>jevāb</i>	<i>bā-gu-m</i>		
تا	من	پاسخ	پیش‌وند-گو. حال-۱ش م		

«حالا شما از من سؤال کنید تا من جواب بگویم / بدهم.» AyA۵

<i>vaxti</i>	<i>man</i>	<i>ke</i>	<i>še-m</i>	<i>ham=eš</i>	<i>ze-m</i>
زمانی	من	که	استمراری. می‌رفت. گذشته-۱ش م	همه=ش. ۳ش م	استمراری. می‌زد. گذشته-۱ش م

«وقتی که من می‌رفتم (بیرون برای نگهبانی)، دائم شلیک می‌کردم.» NA۵۸

وابستگی از طریق مجاورت متداول است:

<i>xuy</i>	<i>yām-e</i>	<i>dige</i>	<i>tufang</i>	<i>ze-m</i>
گراز	می‌آمد. گذشته-۳ش م	دیگر	تفنگ	استمراری. می‌زد. گذشته-۱ش م

«(وقتی) گرازها می‌آمدند، می‌دانی، به سمت(شان) شلیک می‌کردم.» NA۵۷

<i>emā</i>	<i>alān</i>	<i>har</i>	<i>kār</i>	<i>na-kon-i</i>
ما	الان	هر	کار	نفی-کن. حال-۲ ش م
<i>in</i>	<i>rustā</i>	<i>baed</i>	<i>yek=dune</i>	<i>māl</i>
این	روستا	باید	یک=دانه	گاو
<i>dāšt-e bāš-im</i>	<i>zīr=e</i>	<i>xāne=mān</i>		
داشته. صفت مفعولی التزامی- باش. حال-۱ ش ج	زیر=وابسته نما	خانه=مان. ۱. ش ج		

«ما الان در روستا، (اگر) هیچ کاری هم نکنیم، حداقل باید یک گاو در زیرزمین خانه داشته باشیم.» RRA

مرجع بند موصولی^۱، واژه‌بستِ نامعین *i* = می‌گیرد:

<i>in</i>	<i>o=i</i>	<i>ke</i>	<i>alān</i>	<i>inje</i>
این	نکره	که	الان	این‌جا
<i>dār-e</i>	<i>in=e</i>	<i>me-gut-im</i>	<i>češme</i>	<i>bāyājār</i>
دار. حال-۱ ش م	این=را	استمراری-می‌گفتن. حال-۱ ش ج	چشمه	اقاجار

«این آبی که این جاست (وجود دارد)، ما بهش می‌گوییم چشمه باقاجار.» AbA۵

<i>zamin-ā=i</i>	<i>ke</i>	<i>ba-rut</i>	<i>ā-be</i>	<i>hame</i>
زمین-ها=نکره	که	پیش‌وند. فروخت. گذشته	پیش‌فعل-شد. گذشته. ۳ ش م	همه
<i>az</i>	<i>das=e</i>	<i>nedāšti</i>	<i>ā-be</i>	
از	دست=وابسته نما	نداشتی	پیش‌فعل-شد. گذشته. ۳ ش م	

«تمام آن قطعه زمین‌هایی که فروخته شد، فروش‌شان از سر فقر بود.» RRY۹

با نگاهی به کلیات نحو می‌توان دریافت که مازندرانی زیارتی به میزان زیادی تحت تأثیر زبان فارسی است. این تأثیر را می‌توان در تمامی حوزه‌های صرفی-نحوی و همین‌طور در سطح واژگان مشاهده کرد. با وجود این، زیارتی هم‌چنان هویت مازندرانی خود را حفظ کرده که به‌ویژه در نظام فعلی آن مشاهده می‌شود.

1 Relative clause

مختصری از تاریخ ایماق‌ها و نژاد ترک‌ها در افغانستان

پروفسور سیف‌الله ایماق / محقق تاریخ و فرهنگ

اوغوزخان در ساحت کاشغرستان (قشقرستان) قزاقستان و مغولستان کنونی در قسمتی از افغانستان امروزی و حتی از ایران پادشاهی نموده و به استناد فوق بالای ۱۲ نبره خود ایماق (نسل) نام‌گذاری کرده که تاحال ۱۲ ایماق نام مانده است. اگر قوم ایماق‌زاده‌های کوه پایه‌های افغانستان باشند و از عروق [آروق] (گروه) ترک و اوغوزخان نیستند، این نام از اولاد اوغوزخان چگونه به آن‌ها آن‌جا انتقال یافته است؟ طبیعی‌ست که در زمان سلطنت و یا بعدها از سلاله اوغوزخانی‌ها در کوه پایه‌های افغانستان نقل مکان و زیست نموده‌اند.

چهار ایماق که معنی (چهارقبیله یا چهارنسب) را می‌دهد عبارت‌اند از: «جمشیدی» «زوری یا زووری (ظهوری کنونی)»، «تایمنی» و «تایموری». به شکل ذیل از نسب ترک هستند:

۱- جمشیدی‌ها و اغلب فیروزکوهی‌های امروزی که در تاریخ به اسم فیروزکوهی قدامت کهن‌تری ندارد، نیز از سلاله ترک‌های ساکاه‌ها و توکیوها می‌باشند؛ پس و پیش باکاولی‌ها و زاولی‌ها وارد دامنه‌های کوه‌های مرکزی از جمله کابل کنونی شده‌اند که کاول یا کابل از قاول، زابل از زاول گرفته شده که در ردیف و هم‌وزن آن اسمای نظامی مانند: چینداول، چینکداول، قراول، کیبتاول، یساول، بکاول، هراول، چپاول، شقاول، بهاول، دقاول، سوزاول، ینگاول... می‌باشد. و کابل‌شاهان نیز ترک‌النسب بوده، استعمال‌کنندگان همین اصطلاحات فوق نظامی می‌باشند، که حتی رنه گروسه، بزرگ‌ترین نویسنده فرانسوی در اثر خود کابل‌شاهان را از نسب ترکان مغول می‌نامد. اگر خوانندگان محترم تحمل خواندن و پذیرفتن این حقیقت را داشته باشند که امروز بخشی از صاحب‌نظران به این باور اند که مقبره شاه دوشمشیره ولی مقبره رتبیل‌شاه از کابل‌شاهان می‌باشد. و زاولی‌ها عبارت‌اند از نژاد خَلَخ (خه‌لخ) یعنی خلیج قرلوق بوده‌اند. بر علاوه بازماندگان کوشانی‌ها، ساکاه‌ها، توکیوها، قالاچ‌ها، کاولی‌ها و بابری‌ها... در کابل صرف در حصه موجودیت قزلباش‌ها در

صفحه ۲۹۶ کتاب «افغانان، جای، فرهنگ، نژاد» در زمان شاه‌شجاع می‌نویسد: «قرلباش‌ها که مهاجران ترک اند، از سوی ایران آمده‌اند ۱۲۰۰۰ تن در کابل بودوباش دارند در مرادخانی، چنداول، جوانشیر و رکاخانه، یعنی مرکز کابل زیست دارند. بناءً به صراحت می‌توان گفت که باشندگان اصلی کابل و حومه آن از نژاد ترک می‌باشند. موجودیت قدیمی‌ترین اسمای فراوان جغرافیایی ترکی در مرکز و محلات کابل شاهد این مدعای ماست. مانند چنداول، قره‌تای چنداول، ده‌بوری، ده‌مزننگ، ده‌کیپک، ایرغیمیر، مرادخانی، کوه‌قرووق، دیوان‌بیگی، فاضل‌بیگ، قرغه، چیمتله، قرووق تپیپه دردارالامان، آقسرای در قسمت شمال کابل، درهٔ چومله یا چیمله در پغمان... و آله‌سای خوجه قوچی، باباقوچقار، ته‌تیمور، چیغچی، لوخ توغه، چیکل، استرغیچ، بیگلربیگی، قلعه مرادبیگ، قره‌باغ، خلخ‌زایی‌ها، تویب‌دره، توتیم‌دره، توک‌دره، تیکلر، توغ‌بیردی، دایمیرخان، بیکلر... در شمال. کیچکین (پنجشیر) اونا به، تاوخ و... در پنجشیر. در این‌جا صرف در شهر کابل و شمال بعضی از اسمای جغرافیایی ترکی نام برده شد، اگر به سطح افغانستان هم نام برده شود، هنوز هم بالاتر از ۵۰٪ اسمای جغرافیایی از کلمات ترکی می‌باشد.

در صفحه ۳۴ و ۳۵ کتاب «پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها» زاولی‌ها را شاخه‌ای از یفتلی‌ها آورده است. در صفحه ۱۳۶ و ۱۳۷ همان کتاب متکی به اسناد باعتبار تاریخی تحت عنوان ایماق‌ها چنین می‌خوانیم: «کلمه ایماق ترکی-مغولی است، به معنی قبیله و قوم. «ایماق‌ها» از چند قبیله مختلف تشکیل شده‌اند و در اصل نام‌شان چهار ایماق بوده است که از قبیلهٔ جمشیدی، هزاره (هزاره بادغیس و هرات) فیروزکوهی و تایمنی تشکیل یافته‌اند.» اقوام تیموری، زوری و دُززی شاخه‌ای از قبایل تایمنی محسوب می‌شوند. نام چهار ایماق احتمالاً در زمان تیموریان هرات به آنان داده شده است و آنان ولایت غورتانواحی هرات و بادغیس پراکنده می‌باشند... یعنی که ایماق‌ها از یک‌جا شدن چهارعروق تشکیل شده‌اند، مانند قریه شش‌پر که در اولوسوالی دولت‌آباد فاریاب از شش قوم جداگانه (خلجی‌ها، تایموری‌ها، زوری‌ها، زیرکی‌ها، تایمنی‌ها و مغول‌ها) تشکیل شده‌اند. تا در حدود چهل‌سال قبل هر قوم به زبان‌های مروجه خود تکلم می‌نمودند که با داشتن زندگی‌های کوچی در یک‌جا، امروز دیگران زبان خود را گم کرده، تماماً به زبان غلجی کنونی (پشتو) تکلم می‌کنند.

۲- تایمنی و تایموری‌ها که بعدتر از ساکاها و توکیوها از سلالةٔ ترک مغول‌ها وارد افغانستان شده‌اند و هزاره‌ها نیز از قوم تبتی‌ها و یوچی‌ها اند، که بنابر فشار هیونگنوها (سلالةٔ کوشانی‌ها و سیتی‌ها) به کوه‌پایه‌های افغانستان پناه آورده، به مرور زمان زبان و عادات خود را تغییر داده‌اند.

در صفحه ۴۲۷ کتاب «افغانان، جای، فرهنگ، نژاد»، نوشته مونت استوارت الفنستون (سفیر انگلیس در زمان شاه‌شجاع) آمده است: «چهار ایماق اصلی عبارت از تایمنی (تیمنی) هزاره، تیموری (تایموری) و زوری؛ نخستین بخش این ایماقان شامل دوبخش دیگر قپچاق و دُرزی نیز هست.» به استناد ردیف ب جلد ۴ لغت‌نامه دهخدا، بهرام چوبین که یکی از قوم‌دانان دوران ساسانیان در کابل بوده است، در صفحه ۱۸۷ پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها متکی بر چندین منابع با اعتبار تاریخی می‌نویسد: «...بنابراین، در زمان بهرام چوبین کابل مسکن ترک‌ها بوده است؛» یعنی ترک‌نشین بودن کابل قبل از دوران کابل‌شاهان مهر صحنه گذاشته‌اند. و بخش دوم جمشیدی و فیروزکوهی نیز شامل می‌گردد... و در پاورقی همان صفحه چنین آمده است: «در سوریه قبیله بزرگی بوده که ایماق نامیده می‌شده، از لارستان آمده و آن‌جا مقیم شده است و اتابیکان ایران (لرستان و پارس) از آن جمله‌اند.» در صفحه ۴۲۸ همین کتاب چنین می‌خوانیم: «...بی‌گمان ایماق و هزاره از یک اصل و نسب برخاسته‌اند و شاید نام هر دو قبیله هزاره و ایماق از یک منبع گرفته شده باشد.» در صفحه ۴۲۵ کتاب مذکور، در ارتباط هزاره و ایماق‌ها، به شکل ذیل می‌خوانیم: «...هرچند که سیمای‌شان این گمان را به وجود می‌آورد که اصالت تاتاری داشته باشند، و روایتی آنان را از نژاد مغول می‌پندارد، در واقع تا امروز از آنان به نام مغولان یاد شده و بیش‌تر اوقات با مغولان و چغتاییان مجاور هرات درآمیخته‌اند.» در آن صفحه کتاب موصوف آمده است: «ابوالفضل مدعی است که آنان بقایای ارتش منگوخان (منگوقاآن) شاهزاده مغول و نواده چنگیز می‌نگارد که تا روزگاری بسیاری از هزاره‌گان به زبان مغولی سخن می‌گفته‌اند. (اشعار و کلمات فراوانی را نیز از بین هزاره‌ها و ایماق‌ها جمع کرده، تحریر نموده است). آنانی که از افغانستان‌اند و می‌خواهند از اصل و نسب خود آگاهی داشته باشند، برای‌شان خواندن کتاب پژوهشی «در تاریخ هزاره‌ها و افغانان، جای، فرهنگ، نژاد» حتمی تلقی می‌شود. بالخاصه ایماق و هزاره‌ها که در اکثر صفحات کتاب (افغانان)... از جمله صفحات: ۶۰۰، ۵۳۳، ۵۳۲، ۵۱۳، ۴۳۴، ۴۳۱، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۶، ۴۲۵، ۳۸۲، ۳۵۲، ۲۸۷، ۲۸۶، ۱۸۲، ۱۵۲، ۱۱۱، ۳۵۷، ۴۲۸ و... ایماق و هزاره‌ها را از یک نسل مغول، تاتار و ترک‌الاصل خوانده است.

بر علاوه اسناد معتبر فوق، النجیو نویسنده شهیر فرانسوی (درقیدحیات می‌باشد)، در اثری که در مورد باشندگان افغانستان نوشته است و در کتاب حدود عالم، در ردیف الف فرهنگ دهخدا هم متکی بر اسناد آثار تاریخ؛ ایماق‌ها را از نسب و دودمان ترک‌ها قلم زده‌اند. شورمان تاریخ نویس انگلیس در کتاب *The Mongols of Afghanistan* با تفصیل ایماق‌ها را از نژاد مغول خوانده، می‌نویسد که ترجمه دری اینست: «برای اولین بار

ظهیرالدین محمد بابر، کلمه ایماق را بالای این عروق استعمال نموده است، قبل از آن در هیچ منابع اسم عروقی به نام ایماق تذکر نرفته است.»

و قَلَج (قلاچ)ها یا خلج‌ها، که اسمای امروزی آن‌ها به غلجی‌ها یا غلزایی‌ها مبدل گردیده است، متکی بر سکیچ صفحات اخیر کتاب خاطرات دودمان ترک و اوزبیک در مسیر تاریخ (مانند شهنامه فردوسی متکی بر افسانه‌ها است) از اولاد ترک‌خان و نواده حضرت یافت (ع) نسبت داده می‌شود.

و نظر به حکم تواریخ غلزایی‌ها یا خلجی‌ها (قلاچ‌ها) از دودمان ترک اند. مرحوم پوهاند عبدالاحمد، جاویداستاد فاکولته ادبیات پوهنتون کابل، که شخصیت بزرگ در رشته تاریخ، ادبیات و فرهنگ شناخته‌شده کشور بود، با ارائه اسناد بااعتبار، تواریخ مضمونی را در سال‌های ۱۳۳۷ یا ۱۳۳۸ به مجله ادب به نشر سپرده بود؛ به جرم این‌که این راز و واقعیت تاریخی را افشا کرده و اصلیت غلجایی‌ها که از نسب ترک‌ها اند، چرا برملا ساخته است؛ به قسم جزایی از طرف زمامداران وقت، از استادی پوهنتون برطرف و به ریاست تألیف و ترجمه وزارت معارف وقت، از جمله منتظرین گرفته شده است. و یک جلد مجله مذکور موجود و درجایی محفوظ می‌باشد.

در صفحه ۳۸۰ کتاب «افغانان، جای، فرهنگ، نژاد»، نیز می‌خوانیم: غلزایی‌ها (قلج‌ها) اصلاً باشندگان ایران اند. در زمان نادرشاه افشار متواری شده، به افغانستان آمده‌اند و پادشاهی آن‌ها توسط نادرشاه به مشکل شکست خورد. اینان به دو بخش منقسم می‌شوند: تورانیان و برهانیان (بورانیان)، بزرگترین قوم ایشان تورانیانند که به خلیلی‌های هوتکی و توخیها منقسم شده‌اند. گمان می‌رود خروتی‌ها هم نیز از این قوم باشند، و سلیمان خیل علی خیل اندر (سهاک) و تره‌کی از عروق برهانیان‌اند. شیرپایی استانکزی، سلطان‌زی، یاسمول‌زی، احمدزی، قیصر خیل از سلاله بعدی و قلندرخیل نیز دراطراف کتواز از احفاد آن‌ها اند. به نسبت این‌که قلاچ‌ها از نژاد ترک‌اند، در ایران و یا در هر جایی که زیست و زندگی داشتند، ادامه آن‌ها ترک می‌باشند.

در صفحه ۳۰۶ همان کتاب می‌نویسد: «یوسف‌زی‌ها یک قوم بزرگ افغانان است، ولی یک نسل آمیخته پشتو و فارسی‌زبانان اند.» در این جا اشتباه می‌رود پشتون‌های سرحدات قلاچ‌ها و فارسی‌زبان‌های آن نیز تاجیک قلاچ‌ها بوده، از احفاد، ترک بودن ایشان را ثابت سازد.

در صفحات متعدد همین کتاب قوم چیلوشیتی‌های کتواز را چهل‌باشی یا چلباشی‌های ترک خوانده، در صفحه ۳۷۴ از یک نژاد بودن دُرانیان نیز مشتبه شده می‌نویسد: «درانیان خوشگل اند و سیمای متفاوت دارند. یعنی این نظر دلیل ترک بودن ایشان را در صفحات بالا تأیید می‌نماید.»

مشکل مورخین دری‌زبان و پشتون‌های کنونی ما این‌جاست که غرق در تعصب و غرور اند. آموختن و صحبت کردن به زبان ترکی (اوزبیکی و ترکمنی) را به خود عیب و احساس حقارت می‌کنند و به آیت شریف (إنما المؤمنون إخوة فأصلحوا بین أخیکم) و آیات کریمه که در آغاز این نوشته آمده است، کم‌تر دقت می‌کنند، و غیر از خود و زبان خود به دیگران از رشی قائل نیستند. بناءً از ریشه و تاریخی بودن اسمای قومی و جغرافیایی... ترکی مروج کشور و تاریخ آن‌ها خالی ذهن می‌مانند، بدون دریافت ریشه اسما و تاریخ کلمات به تعبیرهای خیالی به تحریر می‌گیرند و یا از روی تعصب و بدبینی می‌خواهند معنی اسما و کلمات مروج ترکی را تغییر دهند؛ مانند‌که: (ایری تام) را حیرتان، بومنی قره را شولگره، خواجه دوککه را خواجه دوکوه، قوش تیپه را خوش تیپه، تاش‌گزر را تاج‌گزار و جنده که نام تاریخی علم‌مبارک می‌باشد، در این اواخر می‌خواهند به جهنده تغییر بدهند، جهنده می‌نویسند. و اگر از اسمای ترکی عین کلمه را هم می‌نویسند، بیش‌تر با غلطی املایی انشا می‌کنند؛ مانند اولوس را ولس، اوردک را وردک، قوچی را قچی، یورت را اورت... می‌نویسند و در غیر آن به ریشه و تاریخ کلمه بیندیشند و مراجعه نمایند به زبان‌شناسان و کسانی که به آن زبان تکلم می‌کنند؛ آن‌گاه مرتکب چنین اشتباه نمی‌شوند. هم ریشه آن پیدا می‌شود و هم تاریخ و حقیقت به‌دست می‌آید. مانند کلمه (افغان) برداشتی که از این کلمه دارند، از روی معنی تحت لفظی پارسی آن (ناله و فغان) معنا می‌کنند. اگر ما این کلمه را از زبان ترکی بگوییم، بالای ما به غضب خواهند آمد، و **گر نه این کلمه افغان نیست، بلکه اوغان است.** کلمه مذکور در بین ترک‌ها، حتی در زبان مردم پشه‌ای نورستانی و بلوچان و هزاره‌ها، بلکه در زبان اکثریت مطلق مردم افغانستان اوغن، اوغان، اوگن، اوگان مورد استعمال دارد که شروع از قرن ۹ (عیسوی) افغان تحریر و قبول شده است. اگر خواسته باشیم به این قوم پیشینه دیرینه‌تر داده باشیم یا این را بپذیریم که: در سواحل بحیره خزر (بحیره کسپین کنونی)، «خزر به‌عنوان قومی از ترک‌نژاد» وجود داشته که به‌نام (اغوان) یاد شده است. بعضی‌ها به این معتقدند این قوم از آن‌جا آمده با گذشت زمان اغوان به اوغان تبدیل شده است. اگر این کلمه را اوغان بپذیریم و از روی معنی تحت لفظی آن قبول بکنیم و به آن تاریخ و پیشینه بیشتر بدهیم کلمه (اوغان) مستقیماً معنی ترکی دارد که اوغان، اویغان یا اویگان یعنی از یک جهت به جهت دیگر تغییر حالت کرده و تبدیل وضعیت نموده و گرایش کرده را می‌گوید که این کلمه با آمدن ترک‌ها نام‌گذاری قوم گرایش کرده از قوم ترک به قوم دیگر گردیده است. قرار یادداشتی که تحت عنوان (هزاره‌های اوغان و جرُمایی) در کتاب

پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها آمده است: «هزاره‌ها که ترک‌النسب اند به نام هزاره‌های اوغان در سرحدات هرات و ایران وجود دارند که هنوز اوغان یاد می‌شوند.»

برای اثبات این ادعا باید متذکر شد که (تای یا دای و زای) که اصل ریشه ترکی مغولی دارد. تای به لهجه ترکی شرقی و دای به لهجه ترکی غربی معنی خیل و قوم را می‌دهد و زای هم در زبان ترکی مغولی تخم، نسل و نسب را می‌دهد که با ورود اقوام فوق‌الذکر ترکی وارد فرهنگ کشور گردیده، که زبان آن‌ها تغییر یافته؛ ولی چنین کلمات تا هنوز از زبان ترکی در زبان پشتو و دری در کشور استعمال می‌شود: اولوس، جرگه، لوی، انا، اکا، اتل، کاپووغ (قاشق)، جغه (یقه یا یخن)، اورت (یورت) کروت (قروت)، گون (که کلمه ترکی مغولی است معنای جمع و توده را می‌دهد، گوند ساخته‌اند) تای، دای، زای یا زئی... تای یا دای که در اول یا آخر کلمه آمده است مانند: آلتای، اوکتای، چغتای، تیمورتای، قره‌تای، یاتایمنی، تایموری، یادای زنگی، دای کوندی، دای میرداد، دای کلان، دای چوپان، دای ختا، دای پولاد، دای میرک، دای قوزی، دای ختن، دای قلندر و یا زریضا، زری حسین، زری نظر، زری جانی، زری شادی، زری غوله، زری قوزی، زری ختای (در هزاره‌جات)... این دلیل‌هایست بر قدامت فرهنگ هزاره‌ها که از عروق ترک‌ها اند. زری پشتون‌ها از آن‌ها گرفته شده است که هنوز به قسم اسمای اقوام و محلات در کشور وجود دارد. همین ترک‌ها بوده‌اند در ساحات کنونی کشورما زیست داشتند (اوغان) شده‌اند و هنوز آثار زبان قدیمه آن‌ها باقی مانده است. خلاصه این‌که اگر ما از داشتن چنین یک تاریخ روشن ایشان را نادیده بگیریم، باعث سردرگمی و سرگردانی محققین گردیده، می‌گردد.

در پاراگراف فوق از ترکی-مغولی بودن اولوس، جرگه، لوی... تذکر به عمل آمد. همان‌سانی که این کلمات از فرهنگ ترکان مغولی گرفته شده، عملی آن نیز به نام‌های جرگه‌های قومی (اولوسی جرگه، لوی جرگه، قوریلتای و کینگاش) از قدیم‌الایام از مروجه آن‌ها بوده است. هیچ‌کسی ادعای آن را کرده نمی‌تواند که این فرهنگ ابتکار قوم دیگری به اسمای فوق بوده باشد. البته هر جا اجتماعی وجود دارد، مشورت‌ها، نشست‌ها و جلسات نیز صورت می‌گیرد، اما تدویر جلسات به نام‌های جرگه، ولسی جرگه یا لوی جرگه اقتباس از فرهنگ ترکان مغولی است. البته از تدویر چنین جلسات در تاریخ مثال‌های فراوانی وجود دارد و تحریر هر کدام آن‌ها را با مثال تاریخ و صفحه جلد در این نبشته کوچک لازم نمی‌دانم.^۱

۱ با سپاس از م. روزبه. س. مشعل.

نام‌واژه‌های گیاهی که نمایان‌گر مشخصه‌های جانوری^۱ و ویژگی‌های زبانی هستند بر اساس ساختار زبان یغناپی

دکتر سیف‌الدین میرزایف / رئیس گروه زبان تاجیکی IZA به نام Rudaki AMIT.

نامزد philology Amanda Proos - سال اول کارشناسی ارشد گروه زبان تاجیکی

AMIT با نام رودکی

بررسی و تحلیل اصطلاحات گیاهی موضوعی بسیار مهم و ارزش‌مندی است، زیرا آن‌ها بیان‌گر بخشی از نام‌های طبیعت هستند و در زبان تاجیکی به‌عنوان نام‌های گیاهی شناخته می‌شوند. به همین ترتیب، در سطح بین‌المللی، گیاهان و بوته‌های دارویی با اصطلاح فیتونیم^۲ (گیاه‌واژه) شناخته می‌شوند و به همین دلیل نیازمند تحقیقات ویژه زبان‌شناختی هستند. در رابطه با ساختار، فیتونیم واژه‌ای مرکب است که از دو بخش مستقل تشکیل شده است: فیتو مربوط به «گیاه» /Phyto-/ و «اونیم» onyma مربوط به «واژه، نام» که به شکل دیگری می‌توان آن را «گیاه‌واژه» بیان کرد.

فیتونیم که قسمت اول آن فیتو است، در فرهنگ لغت تفسیری از واژگان بیگانه را می‌توان این‌گونه فهمید: «Phyto... (گیاه فیتون)». اولین جزء واژه‌های مرکب به‌معنای گیاهان» (روسی)، (فیتو... (گیاه فیتون). اولین جزء یک کلمه مرکب به‌معنی گیاهان است. (کریسین، ۲۰۰۸، ۷۵۷).

تحقیقات زیادی در رابطه با تجزیه و تحلیل اصطلاحات گیاهی در زمینه‌های مختلف از جمله مردم‌شناسی، پزشکی و گیاه‌شناسی انجام شده است، اما از منظر زبان‌شناسی به استثنای برخی مقالات و اندک منابعی دیگر، مطالعات جداگانه‌ای انجام نشده است. در رابطه با این موضوع، گردآورندگان فرهنگ لغت با توجهی ویژه، بخشی از اصطلاحات گیاهی

۱ Fauna، حیوانات یک منطقه خاص، زیست‌گاه، یا دوره زمین‌شناسی.

۲ Phytonyms.

را نیز از فرهنگ‌های خود مستندسازی کرده و شرح داده‌اند که آن‌ها مطمئناً از ویژگی‌های واژه‌نامه‌نویسی برخوردار هستند. در زبان‌شناسی تاجیکی، به‌ویژه در زبان‌شناسی یغناپی، مطالعات جداگانه و کاملی در رابطه با ویژگی‌های مفهومی، ساختاری و معناشناسی اصطلاحات گیاهی در منطقه یغناپ انجام نشده است. صرف نظر از منابع پژوهشی، مشاهده شده است که در عبارات زبان تاجیکی برخی از ویژگی‌های زبانی در اصطلاحات گیاهی مورد توجه قرار گرفته‌اند.

به دلیل عدم پژوهش بر روی اصطلاحات گیاهی در دره یغناپ، توجه ما به این موضوع جلب شده و از این رو در این مقاله بخش خاصی از آن‌ها را بررسی خواهیم کرد. ما تنها چند اصطلاح گیاهی را انتخاب کرده‌ایم که برخی از جنبه‌های قابل مشاهده یک حیوان یا پرنده را بیان می‌کنند. بر اساس داده‌های واژگانی گزینش شده، برخی از اصطلاحات گیاهی نشان‌دهنده نشانه‌ها، نقش‌های ویژه، مشخصه‌ها و نشانه‌های داخلی یا خارجی یک حیوان و یا پرنده است. این نوع کلمات عمدتاً از واژه‌های مرکب و عبارات اسمی-اضافی (حالت ملکی و مضاف‌الیه) تشکیل می‌شوند.

در این‌گونه گیاهان، مقایسه‌ها و شباهت‌ها بر اساس روند شکل‌گیری آن‌ها مرتبط است. بنابراین، یکی از اجزای ترکیب آن به‌طور خاص نشان‌دهنده نام یک چیز یا شیء است که با همان چیزی مقایسه می‌شود که شبیه آن است.

پژوهشی درباره ویژگی‌های واژگانی و ساختاری برخی از اصطلاحات گیاهی در زبان تاجیکی توسط محقق نام‌دار تاجیک تی شاکروف^۱ (۲۰۱۸) به چاپ رسیده است که در مورد ویژگی‌های زبانی گیاهان اختصاص دارد. پژوهش‌گران گیاهان را بر اساس ساختار به چهار گروه ساده، ترکیبی/ مفهومی^۲، پیچیده و مرکب طبقه‌بندی کردند.

در طبیعت بوته و گیاهان زیادی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را از نظر گونه به دسته‌های گوناگونی تقسیم کرد؛ به‌عنوان مثال خواص دارویی، مصرفی و غیر مصرفی و غیره.

در نام‌گذاری گیاهان مفهومی مرتبط با اصطلاحات گیاهی وجود دارد و آن استفاده از ویژگی‌های گیاه به‌عنوان شاخصی است که نشان می‌دهد که گیاه برای چه منظوری استفاده می‌شود. این مفهوم برای شناسایی گیاه و نام‌گذاری گیاه است که برای قرن‌ها در فرهنگ‌های مختلف مورد استفاده قرار گرفته است. در برخی فرهنگ‌ها به این ویژگی‌ها «نشان گیاه / امضای گیاه» گفته می‌شود و به‌عنوان یک مفهوم به آن «اصل امضا» / «اصل نشانه‌ای»^۳

1 T.Shakirov.

۲ ساختار دستوری که شامل دو یا چند جزء اصلی باشد.

3 plant signatures

می‌گویند؛ همان‌گونه که ما از دست‌خط امضای آدم‌ها برای شناسایی افراد استفاده می‌کنیم (Pizzorno & Murray, ۲۰۱۳, ۲۵۸). باین‌حال، در بسیاری از فرهنگ‌ها از این اصطلاح [اصل امضا] استفاده نمی‌شود و تغییرات زیادی در آن وجود دارد، زیرا مفهوم بنیادینش به یک فرهنگ تعلق ندارد، بلکه در بسیاری از فرهنگ‌ها گسترش یافته است.

بنابراین، می‌توان دریافت که [وجه تسمیه] نام‌ها و در این مقاله نام‌های گیاهان که هم‌چنین می‌توان آن را به‌طور کلی برای زبان هم‌بازگو کرد، نمی‌تواند از فرهنگ جدا باشد و آن‌ها به‌طور درهم‌پیچیده‌ای به هم مرتبط هستند. برای نام‌گذاری گیاهان ویژگی‌های بسیاری از جمله رنگ‌ها، بو، شکل، بافت گیاه و با اشاره به ریشه‌ها، برگ‌ها، گل‌ها، میوه‌ها یا دانه‌ها یا زیست‌گاه گیاهان استفاده می‌شوند. برخی از این ویژگی‌ها ممکن است بر اساس مفهوم امضای گیاهی^۱ برای نام‌گذاری گیاهان استفاده شوند.

نمونه‌ای از آن «چورمغز» (گردو) است که به‌طور سنتی برای بیماری‌های سر مغفید می‌دانستند (Azonzod, ۲۰۱۰, ۶۳۱). این باور در بسیاری از فرهنگ‌ها گسترش یافته است و از شکل آن‌ها که شبیه مغز به‌نظر می‌رسند، سرچشمه گرفته است و نام چورمغز در لغت به معنی «چهار مغز» است. تحقیقات نشان داده است که چهارمغز به‌ویژه چهارمغزهای گیاهی برای سلامت مغز ضروری هستند، یکی از غنی‌ترین منابع روغن‌های امگا ۳ هستند. (Julvez et al. ۲۰۲۱). آن‌ها هم‌چنین حاوی ملاتونین هستند که در مغز ترشح می‌شود و به کنترل خواب کمک می‌کند و عمل‌کردهای بهداشتی-روانی دیگری هم دارند (ورد و هم‌کاران، ۲۰۲۲).

نمونه دیگر گیاهی است که در انگلیسی به نام «آی برایت»^۲ و در روسی «اوجانکا» نامیده می‌شود. از این گیاه برای بیماری‌های چشمی استفاده می‌شود (Balch, ۲۰۰۶, ۱۰۸) و به نام شکوفه‌های (غنچه‌های) آن که شبیه به چشم است نام‌گذاری شده است (Dukes, ۲۰۱۷). از این رو افراد با در نظر گرفتن شکل، گونه، مشخصه و نشان ویژه گیاهان، نام‌های مناسب و جذابی را برای آن‌ها انتخاب کرده‌اند که برخی از آن‌ها با نام عضوی از بدن حیوان یا پرنده همراه است:

1 plant signature

۲ eyebright، گل چشمک یا عینک، گیاهی از تیره گل میمون.

۱.۱. اسپخوروراک^۱ (یغناپی)

گیاهی تنومند خاردار است که در بهار به ارتفاع تقریبی ۷۰ تا ۸۰ سانتی‌متر می‌روید. این نوع گیاه ویژه طبیعت دره یغناپ است و بیش‌تر در مکان‌های مرطوب، چمن‌زارهای نم‌ناک و حاشیه آب‌راه‌ها، چشمه‌ها و رودخانه‌های کوهستانی می‌روید. اسپخوروراک به مانند ریوج^۲ (ریواس) و تورن^۳ (دانهٔ علف هفت‌بند)^۴ پس از کندن پوست با نمک می‌خورند. این گیاه ترش‌مزه است و از آن برای کاهش فشار خون استفاده می‌شود. کلمه مورد نظر از نظر ساختار یک کلمه مرکب است و از اجزای زیر تشکیل شده است: آسپ + خورورا + آک.^۵ از واژهٔ مرکب به این نتیجه می‌رسیم که این اصطلاح گیاهی از اسم + اسم و پس‌وند -ک (آک) تشکیل شده است.

چرا یغناپی‌ها این نام [آسپخوروراک] را بر این گیاه نهادند؟ قسمت اول به نام حیوان اهلی یعنی اسب و قسمت دوم اشاره به خار دارد. خارهای شاخه‌های گیاه اسپخوروراک شبیه سر اسب است. با در نظر گرفتن این جنبه از گیاه به درستی نام‌گذاری شده است. (پولاگیتیموخ چاری لاپ آشاویمیشث اسپخوروراک آچین اخور، یغناپی)، به روسی:

“Пуллагитимох чари лап ашавимишт аспхурурак ачин ахвар.”

در کودکی به لبه آبشار می‌رفتیم و اسپخوروراک را می‌چیدیم و می‌خوردیم. این اصطلاح گیاهی نه در تحقیقات دانش‌مندان اولیه زبان یغناپی آمده و نه در فرهنگ لغت آن‌ها ثبت شده است، اما در فرهنگ لغت نگارنده این سطور تعریف شده است (میرزوزدا، ۱۳۸۷: ۲۶). بچه‌های امروزی نمی‌دانند اسپخوروراک چیست؟ «در کودکی به لبه آبشار می‌رفتیم و اسپخوروراک را می‌چیدیم و می‌خوردیم». (حزیره پولوت نغیریفشت، کی اسپخوروراک چوخ؟ (یغناپی)

به بیان [درگوش] یغناپی‌های تاجیک‌زبان در روستای خیشورطوف، کلمه اسپخوروراک معمولاً به «خوری اسپک»^۶ معروف است (خار اسب با پسوند -آک). از این‌جا می‌توان مشاهده کرد که آ اسپخوروراک در زبان یغناپی به‌صورت واژه‌ای مرکب و در گوش یغناپی‌های تاجیک‌زبان نیز به‌صورت اضافهٔ تخصیصی (ترکیب ملکی / مضاف‌الیهی) بیان شده است.

1 Aspkhururak

۲ revoj, زبان تاجیکی

۳ toron, زبان تاجیکی

4 Polygonum coriarum

5 asp+khurura+k.

6 Khori aspak

مشخص است که برخی از واژه‌های مرکب از عبارت‌های دارای پس‌وند -آک تشکیل شده‌اند و کلمه آسپخوروراک نیز با این قاعده مطابقت دارد.

این روشی برای واژه‌سازی است که در هر دو زبان تاجیکی و یغنایی رایج است و به وسیله آن واژه‌های بسیاری شکل گرفته شده است. پس این روش به عنوان یکی از ابزارهای مؤثر برای دگرگونی^۱ کامل واژگان یک زبان به‌شمار می‌رود.

اجزای کلمه آسپخوروراک به دو زبان تاجیکی و یغنایی مربوط می‌شود. قسمت اول آسپ (اسب) یک کلمه رایج تاجیکی است. قسمت دوم کلمه خُورورا (خار) مربوط به زبان یغنایی است. قسمت سوم پسوند -اک است که در بررسی این کلمه به شکل -ک آمده است. بر اساس قواعد دستوری زبان یغنایی، اگر کلمه‌ای به واکه «آ» پایان پذیرد، آن‌گاه پس‌وند -آ- حذف می‌شود.

پس‌وند -اک مفهوم فاعلی دارد و بیان‌گر معنای «کوچکی و لطافت» است و در برخی از کلمات معنی «سرافکنندگی و غفلت» نیز دیده شده است. رستم‌اف در مونوگراف خود تحلیل مفصلی از ویژگی‌های شکل‌گیری و واژه‌سازی این پسوند انجام داده است (۱۹۸۱: ۱۱۴-۱۱۶). برخی از انواع اصطلاحات گیاهی نیز با کلمه «خر» و اعضای بدن آن همراه است که در اشکال مرکب ترکیبی و ترکیبات اضافه تخصیصی (حالت ملکی مضاف‌الیهی) به‌کار می‌رود.

۱،۲،۱. خرسومپک^۲ / هارسمپ (یغنایی)

این اصطلاح گیاهی از سه قسمت تشکیل شده است: *khar+sump+ak*، خار + سامپ + آک، و از نظر ساخت واژه به‌صورت اسم + اسم + پس‌وند است. اجزای این کلمه در زبان تاجیکی عمومیت است، به‌جز تفاوت آوایی در جزء دوم «سامپ» که در تاجیکی «سام» تلفظ می‌شود. اگر چه، نیاز به توضیح بیش‌تری دارد، اما در زبان تاجیکی این نوع گیاه ممکن است، نام دیگری داشته باشد.

خرسومپک در کتاب فرهنگ شمال تاجیکستان (فرهنگ یغنایی-تاجیکی) ثبت شده است و به شرح زیر توضیح داده شده است:

گیاهی با برگ‌های پهن که شبیه سُم خر است و جوانه‌های گل آن زرد، سفید و آبی هستند) (میرزوزدا، ۲۰۰۸، ۲۱۳).

۱ در زبان‌شناسی «گشتار» گفته می‌شود.

۱،۲،۲ خرجاوک^۱ / (حرقواک (یغناپی)

این اصطلاح گیاهی نیز از سه قسمت تشکیل شده و با الگویی شبیه کلمه خرسومپک شکل گرفته است که تمامی اجزای آن نیز در زبان تاجیکی عمومیت دارد. با وجود این واقعیت، این شکل کلمه در فرهنگ‌های واژگان زبان تاجیکی ثبت نشده است؛ بنابراین، می‌توان آن را در لغات خاص زبان یغناپی گنجاند. در کتاب فرهنگ شمال تاجیکستان (فرهنگ یغناپی-تاجیکی)، این اصطلاح گیاهی «گیوغ گازاندا»^۲ (تاجیکی)، «تاو زویی خرقواک نویتا / تاو زویی هرچاواک نویتا/ یغناپی» علف گزنده یا گیاه گزنده نام‌گذاری شده است: «در مزرعه شما خرجواک نبود (میرزوزدا، ۱۳۸۷: ۲۱۳)».

۱،۲،۳. خارسیدقا / هارسیدکا (یغناپی)^۳

این اصطلاح گیاهی از نظر ساختار مرکب است و از دو ریشه خار (خر) + سیدقا (نام گیاه) تشکیل شده است. این اسم مرکب دارای الگوی ساخت واژه اسم + اسم است. در زبان یغناپی این اصطلاح گیاهی با تغییر هم‌خوان «د» و «ت» به دو صورت «خارسیدقا و خارسیتقا» تلفظ می‌شود. سیدقا نام گیاه فصلی علفی با برگ‌های درشت، پهن و دراز است: «در کنار نهر خرسیدقا زیاد است، کمی بچینید و خشک کنید، دارویی است».

لازم به یادآوری است که در زبان انگلیسی این گیاه با چندین نام بیان می‌شود و یکی از آن‌ها با عنوان «علف مار»^۴ شناخته می‌شود. این گیاه در زبان انگلیسی به این دلیل شناخته می‌شود که شاخه‌های بلند و راست دارد و سر دانه‌اش شبیه به مار است. دلیل دوم مناسب دانستن این نام این است که از آن برای مارگزیدگی و سایر حشرات و خزندگان سمی استفاده می‌شود [آیزنمن، ۲۰۱۳: ۱۹۱...]. این دو ویژگی در نام «گیاه مار» بیان می‌شود که در زبان‌های تاجیکی و انگلیسی رایج است. از این رو می‌توان گفت که «گیاه» هم شباهت ظاهری به مار دارد و هم ماهیت پادزهر مارگزیدگی، دلیل بر این نام‌گذاری است.

۱،۲،۴. قوشی خارک^۵ / گوشی خارک (یغناپی)

این گیاه دارای برگ‌ها و شاخه‌های ضخیم و پهن است و به رنگ خاکستری است در انتهای شاخه‌های کوچک‌ترش گل‌های زرد رنگ دارد. قوشی خارک از یک عبارت اضافه

1 Kharjavak

2 гиёҳ газанда

3 Kharsidqa (харсидка)

4 snakeweed گیاهانی به شکل مار هستند و یا معتقدند که برای مارگزیدگی خوب‌اند.

5 Ghushi kharak

اسمی (اضافه تخصیصی) تشکیل شده است و تمام اجزای این عبارت در زبان تاجیکی عمومیت دارد. این نوع گیاه بیش‌تر در نواحی اطراف روستای خیشورطوف^۱ می‌روید، از این رو به بیان یغنابی‌های آن‌جا که تاجیکی‌زبان هستند، این نام امروزی شده است. his name .has become contemporary

آن‌ها این نام را به این گیاه داده‌اند زیرا برگ‌های آن شباهت زیادی به گوش خر دارد. بر این اساس، مردم این محل با در نظر گرفتن شکل برگ‌های آن، نام «قوشی خارک» را مناسب می‌دانستند. این عبارت از دو کلمه قوش (گوش) با پسوند -i و خار (خر) با پسوند -ak ساخته شده است و مشخص است که تمام اجزای آن مربوط به زبان تاجیکی است. با وجود این که تمامی اجزای این واژه به زبان تاجیکی تعلق دارد، چنین ترکیبی نه در زبان تاجیکی و گویش‌های آن و نه در فرهنگ واژگان تاجیکی دیده نمی‌شود. بنابراین، می‌توان عبارت «قوشی خارک» را به گفتار یغنابی‌های تاجیکی زبان روستای خیشورطوف نسبت داد. مشاهدات و بررسی‌های میدانی نشان می‌دهد که خاکستر گیاه قوشی خارک دارای خواص درمانی نیز است. زمانی که گیاه خشک شد، آن را جمع‌آوری کرده و می‌سوزانند و خاکستر آن را برمی‌دارند. خاکستر قوشی خارک را روی جراحات در حال خون‌ریزی می‌پاشند و آن ترشحات و سایر آلودگی‌ها را از زخم بیرون می‌آورد. نام این اصطلاح گیاهی در تحقیقات قبلی دانش‌مندان یغنابی مشاهده نشده است و در فرهنگ واژگان یغنابی که به چاپ رسیده‌اند، این عبارت گیاهی ثبت نشده است.

۱.۳. سیچاکی سرکالا / سیچکی سرکالا^۲ (یغنابی)

این گیاه بدون برگ دارای ساقه‌های نازک نخ‌مانند و تقریباً ۱۰-۱۵ سانتی‌متر است. سیچاکی سرکالا از کلمات سیچا^۳ (یغنابی) (گنجشک) با پسوند کوچک‌ساز -ak / اک و پسوند اضافه‌ملکی -i و سرکالا (تاجیکی-یغنابی) به معنی «سَر» تشکیل شده است و این نام‌واژه منحصر به زبان یغنابی است. شکل غده این گیاه شبیه به سر گنجشک است که با در نظر گرفتن این ویژگی، دلیلی شد که یغنابی‌ها به این گیاه چنین نامی داده‌اند: «سیچاکی سرکالا همه‌جا نمی‌روید. در روستای ما یک جایی هست که به آن «خدی تغ»^۴ می‌گویند. محلی که نزدیک روستای غرمن است. در آن مکان سیچاکی سارکالا زیادی رشد می‌کند».

1 Khishortov

2 Sichaki sarkalla

۳ در زبان تبری (مازندرانی) به گنجشک «می‌شکا / میچکا» گفته می‌شود.

4 Khudi Tegh

تجزیه و تحلیل‌ها نشان داده است که شماری از اصطلاحات گیاهی نشانه‌ها، ویژگی‌ها، اشکال ویژه و شباهت‌های برخی از حیوانات و پرندگان اهلی را بیان می‌کنند. آن‌ها عمدتاً از واژگان مرکب و عبارات اسمی تخصیصی (ترکیب اضافی) تشکیل شده‌اند. با توجه به این موضوع، این نشانه‌های بنیادین در ساختار معناشناختی، نقش مهمی در این نوع اصطلاحات گیاهی داشته است.

در این‌گونه اصطلاحات گیاهی، مقایسات و تشابهات مربوط به ریشه شکل‌گیری کلمات، اجزای واژگان زبان یغناپی را غنی کرده است. به همین ترتیب، تجزیه و تحلیل‌های پژوهشی نشان می‌دهد که یکی از اجزای این اصطلاحات گیاهی به‌طور خاص نشان‌دهنده نام حیوان و یا پرند یا نامی از اعضای بدن آن‌ها است که مشخصه مورد مقایسه به آن شبیه است.

۱.۴. قوزیوکا / گوزیوکا (یغناپی)

در برخی نقاط دره یغناپ گیاهی می‌روید که یغناپی‌ها آن را «قوزیوکا»^۱ نامیده‌اند. این علف گیاهی^۲ در بخش فرهنگ واژگان کتاب متون یغناپی ثبت شده است و به شرح زیر است: «گوزیوکا گیاهی که به‌عنوان چاشنی غذا «زبان گاوی» استفاده می‌شود، ارکیده‌های سایه‌دار» (کار. ات کر. [۱۹۵۷، ۲۵۸]).^۳ گیاه گوزیوکا به‌عنوان چاشنی برای غذا «زبان گاو» استفاده می‌شود، ارکیده سایه‌دار.

این گیاه شبیه به زبان گاو است و برای طعم دادن به برخی غذاها اضافه می‌شود. واژه گیاهی گوزیوکا از اجزای «گو / ghov» (یغناپی) به معنی گاو، «زیوک / zivok» به معنی زبان و پسوند a- مشتق شده است. برخلاف اصطلاحات گیاهی که قبلاً مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت، تمام اجزای این گیاه مربوط به زبان یغناپی است و اصالت بنیادین خود را حفظ کرده است. اگر این اصطلاح گیاهی را به زبان تاجیکی ترجمه کنیم، به کلمه «گوزبون» / govzabon / و به زبان انگلیسی زبان گاو / cow's tongue / تبدیل می‌شود.

به‌نظر ما این اصطلاح گیاهی دو سطح واژه‌سازی را تجربه کرده است. در سطح اول، این نام به‌صورت یک عبارت اضافی به‌صورت گووی زیوک (زبان گاوی) ایجاد شده است. سپس در روند شکل‌گیری دیگر در زبان یغناپی، این واژه با افزودن پسوند a- به‌صورت کلمه مرکب در آمده است که سطح دوم واژه‌سازی به‌شمار می‌رود. یکی از ویژگی‌های دستوری پسوند a- در زبان یغناپ، توانایی آن در ساختن کلمات مرکب از عباراتی است که از

1 ghovzivoka

۲ herb هر گیاهی که فقط یک‌سال دوام دارد. گیاه دارویی / داروگیا.

3 Kar. Et Kir. [1957, 258]

بخش‌های مختلف گفتار تشکیل شده است، برای مثال، از اسم به اسم، اسم به صفت، یا صفت به اسم، اسم به فعل و سایر موارد مشابه. این پس‌وند به‌عنوان یکی از زیاترین پسوند‌ها شناخته می‌شود.

در یک الگو / شکل مشابه، اصطلاحات گیاهی مشوشا^۱ (یغناپی) به معنی علف موش و هاوکوشای^۲ (یغناپ) به معنی (علف موش کوهی) شکل گرفتند.

۱.۵. موشوشا^۳

این اصطلاح گیاهی از mush (موش)، وش^۴ / vesh / (علف) و پس‌وند a- گرفته شده است که از نظر ساختار واژه‌ای مرکب است. این اصطلاح گیاهی در مدخل فرهنگ کتاب متون یغناپی نیز ثبت شده و به شرح زیر آمده است: «نام موشوشا، چمن علوفه‌ای»، «موش ویشا، نام علف علوفه‌ای» (۱۹۷۵: ۲۸۸).

کلمه موشوشا در زبان یغناپی چندین شکل تلفظ دارد که مربوط به گویش‌های مردم یغناپی است. به‌عنوان مثال، در گویش شرقی یغناپی «موشوشا» تلفظ می‌شود و در گویش یغناپی غربی به صورت موشویشا و میشویشا^۵ تلفظ می‌شود. این گیاه فصلی است که شکل آن شبیه موش است: این علف مانند موش است، به همین دلیل این نام را گذاشته‌اند.

۱.۶. زوغپویاک^۶

این اصطلاح گیاهی نیز از نظر ساختاری، واژه‌ای مرکب است و از اسم زوغ (کلاغ)، اسم پو (پا) و پس‌وند -اک تشکیل شده است. زوغپویاک گیاهی تنومند با برگ‌هایی گرد شبیه به پنجه کلاغ است. این سبزه گیاهی دارای خواص دارویی است و برای درمان قلب و کبد استفاده می‌شود. این گیاه گونه‌ای است که در کوهستان‌ها و در دامنه‌های پایین کوه‌پایه می‌روید و رنگ آن مایل به قرمز است. این اصطلاح گیاهی مورد بررسی از سوی نویسندگان کتاب متون یغناپی ثبت نشده است.

به‌نظر ما، کلمه زوغپویاک به‌صورت کلمه‌ای مرکب از ترکیب اضافی زوغی پودا / zoghi و /poda (پای کلاغ) با افزودن پس‌وند -اک به‌وجود آمده است. این کلمه نیز دو سطح واژه‌سازی را پشت سر گذاشته است. در سطح اول، از ترکیب نام یک پرنده، زوغ (کلاغ) و

1 mushvesha

2 hawkvesha

3 Mushvesha

۴ در زبان مازندرانی «واش / vāš» به معنی علف یا سبزه است.

5 mushvaysha and mishvaysha.

6 Zoghpoiyak

یکی از اعضای بدن آن، پو (پا) و با افزودن پس‌وند ملکی (مضاف‌الیه) -i به شکل یک عبارت و نام یک گیاه پدید آمده است. در سطح دوم، پس‌وند -اک به این عبارت اضافه می‌شود و یک واژه مشتق تشکیل می‌شود که در نتیجه پس‌وند ملکی حذف می‌شود: نسل کنونی نام گیاه زوغپویاک را نمی‌دانند و فقط برخی از کهن‌سالان می‌دانند.

۱.۷.۱. ووزکافک / ووزکفک / چشم درشت (یغناپی)

این کلمه دارای سه جزء است: ووز + کاف + اک. از یک اسم، ریشه فعل زمان حال و پس‌وند ساخته شده است. به گفته یغناپی‌پژوهان روسی M. C. Andreev و E. M. Pesherava این کلمه مورد بررسی تاکنون ناشناخته نمانده است. آن‌ها ووزکفک را در مدخل فرهنگ واژگان خود دقیقاً به این شکل با عبارت «نام گیاه»^۱ /название растения/ تعریف کرده‌اند (۱۹۵۷) (bot Silene venosa Aschers, ۳۴۹).

جزء اول ووز (یغناپی) به معنای بُز است. جزء دوم، ریشه فعل حال، کاف (تاجیکی-یغناپی) به معنای شکافتن یا ترکیدن است و پس‌وند پایانی -ak نیاز به توضیح اضافی ندارد (پس‌وند اضافه ملکی). اگر این کلمه را واژه به واژه به زبان تاجیکی ترجمه کنیم، به شکل «بزکفک» ظاهر می‌شود که قسمت اول «بُز» /buz/ کلمه تاجیکی بز است. همان‌طور که درمی‌یابیم این گیاه مربوط به یکی از حیوانات اهلی به نام بز است که ریشه فعل، کاف و پس‌وند -اک به آن متصل است که نام گیاه از آن برخاسته است. این یکی از رایج‌ترین الگوهای واژه‌سازی برای اسم‌های مرکب در زبان یغناپی است. در این جا هم ممکن است این سؤال پیش بیاید که چرا یغناپی‌ها به این گیاه، این نام را داده‌اند؟ علت نام‌گذاری گیاه ووزکافک، به دلیل فصلی بودن آن است که اگر بُز آن را بخورد شکمبه‌اش نفخ کرده و می‌ترکد (پارگی).

۱.۷.۲. ووزیغوشک^۲

این نام یک اصطلاح گیاهی است که از یک عبارت اسمی ملکی (عبارت اسمی تخصیصی) تشکیل شده است. بخش نخست این عبارت ووز /vuz/ (یغناپی و به معنی بُز) است. جزء دوم عبارت غوشک (یغناپی) است که از دو جزء تشکیل شده است: جزء مستقل غوش (یغناپی به معنی گوش) و پس‌وند کوچک‌ساز^۳ -اک به معنای گوش کوچک. اصطلاح گیاهی ووزی غوشک (یگب) به معنی گوش بُزغاله‌ای / گوش بُز کوچولو است. بنابراین، از نام

1 plant name

2 Vuzighushak

۳ diminutive suffix، پس‌وند مصغر یا پس‌وند کوچک‌ساز.

این گیاه می‌توان دریافت که برگ‌های آن شبیه به گوش بزغاله است و به همین دلیل این نام را به آن داده‌اند. نام این بوته گیاهی در فرهنگ‌های واژگان یغناپی ثبت نشده است.

در زبان یغناپی و در یک عبارت اسمی، صفت بعد از اسم می‌آید درحالی‌که در زبان تاجیکی برعکس، اول صفت و سپس اسم می‌آید. پس می‌توان دریافت که نام‌واژه گیاهی ووژی قوشک (یغناپی) بر اساس اصول دستوری زبان یغناپی شکل گرفته است.

از آنجایی که واژه‌ها و اصطلاحات به کار رفته در نام گیاهان یکی از مهم‌ترین منابع و مؤلفه‌های اساسی واژگان هر زبان از جمله زبان یغناپی است، گردآوری، تدوین و پژوهش در مورد آن‌ها موضوع مهمی است.

در میان مردم یغناپی به دلیل مهاجرت از دره یغناپ به جاهای دیگر کمبود سال‌مند وجود دارد. نام‌واژه‌های گیاهی که تحت تأثیر این کمبود قرار گرفته‌اند نیز از کاربرد خارج شده و ناپدید می‌شوند.

بنابراین، از تحلیل و بررسی این بخش از اصطلاحات گیاهی، روشن می‌شود که گسترش معنایی آن‌ها نیز در خور توجه است و تحقیقات زبان‌شناسی آن‌ها بیش از هر چیز از دو جنبه قابل توجه است:

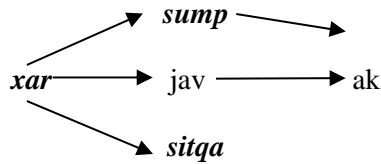
۱- تحلیل و تحقیق بر اساس مطالب یکی از زبان‌های بومی انجام شده است که ادامه زبان سعدی گذشته به‌شمار می‌رود.

۲- بررسی ویژگی‌های ساختاری و معنایی و دستور زبان گیاه‌واژه‌هایی که خصیصه‌های جانوری را به نمایش می‌گذارند، به حوزه پژوهشی پیوسته است.

این مقاله عمدتاً بر اساس ساختار اصطلاحات گیاهی مربوط به ویژگی گیاه‌واژه‌های جانوری از زبان یغناپی دره یغناپ است. رویکردهای ساختاری و معنایی، دستوری و ریشه‌شناختی آن‌ها مورد بحث قرار گرفته است.

از بررسی زبان‌شناختی برخی اصطلاحات گیاهی دره یغناپ، مشخص شد که آن‌ها با معنای اساسی یک نشانه یا ویژگی قابل مشاهده شبیه به عضوی از بدن حیوان، پرنده و خزنده مطابقت دارند. این نوع اصطلاحات گیاهی عمدتاً واژه‌های مرکب و عبارات ترکیب اضافی هستند که قسمت اول آن مربوط به نام حیوان، پرنده یا عضوی از بدن آن‌ها است. مسلم است که هر قوم و ملتی برای بهبود معنای واحدهای لغوی و آموزشی موجود، از جمله یغناپی‌ها، با شیوه خاص خودشان در هم‌نشینی معانی، نقش به‌سزایی در شکل‌گیری ترکیب واژگانی زبان دارند.

در این مقاله یازده فعل مورد تجزیه و تحلیل و بررسی قرار گرفت که چهار فعل مربوط به خر و برخی از اعضای بدن آن است و می‌توان آن‌ها را با نمودار زیر توصیف کرد:



هم‌چنین دو اصطلاح گیاهی مربوط به نام بز و یک اصطلاح گیاهی مربوط به هر یک از نام‌های اسب، گنجشک، گاو، کلاغ، موش است که همگی متعلق به سرزمین یغنا ب و زبان یغنا بی است.

بنابراین، لغات اصطلاحات گیاهی بیش از سایر انواع واژگان در زمینه کشاورزی، مقولات محلی را بیان می‌کنند که این نکته‌ای است که پژوهش‌گران گویش‌های جنوبی زبان تاجیکی نیز بدان اشاره کرده‌اند (SHJZT، ۱۹۸۱: ۱۸۹). از جمع‌بندی مطالب و بررسی انواع مختلف اصطلاحات گیاهی، مشخص شده است که تعداد کلمات زبان یغنا بی در حال افزایش است. هم‌چنین در ادامه این مطلب، در بافت این نوع واژگان (اشاره به نام گیاهان و علف‌ها) نام‌های بسیاری از گیاهان ایجاد می‌شود که این رشد [زایایی واژگان] از ویژگی‌های منطقه دره یغنا ب است.

منابع

آزونزد ج. گیاهان دارویی و غذایی. / آزونزد جی. دوشنبه: ادیب، ۱۳۸۹: ۶۳۱.
کتاب ابومنصور موفق [تهیه متن، مقدمه، مآخذ، واژه‌نامه، توضیحات و فهرست اسامی یو. نورالیف و جی. دودالیشوئف]، [فهرست نباتات ابومنصور موفق]، تهیه متن، پیش‌گفتار، مراجع، واژه‌نامه، [توضیحات و فهرست اسامی توسط یو. نورالیف و جی. دودالیشوئف]، دوشنبه: عرفان، دوشنبه: عرفان، ۱۹۸۰: ۱۹۲.

میرزوف اس، پرووس آماندا. گیاهان دارویی دره یعقوب، ۲۰۲۲ - ۰۹۸.
میرزوزدا س. یغناپ، فرهنگ تاجیکی [یغناپ - فرهنگ لغت تاجیکی]. / میرزوزدا س. - دوشنبه: انجمنی دواشتیچ، ۲۰۰۸ - ۰۲۸۰.

_____ فرهنگ تاجیکی [یغناپ - فرهنگ لغت تاجیکی]. / میرزوزدا س. - دوشنبه: انجمنی دواشتیچ، ۲۰۰۸ - ۰۲۸۰.

گویش جنوبی زبان تاجیکی (آواشناسی، واژگان). جلد ۱ [گویش جنوبی زبان تاجیکی (آواشناسی، واژگان). جلد ۱]. - دوشنبه: دانیش، ۱۹۸۱: ۳۳۰.

شاکروف تی. اس. واژگان زبان تاجیکی و ویژگی‌های واژگانی و ساختاری آن‌ها. زبان - رکن اطاعت [واژگان زبان تاجیکی و ویژگی‌های لغوی و ساختاری آن‌ها. زبان رکن اطاعت است]. شماره ۱۱، دوشنبه، ۲۰۱۸: ۲۴-۳۱.

Andreev M.S. and Peshchereva E.M. *Yagnibsky texts with an appendix of the Yagnibsko-Russian dictionary compiled by M.S. Andreev, V.A. Livshitsev and A.K. Pisarchik* [Yagnobi texts with an appendix of the Yagnobi - Russian dictionary, editors M.S. Andreev, V.A. Livshchitsev and A.K. Pisarchik]. / Andreev M.S., Peschereva E.M. / - M. - L.: Academy of Sciences of the USSR, 1957 - 392 p.

Abu Mansur Muwaffak's book [Preparation of the text, preface, references, glossary, explanations and list of names by Yu. Nuraliyev and J. Dodalishoev] [Abu Mansur Muwaffak's plant list [Preparation of the text, preface, references, glossary, explanations and list of names by Yu. Nuraliyev and J. Dodalishoev] - Dushanbe: Irfan, 1980. - 192p.

Krysin L.P. *Illustrated explanatory dictionary of foreign words*. M.: Eksmo, 2008. - 864 p.
Mirzoev S., Proos Amanda. Medicinal plants of Yagnob valley. / Mirzoev S., Proos Amanda / - Dushanbe: Er - Graf, 2022. - 98c.

Brain.Vozhaju[Wordsearch],2023.

<https://vazhaju.tj/search/%D0%BC%D0%B0%D2%93%D0%B0>

Khromov A.L. Yagnobi language. / Khromov A.L. - M.: Nauka, 1972. - 206 p.

Balch P. Prescription for Nutritional Healing. 4th ed. / Balch P. New York: Avery, 2006. 108.

Dukes, H. (2017). Ulysses and the Signature of Things. *Humanities*, 6(3), 52. <https://doi.org/10.3390/h6030052>.

Julvez, J., Gignac, F., Fernández-Barrés, S., Romaguera, D., Sala-Vila, A., Ranzani, O., Persavento, C., Delgado, A., Carol, A., Torrent, J., Gonzalez, J., Roso, E., Barrera-Gómez, J., López-Vicente, M., Garcia-Esteban, R., Boucher, O., Forn, J., Burgaleta, M., Sebastián, N....Sunyer, J. (2021). Walnuts, Long-Chain Polyunsaturated Fatty Acids, and Adolescent Brain Development: Protocol for the Walnuts Smart Snack Dietary Intervention Trial. *Front Pediatr.*, 9, 593847. <https://doi.org/10.3389/fped.2021.593847>.

- Pizzorno, J. & Murray, M. Textbook of Natural Medicine. 4th ed. / Pizzorno, J. & Murray, M. / - St. Louis: Elsevier, 2013. – 258.
- Verde, A., Míguez, J., Leao-Martins, J., Gago-Martínez, A., Gallardo, M. (2022). Melatonin content in walnuts and other commercial nuts. Influence of cultivar, ripening and processing (roasting). *Journal of Food Composition and Analysis*, 105, 104180. <https://doi.org/10.1016/j.jfca.2021.104180>.

آنتروپونیمیک و آنتروپونیم (پژوهشی در نام ترکمن‌ها)

سرگئی دمیدوف^۱

ترجمه: رحیم کاکایی

در میان کثرت علوم، آنتروپونیمیک^۲، علم مطالعه نام‌ها (از آنتروپوس یونان باستان «انسان» و آنوما «نام»)، شاید یکی از جالب‌ترین‌ها است. زیرا آنتروپونیمی^۳، علم پژوهش نام‌ها، یعنی

۱ دمیدوف. سرگی میخایلیویچ، متولد ۱۹۳۶ در شهر اوچاکف ایالت مسکو است و در یک خانواده نظامی به دنیا می‌آید. وی مردم‌شناس و کارشناس در زمینه صوفیسم و باورها و اعتقادهای پیش از اسلام ترکمن‌ها است. دمیدف تحصیلات خود را در دانشکده اقتصاد و تاریخ دانشگاه دولتی مسکو به نام م.و. لمونوسف (شعبه مردم‌شناسی) به پایان می‌رساند. دمیدوف از سال ۱۹۵۹ تا اواسط دهه ۱۹۹۰ در جمهوری ترکمنستان شوروی زندگی و کار می‌کند. وی تجربه مردم‌شناسی در ترکمنستان در گروه اِم.ارکف را داشت و به همراه وان. واسیلیف سفری به جنوب غربی ترکمنستان می‌کند. دمیدوف در سال ۱۹۵۹ در شعبه مردم‌شناسی انستیتوی تاریخ فرهنگستان علوم ترکمنستان شوروی استخدام شد، جایی که بلاوقته تا پایان سال ۱۹۹۷ در آنجا کار کرد. وی مؤلف هفت کتاب (پنج مونوگرافی) و بیش از ۳۵۰ مقالات علمی درباره اعتقادات ترکمن‌ها است. دمیدوف از اصطلاح «قدیس»[اولاد] پرده برداشت و مفهومی مشخصی به «گروه قدیس» می‌دهد. او همچنین رابطه قبایل، قدیسین را با خلق‌های هم‌جوار ترک، ایران و مغولی‌زبان روشن می‌کند. دمیدوف دسامبر سال ۱۹۹۷ ترکمنستان را ترک می‌گوید. وی اکنون در مرکز بخش باتورینسکایا بروخوتسکو نواحی کراسنودارسک زندگی می‌کند. برخی از آثار وی عبارتند از:

س.م. دمیدوف؛ قدیسین ترکمن، تصحیح‌کننده، وان. واسیلیف؛ کاندیدای علوم تاریخ؛ عشق‌آباد؛ انتشارات علم؛ ۱۹۷۶؛ ص. ۱۹۶.

س.م. دمیدوف (تکامل تدریجی و بازمانده‌ها)؛ صوفیسم در ترکمنستان؛ عشق‌آباد؛ انتشارات علم؛ سال ۱۹۷۸؛ ص. ۱۷۶.

س.م. دمیدوف؛ تاریخ باورهای مذهبی خلق‌های ترکمنستان؛ پاسخ سردبیر آ.آ. روسلیاکف؛ عشق‌آباد؛ انتشارات علم؛ سال ۱۹۹۰. ترکمنستان ما بعد شوروی؛ انتشاراتی ناتالیس؛ مسکو؛ سال ۲۰۰۲.

۲ آنتروپونیمیک: علم اشتقاق اسمی و شاخه‌ای از زبان‌شناسی جهت پژوهش نام‌ها، تاریخ، منشأ و تحول آن است. این علم، نام‌ها را در خود زبان مبدأ یا استقراض آن از زبان‌های دیگر مطالعه، شناسایی نام‌ها مسیر مهاجرت آن، مکان نامی آن را حتی در عرصه گویش‌ها که می‌توان گفت تنها منبع داده‌ها در مورد زبان و مردم است، در خلق‌های گوناگون من جمله در رشته زبانی-فرهنگی و پیوند آن‌ها با مناطق بررسی می‌کند.

۳ آنتروپونیم: نام‌های خانوادگی چه فردی و چه گروهی و نام‌های متعارف افراد در گویش‌ها و زبان رسمی، نوع نام فردی در هر گروه قومی و حتی در عرصه نام‌های تخلص، عنوان، کنیه، تاریخچه قومی آن و غیره را مطالعه می‌کند. آنتروپونیم به لحاظ تاریخی نوع زندگی، سنن و آیین‌های مذهبی، نگرش به جهان و طبیعت، خواسته‌ها و آرزوهای خلق‌ها و قوم‌ها را نیز بررسی کرده است.

مجموعه نام‌های فردی مردانه و زنانه این یا آن خلق است. این امر بازتاب روشن بسیاری جوانب تاریخ و زندگی آن، ویژگی‌های روان ملی و تماس با محیط زبان خارجی، پدیده‌های طبیعی گیاهان و جانوران بومی است.

آنتروپونیمی ترکمنی

مجموعه‌ای از نام‌های فردی ترکمن‌ها است و برای یک پژوهش‌گر حکم منبع بی‌پایان پژوهش گذشته دور و نزدیک است. مؤلف این مقاله در جریان جمع‌آوری چندین ساله مطالب آنتروپونیمی خود در گوشه و کناره‌های مختلف ترکمنستان به این امر یقین حاصل کرد. همراه با گزینه‌هایی بیش از پانزده‌هزار نام در جزوه‌دان‌ها در انتظار زمان چاپ خود هستند و طبعاً این همه آن نیست.

در هر ملتی هزاران از این نام‌ها وجود دارند و همه آن‌ها معنی خاصی را در بر می‌گیرند، که والدین در نظر داشتند کودکان خود را با این یا آن نام بنامند. حتی در خانواده‌هایی که از سنت‌های کهن جدا شده‌اند، در نام‌گذاری‌ها، نام نوزاد اثر معنوی معینی را در بر دارد. این امر در بین آن‌ها یا احترام به کسی از بستگان است یا احترام به افراد برجسته و معروف و یا دینی است به رسم محق دوره معین و از سوی دیگر انعکاسی از ذوق و سلیقه شخصی که گاهی تا اندازه‌ای عجیب و پرطمطراق است، یا بازتاب اوضاع و شرایط معینی است که به هنگام تولد انسان کوچک همراه او است.

آن‌جایی که سنت‌ها هنوز زنده‌اند، به‌عنوان مثال، در محیط ترکمن‌ها وضع از چه قرار است؟ نام افراد در این‌جا هم در گذشته و هم امروز، اغلب به مثابه نوعی سند و تأیید شخصی انسان که حاوی برخی داده‌ها درباره دارنده نام است، بوده و باقی خواهد ماند. بیهوده نیست که خردمندی ملی ترکمن هشدار می‌دهد که: «پیش از این‌که نبرد کنی، نام رقیب خود را بشناس».

برای نمونه چنان‌چه بگوییم او را «چاری»، «باشیم» یا «آلتی» می‌نامیدند، این بدان معنی بوده که او چهارمین، پنجمین یا ششمین کودک خانواده است و با چندین برادر سر و کار دارد که می‌توانستند جهت کاری به یاری وی بشتابند. در جریان بررسی بسیاری نام‌های ترکمنی که این یا آن گروه اصلی خود را تشریح می‌کردند، ما به نام‌های گوناگون: زیبا و نه چندان ظریف و درشت، بلند و کوتاه برخورد می‌کنیم. اما صاحبان نام‌ها نه‌چندان زیبا و ظریف هستند که دیگر دشوار است چیزی در آن تغییر داده شود و نباید در مورد آن ناراحت شد، چون آن‌طور که ضرب‌المثل ترکمنی می‌گوید: «یاغشی آدم دان، غُووی آتِ غالار» = (از انسان خوب همواره نام نیکو باقی خواهد ماند).

مکان نامی، آن‌طور که معلوم است مجموعه‌ای از نام‌های جغرافیایی است. بسیاری از نام‌های ترکمن‌ها با مکان نامی (توپونیمی) مرتبط هستند. یکی از دوستانم نام خانوادگی‌اش مارچیکوف است. در پاسخ به پرسش درباره منشأ و پیدایش نام او روایت خانوادگی درباره آن‌که این نام خانوادگی از نام پدر بزرگ سرچشمه می‌گیرد را گفت. پدر بزرگش در واحه تجن به دنیا آمده و تقریباً تمام زندگی‌اش را در زادگاهش گذرانده است. با این حال، روز تولد او با بازگشت پدر بزرگش از شهر ماری (مرو) مصادف شد، جایی که چندین بار وی برای برخی امور مهم به آن‌جا مسافرت کرده بود. این گزینه هنگام نام‌گذاری این یا آن اسم جغرافیایی حتی در اغلب موارد دیده شده است. کدام یک از این اسامی جغرافیایی در زندگی روزمره دیده می‌شوند؟ علاوه بر «مارجیق»، در مطبوعات و در پرس‌وجوهای شخصی: «ماری لی» (اهل شهر ماری - مرو، مروی)، تجن، ساراغت (سرخس)، سایات، سومبار، اترک، به‌پردن و برخی دیگر نام‌ها را نیز دیدم. شاید بیش‌تر نام‌های جغرافیایی در نام‌های شخصی به‌مثابه اصطلاحات ساده به‌نظر می‌رسند، هر چند پشت این اصطلاح «ساده» نوعی تاریخ خانوادگی قرار دارد. همین‌طور اسم رودخانه‌ها را نیز به مثابه نام می‌توان دید، مانند: «دریا» (رودخانه)، «دریا گولی» (بند دریا). در ضمن در گویش‌ها و لهجه‌های کاسپین واژه «دریا»، معنی نوین «دریا» را پیدا می‌کند. به نام‌های مرتبط با استپ و صحرا می‌توان به «میدان» (زمین بایر، صحرا)، «میدانلی» (صحرائی، بیابانی، کویری)؛ و نام‌های مرتبط با کوه، به «جولگه» (جلگه، تنگه، دربند) اشاره کرد. در عین حال، در بین نام‌های شخصی، متشکل از اسامی جغرافیایی، بخش عمده‌ای را که شامل نام‌های مردانه هستند، به چشم می‌خورد. نام‌های زنانه بسیار به ندرت دیده می‌شوند. بدیهی است که این امر با این موضوع مرتبط بود که رفت و آمد، سیاحت و مسافرت جزو امتیازات مسلم مردان به‌شمار می‌آمد و زنان مجبور بودند تمام زندگی خود را به تنهایی در همان روستا صرف کنند، تنها گاه‌گاه، با اجازه شوهر، به بازدید و عیادت پدر و مادر خود، اگر آن‌ها در جای دیگر زندگی می‌کردند، می‌رفت. در دوران ما وضعیت البته فوق‌العاده تغییر کرده است و زنان جوان بسیار بیش‌تر از مادران و مادر بزرگان‌شان به مسافرت می‌روند. با این حال، نیروی سنت در شرایط و اوضاع مورد نظر هنگام نام‌گذاری نوزادان باقی مانده است.

یک فرد روستایی همواره به طبیعت نزدیک است. وی به‌طور نیرومند این نزدیکی و ارتباط خود با طبیعت و با گیاهان و جانوران آن را احساس می‌کند. این مسئله کاملاً قابل درک است. تا چه رسد به فرهنگ گیاهان که گیاهان وحشی به انسان و زندگی روزمره او، به‌مثابه علوفه برای دام‌ها و گاهی اوقات برای خورد و خوراک انسان، به‌عنوان گرما و سوخت و برای نیازهای گوناگون خانوادگی و غیره که مورد استفاده قرار می‌گرفت کمک‌های بسیار

ارزنده‌ای کرده است. همین را می‌توان درباره دنیای حیوانات گفت، که خصایص انفرادی چنین حیواناتی مانند زیبایی، پایداری، نیرو و سرعت نقش زیادی را بازی می‌کردند. در این جا باز سحر و جادوی ساده‌لوحانه زندگی که حتی دیگر توسط والدین نیز درک نمی‌شد، تجلی می‌کند: کودک با چنین نامی می‌بایست مشخص‌ترین خصایص هم‌نام خود، گیاه و حیوان را به ارث می‌برد. در دوران باستان بسیاری از چنین تجسم شخصیت‌هایی ریشه در تصور توت‌پرستی مردم درباره پیدایش و منشأ آن‌ها از اجداد افسانه‌ای، حیوانات، درختان، پدیده‌های طبیعی و غیره داشتند. در این جا برخی نمونه‌ها درباره نام‌های متعدد زنانه که مرتبط با نام گل‌ها است را می‌آوریم.

از درختان و بوته‌زارها این نام‌ها به مردان و زنان داده شدند:

در بین مردها: آرچا (سروکوهی)، کِرَقاو (افرا)، غوجوم، پتده، دِرک (صنوبر - سفیدار)، سازاق (تاغ)، چالی (درختچه شوره‌زار)، چِرکز (ریشتر، نام لاتین آن سولیانکا است. درختچه‌ای در استپ‌های قراقوم و قیزیل قوم آسیای مرکزی)، غاندیم (گیاه جوزگون - بوته‌ای از خانواده گندم سیاه، در بیابان‌های آسیای میانه و مرکزی) و برخی دیگر.

در بین زنان: آلما (سیب، درخت سیب)، خورما (خرما)، دِرک (سفیدار، درخت تبریزی)، ناری (انار)، اُوزوم (انگور) و برخی نام‌های دیگر. البته اصل محدوده و موقعیت جغرافیایی بازتاب خود را نیز پیدا می‌کند. اگر در مناطق و نواحی کوهستانی جایی که آرچا (سروکوهی) و کِرَقاو (افرا) می‌رویند، بیش‌تر به این نام‌ها برخورد می‌کنیم. در نوار و منطقه آمودریا و واحه تاشووز که مشخصه آن‌ها «غوجوم و پتده» (صنوبر - سفیدار) هستند، می‌توان حاملین این نام‌ها را دید. مخصوصاً سازاق (تاغ)، چالی (درختچه شوره‌زار)، چِرکز (ریشتر) و غاندیم (گیاه جوزگون) مشخصه گله‌داران مناطق نیمه‌کویری در غرب ترکمنستان بودند.

به‌خصوص بسیاری از نام‌های مرتبط با نام‌های حیوانات خانگی، که اکثراً نام‌های مردانه هستند را می‌توان در بین گله‌داران دید که کاملاً قابل فهم است. به‌عنوان مثال: نام‌های مردانه: اینر (شتری از نژاد قوی)، بوغرا (شتر دوکوهانه)، کُوشک (بچه شتر)، غُچ (قوچ، گوسفند)، غوزی (بره)، تکه (بز)، تایچا (کره اسب) و بسیاری دیگر نام‌ها.

در رابطه با اسامی که از حیوانات وحشی سرچشمه می‌گیرند، آن‌چنان تمرکز جغرافیایی دیده نشده است. این اسامی کم‌وبیش به‌طور متناسب در گوشه‌های مختلف ترکمنستان پراکنده هستند. برای نمونه:

در بین مردان: آرسلان یا شیر، یولبارس (ببر)، غورت، مؤجک، بُوری (گرگ)، می‌توانستند به‌کار برده شوند.

در بین زنان: مارال (غزال)، جرن یا کیک (آهو)، تاوشان (خرگوش) و هم‌چنین عنوان برخی پرندگان از جمله: بیلبل (بلبل)، سولغون (قرقاول)، توتی (طوطی)، تئوس (طاووس)، سونا (اردک سرسیاه، اردک دریاچه دارای سر سیاه و سفید) رایج هستند. من در این‌جا آن نام‌هایی را که برگرفته از اسامی حیواناتی که کاراکتر موهن و حقارت‌آمیز را دارند، نمی‌آورم. این‌که چرا این نام‌ها را به برخی از کودکان داده‌اند، در مطالب پیشین صحبت شد.

درباره تلفیق (ترکیب و یا ادغام «نامتجانس») نام‌های ترکمنی

دو دوست دختر به نام‌های «آلتین» و «تیللا» (طلا) وجود دارند. نمی‌دانم کاراکتر و طبیعت آن‌ها چگونه است، اما نام‌ها زیبا و طلایی هستند. باز سه دختر دیگر هستند به نام‌های «گوزل»، «زیبا» و «جمیله»، که از نام‌ها معلوم هستند که باید زیبا باشند. موضوع چیست؟ چرا نام‌ها متفاوت‌اند، اما یک چیز را معنی می‌دهند: «طلا»، «زیبا»؟ دلیل آن منشأ چندزبانی بودن همه آن‌ها است و از طرق گوناگون به درون انبوه رنگارنگ نام‌های ترکمنی راه پیدا کرده‌اند. «آلتین» و «گوزل»: منشأ این واژه‌ها ترکی است؛ تیللا (طلا) و جمیله: عربی و زیبا، فارسی است. این پدیده‌ها کاراکتر و خصلت تلفیقی دارند.

تلفیق (ترکیب و یا ادغام «نامتجانس»)

آمیختگی عناصر نامتجانس و ناهم‌گون در یک سیستم است. در این مورد سخن درباره تلفیق زبانی نام‌های شخصی ترکمنی و منشأ چند زبانی آن‌ها است. این پدیده مانند تعدادی دیگر، موجب پروسه‌های اتنیکی و تاریخی رنگارنگ و پیچیده شده که در منطقه ترکمنستان روی داده‌اند. در جریان صدها سال مردم بومی ایرانی‌زبان در این‌جا با قبایل ترک‌زبان که گروهی و یا تک‌تک آمده بودند، روبه‌رو شدند. با گذشت زمان جمعیت ترک‌زبان تبدیل به جمعیت اصلی شد و اسلاف ایرانی‌زبان پس‌نشانده و آسیمیله شدند. اما کاراکتر بسیار متنوع رابطه با هم‌سایگان ایرانی‌زبان فارس‌ها، کردها و دیرتر با بلوچ‌ها و جمشیدی‌ها (قبیله و عشایر فارسی‌زبان) — قطع نشد. از این رو ما در بین نام‌های ترکمنی هم‌چنین به نام‌های دارای منشأ ایرانی، مانند: روستم (روستم)، مِرت (مُرداد) — ایران باستان — نام ماه پنجم سال‌نامه خورشیدی، دیدار، شیر، آزات (آزاد)، شیرین، تازه‌گول (تازه‌گل)، دسسه‌گول (دسته‌گل)، گول‌جان (گل‌جان)، میوه، نازیک (نازک، ظریف، براننده) و اسامی دیگر برخورد می‌کنیم.

حمله اعراب بازتاب ضعیفی در ترکیب جمعیت آسیای مرکزی داشت. اما اعراب دین نوین اسلام را به همراه آوردند که با گذشت زمان تسلط نامحدود یافت، و به‌وسیله مذهب با

آداب و رسوم خانواده، از جمله نام‌گذاری کودکان توسط شخص روحانی مرتبط شد و در سنن نام‌گذاری مردمان آسیای مرکزی و دیگر خلق‌ها سیل نیرومند نام‌های اسلامی، عربی و یا سامی در اصل خود، رخنه کردند. با این حال، باید گفت که سنت ترکمنی نام‌های شخصی سرسختی و ایستادگی بسیار خوبی را از خود نشان داد و به‌ویژه بین زنان، بسیاری نام‌های پیش از اسلام حفظ شد. این امر به‌ویژه به‌وضوح در مقایسه با نام‌های شخصی برخی دیگر خلق‌ها دیده می‌شود. برای مثال در داغستان نام‌هایی با منشأ عربی تقریباً به‌طور کامل جای‌گزین نام‌های بومی پیش از اسلام شد. در هم‌سایگی ترکمن‌ها سازه‌ها، تاجیک‌ها، فارس‌ها، کردها، آذربایجانی‌ها— جریان عربی تأثیر فوق‌العاده‌ای را بر روی آن‌ها گذاشت. برای مبارزه با حریف نیرومند یک تاکتیک انعطاف‌پذیر لازم است. سنت ترکمنی نام‌های شخصی با موفقیت آن را به‌کار گرفت. از این رو هیچ جای تعجب نبود چنان‌چه پس از سال‌های مدید آشنایی برحسب تصادف معلوم شود که بین دوستان، هم‌کاران یا هم‌سایه‌ها به‌جز نام‌های ترکی شناخته‌شده برای همه، مانند قاقا گلدی (تحت‌اللفظی «پدر آمد») یا غارگلدی (برف بارید)، نام‌های عربی آبدیللا (عبدالله) یا آبدیراخممان (عبدالرحمان) هنوز هم هست. این پدیده می‌تواند بیش‌تر بین صاحبان مسن‌تر نام‌ها دیده شود. با این حال، بین جوانان نیز پیش می‌آید. چیزی که هست نام‌های عربی اسلامی به کودکان هنگام تولد آن‌ها توسط ملاها یا توسط پیرمردانی مؤمن داده شده‌اند. با وجود این از سوی والدین به کودکان نام‌هایی را که نام اصلی آن‌ها در خانه می‌بود، اعطا می‌شدند، که حتی اغلب در اسناد رسمی نیز راه می‌یافت.

سرانجام پس از انقلاب اکتبر دگرگونی‌های بزرگی که در فرهنگ و زندگی مردم ترکمن صورت گرفت، بازتاب خود را در ظهور نام‌های کاملاً با زبان جدید روسی یا اروپای غربی پیدا کرد که بیش‌تر آن‌ها با این یا آن انقلابیون برجسته یا شخصیت‌های فرهنگی مرتبط است. طبیعی است که پس از فروپاشی اتحاد شوروی و اعلام استقلال دولت مستقل ترکمنستان نام‌گذاری این‌گونه نام‌ها روی نوزادان قطع شدند.

البته نباید فکر کرد که همه نام‌های ترکمنی منشأ و اصل یک زبانه خود، ترکی، ایرانی، عربی، روسی و یا غیر از آن را حفظ می‌کنند. بسیاری از آن‌ها تلفیق زبانی را به‌طور مستقیم در همان فرم نام‌ها، اغلب با ترکیب دو پایه زبان مختلف در تمامی ترکیبات ممکن منعکس کرده‌اند. برای نمونه، نام مردانه «سلام قولی» عبارت است از سلام عربی و قول ترکی یعنی تحت‌اللفظی «بنده صلح و آرامش» است. «گلدی مِرت» از ترکی گلدی (آمد) و نام شناخته شده «مِرت»— مرداد، نام ماه پنجم سال‌نامه خورشیدی ایرانی است. و نام زنانه

جوما گول (جمعه گل) «جمعه» عربی را با «گل» ایرانی که به معنی «گل جمعه» است پیوند می‌دهد.

مردان را چگونه می‌نامیدند

گاه‌گاهی که جریان سیل خروشان راه می‌افتاد، و برخی نوزادان پسر که در آن روز به دنیا می‌آمدند، «سیل‌گلدی» (سیل آمد) نامیده می‌شدند.

گاهی در میادین و روستاها گردباد سواره‌نظام دشمن برمی‌خاست و اسب‌ها در لشگرکشی مردان بالغ زین می‌شدند و رزمندگان آینده که در این دوران به دنیا می‌آمدند، نام «جنگ»، «غیلیچ» (شمشیر)، خانجر (خنجر) و مانند آن را دریافت می‌کردند.

در بسیاری از نام‌های پسران متولد شده در روز جمعه («جوما» و یا «آنا»)، بازتاب خود را در این روز استراحت و نماز هفته مسلمانان پیدا می‌کرد. از این رو همین‌طور نام‌های «آنا دوردی» و «جوما دوردی» (جمعه آمد)، آنابردی (جمعه داد) یا فقط آنا یا جوما (جمعه) مشاهده می‌شد.

گاهی می‌توان نام «جمعه» را در برخی تلفیق‌های غیرعادی دید، برای نمونه: «آنا نِپس» (نفس جمعه، جمعه نفس)، «آنا غیلیچ» (شمشیر جمعه، جمعه شمشیر)، «آنا غورت» (گرگ جمعه، جمعه گرگ)، «آنا قولی» یا «جوما قلی» (بنده جمعه) و غیره. اتفاقاً همه این نام‌های مربوط به جمعه در این روزها بسیار رایج و متداول هستند.

اغلب ماهی که کودک در آن متولد می‌شد نیز نقش بازی می‌کرد. چنان‌که ما نام‌های آشیر (آشور)، ساپار (صفر)، رجب، میرت (مرداد)، اوراز، بایرام، غوریان (قربان)، نام ماه‌های اول، دوم، هفتم، هشتم، نهم، دهم و دوازدهم گزینه مردم ترکمن در تقویم قمری مسلمانان را بسیار می‌بینیم.

گاهی نام «یدی» (هفتم) دیده می‌شوند. اگر در روز تولد کودک باران می‌بارید، همین‌طور اغلب، «یاغمیر» (باران) می‌نامیدند. چنان‌چه برف می‌بارید «غاریاغدی» (برف بارید). کودکانی که در سحرگاهان و سپیده‌دمان متولد می‌شدند می‌توانستند نام «دانگ آتار» (سحرگاه، سپیده‌دم) یا «گون دوغدی» (آفتاب دمید، آفتاب برآمد) بگیرند.

چنان‌چه نخستین فریاد و صدای کودک با فصل بهار مصادف می‌شد، او را گاهی همین‌طور به علت بهار، «یاز» (بهار)، «یازدوردی» (بهار آمد)، «یازبردی» (بهار داد) می‌نامیدند.

رنگ چهره و مو هم چنین بازتاب متعدد خود را در نام‌ها پیدا کرد. بیش‌تر از همه «غارا» (سیاه)، «غاراجا» (سیاه کوچک، متمایل به سیاه)، کم‌تر «ساری» (زرد)، حتی به ندرت

«آق» (سفید) یا «آقجا» (سفید کوچک)، «گوک» یا «گوکی» (آبی)، «فیزیل» (سرخ، حنایی) و «غونور» (قهوه‌ای). نام «اکیز» (دوقلو) قطعاً نام یکی از دوقلوها بوده است. معمولاً والدین می‌خواهند که نام کودکان آن‌ها زیبا و آهنگین باشد و از این طریق عشق و محبت خود را به آن‌ها و هم‌چنین آرزوهای خود به آینده صاحب نام‌ها نشان دهند. از این رو نام‌هایی مانند: «آمان» و «اسین» (تندرست و با سعادت)، «یزیز» (عزیز، گرامی)، «باللی» (عسلی، عزیز «در محاوره»)، «بگینچ» (شادی، شادمانی)، «گوئیچ» (نیرو، توان) «دولت» (ثروت، دارایی، غنا)، «دولت‌مراد» (مراد و مقصد ثروت)، «دولت‌گلدی» (ثروت آمد)، «کمک» (کمک، یاری) و بقیه دیده می‌شوند. گذشته پیش از انقلاب، بدون شک اثر بزرگی را در زمینه و موضوع نام‌ها گذاشته است.

اغلب والدین به کودکان خود نام حاکمان و ثروتمندان را، با این عقیده که این مسئله برای آن‌ها خوش‌بختی به ارمغان می‌آورد، می‌گذاشتند. چنان‌که در این رابطه تا اندازه زیادی «بگ‌مراد» (آرزوی بگ)، «بای‌مراد» (آرزوی بای، بیگ)، «بایار» (ارباب، مالک، آقا)، «خان [یا حان]»، «خان‌مراد، سولتان (سلطان)، شامراد (شاه‌مراد) و غیره پدید آمد.

و بخش نسبتاً زیادی از نام‌ها با مذهب اسلام مرتبط بود و طبعاً در تفاوت با جنبه‌های دیگر نام‌گذاری، جایی که پایه و مبانی زبان ترکی برتری داشت، در اکثریت خود دارای منشأ زبان عربی بود. علاوه بر این نام‌هایی که در نگاه نخست، نسبتاً عجیب و تضاد آشکار با نام‌های آهنگین و زیبا داشت، مشاهده شده‌اند. برای نمونه، «ایت‌آلماز» (سگ نخواهد گرفت)، «پُورسی» (بدبو، متعفن)، «گوجوک» (توله‌سگ)، «تاغان» (سه‌پایه)، «کورره» (کره‌اسب) و مانند آن. باوجود این، چنین نام‌هایی به هیچ وجه حکایت از بی‌مهری‌های والدین نسبت به وارثین خود نداشتند، بلکه مسئله درباره موهوم‌پرستی آن‌ها است. در خانواده‌هایی که اغلب کودکان آن‌ها فوت می‌کردند، والدین با چنین مانور و روشی می‌خواستند با این‌گونه نام‌ها، بیماری و مرگ و گویا کسی را که به طمع کودک افتاده فریب دهند.

در دوره پس از انقلاب اکتبر بین نام‌های مردانه ترکمنی تغییرات معینی رخ داد. هر چند حفظ سنت نام‌گذاری به‌ویژه به احترام مرگ بزرگان خویشاوند، ادامه دارند، هر طور هست نام‌های مرتبط با مذهب و عناوین فئودالی و مالکان ثروت‌مند کاهش یافت. و نام‌هایی همانند، پُورسی، گوجوک، کورره و مانند آن‌ها که دربالا به آن اشاره شد درنسل کنونی به‌طورکلی تنها به‌مثابه نام خانوادگی و از نام‌های پدران و اجداد خود مشتق شده‌اند، مشاهده می‌شوند.

به‌طور کلی به پسران تلاش می‌شد نام‌هایی که منعکس‌کننده مقاومت و دیگر خصوصیات مردانه مثبت است داده شود: مانند: «ارسلان» یا «شیر»، «گویج» (نیرو)، «باتیر» (شجاع، قهرمان)، «مردان» (جوان‌مرد، مردوار)، «مِرن» (تیرانداز ماهر و دقیق)، «غُوج» (قوچ)، «یووشان» (افسنتین یا درمنه استپ)، «چرکز» (بوته‌ای با ریشه‌های قوی دراستپ)، «سازاق» (تاغ)، «غوروت»، «مؤجک، بورن (گرگ) و امثال آن، که در بسیاری از آن‌ها آن‌طور که می‌بینیم خصوصیات مربوط به گیاهان و حیوانات سرزمین مادری بازتاب یافته‌اند.

نقش ویژه‌ای را در نام‌گذاری‌ها به‌خصوص در زمان گذشته، مذاهب ایفا می‌کردند. به‌طور طبیعی بسیاری نام‌ها با عنوان ماه‌های تقویم ملی که در آن این یا آن نوزاد متولد می‌شد، مانند، «آشیر» (آشور)، «سافار» (صفر)، «مِرت» (مرداد)، رجب و اوراز مرتبط هستند.

جالب توجه است که تنها بین ترکمن‌هایی که در محدوده سرزمین تاریخی زندگی می‌کنند، نام مِرت نام پنجمین ماه و نام باستانی پیش از اسلام مربوط به ماه سال‌نامه خورشیدی—مرداد، حفظ شد. بین دیگر گروه‌های ترکمن، مثلاً استاوروپول، این اسم به عربی آن یعنی شعبان جای‌گزین شد.

از روزهای هفته در این رابطه فقط جمعه اسلامی—روز نماز و استراحت—شانس داشت. از این رو بسیاری که در این روز به دنیا می‌آیند، نام جوما (جمعه) یا آننا (آدینه) را، اغلب با فعل الحاقی «گلدی» (آمد) یا «دوردی» (شد، ایستاد) دارند، مانند: آناگلدی، آنادوردی و غیره. بخشی از نام‌ها طبعاً با منطقه جغرافیایی که معمولاً آن شخص در آن‌جا به دنیا آمده است، مرتبط هستند. به همین دلیل، ما افرادی را با نام‌های ماری، مارچیک، چولی، عشق‌آباد مشاهده می‌کنیم. اگر وضع فوق‌العاده‌ای پیش آید و کودک در میانه راه و سفر به دنیا بیاید، آن‌گاه اغلب نام «یوللی» (...راه، راه‌دار)، یولامان (راه سعادت‌آمیز، راه موفقیت‌آمیز) را می‌گرفت. برخی از نام‌ها این یا آن علائم مشخصه نوزاد را منعکس می‌کردند.

نوزاد گندم‌گون و سیاه‌چرده می‌توانست نام «غارا» (سیاه)، «غاراجا» (کمی سیاه و سفید، گندم‌گون)، نوزاد سفید‌چهره نام «آق» (سفید، سفیدرو) یا «آقچا» (کمی سفید)، نوزاد با لکه مادرزادی یا خال، «خاللی» (خال‌لی، خال‌دار) را بگیرد.

همانا بخش قابل توجه‌ای از نام‌های مردانه با مذهب، با اسلام که کاملاً قابل درک است مرتبط بود. از این رو نام‌های موللا «مُلا»، ایشان، خوجه، ماغتیم، سید و مشتقات آن‌ها با پیشوند «بردی» (داد) یا «دوردی» (ایستاد) ناشی از این مسئله است مانند: ایشان‌بردی یا خوجه‌بردی. این امر حکایت از آن دارد که، والدینی که فرزندی نداشته و یا تنها دختر در خانواده متولد شده، در زمان خود به این یا آن نماینده مذهب با تقاضای دعا جهت برآوردن آرزوی آن‌ها مراجعه کرده‌اند. پیشوند «دوردی» بدان معنی است که نماینده مذهب روز

تولد کودک در خانه مذکور و یا در روستا ظاهر شده است. سخن در این‌جا درباره طراز اسامی مشابه با ذکر خدا (الله، خدای، تانگری) مانند: الله‌بردی، خدای‌بردی، تانگری‌بردی و امثال آن نیست.

شماری از کودکان به اسم اجداد متوفی، و گاهی اوقات به‌طور مستقیم: قاقاگلدی (پدرآمد)، آتاگلدی (پدرآمد یا پدربزرگ آمد) و یا عوض‌گلدی (عوض آمد) نامیده می‌شدند. در این رسم و سنت، پژواک بقایای تصورات باستانی درباره تناسخ در جسم تازه، یعنی تناسخ روح حفظ شده است. عقیده بر این بود که روح جد و نیای متوفی به نحوی در مخلوق تازه متولد شده مجسم می‌شود. این چنین کودکانی، بدون آن‌که خود بدانند از امتیازات ویژه‌ای برخوردار می‌شدند. آن‌ها را نمی‌شد کتک زد و یا سرزنش کرد. چون ممکن بود توهین به جد شود. چه در دوره‌های پیشین ایرانی و عربی و چه در دوران شوروی در واژه‌نامه اسمی ترکمنی نام‌های روسی و بین‌المللی، و گاهی کاملاً شورایی به‌عنوان مثال سایلاو (انتخابات) ظاهر شدند. در دوران شوروی نام‌های باستانی عصر ترکمن، گؤراوغلی، کورت و امثال آن نیز به صحنه آمدند. این امر نشان می‌دهد که آنتروپونیمیک ترکمن مجموعه‌ای است از اسامی موجود زنده و متغیر و همانند دیگر زمینه‌های زندگی و معیشت مردم.

زنان را چگونه می‌نامیدند

هر زنی می‌خواهد زیبا و جذاب باشد، همانند هر مردی که نیرومند و مردانه می‌خواهد باشد. و چنان‌چه هر چند چیزی از این مسئله از ظاهر و کاراکتر والدین خود دریافت نکرده باشد، به هر حال پدر و مادر امید و آرزوی خود را به کودکان خود نثار می‌کنند. از این رو بسیاری نام‌های زیبا مانند: «گؤزل»، «اؤدان»، «جمال»، «زیبا»، «جمیله» مشاهده می‌شوند. اغلب واژه «زیبایی» باز با نوعی اصطلاح خوش‌آهنگ، با ساختن اسم مرکب تقویت شد. چنان‌چه در زیبایی‌های بعدی خال کوچک نقش بسیاری ایفا کرد. اگر دختری خال کوچک می‌داشت آن را «خاللی‌گؤزل» (زیبای خال‌دار) نامیده؛ چنان‌چه تولد او به بهار می‌افتاد، او می‌توانست نام «یازجمال» (زیبای بهاری)؛ یا چنان‌چه دختر سفیدرو می‌بود، «آق‌گؤزل» یا «آق‌جمال» (زیبای سفید) را بگیرد.

رنگ سفید بین نام‌های زنانه بسی بیش‌تر از بین نام‌های مردانه مشاهده می‌شد. به همین دلیل دارندگان چنین نام‌هایی کم نبودند، مانند «آق‌غیز» (دختر سفید)، «آق‌جا» (دخترک سفید - سفیدرو)، «آق‌جاگؤل» (گل سفید)، «آق‌نابات» (نبات سفید)، «آق‌بگنچ» (سپید مسرت، نورشادمانی) و بقیه. هم‌زمان چهره‌های گندم‌گون و سیاه‌چرده می‌توانستند نام «غاراغیز» (دختر سیاه) را بگیرند.

در کل تا آن‌جا که به نام‌های زنانه مربوط می‌شود، به‌طور طبیعی گل‌چین‌هایی به‌کار برده می‌شوند که خاص زنان هستند مانند: «اُودان» (زیبا)، «نازیک» (ظریف، ریزه‌اندام)، «گوژل»، «زیبا» و «جمیله» (زن زیبا)، «کومیش» (نقره)، «آلتین» (طلا)، «مارال» و «کییک» (آهو، غزال)، «آی‌بوُلک» (تکه‌ای از ماه)، «تابات» (نبت) و امثال آن. به‌ویژه نام‌های تاج گل‌ها فراوان هستند. در این‌جا این نام‌ها به‌طور ساده چنین هستند: «گول‌لر» (گل‌ها) و «قیزیل‌گول» (گل رز، گل سرخ)، «گول‌لک» (گل خشخاش)، «نارگول» (گل انار)، «دسسه‌گول» (گل دسته)، «بهارگول» (گل بهار)، «آی‌گول» (گل ماه - ماه‌گل)، «گول‌جاهان» (گل جهان، جهان‌گل).

همانند مردان، بین زنان نیز چهره‌های «گندم‌گون» و «سفید» وجود دارند و هم‌چنین به روش زنانه به احترام نیای متوفی نام‌گذاری شده‌اند را نیز می‌بینیم. از این رو در میان دختران که در نگاه اول بنا به سن آن‌ها عجیب و غریب هستند، نام‌هایی، مانند «اجه» (مادر)، «انه» (مادر، مادر بزرگ)، «ماما» (مادر بزرگ مادری) دیده می‌شوند.

گل‌ها یکی از زینت‌های زندگی ما است. یکی از انواع آن‌ها و عطر ملایم آن‌ها اغلب بهترین احساسات انسانی را برمی‌انگیزند. از این رو کاملاً قابل درک است که چرا موضوع گل، چندان پیوند ملاحظت‌آمیز نسبت به خود از جانب زنان هنگام نام‌گذاری اسامی پیدا کرده است. نام گل، که با مفهوم کلی «گل» (گول به ترکمنی) یا با انواع جداگانه آن‌ها مرتبط است، بخش بسیار زیادی از نام‌های زنانه ترکمنی را می‌سازند. برای نمونه تنها برخی از آن‌ها را می‌آوریم: «گول» (گل)، «گول‌جه» (گل کوچک)، «گول‌لر» (گل‌ها)، «دسسه‌گول» (دسته‌گل، گل دسته)، «گول‌بیک» (گل بچه)، «اجه‌گول» (گل مادر)، «یازگول» (گل بهار)، «آق‌گول» (گل سفید)، «ساری‌گول» (گل زرد)، «غیزیل‌گول» یا «بگول» (گل رز، گل سرخ)، «گول‌آلک» (گل خشخاش) و بسیاری نام‌های دیگر.

چیز دیگری که وجود دارد این است که، گروه نسبتاً قابل ملاحظه‌ای از نام‌های زنانه هستند که ظاهراً عجیب و غریب به‌نظر می‌آیند؛ ولی اساس و بنیان نام مردانه «اُغول» (پسر، بچه) را می‌ساختند. مع‌ذالک برای انسان دانای کل علت پیدایش آن‌ها کاملاً قابل فهم است. چیزی که هست در محیط ترکمنی به‌طور سنتی ظهور نخستین فرزند همواره با آرزوی پسروارث، مربوط بود. چنان‌چه آرزوها برآورد نمی‌شد و دختر به دنیا می‌آمد، او را می‌توانستند به نامی که گویی به‌طور سحرآمیز مستحق ظهور پسر بوده، بنامند. در این راه والدین خرافاتی و موهوم‌پرست به تأثیر سرنوشت در آینده که با آن‌ها مهربان‌تر باشد امیدوار بود، به‌ویژه اغلب این امر در خانواده‌هایی که یک دختر متولد شده و یا پسر متولد شده زنده نمانده است، دیده شده. از این رو نام‌هایی از نوع: «اُغول‌بلدی» (پسر شد،

پسر به دنیا آمد)، «اُغول گلدی» (پسر آمد)، «اُغول دوردی» (پسر ظاهر شد، پسر پیدا شد)، «اُغول گول» (پسر گل)، «اُغول باگول» (پسر گل سرخ، پسر رُز)، «اُغول بیک» (پسر بچه)، «اُغول جان» (پسر جان)، «اُغول شات» (پسر شادمانی، پسر خوش‌بختی) و حتی چنان سخت‌گیرانه و آمرانه‌مانند، «اُغول گِرک» (پسر لازم است) یا «اُغول دورسین» (بگذار پسر باشد) ظاهر شدند.

سایر نام‌ها مَهر بزرگ انزوا و جدایی را بر خود داشتند، هرچند در بین بسیاری از اسامی مرکب یک جزء آن می‌تواند در چندین واریانت مشاهده شود. همین‌طور، آن‌طور که اشاره شد چندین نام مانند نام‌های مردانه با جمعه اسلامی (جوما، آننا) یا با برخی ماه‌های تقویم ترکمنی (از جمله آشیر، ساپار، «صفر» مِرت، بایرام، غوریان «قربان»، رجب) مربوط بودند. وجود جمعه در عنوان نام‌ها یا ماه، بیش‌تر از همه نمایان‌گر زمان تولد صاحبان آن بود. برای نمونه: «انناگول» (گل جمعه)، «آننایی بی» (بانوی جمعه، خانم جمعه)، «آنناجمال» یا «جوماگوزل» (زیبای جمعه)، «آنناتاج» (تاج جمعه)، «آشیرگول» (گل ماه آشیر)، «مِرت گول» (گل مرداد)، «ساپارگول» (گل ماه صفر)، «غوریان گول» (قربان گل)، «رِجب گول» و بقیه.

برخی نام‌های زنانه با ماه مرتبط اند، که ممکن است، حکم یکی از اثرات و یا انعکاس حرمت و احترام به آن در دوران باستان باشد. مانند، «آی گوزل» (به زیبایی ماه، ماه زیبا)، «آی سلطان» (ماه‌سلطان)، «آی جاهان» (ماه‌جهان)، «آی گول» (گل ماه)، «آی جان» (روح ماه، جان‌ماه)، «آی بؤلک» (تکه‌ای از ماه) و برخی دیگر.

در میان نام زنان، نام برخی از درختانی که میوه‌های خوش‌مزه می‌دهند، و حیوانات و پرندگان جداگانه‌ای که از حیث ظرافت، خوش‌اندازی و زیبایی خود متفاوت هستند، دیده می‌شوند. نام‌های بسیاری از نوع: «شکر»، «شیرین»، «بالجا» (عسل)، «نابات» (نبات)، «منلی، منگلی» (دارای خال، صاحب خال)، «چپر» (ماهر، با مهارت)، «ساداپ» (صدف)، «دورلی» (مروارید) و مانند آن وجود دارند. باین‌حال، برخی نام‌های زنانه در گذشته از آن‌چه که آن‌ها را با مفهوم نیمه زیبایی بشریت پیوند می‌دهد، بسیار دور بود. این نام‌ها، نام‌های تحقیر کرامت انسانی بودند. در ترجمه آن‌ها مانند «سیر نشده»، «کافی است، بس است»، «آخرین دختر»، «پیرزن»، «پیر»، «پیردختر»، «بد» و غیره طنین‌انداز هستند. برخی از آن‌ها به‌عنوان نام با پایه و بنیان «اُغول»، با باور جادویی والدین به آن‌چه که بین آن‌ها پس از نام‌گذاری چنین نامی، از به دنیا آوردن فقط دختر دست می‌کشند، مرتبط هستند.

اسامی دیگری نیز با روی‌دادهای تصادفی یا نام‌های بستگان متوفی مربوط هستند. مسئله دل‌گرم‌کننده این است که چنین نام‌هایی تقریباً در میان نمایندگان نسل جوان کنونی، آن‌گونه که در بین مادر بزرگ‌ها و مادران آن‌ها بود دیده نمی‌شوند. در همان زمان

آنتروپونیمیک و آنتروپونیم (پژوهشی در نام ترکمن‌ها) □ ۲۴۹

نام‌های سنتی زیبای زنانه، که از آن‌ها توانستم در این‌جا تنها بخش کوچکی را بنامم، رواج ویژه‌ای پیدا کردند. در دوران شوروی هم‌چنین در پاره‌ای موارد باژاندیشی‌های سنتی یا رخنه کلمات خارجی (نام‌های روسی و اروپایی) مشاهده شد (به اختصار منتشر شد).

۲۵۰ □ پژوهش‌هایی درباره کرانه‌های دریای کاسپین